



بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
امروز کتابخانه المجله
مجلس شورای ملی
شماره ۲۳۳۳ و ۲۱۹۵
تاریخ ۱۳۸۱

بازدید شد

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ۲۲۹۵

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
امروز کتابخانه المجله
مجلس شورای ملی
شماره ۲۳۳۳ و ۲۱۹۵
تاریخ ۱۳۸۱

بازدید شد
۱۳۸۱

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ۲۲۹۵

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی
اسم کتاب: **چهارم المجلدین**
مؤلف: **علیرضا حسن اوزاری**
موضوع کتاب: **تاریخ**
شماره قفسه: **۲۱۹۵**
شماره ثبت: **۲۳۳۳**
تاریخ ثبت: **۱۳۵۸**
تاریخ: **۱۳۹۰**

کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت: **۳۳۹۵**

بیتا یازدهم
 در این کتاب که در سال ۱۳۳۰
 در تهران چاپ شده است
 و در کتابخانه مجلس شورای ملی
 در شماره قفسه ۲۱۹۵
 ثبت شده است.
 تاریخ ثبت: ۱۳۵۸
 شماره ثبت: ۲۳۳۳

بازدید شد
۱۳۴۰



بسم الله الرحمن الرحيم
 آغاز کلام بام حضرت پلک العلامی که کلامی معطی و مرقی و مرغزار فایده
 بخش فرماید و در روضه الواعظین م خاص و عام ساخت تا هر که بدیده اعتبار
 آن را به بندگی برآورد از آن بچند که بر لطف و لایس این کتاب بسین و از آن
 و بی و رسانند قواعد امر و نهی را باین خطاب دلنواز بیخاست که در ذکر فایده
 الذکر فی نفع المؤمنین و هر که را بت محبت اهل بیت رسول الله را صلوات
 الله علیه برافراخت و بقدیم صدق بنامیت ایشان شتافت آن تلاحظ طوفان
 محفوظ ماندن محبت یافت بقول سید المرسلین صلی الله علیه و اله که من اهل
 بیته کمل سفینه نوح من رکب فیها حار من تخلف عنها عرق و هر از آن هزار
 نسیام صلوات بیکران و مشایم تسلیات بی پایان بر روضه مقدسه
 مطهره نبویه سید کاینات و خلاصه مسجودات اشرف و اکمل رسل
 ماورد از قفل صدر نشین روضه رضوان خورشید چین ما تا با آن بیخورد
 بر کافه مخلوق از آن و جان بیخورد بصفه رحمت بر عالمیان مقرب
 با رکاو اله محمد رسول الله و بر آل بسندیده و عترت بر کزیده او و حق
 لخصوص بر آن سر و چین خلافت کلین کلشن امامت و اعظم شرف سلوک
 وارث سرتیه هر و حق و اقص بر کوز نمون قرآن بآب علم مدینه نبوی نوره
 شیم جشم مصطفوی مرتین بین اللهم و آل من و آله اشرف بنشر عیب

ما آنچه

فصله و لکن الله انما فاما المومنین و امام المسکین ای ائمه اربعین علیهم السلام
 و کتابی که در این باب است که کتاب بلاغت باب
 روضه الواعظین از دیدار با ائمه اربعین و در این مجلد است
 و در آن طبعی است که در این کتاب است و در این کتاب است
 شیخ الشیخ و رئیس الشریعه ابی الفخیر محمد بن محمد الخزاز اشعری
 است الشیخ الشیخ بقید قدس الله روحه السید که انواع و اقسام قریب و در آن
 درج نموده از توحید و نبوت و امامت و آیات نبیاتی قرآنی و احادیث
 با سعادت نبوی و کلیات با برکات امامی و مواظب و نصایح مسجود و حکایات
 و در آیات دلنشین بر وجهی که جان و روان مومنان آگاه و طالبان راه اله انظار
 و استماع آن حظ وافی کافی و روح و راحت شافی باین درجه آه همه خبر است
 در تیش بر علیه چند باب و مجلس آراسته و زیور عبادت رانیه لایق بر است
 لیکن چون بلغت فصیحه عربیه سر موم بود بجهت موم فایده آخر عبادت الله لافنی
 الباری علی بن الحسن الزواری عن عمه استصدی ترجمه آن بر شیب اصل اصیل
 لیکن بر تفصیل که موموم کشته بحلیه الموحدین در ترجمه روضه الواعظین
 و حاصل تفصیلش آنکه این ترجمه ترتیب یافته بر مقدمه و باز در باب اول
 مشتمل اند بر مجلس در هر باب امامت در ماعت عقولست و ماعت علوم و فضل
 آن باب اول در معرفت القیت و تعلقات آن و آن مشتمل است بر معرفت مجلس
 اول آنچه دلالت میکند بر هودت عالم و مفاد تقلید دوم در صفات باری
 در خلق افعال امامت آنچه وارد گشته از اخبار در معرفت
 و توحید در فضائل و در توحید موحدان امامت در جایگاه
 که آن دلالت میکند بر عظمت الهی باب دوم در نبوت نبی صلی الله علیه و اله

در روضه الواعظین
مکتب ائمه اربعین

در منزلت ائمه اربعین

باب دوم در معرفت

باب و نوزدهم در ذکر امام علی علیه السلام و امامت و مناقب و وفاتش باب
 سیزدهم در ذکر امام حسن مسکری علیه السلام و امامت و مناقب و وفاتش
 باب چهاردهم در ذکر مهدی صاحب الزمان علیه السلام و ولادت و حالات
 آنحضرت باب بیستم در ذکر امور متفرقه و آن مشتمل است بر شصت و
 هفت مجلس اول در ذکر مناقب ال محمد علیهم السلام دوم در اسلام سلمان
 فارسی رضی الله عنه سیوم در ذکر سب اسلام ای در روضه الله علیه چهارم
 در فضایل عصابه رضی الله عنهم پنجم در مناقب اصحاب ائمه و فضایل شیعه
 ششم در ذکر خیریت این امت مسلمه در فضل طهارت و ثواب آن هفتم
 در ذکر آداب و اشیاء متفرقه نهم در ذکر فضایل اذان دم در فضایل
 نماز بارزیم در فضایل نماز شب ده ازوم در ذکر صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه
 و اله سیزدهم در ذکر کردن دعاء رجوع مومنان چهارم در ذکر فضل روز جمعه
 و شب جمعه و فضل جماعت بارزیم در ذکر فضل مساجد بارزیم در فضل
 ماه رمضان هفدهم در ذکر شب قدر و فضل روزه هجدهم در ذکر دهه
 ذی الحجه نوزدهم در ذکر عیدین بیستم در ذکر زکوة بیست یکم در ذکر فضایل
 حج و احکام تارکان بیست و دوم در ذکر فضایل جهاد و ترتیب کردن بر آن
 بیست و سیوم در ذکر امر معروف و نهی از منکر بیست و چهارم در ذکر
 وجوب بر والدین و حقوق آن بیست و پنجم در ذکر حق پس بر پدر بیست و
 ششم در نیکویی معروف و ادای امانت بیست و هفتم در ترتیب بر نکاح
 و فضل آن بیست و هشتم در ذکر حسن خلق و حلم و فروخودن و خشم
 بیست و نهم در حسن قضا عیام در ذکر حسن جود و سخا و مدد
 بیست و دهم در ذکر خویشان و اقربا و همسایه بی و دوم در ذکر آفران

و آن مشتمل است بر شش مجلس اول در اثبات نبوت و بعثت پیغمبر صلی الله
 علیه و اله دوم در ذکر معراج سیوم در ذکر معجزات چهارم در ذکر مولد رسول
 الله صلی الله علیه و اله پنجم در ذکر وفات آنحضرت ششم در اوصاف بیست و
 صلی الله علیه و اله باب بیست و یکم در ذکر امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آن مشتمل
 است بر پنج مجلس اول در ذکر مولد امیر المؤمنین علیه السلام دوم در ذکر فضیله
 آنحضرت نبوت نبی راصلوات الله علیهما سیوم در ذکر امامت علی بن ابی
 طالب علیه السلام چهارم در ذکر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام پنجم در ذکر
 شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و ایمان ابی طالب بن عبد المطلب و فاطمه بنت
 اسد رحمهم الله تعالی بست چهارم در ذکر فاطمه زهرا علیهما السلام و آن
 مشتمل است بر سه مجلس اول در ذکر مولد سیدتنا علیها السلام دوم
 در ذکر تزویج زهرا علیها السلام سیوم در ذکر مناقب و وفات فاطمه زهرا
 علیهما السلام باب پنجم در ذکر امام حسن و امام حسین علیهما السلام و آن
 مشتمل است بر چهار مجلس اول در ولادت سبطین علیهما السلام در امامت سبطین
 و مناقب ایشان سیوم در ذکر وفات امام حسن علیه السلام چهارم در ذکر
 مقتل امام حسین علیه السلام بیست و ششم در ذکر امام زین العابدین علی
 بن حسین علیهما السلام و امامت و مناقب و وفات آنحضرت علیه السلام باب
 بیستم در ذکر امام محمد باقر علیه السلام و امامت و مناقب و وفاتش باب بیست و ششم
 در ذکر امام جعفر صادق علیه السلام و امامت و مناقب و وفاتش باب بیست و نهم
 در ذکر امام موسی کاظم علیه السلام و امامت و مناقب و وفاتش باب دوم در
 ذکر امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام و امامت و مناقب و وفاتش باب
 یازدهم در ذکر امام محمد تقی علیه السلام و امامت و مناقب و وفاتش

باب دوازدهم

سی و سیم در ذکر اوقات و متعلقات سی و چهارم در فضل ماه ربیع سی و پنجم
در ذکر فضل ماه شعبان سی و ششم در ذکر فضایل مکه سی و هفتم در ذکر فضل
مدینه و بیت المقدس و کوفه سی و هشتم در فضل کربلا و خالک پاک آن سی و نهم
در ذکر خلق انسان چهل در ذکر معرفت قلب چهل و یکم در ذکر محبت الهی و محبت
در دوستی و دشمنی در راجد ای تعالی چهل و دو در محبت عین و تزیینت عین
نفس و هوای چهل و سه در ذکر صبر و شکیبایی چهل و چهارم در ذکر نصیحت و حسد
چهل و پنجم در ذکر تکلیف چهل و ششم در ذکر مال و فرزند چهل و هفتم در ذکر زهد
و تقوی چهل و هشتم در ذکر دنیا چهل و نهم در ذکر اندوه و گریه از ترس الهی
چهل و دهم در ذکر فضل فقر و قوت ماندن آن چهل و یازدهم در ذکر انشاد اسلام بر
خاص و عام چهل و بیستم در ذکر حیا چهل و بیست و یکم در ذکر قتل نفس و زنا چهل و بیست و دو
خمس و بیست و سه در ذکر وبال ظلم چهل و بیست و چهارم در ذکر نگاه داشتن زبان و بیان
ایستادان از عیب و برهان چهل و بیست و پنجم در رضا و شکر باری تعالی چهل و بیست و ششم در
ضعف و پیری چهل و بیست و هفتم در ذکر بقیه و انابت ششم در ذکر وصیت شصت و یکم
در ذکر علامات قیامت شصت و دوم در ذکر موت و روح شصت و سوم در ذکر تدبیر
شصت و چهارم در ذکر قیامت و صراط و نصب و اذین اعمال شصت و پنجم در
ذکر حرص و شغافت شصت و ششم در ذکر بهشت و کیفیت آن شصت و هفتم در ذکر
دوزخ و کیفیت آن امید که فایده گیرند ازین کتاب مؤمنان پاک اعتقاد و تقوی
جزیل یابند از بعباد در روز پروردگنا و الله بهدی له سبیل از نشاد
و آنچه دوستیم است حواله بلفظ عمیم و طبع مستقیم است که در اصلاح آن
کوشند و بدین عقوبت پیشند و الله الموفق و العین اکنون شروع میکند در
مقصود بعون ملک معبود است اما میکنم بنام خداوندی که منجیح جمیع صفا

کال

طال است و وجود در روزی رسان بندگانت در همه احوال و معجزان
بر مؤمنانست در دخول بان بعضی لطف و احسان باغنیای بی زوال است
بی قیاس بر معبود بسزا بجهت تمام کرنایدن بر نفی غایت او و گردن
نمادن بر بویبتی نهایت او و نگاه داشتن از معصیت بر عقوبت او و رحمت
متوالیه حضرت خالق بر محمد که اشرف و بهترین خلایق است و بر پاکان
و پاکیزگان از عقوبت برکوار او که در صفات چستنه بر یک خلافتی فایز است
و سلم نشینا کنشوا اما بعد پس بدستی که من بودم در عنفوان جوانی
که چندین فبیت اتفاق می افتاد که واقعی شدم در بحال س عالی و پیش آمد
مرا عاقل سأمیه که مردمان آن اجتناب می پرشیدند و استفسار می نمودند از من
اصول دیانات و اظهار استخراج فروع از ان اصول در مقامات پس جواب
صواب میگفتم ایشان بر وجهی که شکی تمام حاصل میکشت ایشان را بعد
از طلب کردن از من کلام بر فایز سودمند میان ایشان و اطیاب نا
محل و میل باشد در تذکیر و موعظه و زوایر و حکم دل پسند پس هیچ
کردم بکتاب اصحاب خود نیافتم در کتب ایشان چیزی که مشتمل باشد بر جمع
این مملوبات و دور کند بر جمله این مذکور است مگر چیزی چند شفره در کتب
ایشان و پراکنده در زیر ایشان پس قصد خود را بر آن گماشتم که جمع سازم
کتابی را که مشتمل باشد بر بعضی از کلام الهی و دور کند بر محاسن اخلاقی
و محتوی باشد بر جمیع حکایات ائمه انامی و معصومین که اندام آنرا بر عیال و اولاد
و کذا اشترجی را از ان در موضع خود از هر باب چه پیشی گرفته که کسی از
از اصحاب ما برین در تالیف مثل این کتاب چه این جز چیزی مشقت او
مشتملی باشد و محنت آن اکثر پس بدستی که من ایندایم انشاء الله تعالی

مقدمه در احسان
دعای فضل

ایشان

ایشان است و این چنین و در مصافی و یاد را که در سابق اسرار و حقایق آثار وافی
باشد و دیگر فرموده در سوره طه که کلوا و ازعوا انفا کم از انفسکم
آیات لافلی المتقی یعنی پس بکنتم بخورید اما آنچه بیرون آورده ام هر چه که
خورده را شایده از آثار و خوبی و بقول و بچرا این چهار بیان خود را در چرا
گاهها آنچه بد که با آنها که خورده ان شایده بدستی که درین گم کند بزند
هر آینه دلالت است بر قدرت ربانی و وحدت بیخانی مرتضی اوندان خرد را
که عقول ایشان صافی باشد از کدورت ریب و کالی از شایه عیب و ناخجی
ان اشاع باطل و از کتاب قبایحی حاصل و دیگر فرموده در سوره و العجز
که هل فی ذلک قسم لیدی حی یعنی آما هست درین سوگند که با دیگر
سوگند پسندم مرتضی اوند عقل را تا اعتبار کند و اندک سوگند نیست محقق
و مؤکد بدانکه عقل در عرف مشکلمین عبارتست از مجموع علوم و ان بر
سه قسم است اول آن علم باصول اد که است و دوم آن چیزی نیست که تمام نمی
شود علم باین اصول مگر با آن و سوم آن چیزی نیست که تمام نمی گردد عرض
مطلب مگر با آن بر وجهی معروف پس اول علم باحوال اجسام است که متغیر
بمکیده از حرکت و سکون علی الذوام و علم باسئله خالی بودن ذات الهی
و اثبات که متغیر است دوم علم باحوال عقولین در امر و بدین و غیره ذلک از تنقذ
و صحت نیست علم با آن مگر از آنکه بیخوامد که در آن کردیم مذکور است هر گاه که
ادراک کرد آنرا و مرتفع شد و ذایل گشت از او و آنس که ماست کرده
صناع و حی و اندان این را و علم عادات که از اصول اد که شریفه اندا چار
از ان و آن نظیر قسم دوم است و قسم سوم علم بجهات مدح و ذم و تحریف
و طریق مضرت رساننده تا صحیح باشد خوف او از اهل نظر پس واجبست

فت

معنی عقل

تعالی بنای برکت و خیر بسیار بر عقل نهاده است و دستکار کرد دمس که فرمان
بردی عقل کند و حق و حقیقت و معانی فرموده در سوره مجادله که يُرْفِعُ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا وَيُكْرَهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا الْعِلْمُ ذَرِيَاتُ اللَّهِ بِمَا كَسَبُوا خَيْرٌ
یعنی چون ندادند تمدد بشناید تا بر آید خدای تعالی در جهاد بیهشت آنانرا
که گزیده اند از شما بر میدارد آنانرا که داده شده اند علم با ایمان در دنیا
بالای درجات مؤمنان که بی علم باشند زیرا که مؤمن عالم افضل است از مؤمن
بی علم و علمای دین را درجه بلندست هم در دنیا بر تبه و شرف و وراثت انبیا
علیهم السلام و هم در عقبی بفضل و ندرت و معرفت و خدای تعالی آنچه شما
میکنید از عقل علم و غیر آن دانست و جز از افزایش هر کس خواهد داد
و هر چه بن عقلست و آنچه مقتضی علم است سکون نفس است بسوی چیزی
که فرمای کرد آنرا و می باشد این مگر کسین شیئی بر چیزی که او با سکون
نفس باشد و آن بر دو نوع است ضروری و مستحب پس ضروری آن از عقل
غیر است در عالم روحی که ممکن باشد ما دفع آن از نفسهای خودمان
و مستحب آنست که باشد از فعل با محبت و جوی و فرح و انس و آسودگی
ما پس از تقاضای آن که در علم ضروری که حاصل می شود از عقل خدای
تعالی در ما این چیزیست که تعریف کرده اند آنرا متکلمان و مومنان عالم
صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود سخن
آن خداوندی که نفس من بیدار است است جمع کرده نمی شود چیزی بجزی که
افضل باشد و بهتر از علم با حیل و نیز مویبت از علیه السلام که رسول صلی
الله علیه و آله و سلم فرمود که بهترین اهل دین شرف دنیا و آخرت است و نیز
روایتست از علیه السلام گفت که برسیدند از امیر المؤمنین علیه السلام

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

که

که دانایان مردمان کسیت فرمود کسی که جمع کرده علم را در ابعاد خود و پدید
ان امام صادق علیه السلام از حدیثی که روایت شده از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که افضل جهاد کلمه عدل است و سخن گفتن نزد پیشوای حایر
یعنی آن جلیت فرمود که بنای این برانست که امر کند او را بعد از معرفت
زیرا که بقدر عقل او سخن باید گفت و او با این فنون کند از او آید بکثرت رسوله
صلی الله علیه و آله فرمود که اشرف امت من جامه آن فرزند و شب نماز گذاران
و دیگر آنحضرت فرموده که حاملان قرآن عرفای اهل بیهشت اند و دیگر فرموده
که افضل عبادت فقه است و افضل دین و سیرت است و خود را از ناشایست نگاه
داشتن و دیگر فرموده که دو امر غریب اند پس مفضل آن هر دو بشود کلمه حکمت
آمین از سقیه پس قول کند آن او کلمه سفاقت آئین از حکیم پس بوشاید آنرا
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که دو طایفه از امت من هر که که
بصلاح آمد حال ایشان اصلاح آمدن کار امت من و هر که فاسدست حال ایشان
پس فاسدست حال امت من گفتند با رسول الله و ایشان را کسانند فرمود فقها و امر او
فرمود که چیزی نیست در دینست مگر آن برای دور مرد دانای که فرمان برداری
او کنند با شغوائی که قول او را در گوش گیرد فرمود ابو عبدالله علیه السلام که با شغوائی
که من باز میدارم ترا از دحضلت که در آن هلاک مردمانست یکی آنکه فریاد
آنها را باطل و فساد می دهد مردمان را بجزی که ندانی ای و حاصل امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که شکسته اند پشت مراد مردم از دنیا مردان فاسق که دانا باشد بنیان و
مرد جاهلی که عابد باشد بنیان این یکی باز می آرد بنیان خود را از فتنش و آن
دیگر بیهوشی است خود از جهلش پس بهر هر یک از اینها که متصف بصفت فسق
اند و از تعبدی که موسم بسببست جلالت آنان نرفته در فتنه افتادگانند پس بدو

دانا ترین مردمان

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

درک دقت است از دور رخ و از علم کسوست که اظها را علم خود میکند نزد صاحب
جاه و مال و اظها از بی کند آنرا از بسکین برایشان حال سیر و درک سیر است
از دور رخ و از علم کسوست که سلوکی نماید در علم خود بملک جابره و سلوکی
پس اگر ذکر کرده شد بر او چیزی از قول او یا قصوری شد در چیزی از آنرا عقب
میکنند و خشم میگیرند پس او در درک چهارم است از دور رخ و از علم کسوست
که طلب احادیث میکند آنجهود و نصاری تا قوی کرد اند با آن علم خود را و بسیار
کرد اند با آن حدیث خود را پس او در درک پنجم است از دور رخ و از علم کسوست
که گفتن خود را راست بداشته برای قوی دادن و میگوید که برسید از من و
شاید که قول او بر صواب باشد در یک حرف و خدای تعالی دوست نرزد از تکلف
کنند کار که بی دانش بر خود بندند علم را پس او در درک شش است از دور رخ
و از علم کسوست که فرمای کرد علم خود را فوسیه بکبر و تعظیم می سازد کبر او
در درک هفتم است از دور رخ کوی با امام محمد باقر علیه السلام که رسول الله صلی
الله علیه و آله فرموده که برسید می شود خدای تعالی چیزی که افضل باشد
از عقل و می باشد مؤمن عاقل تا جمع شود در او چند خصلت از علم خیر از دور رخ
باشد و شتر از او مومن و صواب اند خیر از غیر خود بسیار اند و بسیار خیر از
نفس خود اندک داند و ملول نکردد از طلب علم از طول عمر خود و بیانات نکند
طلب حاجتها از قبل علم خورای بسوی او دستور باشد از عزت و در دینش
دوست باشد بسوی او از تو اگر بی نصیب او از دنیا فوت لایوت باشد و معا
او بیست کردد بپند هیچکس را مگر که کوی که او بهتر از منست و بر هر یک
کار تر مردمان و عمر مند پس مردی که او بهتر است از آن دیگر و بر هر یک از
و آن دیگر را بگذرد و فرزند پس هر که دید کسی را که او بهتر است از او و بر هر یک از

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود که علی هلاک امت من بر دست
هر منافقی است که دانا باشد بزبان دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بی
خواستی نیست مگر در سر کس نمی کند بقرآن با در طلب با عروسی که برود بیجا
شود پیش گوید ابو عبدالله علیه السلام که مردمان دور میکنند بر کوه بیجا و متعلم
و تیره دور کار بیجا اصل پس عالمان ما میمنت و متعلمان شیعیان ما و دیگر مردمان بد
دور کاران بجز مردکان امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که تمام دین بجز
چیز نیست بدانای که علم خود را عمل کند و قوی کردی که بجز نور زدن بر با دانی ما از خود بر
اهل دین خدای تعالی و بفقیری که نفروشد آخرت خود را دنیا و دنیا دانی که نکند
از طلب علم پس هر که عالم علم خود را بپوشاند و قایم فرماید و تو را تو بجزل و مرز و نوا
بفرستد و فقیر آخرت خود را بدینا بپوشد و نکند نادان از طلب علم و با اهل علم
بپوشد باز کرده دنیا بر می شود و شیخ خود و بر جا می نشیند و باید که معرور سازد غبار را
بسیاری مساجد و اجساد فرقی مخالف محبتند ولو که صورت عبادت بجای آورند کنند
یا امیر المؤمنین که حکومت زیت کند در آن زمان مؤمنان فرموده که آمیزش نماید با
در ظاهر و مخفی گفت کند ایشان را در باطن مژمرد راست آنچه می را که آفتاب
نموده و او با کسی است که او را دوست داشته و انتظار برید این فرسخ را از خدایت
خدای تعالی و امام صادق علیه السلام فرموده که علم خن نهای ما لا مال است و کلمه
آن سؤالست پس سوال کنید بجز خدا که ما جورست در او چه اگر کسی سوال کند
و جواب نگوید و کوش کند و می باشد از دوست در دنیا و دیگر فرموده ابو
عبدالله علیه السلام بدرستی که از علم کسوست که علم او در سخن انده خاطر
او باشد کسی گوید آنگه بپرسد در درک اول است از دور رخ و از علم کسوست که هر
گاه و عطا کند می شود تنگ مدارد و هر که او عظم میگوید در شش می نماید پس او در
بیشتر از عورت نظر کند

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

که

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

عقل و علم

نوع

و بیان حضور مجلس علم آید داشته بدرستی که خدای تعالی را اطاعت کرده میشود علم
 و برستیده علم و تجربه نیا و آخرت با احوال و عقود نیا و آخرت با احوال و عقود نیا و آخرت با احوال و عقود نیا
 علیه و آله فرموده که آیا حدیث کلم شارا از قومی که نه غیر اند و نه شهیدان که
 رشک بر بند ایشان در روز قیامت بپهران و شهیدان و درجات منازل ایشان
 از خدای تعالی بر سرها باشد از نور پس آید که چه کسانی ایشان را رسول الله
 فرموده ایشان را اندک دوست میدارند بندگان خدای تعالی بر خدای تعالی دوست میدارند
 خدای عزوجل را به بندگان او که بپندارند که دوست دارند ایشان خدای تعالی را به
 بندگان او دوست میدارند دوست میدارند بندگان خدا را خدا فرموده که امر میکند ایشان
 بچیزی که دوست میدارد آنرا خدای عزوجل و چیزی نمائند ایشان را از چیزی که
 دوست ندارد آنرا خدای عزوجل بپندارند که اطاعت کنند ایشان را دوست میدارند
 ایشان از خدای تعالی و بپندارند کسی که آموخت با او را علم تا بیاورد آنرا بر ما
 جهت رضای خدای تعالی عطا فرماید او را حق سبحانه و تعالی مرد هفتاد پیغمبر
 و بپندارند کسی که پیاموت با او را از علم تا عمل کند با او با ننگد آن افضل است
 از ننگه هزار کعبه نماز نطق بگذارد گوید شاعر این مضمون را که ترک مکن علم را
 بنا آنکه استفاد کن آنرا زیرا که استفاد علی افضل شئینهاست و با شکر و بپندارند
 که احصا نکرده آنرا و به شمار در دنیا و در پیشگاه موز و اما آنکه احصا کرده و به
 شمار آورده از آن پس با نمودن پس هیچ چیزی نیست نیکوتر از آنکه شاک که
 بر اطراف او آتش سواد و سیاهی باشد گاهی که بوی مشک را به شامه قوم باشد
 کانیست مرا آن از آنچه مداد و سیاهی شمرده میشود بر تو رقم آنکه او عالم است
 و اگر چه بوده باشد در میان قوم خود بصفتی که اگر فرود آید از آنکه زینت
 کرد بپندارند و نیست هیچ عالم در هیچ شهر که عرب باشد بی علم را افزون نداد و به
هر که هم به علم او را در
 و شبیه

بیتا نغمه در داده

بیتا

در سره از انبیا

و شبیه او پس فراگرد ایشان در رغبت تمام از آن نصیبی و جمع می شود هر دو
 هر برای کسی که صحیح باشد عقلا و وسایع عالم چیزی که عقلا ندارد و علم در وجه
 و مهابت و علم بر فایده است از کبشای جواهر فایده میگردد و کبشای بر مرد زمان و کرد
 او و علم باقی می ماند تا باقیست روزگار و چراغ و روشنای مردمان بهر زمین که
 هستند ایشان عالم اند که آباء و اجداد با احترامند پس اگر علم ایشان نباشد در هر
 باب مانند نور مرقد رجب بدر که تا بان باشد ای بر هر بنده در حق هر که در بعد از
 روزگار چند حسنه آنکه محو میشود رسوم و اثر از چیزهای پوشیده علم آتش سواد
 و مکتب است زیرا که مذموم علم موجود نیست و هر چه غیر علم است از ایشان مستقیم
 است در دفع خود میان مذموم و محمود **باب اول در معرفت**
الطبیست و مستغلات آن و آن مشتعلست بر هفت مجلس اول آنچه دلالت
میکند بر حدود عالم و فساد تقلید حق سبحانه و تعالی فرموده که از آن خلق
السنوات و الارض و اختلاف النبا و القار و الذلک الی تجزی فی الحیر
ما یقع الناس و ما انزل الله من السماء من ماء فاجابه الالهی بقوله
و یستقیها من کل ابر و یقریب الیها و المسح الیها من السماء و الارض
لا یأتی لغویم بعقولک یعنی برستی که آفرین آسمانها که خدایست ستون بر آفرینش
و بی علامه در هوا معلق بداشته و آفرینش زمین که بساطی است بسط و بهایست
ضبوط و از روی آمدن شب و روز هر یک دیگر را بر سبیل تعاقب با اختلاف و تابش
در روزی و کوتاهی و سبیدی و سبایی و دیگر در شبی که آن بار که میروند در
در پای قیاس و خفا را بچشم نفع رسایل بر مردمان از تجارت و محاسب و در آنچه
فرمود خدای تعالی از آسمان با آبر یا از آب باران پس رنده ساخت تا آره کرد و بپندارند
زمین را میان آب از پس بر روی و بر هر که در زمین از هر جنبه چون با هم

الایح و حال در البرص

وسباع و وحوش و غیر آن و در کرد ایندن با دها از هر جنبه و در بر فرود آشته
 و درام شش مرحدای را میان آسمان و زمین تا به طرف که حکم شود برود هر
 علامت است یعنی در کین هشت علامت که گفته نشا نیست از صنایع حکمت
 و در ایام فطرت هر که در او خرد آید و در نظر تامل در موجود است کارند و دیگر
 فرموده در دین سوره که باه فی الناس عبدوا الذکر الذی خلقکم و الذی من قبکم
لم یکن شیئا و الذی جعل لکم الارض فراشا و السماء بنا و انزل
من السماء ماء فاحرجه فی الارض فاحلوا فیها انا و انتم
تفعلون یعنی برستید و بندگی کنید بر پروردگار خود را که مستحق پرستش است
 آن امری که در کتب کماله می فرماید شمارا و بپندارند آن که بپندارند که بودند پیش
 از شما و شمارا ابعادت فرمود تا باشد که شما بر زمینید از خشم و عذاب الهی آن
 خداوندی که حکمت با لایه ساخت برای نفع و فایده شما زمین را بساط گسترده جهت
 آرام و لا و حرکت مولا کرد آید آسمان را مستقیم بر افراشته و فر فرساده از اجزای آسمان
 آن پر فایده یعنی باران پس بیرون آورده بسبب آن آب و وقتی که با خاک آمیخته
 شد آنرا افراجه بسط و آینه روزی ساخته و برده اخته برای شایب بیکدیگر مرحدای را
 همتا پان و اینان را در دملک او و حال آنکه هر مرد اندک که او را مثل نیست و تشابه
 که باشد این آیت که بر دلالت میکند بر حدود عالم از آسمان و زمین و بیجا آدم و دیگر
 فرموده در دین سوره که او کذی من علی قرینه و هو سوا ویه علی قرینها قال
اقم صلی علی حدی الله یهدکم صراطا قانما الله ما یله عام فیه کلمه قال کر لیکنت
قال لیکنت یوما او یقض یوم قال بل لیکنت ما یله عام فیه کلمه قال کر لیکنت
و یقر الیک کر لیکنت و انفس الی احبارک و لیکنت الیک الی الناس و انظر الی العظام
کیف کنتها فیه کلمه صراطا قانما یبین که قال اهلوا الله علی کل شیء قدیر

مهرم

و از قال ابرهیم رب ارنی کیت تجزی الخلق قال اولی قومین قال بل اولکون
 لیس فی قلبی قال لکن از حدی من الظن بقصر من الیک فیه اهل علی کیت لیک
 یفعلون فیه و انزل الله من السماء من ماء فاجابه الالهی بقوله
 آید بیدی قصه احتجاج ابرهیم علیه السلام با ندیدی شاکر که کندشت بر دبی
 و آن دبه افتاده بود بر سفتهای خود و این نوع نهایت تعالی است اشراف است که آن
 عزیز بود و چون او را ندید سیری گفتا رخصا شد تو چه به بیستال مقدس فرموده
 سایر آباد رسید پس بر آن دید اما درختان آن دبه میوه دار بود قد بجزید و در
 انکورد و یاد کردید در سبای فراری که آینه انجیری چند بخورد باقی در سله نهاد
 و انکورد بیشتر در باره یا شامید و بینه که بود در خپک کرد و دراز گشتی که داشت
 در پیش خود نیست و بنگه بر آن در بر آورده در آن دبه میگویند چون آنجا را بنیاید
 خراب دید گفت چگونه زنده کرد اند اهل این ده را بعد از مردن ایشان و این نظر بر
 استعداد نمود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت اجای نمود پس بیاید حق تعالی را
 در وقت این تامل و تفکر صدسال و بخرا و بن برود پس زنده کرد ابد عظیمی گفته
 اند او را هنگام چاشت میباید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب
 نکرده بود پس فرشته حکم خدای تعالی در وقت که او زنده شد و چشم می مالید
 گفت مرا و اینچنان وقت است که در رنگ کرده گفت روزی و چون بگریست
 هنوز آفتاب بود گفت پاره از روزی گفت آن فرشته بخشاست که در کار
 کرده بلکه در رنگ کرده ایضا صدسال و درین صدسال زنده بودی پس چوین
 در رنگ نیست اوضاع آن موضع را بر فرجی دیگر بافت تعالی و بفرمود و دیگر باره
 با او گفتند پس نگاه کن بسوی طعام خویش یعنی بخور و بشا بخویش بپوشی
 انکورد که هیچ تغییر نکرد و در رنگ بسوی دراز گوش خود که استحقاقا مانده و باقی

وَمِنَ النَّجْمِ مَن يَلْمِزُ النَّجْمَ وَيَقْتُلُهُ وَالنَّجْمُ لَشَرٌّ مِّنَ النَّجْمِ وَ
الرَّجْمَانُ شَرٌّ مِّنْهُمَا وَحَبْرٌ مِّثْلُ بِلْبَانٍ إِذَا أَسْرَجَ وَكَيْفَ
سُئِلَ فِي ذَلِكَ لِيَايَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ یعنی بررسی که خدای تعالی
شکافنده سخن است تا از وی بیات برود و شکافنده که آن است تا همان از آن
برآید بیرون آید و از وی بیات را بشود فحیاتی دارد از مرد که نمی داند
است یا بیرون آرد و ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مؤمن را از کفر و عاقل را
از جاهل و بیرون از نطفه و مرد است چون نطفه یا بیضه از نطفه که بیات
و آدمی و مرغ است این زنده کننده می مانند است خدای تعالی است پس کما
بیر کرد آید می شود و شکافنده نور صبح اصطلاح است یعنی تاریکی بر خورشید
آورد و کفر از کفر را از ایمان که خلق تا از تغییر حرکات و زوایا است و است
آفتاب و مایه و افشا نهی شار یعنی پیش از آن که از مختلف و سیرهای مشرق در
تاشموز و ستین بردشان ستین کرد و فاین کار شهبور و کوه و برشش و قر برای
حساب نقد بر خرد و در دست طالب که حکم او بر همه جاری است تا با بقدرین
امور عالمیان و اوست آن خداوندی که بقدرت کامله و حکمت ماله می آید
برای شماست و هارا تا آید باینه سبب آینه از آثار که هایش در میان و در
در باها و علامات قبله نیز از آن توان دانست و نجوم و اجزای مشرق
دیگر است چون زینت سوار و شیاطین و غیر آن بررسی که روشن و تین
ساختیم نشانهای قدرت را برای گروهی که در آن و بدان استدلال کنند و آن
آنکس که بیافرید شمار از یک تن که دم است علیه السلام پس شما را از کارهای
است سجای و در بعضی مستخرج است و مستودع صلب و بر عکس نیز می آید
آن کسی که همان کرمی علامات و حد اینست خرد را برای گروهی که هم کنند و است

تمت

و از او می آید و در او
و از او می آید و در او

و از او می آید و در او

و از او می آید و در او

آنکه فرو فرستاد از جانب آسمان آبی بیرون آوردیم آن آب رسته های چربی
یعنی پس بیرون آوردیم ازین آب چربی سفیدی را که از آن رسته است و سنج
و شاخ پیدا کرده بیرون می آید ازین یکا دانه بر یکدیگر یک رسته یعنی خوشه
و بیرون می آید از خربازان از شکوفه و یعنی می خشک آید بر یکدیگر و یک
یعنی بر هم می چسبند و دیگر بیرون می آید بوستان ها از آن کوه و بیرون می آید
بآب باران درخت زیتون و آنان را در حمالی که آن درختان بعضی بعضی
همانند در میوه و در شجر و قاشد یکدیگر در طعم میوه چه بعضی نبات ترشی
باشند و بعضی شیرین و بعضی ترش و شیرین یکدیگر میوه هر درختی که چون
بیرون می آید ترش خورد و نبات خورد و میوه ترش خورد در رسیدن که چنانچه
شکل زمین و تفرقی و لذت در وی پدید می آید بدرستی که در دنیا که با کرم
نشانهاست بر وجود قادر حکیم هر گوی می که کروند و دیگر فرموده در سوره
اعراف که إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ لَظَلِيْلٌ لِّلَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ السِّرَّ اللَّطِيْفُ الَّذِي لَا يَخْفَىٰ عَلَى شَيْءٍ
وَالْعَهْرُ وَالنَّجْمُ وَالسَّمَوَاتُ بِأَمْرِ الْإِلَهِ الْعَلِيِّ وَالْأَمْرُ لِلَّهِ ذِكْرُ اللَّهِ ذِكْرًا
الْعَلِيِّ یعنی بدرستی که پروردگار شایع الحقیقی خود او ندیدت جامع
جمع صفات کامل است آنکی که بیافرید آسمانها و زمین را در مدت شش شبانه
روز و در شبی پس تصد کرد بعد از خلق آسمان و زمین و آخر پیش عرش در یک
خدا ای تعالی شب تاریک را در روز روشن شبانه روز و در روز روشن
طالب شب است چه فایده روز است که ما شب باشد و فایده شب آنکه باران
باشد و بیافرید آفتاب و ماه و ستارگان را از آن سنگان نظمان او تید آید
که مرشد ابراست آفرین جسم و حیوانات عالم خلق است و مراد است فرما آن

مترجم

و با هم قشایر و حساب و وقت
و در روز و در شب

و در روز و در شب

و در روز و در شب

و در روز و در شب

ی خواستید آنرا و آنرا خواهد که شما را نکند نعمت خدا بر که بفضل و کرم بشاد
شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت حاصلی و تبارید بدستی که آدمی مستکار را بیای
است و قلم میکند بر نعمت آنچنان که از شکران غافل اند و کفران میورد
که بحیثیت آن جاهل است و دیگر فرموده در سوره نحل که خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنِّي
نُطْفَةٍ فَآذَىٰ حَصْبٍ مَّيْمَنٍ یعنی فایده آدمی را از آب منی که چاد می است
بچسب و فمیرستی که وضع و شکل پدید بر پس او را بر شکل خاص تمام
خلق کرد اینهمه فهم و عقل داد پس آنکه او حدال کننده است آشکارا و
بزرگترین سوره فرموده که وَإِلَّا لَكُم مِّنَ الْأَنْعَامِ لَنَذَرَنَّهُمْ أَجْنَابًا
مِّنْ بَيْنِ قُرْبَىٰ وَذَرَجْنَا بِكُمْ آيَاتِنَا لِلْمُنذِرِينَ و من ثمات القليل
و الاغصاب الخدون منه شجرة و رمزها حسنا ان في ذلك لا يذوقون
بمخلوقه یعنی بدرستی که مر شما را است در وجود چهار پایان دلالتی که
بدان عبود کننده از جهل علم ای آتافانم شما را بعضی از اینها در حکمهای و آثار
الایاست آنچنین نوع از میان مرگین و خون پیوسته با آن لوبن خونین و در
سرکین گوایند مر شما را کانا و مر شما را است از میوه های خرما بان و تاکهای
اکو در آنچه میگیرید از آن سیر که روزی نیکو چون خرما و میوه و در و در شایب
و از او حواها پزید بدرستی که درین میوه ای تر و خشک و فواید ایشان هر اینه
دلیل روشن است بر توانایی باری تعالی و مرگوهی که در عقل کند و بظن
بناست در آن نکرند و دیگر فرموده در سوره طه که الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْآرْضَ
مَسْكَنًا وَسَجَّلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا
مِّنْ تَحْتِ السَّمَاءِ كَلْبًا وَأَوْعَىٰ آفَاقًا كَلِمًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ یعنی پروردگار من آنکی است که در آید برای شما زمین را

و در روز و در شب

و در روز و در شب

و در روز و در شب

و در روز و در شب

فرض کنترابنده که بران می بیند و ممکن می سازند و روشن کرد ایند برای شادمانی
زین دایمها تا بدان راه از زمین بر زمین می رود و تصالح خود قیام می نماید
و در فرشتگان آسمان آبی که باران است پس بیرون آوردیم بسبب آنکه آب
که تاکنون از دستهای براننده که لئون و طعم و در آیه هر یک مخالف آن دیگر
است با وجود آنکه آب و زمین پس کفتم بر زمین از آنچه بیرون آورده ام هر
چیز که خوردن را شایسته آن آمار و خوب و نفی و نیکو و نیکو و نیکو و نیکو
در چرخها که تا بخوردند یکبار که خوردن آنها را شایسته بدستی که در زمین
که مفا کور شد هرگز به دلایلت بر قدرت ربانی مر خداوندان خود را که
عقل ایشان صافی باشد از که درت ریب و کالی از شایسته عیب و دیگر
در سوره انبیا که و ما خلقنا السباع و الارض و ما یبینها لایحیی
یعنی و ما فریم آسمان و زمین را و آنچه میان ایشانست باری کنندگان زمین
اینها را باری نیافریم بلکه برای تبصره اهل پیش و تذکره ارباب دانش
تا مستقیم کرد بسبب آنها امر عباد در معاش و معاد و نیز درین سوره
فرموده که اولیة من الذین کفر فی الایة المشککات و الایة المشککات
انما یقنعن لها و یجعلن من الما و کما یشیح فی الایة المشککات
آنها بدینند و تا ستمند آنکه مکر و کلاه آسمانها و زمینها بود ندیده هم
پس باز شود اینها از یکدیگر با آنکه آسمان بسته بود از وی باران می آمد و زمین
مسدود بود از وی که می نشست از آبیاری و این را یکبار که در آیه و ما یفرم
از آب هر چیزی را که زنده است آبی می رود و شکران با وجود این آیات
واضح و علامت ایچ و دیگر فرمود در سوره حج که انما انزلنا من السماء
مرفیة فی الارض و الشمس و القمر و الحیال و الابرار و الذی

۳۴

۳۵

و کثیر

و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب یعنی در دانی که کثیر است خدای تعالی
را چهره می کشد هر که در آسمانهاست تا که سوره تطویع و بانی تفسیر و هر که در زمینها
انسانان سجد طاعت و دیگران سجد خضوع و ذلت و آفتاب بطول و غروب
و ماه و شروق و افول و ستارگان بر فتن و آمدن و کوهها بحیران و پرتو
معادن و درختها و چرخها را باین بجهایب ترکیب و بسبب ایدی از زمان سجد کنند
او را سجد طاعت و تسبیح از ایشان که آبا کرده اند از سجد حکم شده است
بر ایشان بعد از آنکه فرمود حق سبحانه و تعالی نیز درین سوره که اولیة من الذین
کفر فی الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها و یجعلن من الما و کما یشیح فی الایة المشککات
ذیابا و کما یجعلن من الما و کما یشیح فی الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها
و المطلوب یعنی ای مردمان زده شده است مثل برای عبادت کفار مراصنام
را پس بشود این مثل کوشش بوشن و در آن تا عمل کند بدستی آنها که میخیزند از
انسان سجد خدای تعالی بیا فریبند مگر با وجود خضوع و آنکه اجتماع کنند و آنها
نماید برای آفریدن او و اگر بر بیدمیس از ایشان چیزی با آن تو نمند سجد
آنچه را ضعیف است جوینده است و سست مگر که خفا بند از او یا زستانند و
دیگر فرموده هم در آیه که ما قدرنا الله حق قدره ان الله لکرم عزیز
یعنی شناختند بود خدای را سزا می شناختن او بدستی که خدای تعالی هر آنچه
توانست بر خلق ایشان را درست بر همه چیزها و نیز فرموده در سوره نور که
والله لکرم عزیز و الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها
بیشی علی رجبین و منشی علی الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها
تخل کل شیء قدر یعنی و طای تعالی با فرموده میخیزند را که بر زمین است
از آب پس این خبندگان هست آنچه می رود بر شکر خود چون مار و کبک

۳۶

۳۷

و سایر هوان و از ایشان هستند که میزدند و بر پای چوین آدمی و صریح و از ایشان
هست که مشی میکند بر چهار پای چون وحش و غیر و سبب می آفریند خدای تعالی
هر چه دگر کرده از آنچه یاد فرموده بدستی که خدای تعالی بر آفریند هر چه
توانست و نیز فرموده حق سبحانه و تعالی در سوره فصل فرموده که انما خلقنا السباع
و الارض و الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها و یجعلن من الما و کما یشیح فی الایة المشککات
ما کان لکبره ان یشی فی الارض و الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها
جعل الارض قرا و جعل السباع و الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها
ببین البصرین حایر و الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها
از آگاه و تکلیف السور و الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها
انما یقنعن لها و الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها
عالمه مع الله تعالی الله عتایش کون و انما یقنعن لها و الایة المشککات
ببین البصرین حایر و الایة المشککات و الایة المشککات انما یقنعن لها
یعنی آنکس که بگذرد بر زمین و آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد و فرمود
برای شما از آسمان با ابرای پس برود با بنده با آن آب و شایسته خداوند خرق و غم و نیست
و رسد شما را آنکه برود بنده در حق آن بر شما را آباست یعنی نیست معبودی خفا
یعنی که باری و هدا و درین افعال بلکه شکران که در همه سبب میکند از راه توحید و
شکر می آرد خدای تعالی و برای او عدل ایشان میکنند با عدل ایشان بیشتر است کسی
که کرد آید زمین را و افران که آدیان و قواب و پیدا کرد در میان آن زمین هر چه
آب و سبب برای شما شکران زمین کوههای بلند که در او معادن سکون کرد و از
حضرت او چشمه ستر شمع شود و کرده اند میان دو دریا آب شیرین و شور ما می که
با یکدیگر میخیزند نشوند آبا هستند خدای یعنی نیست با معبود سزا که در آفرینش

۳۸

ایش

ایشان را و باشد بلکه بیشتر اهل شکر نمیدانند تفریح را در خلق اشیا و آبا شکر
تا حقان ایشان بمرست با آنکس که اجابت کند فرموده از چون بماند او را و فرغ
کند از او بر باریت برست با آن خدای که کرد ایشان را خفا در زمین و آنرا
بصورت شاداد آبا خدای دیگر هست با خدای که درین کارها اعانت او کند
یعنی نیست و شاید شما را اندکی ندی می پذیرد با کسی هست که دای می نماید شما را
در تار و پلهایا با او در دیا و کوهی فرسند با دها را در زمینها که پیش از رفت او
که بارانست آبا باشد خدای دیگر با خدای یعنی نتواند بود بزرگ است خدای
تعالی و برتر از آنچه آبا میگردن کاران و آبا چنان شریک همی باشد یا آنکه بیا فرزند
خلق را و از عدم وجود کرد پس باز آورد او را بعد از آنکه بدم رفته باشد یعنی بگرد
در قیامت و آنکه روز در هم شمار از آسمان بیاران و از زمین بیانات آبا خدای
هست شریک با خدای تعالی که این کارها تواند کرد بگویم آید رحمت خود را بر آنکه
کسی غیر خدای بحق برانها قدرت دارد اگر حسد دست گویان در آنکه خدا
دیگر هست چه حال قدرت از لوازم او چیست است و دیگر فرموده در سوره
روم که و من انزلنا من السماء حلقه من قراب فتراد انما یقنعن لها و الایة المشککات
یعنی و از نشانههای قدرت خدای تعالی است که بیا فرید اصل شما را بعضی
آدم را از جنس شما از خاک باز پر کند و میخیزد در زمین برای تصرف در
اسباب معیشت و دیگر فرموده درین سوره که الله الذی برسل الیها من فیها
سحابا یبسطه فی السماء کیمت ایشا و یجعل له کسفا قتر فی الایة المشککات
من خلق له فاذا اصابکم بینما و من عباد و اذ احم کسبتمون و ک یعنی
خداوند بحق است که می فرستد بارها را پس برمی آید بارها را در ابرو پس
خدای تعالی که سزا آمد آنرا یعنی متصل سازد بهم کاهی که خواهد در جنت است

۳۹

۴۰

معه

معه

ماند و کرد آینه ام خواب شمارا راحت بدینهای شایسته شب را پیش
تا بظلمت هر چه چاره را بپوشاند و گردانیدم روز را وقت طلوع عیشت تا بظلمت
آن جست و جوی کنید و بپا کرده ام بر زبر غنا همت آسمان حکم و استوار و پیاوردیم
در آسمان چراغی فروخته و تابان یعنی آفتاب و زبر فرستاده ام از ابرهای نشانده
بیوان آبی در زبان تابوون آیدم بدان عجب دانه که قوت را شاید و از برای
تقویت بدن را بد چون کدم و جو و برنج و دیگر حبوبات و رستنی که طبع آن را
شاید چون کاه و گیاه و درختان بوستانهای درهم پیچیده یعنی بسیار و یکدیگر
نزدیک و دیگر فرموده که قل هو الله احد الله الصمد لم یولد و لم یولد و لم یول
که گفته احد یعنی اوست خدای یگانه متوجه بدات و مستفرد بصفت و منفرد
بافعال حدای که فی نیابت از همه و اوست بنا و نیازمندان که از کسی را و در
نشد از کسی و نیست و نبوده ملو را همتا هیچکس نظم خداوندی که سبوست
و واحد و کعبه بر سر کعبه دوست و والد کسی را که نباشد گفته اند بدوست نشاید
کرد فرزند که بگوید که من کعبه نیستم بر بفرصت الله جل و اله که نسبت ده
و بیان کن و وصف فرمایم برورد کار خود را بر سر و فرستاد خدای عزوجل
این سوره را و از آن جهت نام نهاده شده آن سوره اخلاص و سوره نسبت
الرب و سوره اولایم و مرید است از امر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت صلی
که خدای تعالی بیکسانست و تا و با بعد حدای فی نیان است بی تمییز مدد دنیا
تا باشد معبود مشارک و زاده نشد تا باشد موروث با کلام و نیست ملو را مانده
هیچکس و بدان بدستی که خدای تعالی ذکر فرموده در قرآن عید او که
بسیار از محدودیت عالم و بر آفتاب عالم و بر آفتاب خود و آفتاب صفت
تعالی خود و آنچه جایز است بر او و آنچه جایز نیست بیشتر از آن است که ما ذکر کردیم

آنها

عالمی

آنها و ماهه را بنا و دریم بجهت تظرف و درین قدر کفایت است از قبل و حلیل آثار
الله و حدیثی که برین سزا و است بر عاقلی را که تا مثل نماید درین آیات با برکات
و نظر کند در این حاصل کرد و درملو را بخدای عالم السور و الخنیات و بدانند
آنچه گفته اند از آنکه سلطان نیست خارج از قرآن و آیتا صمیمه آن احادیث
نبویه و الفاظ امامیه زیرا که ایشان گفته اند بدستی که تظرف برین معرفت الهی
و احلیست زیرا که راهی معرفت او نیست مگر نظر زیرا که خالی نیست آنکه حدیث
تعالی معلوم است بیداهت بیاستدلال پس معلوم است بیداهت سزا و است
که هر عقلا بیکسان باشند در معرفت او مانند بیکسان بودن ایشان در آنکه ذرع
بزرگتر است از شیر و بیشتر است از واحد و اگر معلوم است باستدلال پس
همچنانست که بیان کردیم آنرا و حدیثی تعالی فرموده در سوره اعراف که اولی نظر وانی
ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شیء و ان علی ان یكون
قد افتریب احکامه فی حدیث بعد از نبوت یعنی آیا نظر کند بدیده
استدلال در ملک عظیم آسمانها و در ملکوت زمین گفته اند که ملکوت سما جمیع
شمس و قمر و ملکوت ارض بحار است و مخلوق و منکر نیستند در آنچه آنرا بدست
تعالی در هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت و صانع و جمال و حکمت جمیع برای ایشان
ظاهر کرده و دیگر نظر نگردد زیرا که شاید آنکه باشد بختی نزدیک رسیده است
قایی ایشان یعنی هر آنقدر که کند در آنکه شاید ارجح ایشان بر زمین رسیده باشد
پیش و پس از وقوع وقت و حلول موت بر عمل اقدام نمایند که موجب صلاح دو جهان
و واسطه تلاحق جاودانی باشند پس بلام سخن بعد از قرآن بیان خواهند
آورد تخریبی فرماید باین مکتب را تا حاضر باشد در وقت از او تا خبره از
نظر زیرا که او این نیست از نزدیکی جانش تا باشد او ما و مستعد و مغبای امر آن

آ معرفت
عالمی
عالمی

اعتراف
عالمی
عالمی

چیزی که لازم است او را از معرفت و دیگر فرموده در سوره فرقان که انکر
الی ربک کیف مد الظل و لو شاء ربک لساکنتم علیها ذلولا
تم یضاه انبیا یضاه بربکم و محسوس آسانی بیند و نظر برین کند بضم برود
خز دل که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن ظهور صریح تا برسد
آفتاب و اگر بوسی خدای تعالی راهی کرده اندی آن سایه را ثابت و آقام باقیه بر یک
مستوال که از جای بنیادی و در جای خود قرار گزینی پس از آیدیم آفتاب را بر
شناختن سایه راه نمای چه سایه جن یا ثابت شناخته نشود پس فراتر سایه دانستی
خود و فراتر آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای
سایه آوریم و او را فراتر گزینیم اگر بیکه در مقبول شدی معنای در مان که
به سایه باز نیسته است معطل ماندی و دیگر فرموده در سوره روم که اولی یکنوا
یعنی اشیاء ما خلق الله السموات و الارض و ما یبینها الا الحق و اجل
سنی و ان کثیرا من الناس لیلما یرهبوا لکافرون یعنی با آنقدری
کنند در رفتنهای خویش که چه چیز حاجت جهان و تعالی در زمین ایشان بود
فغاده است از عزایب صنعت و عجایب قدرت نیافرید خدای تعالی آنرا فاعول
را آنچه میان آسمان و زمین است مگر برای حق و بجهت استدلال بر توحید و بر
وقتی نام برده و چون آن زمان برسد نهایت محسوس معدوم کردند و آن بود
است تا هر کس چنان عمل خود نماید و بدستی که بسیاری از مردمان بجای
برورد کار ایشان تا رویکنان و حکمرانند و دیگر فرموده در سوره فرقان که اولی
نظروا الی السماء فتمسکوا بها و انزلنا من السماء ماء فاصبح من فروع الارض
مکد ذنابها و انبیا یضاه و انبیا یضاه و انبیا یضاه و انبیا یضاه
و ذکر کردی لیکل عبد منیب و ذکر کردی انبیا یضاه و انبیا یضاه و انبیا یضاه

۱۹۰
سوره فرقان
۳۴

سوره فرقان

سوره فرقان

عالمی

و کتب المصنوعه و الخصال باسقاط لها طعم نصیب و رزق العباد و انبیا
بلذی یضاه کذلک الخیر و یعنی ایاتی که در کتبشان است بجهت ترویجی آسان که
واقع است در سراسر ایشان که محسوس قدرت چو نه با کرده ام و بپاداشته ام از ایشان
و نیست از آرایج شکایا و فرجهای پس از بدین چیزی بدین همه بر یک فرجه و خلق
و شکای و عیبی لیسل بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت او و زمین
را با ذکر شده ام و کسرت و بر روی آب و آنگاه در هر یک و کوههای بلند با برجای
و بر پائیده ام در زمین از هر کوه نه باقی بکوی آراسته و صحت فرایند و این همه
کرده ام از برای بنیاد یعنی بنظر اعتبار و استدلال مکررین و آن برای یاد کردن
و یاد گرفتن مرتبه باز کرده و با بخدای تعالی در بدایع صنع او و این همه و خلق
افعال مذکور اند و فر فرستادم از آبرای بسیار با شغف پس بر او بنیدم بدان
آب بوسه های شکر را بخار و آمو و دیگر رسیده کردیم تا بدان که از ایشان آن
آست که بدرونه چون بندم و جو و آردن بر آسمان آن و بر او بنیدم در دستان خرد
بلند و مندر و آن خردی تا غلاف خردا در هم رسته و این همه بر او بنیدم برای روزی
سرمد کافرا و زنده کرد آیدم بدان آب زمین هم مرده را احیاء بخشیدم و بخت
پرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشته و بمصره بخشا حاضر شد تا که ام دانه
فرورفت در زمین که ترست چرا بدانه اسات این کان باشد پس بدستی
که مراد آنست که فکر کند در خل و کیفیت ترکیب شکوفه آن و در انار بکیفیت
سین در آن آن و دیگر فرموده در سوره و لذایب آیات و فی الارض ایات
للمؤمنین و فی آفتابکم اکتا بقر و فی السماء رزق و فی الارض
نوعه و فی قوت السحاب و الارض ایات لکم فی خلقها و فیها
یعنی در زمین نشانیهاست برای استدلال بر قدرت رب الهی بر کافران و بعضی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

اذن آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر اذان استخراج
بکشد و نباتات و بقول و حیوان و اجزای آن و حیوانات از جمله
قسیع و حشرات و اقواص آن و دریاها و مساق آن و با دها بری حیوان
و در فضیله شایسته نظر صورت در رنگ و علامات حاصل صم در آن خود
شاهد گشته از تقابل او از حال بحالی و آنچه ترکیب یافته از اظفار او از
اعضای سلیه و از بواسط او از عقل و هوش و آذنان مستقیمه و در آسمانست
روزی شایسته سبب رزق که با دانستن پس به پروردگار آسمان و زمین موند
بدستی آنچه مذکور شده از آن روزی و ثواب بر این راست است مانند آنکه شایسته
که در بدستی یعنی آنکه شکی نیست شمار در سخن خود در روزی دادن من و ثواب
جزای عمل رسانیدن و دیگر فرموده در سوره عبس فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ لِقَابِ
أَتَاكُمُ الْمَاءُ حَمِئًا ثُمَّ لِيَوْمَ الْحِسَابِ الْمَاءُ كَمِئٍ مُّسْتَقِيمًا و در
و در تیسر و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و
یعنی پس باید که نظر کند ایشان بخورد از خود و بچشم معرفت ببیند که چه وجه
احداث کرده و شود تا آنکه ما را بچشم آب را از این بر چینی بود احتیاجی
زیاده و نقصان پس بشکایتیم زمین را شکایتی که در آن بعد اعتدال باشد
پس برود باینده در زمین دانند که قوت را شاید چون کند و جو و مثال آن
و تا آنکه کوسر و سبست و درخت زیتون و غیر ایشان و با آنکه درخت و میوهها
نیز میوهها خشک میگردانند این چه کردیم برای نعم و بر جزیره اری غنا و برای
چهار پایان شایسته خوب و بیوه خویش آذین بود و علف و گیاه عین الای
و دیگر فرموده در سوره و اطراف که فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ
دَافِقٍ يُجْرَحُ مِنَ بَيْنِ اصْطَبِ وَ التَّرَائِبِ یعنی پس باید که نظر کند آن که در

زوالها از رنگ

تاکلیف است

تو نظر کند

سبب است که در هر یک از اینها
که در هر یک از اینها
بویا بیاید از رنگ

اصل

اصل ایجاد از جهه جنس گرفته شدن مخلوق شده است از آب ریخته شده در رحم
آبی که بیرون می آید از میان نیست سرد آن و استخراجی است از آن و دیگر فرموده
در سوره غاشیه که أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْرَهِيمَ إِذْ قَالَ لِلرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَاتٍ كَمَا جَعَلْتَ لِي آيَاتٍ كَمَا جَعَلْتَ لِي آيَاتٍ كَمَا جَعَلْتَ لِي آيَاتٍ
یعنی بگردان ایشان نسبی شدن که بگردان ما چگونه آفریده شده است و آب است
نگردد با آسان که بحکمت ما چگونه برده آفریده است بی ستون و آب انظر می کند
بگویم ما که بقدرت ما چگونه بنماده شده است بر زمین و حکم گفته و نمی گویند
بر زمین که چگونه گسترده گشته است تا جای آرام خلق باشد و مراد باین است
باینجه بر ما بر معرفت او و بر قدرت او و بر حکمت او این آیات را بعد از آنکه در بر
نظر در معرفت او و در معرفت صفات او پس کسی که تأمل کند و بداند بر نماند و تفکر
کند در آن بداند آنچه ما کنیم از امر رسول صلی الله علیه و آله فرموده که شأننا
بهدیه خود شأننا از خلقت به پروردگار خود و امر المؤمنین علیه السلام فرموده
که نضع لکم استلالا جسته میشود و بعقول ثابت می گردد معرفت او دیگر
ثابت می شود و امور و قساست بدلائل است و است به بیانات برسدند
از امام رضا علیه السلام که حکایت دلیل بر حدوث عالم فرموده که قوی بودی
پس بوهی و بدستی که استی که تو خود خود را پیدا کردی و نه کسی که مثل
تست تو پیدا کرده پس هر کجا ثابت شد و خوب نظر پس سرا آید است که
نظر کرد شود در اجسام و اعراض تا باشد بر او آسان تره معرفت او نزد بگذرد
و دلیران که اجسام حادث اند است که آن قدر می بودند هر آنکه و اجسام بود
که می بودند در ازل در جهتی از جهات عالم زیرا که آنچه آن بر او است از
جم و جبهه موجب اینست پس خالی نیست بودن اجسام در این جهت با

دلیل بر حدوث عالم

دلیل بر حدوث اجسام

تعالی دوستی رها ندهد و نه کسی باری دهد بصورت خطاب با حضرت است
و معنی رابع نیست و دیگر فرموده که وَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى مَا جَاءَهُ مِنَ
سِرِّ الْعَالَمِ إِنَّهُ لَكُنْ الْقَائِلِينَ و دیگر فرموده در سوره آل عمران که قُلْ لِمَ
يُحَادِثُونَ تِبْيَاتِئِن لَّيْسَ لَهُمْ عِلْمٌ بِمَا يُعْمَلُونَ یعنی بر چه اخصوصت میکند و عبادی می نماید
در آنچه نیست شایسته از آن استی و دیگر فرموده در سوره انفک که وَلْيَا بَدِئِ
بِصَافِرٍ مِّنْ رَّيْحٍ أَوْ كَلْبٍ مِّنْ لَّيْلٍ أَوْ كَلْبٍ مِّنْ لَّيْلٍ أَوْ كَلْبٍ مِّنْ لَّيْلٍ
کشت پس شفقت او بر او است و هر که نایب باشد پس ضرر آن بدوست و دیگر
فرموده در سوره بقره که وَمَا يَتَّبِعُ إِلَّا كَرَهُمُ الْأَطْفَالَ إِنَّ الظَّنَّ لَا بُدَّ لَهُ مِنَ الْحَقِّ
یعنی بی روی نمی کنند بیشتر از ایشان در معتقد است خود مگر کجانی واکه
ستند است بحیالات واهی و قساکات فاسده بدستی که کمان بیان نگردد اند
کسود انعداب حق تعالی جز بر او دیگر فرموده در سوره نبی اسر ایل که وَلَا تَقْفُ
مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عِنْدَ
رَبِّكَ سَوَاءً مِّنْ حِسَابٍ یعنی آنچه جز بر او نیست ترابان چیزها تا بچی یعنی بتقلید بدین
که گوش و چشم و دل هر یک از آنها باشد از نفس خود بر سیده شده و دیگر فرموده
در سوره حج و من القاسمین لِيُعَذِّبَكَ اللَّهُ يَذُرُ عَلَيْكَ إِتِقَىٰ وَازِمْ دَانَ كَسِي هَسْت
که از روی سبزه و تقلید جلال کند در کلام خدای تعالی بی دانستی که بدو
داده باشه و بی دلیل که راه نماید بمقصد و دیگر فرموده در سوره لقمان که وَ
مِنَ الْقَائِلِينَ إِنَّمَا يَتَّبِعُونَ الْأَقْدَامَ وَلَا يَتَّبِعُونَ الْعُقُوبَ یعنی و از
مردمان کسی هست که جلال کند و تقلید و در کتب خدای تعالی بی دانستی
و بی باقی از نزد خدای تعالی و بی کتابی روشنی بلکه بمقتضی تقلید باشد دیگر
فرموده در سوره زخرف که وَمَا كُنَّا لِنُؤْتِيَ السُّعْيَةَ إِنَّمَا نَمُنُّ مَا نُكَلِّمُ

معنی را
نظیر و فکر

مقتضی است

که هست از برای نفس برای معنی قدیم یا بجهت معنی محدث یا بسبب فاعل پس
چاین نیست که باشد در جهتی برای نفس زیرا که آن موجب استغاله انتقال
اجسام است زیرا که صفات نفس جا زینت که تغییر و زوال پذیر باشد معلوم
استه صورت و صحت انتقال اجسام و جا زینت است که باشد برای معنی قدیم زیرا
که اگر باشد همان هر پایه واجب گردد که هر یک مستقل گردد و حسیه را پایه باطل
شود این معنی زیرا که وجود او در آنها بر چیزی که هست موجب بودن اجسام
است در دو جهت با هم و این محالست و الا جائز است که این بران معنی باشد زیرا
که او از صفات جسم است و معنی محدث موجب صفت نیست در ازل و اگر باشد
همچنان بسبب فاعل هر پایه واجب است که او محدث باشد زیرا که از صفات
فاهل است که مستم باشد بر فعل خود و این محالست در قدیم پس باطل شد
بودن اجسام در ازل جمیع این اجسام پس هر یک که قدیم باشد باید که محدث باشد
پس هر کجا ثابت شد این و اجسام است که عالم محدث باشد زیرا که او مرکب از اجزا
و اعراض است و آیات که پیش ازین مذکور شدند دلالت دارند بر حدوث عالم
و بدستی که حکمان اطناب نموده اند گفتن و در این فن لیکن این موضع نیست
و بد آنکه در تقلید آن بجز اوله لغیر است بجهت و دلیل پس هر کجا که ثابت شد تقلید
پس آن باطل است زیرا که اگر باطل باشد بجز آنکه بود تقلید یعنی اوله از تقلید
منظور زیرا که پیش از نظر معلوم میشود بحق از بسط و باری تعالی نصرت داده
قول ما در سوره البقره و فرموده که وَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى مَا جَاءَهُ مِنَ
سِرِّ الْعَالَمِ إِنَّهُ لَكُنْ الْقَائِلِينَ یعنی که تا بچی یعنی بتقلید بدین
ایشان در باب دین پس از آن چیزی که برستی آمده است بر آوردن است
که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملبس ایشان نیست ترا از عذاب خدای

تقل

علی بن ابی طالب
صاحب

باش بر آنکه ثابت کرد اندر ترا خداوند تعالی بقول ثابت در حیات و بنا بر آخرت و در آن
است آنکه امیر المؤمنین علیه السلام بود که نشسته بود بر منبر پس فرمود که هر که
از من پیش از آنکه بنامید مرا پس بر حق است بسوی وی مردی که مرا و از علی
میکنند پس کت با امیر المؤمنین آیا هیچ دیده پروردگار خود را فرمود و هیچ با
ذغلب نیست که به پرستم خدا را که نه هیچ او را کت پس چون دیدی او را وصف کن او را
ما فرمود و یک ندیده او را عیون و مشاهد دیدگان و لیکن درین است او را انوار بخت
ایمان و بیک با ذغلب بدرستی که پروردگار من وصف کرده میشود به طبع دوری و نه
بسکون و نه بتیام انصاف و نه بآردن و نه برین لطیناست لطافت او لیکن وصف
کرده می شود بظرف عظیم است عظمت او لیکن وصف کرده می شود بظرف کبریا است کبریا
او لیکن وصف کرده می شود بکبریت است جلالت او لیکن وصف کرده بظرف رقت
رحمت او لیکن وصف کرده می شود بوقت او آن خداوند است که قیاس کرده می شود
به زندگان در آینده است نه بجهت کونیه است نه به نظر او در اشیا بر غیر او
و مساحت خارج است از این بر غیر او نیست فوق هر چیز است و گفته نمی شود شی
فوقی او و پیشتر هر چیزی است و گفته نمی شود که مرا و از پیشی هست داخل است
در اشیا نه همچو چیزی که در چیزی داخل شود و خارج است از اشیا همچو
شی که خارج کرده پس بعد از استماع این ذغلب افتاد و پیش شد بعد از آن
کتت بعد آنکه شنیده ام بشل این جواب بعد آنکه باز کتت ندادم بشل آن از
جواب صواب و موافقت آنکه اعرابی آمد خدمت امام جعفر صادق علیه السلام
پس کتت هیچ دیده پروردگار خود را که بر من است و او را پس آنحضرت
فرمود نیست کم بر منش پروردگار دی را که نه منم او را کتت که چگونه دیدی او را
فرمود که ندیده او را دیدگان بشاهد میان بلکه دیده او را بچنان بختی ایمان

روایت

صاحب

بفرم

در یافته نشود بحواس و قیاس کرد و نکرد و قیاس معروف است بآیات بصورت
است بیلا مات حور کند و وحی که فرماید او آن خداوندی است که نیست
معبودی بسزا بخدا و پس اعرابی کتت که خدای تعالی را دانست که رسالت
و کلام را بر او می باید داد و گفتند مرا بر المؤمنین را علیه السلام که چگونه حساب
خواهد کرد خدای تعالی غلاب را فرمود که همچنانکه روزی داد ایشان را در پرگفتند
که چگونه حساب ایشان خواهد کرد و حال آنکه نه بنده ایشان او را فرمود همچنانکه
روزی میدهد ایشان را می بیند او را فرسید از آنحضرت شری که گما بود
پروردگار فریبش از آنکه با فریب آسان و زمین را فرمود آنحضرت که یکا کتت
دارد از مسکن و حال آنکه خدای تعالی لا مکان است و پرسید محمد جلی از امام
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام پس کتت آیا چیزی دیده رسول الله صلی
الله علیه و آله پروردگار خود را فرمود بلی درین او را دیده دل میار کش تا ما
پروردگار را با جلی که پس درنی یابد او را دیدگان و نه حدیث ناظران و احاطه
می کند با و استماع سامعان و درو است که صفوان بر سجده کتت داخل شد او فرمود
حدیث بر امام رضی علیه السلام پرسید آنحضرت را از چیزی چند از حلال
و حرام و احکام فریض تا رسید سوالی تو چند پرس کتت او فرمود که ما در اوب
کردند که خدای تعالی تست فرمود و کلام و در به را بیان دو کس پس کتت کرده
برای موسی کلام را و برای محمد زبیه پس امام رضا علیه السلام فرمود پرس کتت
رسانده از خدای تعالی بسوی نقلین که بر بیان و آدمیا شنید بدرستی که در
نیاید او را دیدگان و احاطه نمی کند او را ایشان را شنیدان و نسبت مثل
او هیچ چیز آید شود محمد صلی الله علیه و آله بیغیر راست کتت بی فرموده
پس چگونه آن مردی بسوی همه سخن گفتن پس فرموده ایشان را که درستی

علیه

علیه

صاحب

صاحب

صاحب

که لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و قوسه که هرگاه در وقتانند کتت
او را او هم کتت پس چگونه در وقتانند کتت او را ابصار عیون و پرسیدند از امام
صادق علیه السلام که آیا دیده خواهد شد حق سبحانه و تعالی در روز کتت فرمود
سبحان الله ذات یارک و تعالی از آن ارفع و بلند ترست و بدرستی که دیدگان در حق
نمانند کتت مگر چیزی که مراد از آن و کیفیت باشد و حق سبحانه و تعالی خالق الموان
و کیفیت است و گفتند آنحضرت را علیه السلام بدرستی که مردی در خواب دیده
پروردگار خود را این چگونه است این فرمود که آن مرد نیست که مراد از این نیست
در آنکه خدای عزوجل را نمی توان دیدن و دیداری و نه در خواب هیچ کینیت و نه
در دنیا و نه در آخرت عکرمه گوید که در وقت ان اوقات این عباس حدیث میگرد و ما
در آن حالت بر خراست بسوی او نافع بن اذق پس کتت ای پسر عباس تو نونی
می دهی در قلم و قلم و وصف کن برای ما معبودی که می پرستی او را پس سر در پیش آید
این عباس بیعت بزرگی خدا عزوجل و امام حسین بن علی علیه السلام بشتر بود
در آن ناحیه پس فرمود بسوی من بگری ای پسر اذق کتت من نیست که آمده باشی ترا
پس این عباس کتت که ای پسر اذق او از اهل بیت نبوت است و ایشان را
علم اند پس بشتر مدافع بن اذق و توجه نمود بحباب امام حسین علیه السلام آنحضرت
فرمود که ای نافع بدرستی کسی که نماز دین خود را بر قیاس میبندد در روز کتت فرموده
در آرتاس ما زیاست از مناجح مقیم است بر اعجاز کراه است از راه راست
قابل است چیزی غیر پندیده ای پسر اذق من وصف میکنم معبود خود را چیزی
که وصف فرموده نفس خود را بآن و تقریب میکنم او را چیزی که تقریب فرموده
خود را بآن در یافته می شود بحواس و قیاس کرده نمی کرد و قیاس پس او را زد کتت
است نه چسبند و در وقت نه جدا شوند و یکاست نه شبیه نظر من و است بآیات

صاحب

صاحب

صاحب

صاحب

صاحب

صاحب

صاحب

صاحب

صاحب

موصوفات معلومات نیست معبودی جز اوست که او بزرگ متعالی است گوید
حسن بخالد که گفت مرام رضا را علیه السلام که یا این رسول الله بدستی
که مردمان نسبت میدهند ما را که تا این تفسیر است آنچه روایت کرده شده در احادیث
دوران آن بدندان بزرگوار تو پس فرمود که ای پسر خالد اخبار کن مرا از اخباری که
روایت کرده شده از بدندان بزرگوار من در تشبیه آیا آن بیشتر است یا اخباری
که روایت کرده شد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن پیران بلکه آنچه
کرده شده از آن حضرت بیشتر است پس فرمود باید که بگویند بدستی که رسول الله
صلی الله علیه و آله قابل بوده به تشبیه درین حکام گفت از قبیل ایشان بدستی که
می گویند رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اگر چیزی را و جز این نیست روایت کرده
شده از آن وقت که بگوید در شان بدندان من بدستی که ایشان گفته اند از این چیزها
و جز این نیست روایت کرده شده از ایشان با ذکر هر کسی که قابل است به تشبیه
و جبرئیل او کافر مشرک است و ما از بزرگوار در دنیا و آخرت ای پسر خالد بدستی
که واضح اخبار از ما در تشبیه قلهت اند آنکه کوچک شمرده اند عظمتش ای را
پس کسی که دوست دارد اخبار ایس حقیقت دشمن داشته ما را تا آخر خبر گوید
محمد بن ابی حمزه که دفع خدمت سید خود موسی بن جعفر علیه السلام پس گفت مراد
را که با بن رسول الله در آن زمان من تو حید را پس فرمود که با با احد نماز من در
تو حید از چیزی که ذکر فرموده آواتارک و تقالی تا هلاک نکردی و بدانکه حق سبحانه
و تعالی یکنای بی همتا است محتاج ایله خلق است از اید تا میراث برود و از اید
تا شریک داشته باشد و فراغت زن و نه فرزند و نه شریک را و بدستی که او
زندگ پاینده است که شام برود و اوست و توانا است که سخن برود و نادر
و غالب است که هرگز مغلوب نگردد و بر دیاری است که قبیل نباید در حقیت و ا

روایت

موسوی

که هر دو

که هلاک باوراه ندانده و باقی که هرگز فانی نگردد و تا بقی که هرگز زوال نیابد
باشد و بی باقی که هرگز محتاج نشده و عزیز که هرگز ذلیل نگردد و عالی که
چهلین دست نباید و عادل که هرگز جور نگردد و بخشنده که بخیر نوزد و بدی
که او ذات بزرگوار نیست که اندازه توانا نگردد او را عفو و واقع نگردد در
او همام و احاطت کند با افکار و کرد کرد او را امکان در دنیا بد او را بد
و اولیبت خیر است و او را شایسته است و او صبح نصرت باشد از سیر
تن را ز کوبیده با هم مگر که خدای تعالی چهارم ایشانست بعل و نه پنج را ز کوی باید
مگر که او ششم ایشانست بدانش و پیش و نه کمتر از سه عدد و نه بیشتر از پنج
مگر او با ایشانست بعل هر جا باشند او اولی است که بنده پیش از او هر چیز
آخر نیست که نباشد بعد از او هر چیز و او قدیم است و آنچه غیر اولست حدیث و
او تراست از صفات مخلوقین علیا کبریا و رسیدند از امام صادق علیه
السلام که آبا مرقدان برضا و غضب می باشد فرموده علی و لیکن نه آنچه چاه یافت
شود از مخلوقین لیکن غضب خدای تعالی عقاب اوست و رضای او قربان او
و فرمود بقره که خدای تعالی وصف کرده بنی خود بر زمان و مکان و حرکت و سکون و
انتقال تعالی عابدان الظالمون هعلق کبیرا فرموده ابو عبد الله علیه السلام که برتا
که حدیث کبیرا تکذکر کن در ذات الهی زیرا که تکذکر کن در آن زیادتی کند مگر حرف
دا هر در آن ذکر کردن شرط راست و در ذکر از حق محض نباشد و بدستی
که در حق نباید او را اوصاف وصف کرده میشود میماند و دیگر فرموده امام
رضا علیه السلام که ای معبود من بدستی که او را حیثیت ظاهر است
قدرت ترا و آن آنکه حیرت ایشان ترا روی نموده پس ندانسته اند ترا و آن
اندازه گرفته اند ترا و اندازه بر غیر چیزی که آن وصف کرده اند ترا و بدستی که

اول راه

حارثی

قدیم

رضی

صالحی

رضوی

از آن جا نیست بر خدای تعالی در دو وجه تا باشد در او و اما آن دو
که جا نیست بپس گفتن قابل است که او یکست قصد کرده بآن باب اعداد
را آیا بدیده و ندانسته که کافر است که گفت که یکی از سه خدات پس
تایل که او یکست از مردمان میخواند آن نوع را از پس پس این نیز جا نیست
زیرا که آن تشبیه است و خدای تعالی منزله است از انان و اما آن دو وجه که ثابت
است در او گفتن قابل است که او او اجساد است یعنی نیست مرور در اشیا شیشه و مانند
و همچنین است پروردگار ما و گفتن قابل که او اجل همه در معنی کبالت یعنی نیست
بیت و چیزی او نه در عقل و نه در وهم همچنین است پروردگار ما و بدستی که بر
از صادق علیه السلام از قول الهی که و ان لیل لیل المنشی فرمود که هر جا که
مشق شد کلام بسوی خدای عزوجل پس نگاه دارد و در باب هیچ مگویند و
مرویت از امام محمد باقر علیه السلام که او فرمود که سخن گویند در خلق خدای
تعالی و سخن مگویند در ذات خدای تعالی زیرا که کلام در ذات زیادتی کند مگر
تجیر و سر کردن را سخن آن نیست که ممکن نیست کلام در ذات تری تعالی مگر بعد
از کلام در دلایل او و دلایل و مخلوق است مرخدا تعالی را و تصویبات ازجت
او و پرسیدند از امام صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل که از من علی عرض
استوی پس فرمود که سواست از هر چیز پس نیست هیچ چیزی نزد بگزی بسوی او اگر
چیزی و دیگر فرموده آنکه زعم کرده که خدای تعالی از چیزی است یا چیزی است یا
چیزی است پس او شریک گردانده او را چیزی باز فرموده که سخن سخنان و تعالی
از چیزی است پس تحقیق گردانده او لغث و کسی که زعم او است که او در چیزیست
پس زعم کرده که او معصوم است و کسی که زعم کرده که چیزیست پس گردانده او را
و مرویت از امیرالمؤمنین علیه السلام آنکه گفت از حضرت زین العابدین که گواسته معبود

سارفی

مازی

سارفی

سارفی

سارفی

سارفی

سارفی

تبرکات

است ادراک

علوی

۸۵

من بزرگم ای معبود من از آنکه به تشبیه کرده اند ترا نیست مثل توجه چیز
و ادراک کرده اند ترا و حال آنکه ظاهر آنچه ایشانست از همتای تو بدلیل ایشانست
بر تو اگر شناخته اند ترا بلکه تشبیه کرده اند ترا با خلق تو پس از این است که نشان
ترا و فر گرفته اند بعضی آیات ترا خدای تعالی پس بآن وصف کرده اند ترا و
من با لایست از آنچه با و نسبت میدهند اهل تشبیه و مرویت که آمد مردی
از اخبار بنده امیرالمؤمنین علیه السلام پس گفت یا امیرالمؤمنین بگواشته که
تو پس فرموده که سواد تو بمرکز تو بگواشته که نیست تا گویند بحالت پروردگار
من بود پروردگار و من پیش از پیش پیش و باشد بعد از بقدری بعد و تشبیه
و نه متهم مغایرت او را منقطع است غایبات از او پس او ختمای هر غایت است
امام رضا علیه السلام فرموده که تشبیه کند خدای تعالی را با خلق و پس او
است و هر که وصف کند او را میکان پس او کافر است و کسی که نسبت دهد با او
چیزی را که نمی فرموده از آن پس او کافر است پس خردان این آیت را که تا
یقین الکیذب الذین لا یؤمنون باایات الله و اولئک هم الکفار الذین یؤمنون
جز این نیست که بعضی بافتد دروغ را آنکه سخن کردند باایات الهی و میگویند که قرآن
بر بافته می دانست صلی الله علیه و آله و آن مستحیان ایشانند دروغ گویند و روایت
کند شریکین باقی گفت بدستی اعرابی برخواست در روز جمل بسوی امیرالمؤمنین
علیه السلام پس گفت یا امیرالمؤمنین آیا بسوی که خدای تعالی یکست فرموده که علی
مردمان برین قول اند و مردمان گفتند که ای اعرابی آیا می بینی آنچه در دست
امیرالمؤمنین از تقسیم و قبیه قبله شکر پس آنحضرت فرمود که بگذرید او را بدستی
آنچه بخواند اعرابی بآن چیزی است که او میخواند اعدا قوم پس باز فرمود که
ای اعرابی بدستی که قول داد که خدای تعالی کی است بر چهره است پیر و وجه

علوی

رضوی

علوی

ادنان

نویس آنحضرت فرمود که گفته میشود مراد از کجا بودن زیرا که او بعد از آنکه کجا بودن
 در او گفته می شود مراد از کجا بودن است زیرا که او بطور آورده بگفت را و گفته
 نمی شود مراد از کجا چیست او در کجا که او آمدند تا مهتد را فتح صحابه از آن بزرگان
 چه در بکان حیرانند در راجی فخر عظمت او و صاحبان عقلی عاجزاند نزد
 از لیب او و بخیر اندر عقل در آنکه ملکوت و جبروت او و پیوسته بزرگان
 با که فرمود که به بریزید از آنکه نشانی بریند به پروردگار عالمی آنکه مثل نسبت
 مرور با ما نماند کنید او را چیزی از خلق او با اندازید بر او احوام را با کار فرمایید
 فکر را و بزیاید برای او شگها را با وصف کنیده او را با وصاف مخلوقین پس بدستی
 که برای کسی که کند این را آمده است برای او آتش دوزخ در بر فرمود امام رضا علیه
 السلام که همیشه خدای تبارک و تعالی عالم است قادر است حق است قدیم است سمیع
 بصیر است پس گفت مراد از این رسول الله بدستی که فرمود میگوید که خدای عزوجل
 همیشه عالم است و قادر بر قدرت است و زنده بحیات است و سمیع است
 و بصیر به بصیرات است پس آنحضرت فرمود هر که باین قائل است و دین داشت باین پس
 بدستی که فرمود با خدای تعالی قدر این دیگر است او نیست او از ولایت مایه چیزی
 باز فرمود همیشه خدای تعالی عالم است قادر است سمیع است قدیم است سمیع است
 بصیر است لذاته بر قدرت خدای تعالی از آنچه میگوید اهل شرک و اهلا تشبیه
 علوی کجا وقتند در امام صادق علیه السلام که اخبار کن ما را از خدای
 تبارک و تعالی همیشه سمیع و بصیر عالم و قادر است فرمود که بل پس گفتند مراد از این
 که هست در مانی می بدند و سستی شمار بر خود که اهل تشبیه میگویند بدستی
 که خدای تبارک و تعالی همیشه سمیع است سمیع و بصیر است به بصیر و عالم است علم
 و قادر است بقدرت پس گفت غضب بر وی مبارکش ظاهر شد پس فرمود که گاهی

تقریباً

عالمی

رضوی

رضوی

صادق

کوبد

کوبد این را و متذکر است باین پس او مشرک است باین نسبت او را از ولایت ما
 بریزنی بدستی که خدای تبارک و تعالی ذات است بقدر دانای و شنوا و بینا و توانا و پرورد
 از امام صادق علیه السلام از قرآن پس فرمود که آن کلام خدای تعالی است و قول
 حق است و وحی الهی است و کتاب الله است و تزلزل او و آن کتاب بجز نسبت که نسبت
 هیچ باطل از پیش وی و نه از پس وی هیچ از هیچ وجه و جهت باطل نیست و زیاده
 و نقصان در او راه نیاید در اخبار گذشته و آینده او در وحی یافت نشود او فرمود
 شده است از خداوند دانای سوره و امام رضا علیه السلام فرمود که قرآن کلام
 الهی است و تجاویز کند در آن و طلب کند در او راست را از غیر او تا گمراه نشود
 در او نیست از علی بن محمد بن علی بن موسی علم السلام که نوشتند یکی از شیعیان خود به
 بغداد که بسم الله الرحمن الرحیم نگاه دار و خدای تعالی ما را از ترس از ذنبت زمان پس
 اگر گمراهی آنچه می باید پس بر برگردان نسبت است و اگر نکرد چه ضرر آن ملائک است
 ما را داشته ایم که جلاله در آن بدعت است شریک اند در آن مخلوق کننده و جواب
 گویند پس فرمایید سائل چیزی که نسبت برای وی بدد شیب بر خود چیزی که نسبت
 بر او نیست خانی خلایق مگر خدای تعالی و آنچه ضرر او است مخلوق است و قرآن کلام
 الهی است پیدا ممکن از برای او نامی از ترس خود که اگر چنین کنی باشی از کرامان بگرد
 خدای تعالی ما را از آنکه به دوست از عذاب برود ز خود را بخورد بیوشیدگی قرآن
 از احوال روز قیامت ترسند که اندک بدستان بن جعفر جعفری گفتند که مراد
 الحسن بن جعفر را علیها السلام که باین رسول الله چه می فرماید در باب قرآن پس فرمود
 که اختلاف کرده اند در پیشتر از ما بعضی گویند که او مخلوق است و بعضی گویند که
 او مخلوق نیست پس فرمود آنحضرت بدستی که من نمیگویم در باب قرآن آنچه میگویند
 آنان ولیکن من می گویم که قرآن کلام خدای عزوجل است و امام صادق علیه السلام

قرآن

رضوی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

فرمود که ما نمیگویم بنجر را و نه تقویض را و بجز فرموده که بدجبر است و نه تقویض
 لیکن آن امریت میان دو امر و روایت کرد برین معانی بدشای گفت رفت
 بدست امام علی بن موسی رضا علیه السلام بر وی نسبت مراد از این رسول
 الله آنچه روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام که او فرموده که نه جبر
 و نه تقویض و آن امریت میان دو امر است یعنی آن پس آنحضرت فرمود که
 هر که زعم او آنست که خدای عزوجل میکند افعال ما یا با او عذاب میکند ما را
 پس گفته جبر و کسی که زعم او آنست که خدای تعالی تقویض فرموده امر ما را
 و در حق را آنچه خود پس او گفته است به تقویض و قایل جبر است و قایل
 به تقویض مشرک پس گفت مراد از این رسول الله جبر است امر بین الامرین
 فرمود و مجرد سبیل چیزی که امر کرده شده بآن و ترک چیزی که نهی کرده گفته ازان
 پس گفتن آبا مرضای عزوجل را مشتی و خراستی هست در آن فرمود که اما طاعت
 پس آن عبادت و مشیت است و دوستی و اطاعت و رضا عبادت
 و معاشرت بران از جمیع جهات و اما خراست و مشیت او در معاصی و مشیتات بیخ
 است و خشم و غضب و عقوبت بران و خذلان بران در عبادت پس گفت
 پس سمیع و موقر دارد مقنای الهی در آن فرمود بل هیچ فعلی نباشد که نسبت
 بدکان از خیرش برسد که قضای الهی در آن موقر دارد گفت چه جبر است یعنی
 این تضاد فرمود که حکم الهی بر ایشان چیزی که مستحق آن شده اند بر افعال خودشان
 از قایل و عقاب در دنیا و آخرت و بجز فرمود که هر که ما نماند کرد از خدای تعالی
 را بچنین و آخر بدو او پس او مشرک است و کسی که وصف کند او را بکنان پس
 او کافر است و کسی که نسبت دهد او را چیزی که منتهی باشد از او پس او کاذب
 است پس این آیه را خواند که انما یقینی انکذب الذمیر لایبئنا منکم

تقریباً

عالمی

عالمی

رضوی

عالمی

بیان

بایضا لله و انکذب الذمیر لایبئنا منکم و ترجمه اش است ذکر یافت و دیگر آنحضرت
 فرمود که هر که قایل است بجز بر سر پدید او را از کفر و قیدل میکند شهادت او را
 بدستی که خدای عزوجل تکلیف نینماید نفس را مگر بقدر وسع و کفا پیش
 او و با وی کند او را چیزی که موقر طاعت او باشد و کسب نکند هیچ قسمی از بدیها
 مگر با او و بر او باشد بر در هر چه نماید از دنیا و آخرت و برسدند از این
 علیه السلام از توحید و عدل فرمود که توحید است که تو خدای را نه دند در او و
 عدل آنکه متمم نکرد ایندخان را بجز با لایق و عروبت از امام صادق علیه السلام
 که او فرمود بدستی که اساعت توحید و طلب او بسیار است و تا چار است عاقل
 را از آن و من ذکر میکنم چیزی را که آسان گردد ترا و قوی بران و ممتی و اما کبری
 برای حفظ و نگه داشت آن چیز توحید است که روانداری بر پروردگار خود چیزی
 که جایز نباشد بر تو و عدل آنست که منسوب سازی به آفرینکار خود چیزی را که
 لایق نباشد بر او و مرویت که ابوحنیفه ثعلب بن ثابت گفت که آمدم بدین پس رفت
 بدست ابی عبد الله جعفر الصادق علیه السلام کردم بروی و بدون آمدن از نزد او
 پس دیدم پسر او را موسی علیه السلام که در دهلیز آن خانه نشسته در رکعت و آخر سال
 بود گفت چه حدیث غریبه هست نزد شما هر گاه کسی خواهد آنرا پس نظر انداخت بسوی
 من و فرمود باید که اجتناب کند از کنایه های جو بهای آب روان و جای افتادن
 سبها و بندگان و خاها و راههای که آمد و شد مردم است و مسجد های مذکور و سب
 بعد از این هر گاه خواهد مراد قضا حاجت است و شاید که حالی از احرام او باشد
 بر سبب گناه فرموده باشد پس چون شنیدم این قول را از او بزرگ آمد در چشم من و
 عظیم بود در دلم پس گفتم خدای تو کردم از کسبت معصیت پس نظر فرمود بسوی
 من بعد از آن فرمود که بشنید تا آنرا اخبار کم پس شنستم فرمود بدستی

رضوی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

عالمی

فرموده بیوه دادن آن در آن وقت برای تمام مردمان آن زمان که از میان فرزندان
مردمان شایسته بدانند بصورت مثل زبیر که مثل تشویر بنی امیه است در آن وقت
آنعام و نزدیک کرد ایندن معقول محسن بر او حضرت رسوله صلی الله علیه و آله
فرموده که بحق آن خدای که مرا فرستاد یعنی که بشارت دهنده باشم آنکه خدای تعالی
عذاب من کند مگر آنکه بیاختن هرگز و بدوستی که اهل توحید هم شفاعت دیگران می
کنند و هم شفاعت کرده میشوند یا فرمود که چون روز قیامت شود حق سبحانه و تعالی
امر فرماید بقی که ایشان را بدو فرخ برود بجهت اعمال ناشایستی که کرده اند در دنیا
دنیا پس ایشان گویند که ای پروردگار ما را چگونه ما را بدو فرخ میفرستی و حال آنکه
برویم در دنیا که ما را بیکتایی بادی کردیم و چگونه میسوزانی زبای ما را با آتش
و حال آنکه ما ناطق بودیم بتوحید تو در دنیا و چگونه میسوزانی دلهای ما را با آتش
و حال آنکه ما در دلهای خود عقده کرده بودیم مرا که میبود بسزا نیست بجز تو یا چگونه
میسوزانی روپهای ما را و حال آنکه آنها را بفرخ مذلت نهاده ایم برای تو و چگونه
میسوزانی دستهای ما را و حال آنکه بدعا برداشته ایم بدو که تو حق پس فرما بدحضرت
عزت جل جلاله که ای بدنگان من عملهای ناشایست که در دنیا کرده بودی بجز آن
سنای شایسته بود پس ایشان گویند که ای پروردگار ما عفو تو بزرگتر است از کفایت
ما پس فرما بدحضرت ای تعالی که بل عفو من بزرگتر است پس گویند رحمت تو وسیع تر است
از جرایم ما پس حضرت عزت فرماید که بل رحمت من فرارستند تر است پس گویند
اقرار ما بتوحید تو بزرگتر است از گناهان ما پس فرمای بدجل جلاله که ای پروردگار
بتوحید من بزرگتر است پس گویند ای پروردگار ما فرارستند است ما را عفو
و رحمتی که طاعت تو که بزرگتر است و فرار گرفته همه چیز را پس فرمای بدحضرت حق که
ای فرشتگان من حضرت و جلال خودم که بیافریدم هیچ آفریده که دوست تر باشد

عربی
عربی
عربی

عربی

بندی من از اقرار کندگان بتوحید من و آنکه میبود بسزا نیست بجز من و آنچه
ولا زم است بر من که در بر من بدو فرخ اهل توحید خود را در دنیا و بعد ای
ای بدنگان من در آن بیشت عشرت و در رسوله صلی الله علیه و آله
فرموده که بدو در شب معراج که بوده بر قایبه از قوام عشرت که من آن
خدای که نیست میبود بسزا بجز من تنها که آفریدم بیشت عدل را بدو فرخ
خود بجز خود بزرگتر نیست از آفریده من که تقویت کردم او را بعلی با بی
نمودم او را بعلی ابوه بر تو بد که نوشته است بر عرض که من آن خدای
که نیست آنکه سزای پرستش باشد بجز من تنها که شریکی نیست مرا و محمد
بدو در رسول نیست که تقویت کردم او را بعلی پس آیه او را هدایت نازده
شد که هر آید ای ابدک بصره و بالحق مبین و بود نصرت از علی علیه السلام
و داخل شد با مؤمنان پس داخل است آنحضرت در هر دو وجه با هر
امام رضا علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که
جبرئیل علیه السلام گفت فرموده ای که کلمه لا اله الا الله حصار نیست
پس هر که داخل شد در حصار من این کشتن از عذاب من امام رضا
علیه السلام فرموده بشروط آن من از شرط آنم و امام صادق علیه السلام
فرموده که بنای اسلام بر پنج ستون است بر نماز و زکوة و زهد و حج و ولایت
امیرالمؤمنین و آیه که از اولاد و اجداد او صلوات الله علیه و امام محمد باقر
علیه السلام فرموده که آمد مردی بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بیگانه با رسول
الله آبا هر که گفت لا اله الا الله پس او مؤمن است آنحضرت فرمود که دشمنی ما
کسی که دارد او ملحق میگردد به پروردگاری بدو در حق شایسته بود بیشت
تا دوست دارد بدو را و در حق میگوید کسی که در آن است که دوست مردار ما

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

و دشمن مرد ارد این را بعلی علیه السلام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده
در قول آبی که صلوات الله علیه و آله بر او است که من از حضرت پیوستگی
الله علیه و آله شوم که میفرمود که حق سبحانه و تعالی میفرماید که نیست جز ای کسی
من انعام فرموده ام او توحید مکر بیشت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که هر آینه
که من نیست داده ام اسلام را نیست از آن که نسبت نداده ام از جبرئیل پیش از من
و نسبت نداده ام بعد از من بدنگان اسلام تسلیم است و تسلیم نصرت است
و نصرت یقین است و یقین اداست و ادا عمل است بدوستی که مؤمن باید
که فرماید دین خود را از پروردگار خود و فرماید آفرین خود از رای خود ای مردمان
دین حق شایسته مستحکم شوید بآن چنانچه ذابله تواند کرد از کسی از شما آفرین
دیگر که سبکه دیار بهقارت از حسنه و غیره و دیگر که سبکه دیار آفریده می شود
و حسنه و غیره و مقبول می گردد و سوزان کردن امیرالمؤمنین را علیه از ابواب
نورده که اینان کامل است بر چهار ستون که محکم است بران بر باست بر صبر
نورده که از نوران مقتداست و بر شین که حسن است و بر عدل که شایسته از تفصیلت
حکمت و محنت و شجاعت و بر جلاله که بدلیجان و مال است برای ضای حضرت عز
و بر صبر از آن دعایم بر چهار شعبه است از مکارم که هر یک از اینها لایم عفت است
و صبر از دعایم بر آن و مندلیست بجهت و عیب و بر توبه است و از و بر خ است و عجب
و بر زهد است در دنیا از شهوات و بر خیر است من مگر کنند لدا نشایس هر که
شکاف شده به بیشت برون شد از لذات و شهوات و هر که توبه از آفرین
دوری کرد از محرمات و هر که زهد و زینت بدو دنیا سبک یافت صیبتها را در
بیانات و هر که چشم داشت مگر داشت تاب نورد در خیرات و یقین هم از آن چهار ستون
برایان نمودن زبیری و کار فرمودن آن بر تفسیر

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی

و تا بر آن و استخراست حقایق از کلام ملک عالم و سید انام و آیه کرام علیه السلام و
السلام و بر بدو توفیق چه برت از ارباب بحیرات بر طبق پیشینان فزون و دلورس
کسی که بیگانه بود در فطرت هدایت برای او حکمت و کسی که هود باشد او را حکمت و
خیرت تقا سانشد بیگانه کسی که شاکست بیگانه کفایت از حال دیگران که میاورد
در بیان پیشینان و عدل از انبیا و رکن بر هم عرض کشنده است در حق و در حق
و بعد برای بیابان حقایق و بر عاوت و ناز از آن که صادقان عدل عادل و بر استوار
بر داری که منافی سفاقت است و سبکباری کسی که هم کرد و بظهور بر کسی رسید
دانا بخورد اش گوید و هر که بضر علم رسید باز گردید از آن حقهای حکم و حکمت
و هر که جلور زید نصیر کند در امور سهوا و شکرده و نسبت در بیان مردمان شوق
و حبه از آن از آن بر چهار اعضاء است بر امر معروف و نهی از منکر بید ریاضت و نوا
و دشتی در هر مطن و مکان و دشمنی فاستان و فاجران بر هر که امر کرد بجهت
ساخت پیشینای مؤمنان و هر که فکر کرد از منکر در خاک مالید بنهای منافقان و
هر که راست بود در مطن که در آنچه بر او بود در ظاهر و باطن و هر که دشمن
داشت فاستان او غصب کرد برای خدای تعالی بر گرفتاران مصیبت خشم کرد حوصله
و علم برای او و خشنود ساخت او را در روز قیامت و کفر هم هست قایم بر چهار
دعایم بر باست کفر برد و رشدن و افراط و در بدین در طبع حق و و ما در حق در
بجو و جهل مطلق و به نزاع کردن با یکدیگر و افراط نمودن در راستن بکر بزی هم
بیز و بر شقاق و خلاف بهوری که موجب خصومت است و اختلاف پس کسی که تقی
و در بدجهل وجود بحق با ن کشت بحق و نشد با اهل حق ملحق و کسی که بسیار شد
نماعی او بناد افی و جهل مرکب و دایم شد کوری او با صلح طلب و کسی که بیگردد
از راه راست و آگاهی بدو نمودن از او بیکی و خیر حق او و یک نمودن از او بدی و بیگانه

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی
عربی

عربی

و مست کردند بستی که هر کسی که خلاف ورزی با اصحاب حق و دانش
دشوار شد بر آن مخالفت راههای امور پیش و سخت شد بر او کار او بسبب
و بدگفتاری و تنگ شدن بر او از امور بواسطه عدم علم و بردباری
و شکوه باشد است بر چهار رشاخ ساز بر جدا کردن در آنچه بر حق است و صواب
و حق و داد اقدام بر امور و باز کردن بر اعتبار و برآمد و شکر کردن و اضطراب
چنانچه عادت را بر آب شکست و آری تیار و بر کردن نهادن برای تیار کردن
پس کسی که کرد ایند جمال را عا د شعور در اوقات و افعال صبح نشد شب ظلمانی او که
کتابت است از عدم وضوح حق و ارا از شب دجور شک و جعل و ترسید بروز نوافی
حق بصیر حال کسی که رسید از آنچه در پیش است از احوال بازگشت بر پاشتهای
پای خود باستعمال و کسی که تردد کرد در شک کردن بکثرت اعتقاد به پا زدند او را
بهمای شیاطین در میانهای حیرت و ضلال و کسی که کرد نهاد برای تیار دنیا
و آخرت هلاک شد در دنیا و آخرت با توأم شدت و عقوبت مسئله پنجم در تیار
و نالت بیکند بر عظمت الهی هر امام رضا علیه السلام فرموده که بود امیر
المؤمنین صلوات الله علیه در جامع کوفه که برخواست بسوی او مردی از اهلام ق
سؤال کرد از آن قدوس تا نام از جمله سؤالات او آنکه که گفت یا امیرالمؤمنین خیرین مرا
از رنگهای آسمانهای هست که نامهای آن آسمانها پس حضرت فرمود مرو که
نام آسمان دیار نعت است و آن آفرین شده از آب و دود و نام آسمان دوم دوم دند
است و آن بر یک مساحت است و نام آسمان سوم مادرم است و آن بزرگ شیه آ
و آسمان چهارم نام او انقلون است و آن بزرگ نقره است و نام آسمان پنجم صوت آ
و آن بر یک طلای است و نام آسمان ششم عروس است و آن از با قوت خضر است و نام
آسمان هفتم عجاست و آن در بیضا است کوید زیدین و جب که سؤال

اصحاب حق و دانش
دشوار شد بر آن مخالفت
راههای امور پیش و سخت
شد بر او کار او بسبب
و بدگفتاری و تنگ شدن
بر او از امور بواسطه
عدم علم و بردباری
و شکوه باشد است بر
چهار رشاخ ساز بر جدا
کردن در آنچه بر حق است
و صواب و حق و داد
اقدام بر امور و باز
کردن بر اعتبار و برآمد
و شکر کردن و اضطراب
چنانچه عادت را بر آب
شکست و آری تیار و بر
کردن نهادن برای تیار
کردن

علوی
نویس و جب

کوفه

کردند از امیرالمؤمنین علیه السلام از قدرت الهی جلالت عظمته پس برخواست آنحضرت
بخطبه و حمد و ثنای الهی بقدیم رسانید پس فرمود بدستی که بخدای تبارک و تعالی
دافرشکان چند است که از فرشته ایشان بر زمین آید زمین آنها پیش آن نداشته
باشد بجهت برتکلیف و کثرت الهای و بعضی دیگر از ایشان آنست که آنکلیف
کرده شوند بر آن آدمیان آنکه وصف کنند آن فرشته را و وصف نتوانند کرد او را بجهت
دو روی آنچه میان مفاصل او و حسن ترکیب صورت او است و چون وصف کنند او را که
مفصل سه راه میان هر دو دوش او است و میان دو روزه گوش او و دیگری اذان ثنای است
که می پوشد آن را با یکی از الهای خود بیر غنطین بدین او چگونه باشد و از ایشانست کسی که آسمانها
تا پهلوی های او است و از ایشانست کسی که بالای آسمان تا زمین تا با تبارقی او است و از ایشانست
کسی که اگر انداخته شود در شکاف انکشت بزرگ او جمیع آسمانها بر آن گنایش آن داشته
باشد و از ایشانست کسی که اگر انداخته شود قطره از اشکهای چشمهای او همه زمین را
بگیرد تبارک الله احسن الخالقین و در پیکر آنحضرت پرسیدند از چهار چیز فرمود که
کشف کف غلظت هر حجاب از آن حجب سقاری با نصد ساله راه است و میان هر دو حجاب
فرب با نصد ساله راه و حجاب دوم مشتمل است بر مقدار حجاب که میان هر دو حجاب
با نصد ساله راه است و طول آن نیز با نصد ساله راه و در هر حجه از آن حجاب مقدار
مزار فرشته است که مقرب فرشته از آن فرشتگان است که مقربین و ایشانست بعضی
از آن حجابها مثل است و بعضی از آن نور بعضی از آن بار و بعضی از آن دود و بعضی
از آن ابر و بعضی از آن برق و بعضی از آن رعد و بعضی از آن روشنی و بعضی از آن
دیک و بعضی از آن که و بعضی از آن غبار و بعضی از آن آب و بعضی از آن نار و بجم هر یک
از آن حجب مختلفه مغازی هفتاد هزار ساله راه است بعد از آن سراپه های سیاه است
و آن شصت سراپه است که در هر سراپه هفتاد هزار فرشته است که میان هر دو سراپه

اصحاب حق و دانش
دشوار شد بر آن مخالفت
راههای امور پیش و سخت
شد بر او کار او بسبب
و بدگفتاری و تنگ شدن
بر او از امور بواسطه
عدم علم و بردباری
و شکوه باشد است بر
چهار رشاخ ساز بر جدا
کردن در آنچه بر حق است
و صواب و حق و داد
اقدام بر امور و باز
کردن بر اعتبار و برآمد
و شکر کردن و اضطراب
چنانچه عادت را بر آب
شکست و آری تیار و بر
کردن نهادن برای تیار
کردن

علوی
نویس و جب

با نصد ساله راه است بعد از آن سراپه عز است با نصد ساله راه است با نصد ساله
عظمت با نصد ساله قدوس با نصد ساله جبروت با نصد ساله مجرب با نصد ساله
نور اینها با نصد ساله وحدانیت و آن هفتاد هزار ساله راه است در هفتاد هزار
ساله راه بعد از آن حجاب اعلا است پس منقص شد کلام آنحضرت و خاموش شد
پس هر کس آنحضرت را که محترم است که باقی باشم بگویی که نه ببنم ترا در آن روز با
الجللین این قدوس کوید که این حجب زده شده است بر عظمت و بزرگواری از برای
مفلح او که قادر نیست و توانایی ندارد کسی که اندازه آن توان ندارد و اینها زده نشده
بر خدا و عز و جل زیرا که باری تعالی وصف کرده نمی شود و بیکان و آنکه پوشیده شده او
بجای زبیرا که او مقرب است از این و آن امام صادق علیه السلام فرمود که برد از دنیا
عرش که فرشتگان مقرب اند بلی از ایشان بر صورت بنی آدم است که او طبل روزی میزند
از برای فرزند آدم و دوم بر صورت خروس است که طبل روزی میزند از برای
میزبان و سوم بر صورت شیر است که طبل روزی میزند برای درندگان و چهارم
بر صورت کواکب است که طبل روزی میزند از برای چهار پایان و کواکب سردر پیش ماند
و جلالت زده است از آن روز باز که بنی اسرائیل کوسا له پرست شدند پس چون روز قیامت
شود ایشان هشت تن میگردد سوا کرد شای از امام حسن علیه السلام که چند مقدار
را است میان حق و باطل و چند است میان آسمان و زمین و چند است میان مشرق و مغرب و
چند چیز است قوس و قزح و چه چشمه است که جای گرفته اند بسوی او و احوال مشرکان و کدام
چشمه است که قرار گرفته اند بسوی آن ارواح مؤمنان و چه چیز است حق که بعضی از آن
ترست از بعضی دیگر پس امام حسن علیه السلام فرمود که میان حق و باطل چهار انگشت است
پس آنچه قوت از بدی هر دو چشمه خود بسوی حق است و آنچه شایسته هر دو گوش خود
پس بسبب از آن باطلی باشد پس شایسته راست فرمودی و دیگر فرمود میان کواکب

اصحاب حق و دانش
دشوار شد بر آن مخالفت
راههای امور پیش و سخت
شد بر او کار او بسبب
و بدگفتاری و تنگ شدن
بر او از امور بواسطه
عدم علم و بردباری
و شکوه باشد است بر
چهار رشاخ ساز بر جدا
کردن در آنچه بر حق است
و صواب و حق و داد
اقدام بر امور و باز
کردن بر اعتبار و برآمد
و شکر کردن و اضطراب
چنانچه عادت را بر آب
شکست و آری تیار و بر
کردن نهادن برای تیار
کردن

علوی
نویس و جب

علوی
نویس و جب

علوی
نویس و جب

کوفه

اصحاب حق و دانش
دشوار شد بر آن مخالفت
راههای امور پیش و سخت
شد بر او کار او بسبب
و بدگفتاری و تنگ شدن
بر او از امور بواسطه
عدم علم و بردباری
و شکوه باشد است بر
چهار رشاخ ساز بر جدا
کردن در آنچه بر حق است
و صواب و حق و داد
اقدام بر امور و باز
کردن بر اعتبار و برآمد
و شکر کردن و اضطراب
چنانچه عادت را بر آب
شکست و آری تیار و بر
کردن نهادن برای تیار
کردن

اصحاب حق و دانش
دشوار شد بر آن مخالفت
راههای امور پیش و سخت
شد بر او کار او بسبب
و بدگفتاری و تنگ شدن
بر او از امور بواسطه
عدم علم و بردباری
و شکوه باشد است بر
چهار رشاخ ساز بر جدا
کردن در آنچه بر حق است
و صواب و حق و داد
اقدام بر امور و باز
کردن بر اعتبار و برآمد
و شکر کردن و اضطراب
چنانچه عادت را بر آب
شکست و آری تیار و بر
کردن نهادن برای تیار
کردن

اصحاب حق و دانش
دشوار شد بر آن مخالفت
راههای امور پیش و سخت
شد بر او کار او بسبب
و بدگفتاری و تنگ شدن
بر او از امور بواسطه
عدم علم و بردباری
و شکوه باشد است بر
چهار رشاخ ساز بر جدا
کردن در آنچه بر حق است
و صواب و حق و داد
اقدام بر امور و باز
کردن بر اعتبار و برآمد
و شکر کردن و اضطراب
چنانچه عادت را بر آب
شکست و آری تیار و بر
کردن نهادن برای تیار
کردن

اصحاب حق و دانش
دشوار شد بر آن مخالفت
راههای امور پیش و سخت
شد بر او کار او بسبب
و بدگفتاری و تنگ شدن
بر او از امور بواسطه
عدم علم و بردباری
و شکوه باشد است بر
چهار رشاخ ساز بر جدا
کردن در آنچه بر حق است
و صواب و حق و داد
اقدام بر امور و باز
کردن بر اعتبار و برآمد
و شکر کردن و اضطراب
چنانچه عادت را بر آب
شکست و آری تیار و بر
کردن نهادن برای تیار
کردن

استه نظر

ملک زلزله
میرزا محمد باقر
و در این کتاب

حافظ

نگار

نگار

شد از اجاود اخل گشت در طلمات ناکاه دید فرشته که آه ایستاده بر بالای کوی
که طول او با یضد ذراع بود پس گفت مرا و آن فرشته آید بود درین
دایه و الفتن بن گشت مرا و آن که کسیتی تو گشت من فرشته ام از فرشتگان رحمت
که موکب برین کوه پس هیچ کوی نیست که آفریده آنز اخذی تعالی مگر که مرا و افرینی
میکشد باین کوه پس هرگاه که حق سبحانه و تعالی میخواهد که شهر را خراب کند بزرگ
پس و بی می باید بسوی من برین بزرگه خراب می کنم آنرا و زوایت کرد امام جعفر
صادق علیه السلام آن بزرگه و حید بزرگه خود که ایشان فرمودند که عرض در عین
تعالی جبرئیل است که در حید و علا آفرین از بر و حجر و فرمود که این تا و بی قول
الهی است که و این من شیخ الایمونه تا آخر آینه یعنی هیچ چیز نیست مگر که نزد من است
ضمیمه های او درین آیه رفیع الفراع کفر رمز شد و ج است از جمله کشیده فرموده جسم
مستور از خود را با شیبای سخن و نه و متکناح آن بید قدرت اوست تا برای هر کس
خواهد که شایب از خاستن خود و جبر کرد اند بدرستی که میان یک پایه از فرام عرض
و پایه دوم مسافت هزار ساله راه است که مریخ سریع الظرفان ببرد و عرش در هر یک
هفتاد هزار فو از جمله ای نوری بر شند بر تپه که قناری بد اورد که نظر کند بسوی او
آفریده از آفریدگان آبی وجهه اشیا می خلوت که در جنبش مانند حلقه ایست
در میان بیابان بی پایان بود درستی که سرخدی تعالی در فرشته ایست که او را برین پایه
مرا و هر زده هزار ساله که از پای تا پای با یضد ساله راه است پس در خاطر او خطری بود که
ایبار بالای هر چیزی باشد پس نیاورد که در این خدای تعالی برای او هر زده هزار کس از
بالا پس سی و شش هزار سال او حاصل شد که از پای تا پای با یضد ساله راه است
بعد از آن وی آمد از جانب سبحانه و تعالی بسوی وی که او فرشته پرواز کن پس برین
مقدار جبرئیل رسد برین پایه از فرام عرش پس متصاف کرد اینده

تعالی

عاشق و اله بر عین
الهی

عاشق و اله بر عین
الهی

نواب
ذکر سجده

عاشق و اله بر عین
الهی

تعالی برای او در بیان وقت و امر فرمود او را که ببرد مقدار سی هزار ساله یک بجز سی تا پنج
بعد از آن بی فرمودی که ای ملک اگر پیمان منی نماندت دیدن صور اسرائیل بایز
و بال و قوفی که فدای تعالی رسیده و پیمان من پس آن فرشته گفت سبحان و دیلا علی
پس حضرت معبود انزال فرمود که شیخ اسد ذک الای علی پس حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که بگویند این تسبیح را در سجده خودتان و در یاد آینه از هر بین سلطان در
قول آبی که و بحمد عرش ربک فوفقه و فخره و کبریه و کبریه فرمود صلی الله علیه و آله که
انان هست صفت باشد که در عدد ایشان از سی آفریده مگر خدای تعالی فرشته از ایشان چهارده
داشته باشد که در ایشان از شاخها باشد مثل شاخهای بز کوهی از اصول شاخها تا ششهای آن
با یضد ساله راه باشد و عرش بر شاخهای ایشان بر است و قدمهای ایشان در زمین
دین است و سرهای ایشان در بالا از رخ برین در عرش هفتاد هزار رحمت از نور و نور
بیت از طریق ایشان در عظمت آفریده چه خلیف و صفای است که دختر آدم بود علیه
السلام گویند او او کسی بود که فعل تا شایسته کرد در زمین و او را بیت انگشت
بوده که هر انگشتی از او سه ذراع بوده در دو ذراع و در هر انگشتی دو ناخن آهنین
داشته شلخ و داس که غله آن در و در بود موضع نشستن او چربی از زمین پس
چون چرخ کرد حقی سبحانه و تعالی فرستاد بیرو مار سیاهی بقدر ایش و کس قابل شتری
و کس قابل چناری و مسط شد بد بو و او را گشتند و خوردند و این عیان گشته
که چون فرسخ علیه السلام بر گشتی سوار شد آمد او را عین و عین یکی از دختران آدم
بود علیه السلام و عوج بواسطه طول قامت او را دید و از آن می آفتابید وی گفت
ماهی را از فرادین و بر آن میگردد چرخ آفتاب بگو بر می داشت بسوی آفتاب تا بحرار
او می چست و می خورد آنرا گشت مریخ در اعلیه السلام که بر در او می خورد کشتی فرود
مرا و را که بیرون ر و او دشمن خدا که ما بر نبشتم که تا بگشتی دارم گشت راوی که آب زمین

ابو سعید خدری

نگار

انجیل

از مکتوب

سبحان و تعالی

عاشق و اله بر عین
الهی

عاشق و اله بر عین
الهی

بدرستی که از تعالی آن هر آینه زسیواست از نیکو که طول و عرض آن پرست از آن که
می بود بعضی از آن بعضی را که آن سوی هر آینه من ستم از حرارت آتش جهنم
گفت زیاده کن گفت بدرستی که جبرئیل علیه السلام ایستاده بود بر دژگاه آبی بخواند
او سیر بر بدخس سبحانه و تعالی آفرید از هر یک لره و صد هزار فرشته و فرشتگان
صف زد و سرهاد ریش که بخت شد در کلام گفت لا اله الا انت و انیت قوله
الهی که یوم یوم الذی و الملائیکه صفا لایکنون لکم فی ان که الرحمن
و قال صفا لای یعنی روزی که بایستد جبرئیل و فرشتگان صف زدگان سخن گویند
در هیچ باب مگر کسی که آن دید مراد احدی تعالی در سخن کردن بصواب یعنی لاله
الا الله ابن عیسا مگر بدستی که خدای تعالی لوح محفوظ را آفرید از در بیضا و در
او را از باقر حر کتاب او نور است و قلم او نور و عرض او میان آسمان و زمین است
نظری فرماید خدای تعالی در نو در هر روزی سجده و شست نظر تیره در هر نظر
می آفرید و روزی میدهد و می نیاورد و می میراند و می کند آنچه می خواهد پس
اینست قول آبی که کل یوم یوم یوم شان یعنی در هر وقت او در ساختن کار نیست
از آن مذکور است و گویند شان آبی گشت که بیرون می آرد در هر شان روزی
لشکر را بیرون می آرد لشکر را از اصلاح پدران با رحام مادران و لشکری آن
اجام بدینا و لشکری از دنیا بیرون بآورد و آن میشوند بسوی خدای عز و جل یعنی
لحم میگرد اندد رحمت برای حساب و کتاب **باب دوم** در نبوت
صلی الله علیه و آله و آن مشتمل است بر شش مجلس **اول** در اثبات نبوت
و معشره بقول صلی الله علیه و آله و آله بد آنکه می در عرف گشت که میقام رسایده باشد
از جانب خدای تعالی بی واسطه بشر و رسول در اصل لغت معنی است که فرستند
می باشد که بفرستند او را بشرط محتمل شدن او رسالت را و آنچه دلالت میکند بر حسن

را فرقت و از بالای کوهها در گذشت و برین راههای عروج و اوسه
هزار سال زینت و برود مومسی را علیه السلام که در هر فرسخ دو یک فرسخ
بود چون عروج آمد و نظر کرد بشکر مومسی علیه السلام پس در حسابت کوهی که آقا
بود تا بگردان و بسکند بعد از آن لشکر بعد از آن برداشت تا بینه ادر مومسی آنان که
باوی بودند از لشکر بران پس حق تعالی هده را فرستاد بسوی او و باوی آبی بود که
تا جگه از آن پاره تصور تطوق و سوراخ کرد و در کردن عروج انداخت پس آن آقا
او را و بیاد آورد آنگاه مومسی علیه السلام روی آورد و ذراع طول مومسی بود
و ده ذراع طول عصا و ده ذراع دیگر بر میجست بر هوا و با وجود این بقاب پای او نمی
بعد از آن مومسی علیه السلام گشت او را بر چون گشت او را انداختش در روی زمین
آن حسری شد برای مردمان و جان که نشین او بود در طول هشتاد ذراع بود
بذراع آن ملک و عرشش چهار صد ذراع بذراع آن ملک و کوهی در هفتاد مده بدرستی
که ذو القرنین آمد بر بالای کوه قاف و آن کوهیست محیط بدینا از زمین خضر او گوید آسمان
انوست و برگرد او کوههای کویک است پس ذو القرنین گفت بوی که تو گیتی گشت سم
قاف گفت ای قاف باین کوهها چیست که برگرد گشت آیتان عروق متند و چون عرش
خدای تعالی که در زمین نزله پیدا کند امری کند ما پس حرکت میدهد عرق معروف
مرا پس زلزله در آن زمین واقع می شود پس گفت مرا و آن که ای قاف اخبار را بر می
از عظمت آبی گفت شان برورد کا دما عظیم است و وصف او در بیان کنیز و او هام
کرد بر مومس سارق جلال او کرده گفت پس اخبار ما با ذوق چیزی که وصف کرده
شود بآن گفت بدرستی که در تعالی من هر آینه زمین است که مسافت آن با یضد ساله
راه است در با یضد ساله یکس در طول و عرض او کوههای برین کوهی که بد بعضی از آن
بعضی بود که اگر آما باشد هر آینه بسوی او از حرارت آتش و زخ گفت میان قیاده کن گشت

بدرستی

عاشق و اله بر عین
الهی

عاشق و اله بر عین
الهی

نگار

عاشق و اله بر عین
الهی

عاشق و اله بر عین
الهی

عاشق و اله بر عین
الهی

سجده
ایضا
و...

هدف سهام مک خا اشد تیر چه باک و فرمود علی بر حسین علیهما السلام که
ابوطالب رحمت الله دفع میکرد از رسول الله صلی الله علیه و آله بیشتر بران خود نگاه
مرد است او را از غزوه من نیل خود پس چون وفات او نزدیک شد بدوستی
که قوت یافته بود دعوت آنحضرت و بلند شده بود کلمه توحید الا که قریب
همان برسد اوت و حسد خود ثابت بود پس اجتماع غرض نزد ای طالب و
آنحضرت نیز نزد وی بود پس گفتند در خواصم از آن که افسوس مراد آنصفا
بشانی گفت شما از آنچه اضاغ و خواصم گفتند که اوسته از ما باد و ما
دست از او بداریم پس او با ما سخن گفت و ما با او سخن کنیم و او مقاله با ما نماید
و ما مقاله با او بنایم الا که این دعوت او دوری اندازد و دلهارا از یکدیگر و
سیکاهه حد اوت را دور نماید بعضی در سخن برادرسینه های ما یک سرسین این
طالب است که ای پسر برادر من پسرانم تو و خویشانت در میز احد ان قانصا
را با آنکه تو دست برداری از ایشان و ایشان ان تو دست بردارند بر وجهی هم
اگر انصاف میداشتند پسرانم هر آینه اجابت میکردند دعوت مرا و قبول
می کردند نصیحت مرا بدوستی که خدای عزوجل امر فرمود مرا که تمام خلافت را
بدین دست و ملة ابراهیم پس هر که اجابت کرد مرا پس مرا راست تر در خلیل و علا
مغزل رضوان و مخلوق در چنان و هر که نافرمانی کرد مقاله می کنم تا حکم فرما بدخدا
تعالی میان من و ایشان و اوست بهتر تا کمان پس گفتند ای ابوطالب پسران او
که خدای تعالی او را فرستاده بسوی ما یا همه مردمان پس ابوطالب است
ای پسر برادر من خدای تعالی ترا فرستاده بسوی همه مردمان یا از خصوص قوم خود
از میان ایشان فرمود که نه بلکه مرا فرستاده بسوی همه مردمان آن سفید و
و غریب و بجز حق آنخدا که جان من بید قدرت اوست که من دعوتی کنم با این امر

سجده

سجد و سپاه و او هر که بر سرهای کوهها و هر که بر دینا راست و هر آینه دعوتی کنم
با دشاهان یارس فرود ما پس حضرت کردند قریب و نیکو و نزدیک پیش آوردند
و گفتند آیا می شنوی که پسر برادرت چه می گوید و آنچه می گوید بخدا که آن شنوند
این را اهل فارس و روم هر آینه برکنند ما را از زمین ما و سنگ سنگ کعبه را
بطرفی از اطراف ببندند پس حق سبحانه و تعالی این را فرمودستاد و قالوا
ان سبب الهدی منک تحطفت من ارضنا او که سبب هدایت من است از زمین ما
تغاث کسب سبب و در قلمن و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
ان کذا که آن پیروی کنیم طرفی اما از آن بوده شوم از زمین خرممان یعنی ما را بیرون
کنند آیا ما جان نداده ایم ایشان را در رحم با اینی که چه کرده می شود بسوی آن بیوهها از
چیزی از نزد ما نیست خبری و لیکن ایشان بنید اند قد راین نعت و فرستاد و در نزد
گفتن ایشان که هر آینه سنگ سنگ از خانه کعبه بردارند و بطرفی اندازند که آنرا بکنند
فصل در بیان اصحاب القبله از جمله کعبه که در مدینه و نضلی او از سلسله علیها
آیا بیل و زمین و حجاز از زمین حجاز که کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه کعبه
کرد پس در کتاب قرآن بخدا و بند این بیل یعنی آنرا همه و لشکر بان او با ساخت و بنیاد کرد
و کعبه ایشان را که در بیخ خانه کعبه داشتند در تپا و بطلان و فرستاد بر ایشان از
ساحل دریای هند مرغانی که می افکند آن لشکر را بسنگی از سنگی که با هر کی
سه سنگ بود یکی در ستار و دود و دیگر یکا پس ساخت خدای تعالی ایشان را بدان سنگها
چون بر سنگها خورد شده یعنی خورد درو آند و با و آورده پس چون شنیدند قریب
این را از پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمدند از آنرا ابوطالب پس گفتند که ما ندیدیم حدیث
مگر آنکه فرموده در کتب و تفسیر و تفسیر مگر ما هر دو با و معید و تقدیر کردند او را دم
سوزند شدند و پیران بستند که اگر ابوطالب را وفات رسید هر آینه هیچ آید هر یک

تفسیر ۹۷۲

سجده

سجده

قریبی و اتفاق تا بنزد منزل آنحضرت همچنانکه می دارد دستهای ایشان تا زبا نهارا
پس چون این سخن با ای طالب رسید جمع کرد پیران و پسران و هم سوزان قریب
وقتی را که قصد آنحضرت داشتند و گفت بدوستی که پسر برادر من آنچه می گوید آنرا
خبر داده اند ما را بدان و عطا می یابد که این پسر برادر من محمد پسر صادق است و
آمین ناطق و شان او بزرگتر از شاهانت و مکان و منزلت او نزدیک پروردگار برتر
مکانها و منزلهاست بدوستی روز من با آنهم رسیده و مرگ حاضر شده و شما هم سوزان
و بنزدک اجابت کنید دعوت او را و اجتماع نماید بر نصرت او و بنید از بد دشمنی او را
اینهمه هم بود که این شرف باقی خواهد ماند برای شما بر صفتی روزگار و درین با بعضی
را انکار کرده مصنون آنکه وصیت می کنی باری دان این بهتر که رسول است محمدان
خود علی را حاضر شدن نزد وی در محاربات و دیگر آن بزرگوار عباس را و دیگر
را که از صولت او ترسان اند دشمنان و دیگر جمع را آنکه بچند وقت سختی حرب را
از قبیل و همه بنی هاشم را وصیت می کنی حضرت آنحضرت آنکه فرمودند نزد ترسید
قوم سز شده مرد برایشان نروا حدیث خود چون سیرای استوار در کار زار که ما در
من و فرزند من فدای شما باد و مرد آنکی شاید بهتر شایسته است داده برنده برقی آنسا
که خیار کنید از اد رسای شب که آن سغله آتش است پس چون شنید پیغمبر صلی الله
علیه و آله از خود این سخنان فرمود که ای هم بیک کلمه است که واجب میکند دین برای
تو شفاعت من در روز قیامت گفت ای پسر برادر من راست می گویی تو قریب بر من
توسعه بچنان است و بدین تو دین بچنان است فرمود مرا و را که ای هم بدوستی که خدای
عزوجل و صد فرموده مرا آنکه قریب و دود باشد که اینم کردند از عذاب که نیکند آنرا
امروز بدوستی که خدای تعالی را و دود باشد که منتفع کرده اند همه زمین را برای او
غالب کرد اند دین او را بر جمع ایدان و بدوستی که تو روان گشته بسوی او دار مقام پس

ایضا
سجده
و...

سجده

بگو یا من کلمه که سزاوار کردی از جانب خدای تعالی برضوان رحمت او پس گفتند آنکه
ابوطالب در آن هنگام مجببا نید لبهای خود را بکلمه توحید و اشادت کرد یا کتب
خود را پس شهادت انکت پیغمبر صلی الله علیه و آله و استغفار فرمود برای وی گوید این قاری
پس کسی که ادا کرده خبر این دعوی را پس ناچار است مرا و از آن دلیل که دلالت بر صدق
قول او است ملتفت نباید شد بقول او و درین هنگام که در می گفتم از آن سخنان آنحضرت
بعد از خیر معراج مجلس دوم در ذکر معراج بود و اینست که خبر آن علیه السلام تا زار
شد بران حضرت در شیخ و او را بطرف بود و با جبرئیل ترق بود و آن هم گریست گویک
تر از استر و بزرگتر از خیرین سوار شد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله و کلاه داشته بود
جبرئیل رکاب او را گذاشت و رفت تا به بیت المقدس رسید باز از آنجا تا باسان اول پس
فرشتگان پیشین آمدند و تروی سلام کردند و در پیش وی بروان نمودند تا شش با سان هفت
این حماس گوید آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب که معراج فرمود جبرئیل با وی بود
تا رسیدند تهری که آنرا فرمودند و اینست قول آنی که وجعل الظلمات والنور پس چون
سنتی بان نشدند پس گفت مرا و جبرئیل که ای محمد چون و یکبار ازین جاعلی بگو آنکه پس
بدوستی که خدای تعالی نمود کرد آئینه برای تو بنیاب ترا و کتبده برای او آرزوی ترا پدید
که این تفریبت که گذشت ازین هیچ کس نه ملکه مقرب و نه پیغمبر آنرا آنکه مراد در هر روزی
فرود رفت است دران پس چون بیرون آمدن از آن پس خدای تعالی باهای خود را بر هیچ نظر
نیچکید از باهای من مگر که می آید بخدا ای تعالی ازان فرشته مقرر را که مرا و را ببت
هر از روی بود و جبرئیل را زبان که به زبان تلفظی کند یعنی که در من بافت زبان دیگر
پس آن حضرت از آنجا در گذشت تا شش شد و جبرئیل آن قصد جماعت است که از جاب تا
مخاطب دیگر با قصد سا راه است پس گفت جبرئیل که پیشنها ای محمد پس فرمود مرا و را ای
جبرئیل چرا نمی باشی یا من گفتند ازین نیست مرا که در گذم ازین مکان پس پیش فرمود رسول

مجلس دوم در معراج

سجده

سجده

سجده

فرضی از دست
در وقت

آنحضرت از آنجا که در شهر بروجی علیه السلام افتاد گشت یا بعد چند نماز بر امت تو فرض گشته
فرمود که پیغمبر ما ز موسی گفت باز کرد رخود و در خواه تا سبک کنی از امت تو
چیزی باز در جمع فرمود و چیزی تخفیف نمود باز گشت بروجی گفت نماز فرست گشت بر ما
تو گفت این مقدار موسی گفت بدستی که امت تو ضعیف ترین امتانند باز کرد موسی بر سر
خود و در خواه تا تخفیف کنی از امت تو از آنجا که من بودم در میان شما سراسر
پس ایشان طاقت نداشتند این مقدار را مگر کذا ازین پس لا يزال آنحضرت با زین
سوی پروردگار خود را مقرر ساخت از آنجا که نماز باز کرد بروجی علیه السلام
گفت چند نماز فرض گشت بر امت تو فرموده که هیچ نماز گشت باز کرد موسی پروردگار
خود و در خواه آنکه تخفیف کنی از امت تو ازین چیزی را فرموده که مرا شرم می آید آنرا
خود از آنچه با زین موسی او با زینا گشت پس گذر کرد بر اویم خلیل الرحمن علیه
السلام پس نذر کرد او را ادعت او گشت یا محمد امت خود را از من سلام برسان و اخبار
کن اینها که آب هشت بنایت شیرین و خوش مزه است و خاک او خوش بوی پاکیزه است
نمین او در غایت سفید است و نشاندن درخت آن نیست که سبحان الله و الحمد لله
لا اله الا الله و الله الیه المرجع الاصلی و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس امر کرد
خود بسیار بشنود از درختان تسبیحات اربعه پس گشت تا مرور کرد یکبار
که پیش پیش ایشان شتر آوردی بود بعد از آن آمد اهل مکه پس اخبار کرد ایشانرا
بجایتهای آن راه و در مکه فرمود از قریش که در غایت بیعت المقدس پس اخبار
فرمود ایشانرا از آنچه مشاهده فرموده بود بعد از آن فرمود که همین ساعت که روان
بر شما ظاهر خواهد شد در وقت طلوع آفتاب که در پیش آن شتر آوردی باشد پس
چون نظر کردند دیدند که ایشان پیدا شدند و آفتاب طلوع شد و دیگر اخبار فرمود ایشان
که کفر که باقی سفیان در آن راه و آنکه شتر او کینه بود در بعضی شب و او آوازی

خلی

سبب السلام

کتابان
نزد

کرد

کرد غلامی را که ملو را بود در اول کار و آنکه ای فلان بد دستی که شتر کینه و بدلان شتر
استاد و دست او شکست پس چون بر رسیدند از این خبرها همچنان بود که آنحضرت فرمود
سویت آنکه بفرستی صلی الله علیه و آله انصاف فرود به پیغمبران علیهم السلام در بیت المقدس
پس آنحضرت فرمود چه شهادتی کنی گفتند شهادتی کنیم که هیچ مبعودی نیست بجز
مبعود بسزای بدستی که تو رسول خدای و علی امیر المؤمنانست با زین هر که با ما منم تا رسید
بقاب قوسین او ادق که عبادت از تمام قریاست و چنانچه برشته شد برای او قادت پس
نذکرده شد در آن مقام که ای محمد دستی که تو آمدی مکه ای که میاید پیش از تو هیچ آدمی
درین مکان پس حکم نمود او را خدای عزوجل با این عبادت آمین ای رسول ما اولی که من
کریه یعنی گریه و اعتقاد کرد رسول یعنی صلی الله علیه و آله بدان چیزی که فرستاده شده
است بگو از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنیست و احکام دین حقوی شرع آنحضرت
فرمود که ای پروردگار من و المؤمن کل آمن بالله و ملائکته و رسله لا یفرق
بین احد من رسله و قالوا سبحان الله و کبریا ربنا و الیک المصیرون
و مؤمنان نیز از امت بدان منزلت گردیدند و بخدای تعالی و بقریشگان او و بکتابهای
او و به پیغمبران او یعنی هر که میدی و مؤمنان که مایه دانی کنیم در میان میان هیچ
کس از رسولان او بلکه همه ایمان می آوریم و گفتند مؤمنان شنیدیم قول خدای را و
فرمان پروردگار ما را و که می طلبیم امرش را تو را پروردگار ما و موسی شست باز گشت
صه پس فرمود حق سبحانه و تعالی که لا یکنف الله نفسه الا و سهاطها ما کنست و
علیها ما کنست یعنی در حق نیکند خدای تعالی هیچ نفس را با حق یا بدکاری مگر بقدر
طاقت او مران نفس را با شکر آنچه از نیکو بها و بر او باشد آنچه بجای آرد از بد بها و ایشان
گفتند که در کتاب ما خواندیم که انما اخطانا و انما اذنبنا و لا یخیر لنا اصرا کاحلته
علی الذین من قبلنا و انما اخطانا و انما اذنبنا و لا یخیر لنا اصرا کاحلته

دوام
بنازه
بنازه

خودت
۸۴۳

موتیما قالوا نعمنا علی الفریقین بین یومین ای پروردگار ما مکه ما را بفرست تا
فرمودند که در مکه و صلی از ما فرست شد یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب ما جوشیم و یا ممکن بر ما
بازگردد و پس از آن بازگردد از آنجا که پیش از ما بوده اند با زین که میاید او پروردگار
ما عیب ما بر ما آنچه که طاقت نیست ما را با آن و عقربان و در گذار از ما خطاها و فرست
را او بر هر کس که ما را و پیشانی بر ما بنویسد عیبی تو کار ما ز و پاری دهنده ما می
ای بده نماز پس پاری ده ما را و مقرر کرد آن بر گردن گردیدگان پس حق سبحانه و تعالی
فرمود که بجای آورد بد آنچه فرمود بودم با زین فرمود مرا و اگر خلیفه می سازی برای امت
خود بعد از خود آنحضرت فرمود که خلیفه و خلافت از دست فرمود مرا و اگر علی این اهل
را که امیر مؤمنانست خلیفه کرد آن بعد از خود پس امامت بر او من علیه السلام از جانب خدای
تعالی بر او جعفر صلی الله علیه و آله و سلم و من و بیت از رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که چون
جل و علا سر معراج برداشت مرا در عالم بالا از آنجا که مشتمل کرد این زمین نمود تا من شناختم
عه ایشانرا پس آنکه در دسل است اند پس هر که دوست داشت ایشانرا پس من دوست
می دارم او را و تعلیم فرمود حضرت حق بن چه اسما او فرزند کرد اینده بر امت من نماز را در دین
شب و این بعد از همت آنحضرت بود بر پنج سال با زین جمع فرمود بر زمین پس با شتر و بطایع
عم او بود در زمین شبه او را پس در مقام جهنم و جری دنا شد پس فرستاد بجای حاتم که سلام بپسته
میرون آید که من محمد را می نامم پس همه بی نهایت بیرون آمدند و ابوطالب بیعت که عظیم حسین
روی نمود که من رسول الله را نمیبینم تا صبح طلوع شد پس در آن هنگام که دیدند که آنحضرت
می آید و فرود آمدن او از آسمان در آن وقت برد خاتم امهانی بود که داخل آلی طالب است
و خواهرها بر او من علیه السلام پس گفت مراد ابوطالب که با من بی نهایت مسجد الهام پس
آمدند بزحمت مسجد الهام پس ابوطالب شتر خود را طلبید نزد حجر پس گفت من هاشمی را که
بیرون آید آنچه با شاست پس ایشان سلام خود را بر او آوردند بعد از آن مدعت فرستاده

نقده

اصحاب علی

کرد

و گفت بجز خدا سوگند که اگر من نیدم میدم او را بر آنچه باقی نگذاشته ام از شما بجز چشم زدن
هیچ کس را پس رفت گفتند ای ابوطالب بدستی که مرتکب امر عظیم شدی در راه
ما و فرستادند فریش بعد ازین که حیل آنکه نیند همت با حضرت پس چون صباح
شد و آنحضرت ناز کار در بردمان و حدیث کرد با ایشان از حدیث معراج و پس گفتند
قریش مراد او صف کن برای ما کیفایت بیت المقدس را پس صلی الله علیه و آله فرمود
کرد تا بمانند دیده آنرا یک کت با ایشان با حدیث کرد ایشانرا با مراد آن ای سفیان و
خبر شتر آوردی مقدم ایشان بود پس ایشانرا شنیدند آنرا گفتند این معجزه جوی است
لغزها هه پس اقامت فرمود در مکه و مکه را دعوت نمود پس مؤمنان اجابت کردند
او را و کار آن کار نمودند وی را بر سیدند از امام زین العابدین علیه السلام از
خدای تعالی که آیا وصف کرده می شود بجز آنکه خدای تعالی از آن برتر است و
میز است از مکان گفتند پس چگونه بود که بفرموده خدا صلی الله علیه و آله با ما من
فرمود تا با ما بد او را ملکوت آسمان آنچه در راه است در حجاب بیضم او و بدایع خلق
او پس فرمود خدای تعالی که تمیزی که کنان قاب قوسین او آذین فرمود که
این آن بود که رسول الله صلی الله علیه و آله نزد یک شد بجز بفرمود ملکوت آسمانها
را با نظر فرمود از تحت آن ملکوت زمین را که کان برود دریا گشتن که نزدیک زمین
شده مانند قاب قوسین آذین میممت اردو جان نزدیکتر از آن از تقدیرش او بود معراج
آنحضرت بعد از نبوت بدو سال مجلس بود در روز معراج آنحضرت بد آنکه معراج
رسول الله صلی الله علیه و آله از آن آفران عید است و معارضه کردن عرب بوی سخنان
حق سبحانه و تعالی در سوره ایزه فرمود که و ان کنتم من ریب مما نزلنا علی محمدنا فاقتوا
بیسو که من قبله و اذ عفا شهدا و کرد من دون الله ان کنتم صادقیین ه فان لم
تفعلوا و ان تفعلوا فاعلموا ان ربی و من عفا الناس فاعفوا انما حدیث الکفر و

کتاب
معراج

ع
۱۳۰

که دیده نشد مثل او نه پیش از او نه بعد از او صفات الله علیه وآله الاظهر بان
سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام و آن مشتمل است بر بیست و یک
مولد آنحضرت بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام بطالب برآمد المطلب آن هاشم بن عبدمنان و
بلاضرب رسول الله ص در صلبه علیه وآله و خلیفه وی بود امام عادل و سید مرتضی کاظم و صاحب
اکبر و سید اویسی و گویش اویلسن بود قدس در دین و در اندرون خانه کعبه در
نور جمعه در سیصد و هشتاد و پنج بیت بعد از عام الفیل و سی سال و مادرش فاطمه بنت اسد بنت
هاشم بن عبدمنان و او آن را هاشمیه را سلام که قوله او را در هاشم بود و گوید بر پدر بن قنبر
که من نشسته بودم با عباس بن عبدالمطلب و جماعتی از بنی عبدالمطلب در برابر خانه کعبه
که آمد فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام که برقی حمله بود و نه ماه از غسل
او گذشته تا جایگاه او بظلمت و علامت زاد بر وی ظاهر شد و مجالس و در سخن از مسجدش
نماند گفت با رخدادی از آن ایمان دادم و بود آنچه انبیا پیش از آمدن آن از رسل و کتب و تصدیق
کلام پیغمبر از بیم خلیل علیه السلام می گم که این خانه را بنا کرده پس چون بان این خانه
و بحق موفدی که در شکست که این امر را برین آسان کرد آن بر بدین عقب گوید که بدین
که در پریش خانه شش شد و فاطمه بنت اسد با نذر و رفت و از چشم ما غایب گشت
و باز در پریش خانه بجای او آمد پس ما خواستیم که عقول در خانه را بکشیم تا نماند هیچ
و چه کوشیدیم و آنستیم که خدای تعالی را در این سر و کعبت دست بدادیم تا در چهارم گفت
که از این خبر و آن آمد امیرالمؤمنین علیه السلام را بر وی دست داشت مگر آنکه سر او بید
و میگفت که مرا فضیلت بر دیگران نماند زیرا که آسبک بنت مرام عبادت کرد خدای را
به پنهانی در موضوح که حق تعالی دوست نماند که او را ایضا عبادت کند مگر بسبب علم
و سر بر پشت سران در دست خرمای خشک را جایند در وقت ولادت تا آن خرابی نماند
تا ز غم و من در دم فو که بیت اقامت در درخت و از بنی هاشم و از آن اولاد

سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام
سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام
سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام

سجانه و تقای و بر او برود و رحمت خود سپرد از ایشان برآمد و گوید در رفتن
پس گفتند امیرالمؤمنین علیه السلام که چه رازی گشت آنحضرت ترا در هکای که
ترا در زبرج که خود فرمود که تعلیم فرمود مرا هزار باب از علم که از هر بابی از آن گفتی
گشت بر من هزار باب دیگر و من آنحضرت در آن روز شصت و سه بود و دست بر
و رسالتی و بیست و سه سال بود سیزده سال در مکه اقامت فرمود و ده سال در مدینه
و فاطمه زهرا علیها السلام در مدینه آنحضرت در فریده فرمود و مصون آنکه سزاوار
بر کسی که بوی بخاک عسبر امیرالمؤمنین را آنکه نیاید در روزی زمان غایبهای
بوی واجبه از آن خاک پاک بوی بهشت میدمد که انقطاع پذیر نیست و از این بوی این امر
میدهد که خطه پیش نیست پس تماثاوت که میان این دو بوی واقفست و دیگر فرمود
که در پنجاه شصت بر من چندین تنی از مصیبت از مغایرت آنحضرت که آنرا بخت میشد آن
مصایب بود و درهای نمرانی میگفت از شدت آن تمام ششای سلطان مجلس ششم
در اوصاف پیغمبر موهبت آنکه مردی آمد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و آنحضرت
در سینه کوفه پشت سر خود تکیه فرمود بود گفت با امیرالمؤمنین و صف فرمای من
صفت رسول الله واصلی الله علیه و آله و آری من نظر بکرم نویی و آنحضرت فرمود علی
بد آنکه رنگ مبارکت سید بود بر منی مایل و چشمهایش سیاه بود با کفادی ابرو و پیشانی
که عقول حیرت میکرد در آن شکل و آرایش و موی مشک افشانست بر سر بود چون خطه با یکی
کشیده در غایت هواری از سینه تا ناف و جز این برکات و بستان و سینه و شکم و بینی
و کف و قد برین بخت نمونیه که چون برآه رفتن در غایت جستی رفتن و آهستگی و نرمی
و قدم کشیده تر و در نویی که با آنسک بر کند و بر یکا که مستند شدی انکاش
همه بدن بودی و قدما روشن نه در آن بود و کوفتا بلکه در غایت اعتدال بود و در غایت
روی انوش حسامت و مراد بظلمت ترویجش خوش رویی ترا زوی مشک آذین

سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام
سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام
سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام

که دیده

بچه خواستم بیرون آیم هاتق آوان داد که ای فاطمه او را علی نام کن که او علی است
و بلند مرتبه است و حدی تعالی که علی علی است میفرماید که من نام او را از نام
خود شتق ساختم و با او اب و اخلاق خود مویق و متخلق گرداندم و واقف ساختم
او را بر غنای علم خود و او آنکس است که بیان را در خانه کعبه بشکند و زبیر
وزیر کند و بر پشت خانه من اذان گوید و تقدیم و تجدید مرا بر زبان راندن
خوشحالی کسی که او را دوست دارد و اطاعت او نماید و او ای بر کسی که او را
دشمن دارد و عصیان او و ورزد که بدجا برین عبدالله انصاری که من پرسیدم
از رسول مصلی الله علیه وآله از میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام ای طالب علیه السلام
فرمود آه او بدستی که پرسیدی مرا از بهترین مولودی که متولد شده باشد بعد از
من برست بر من بدستی که خدای تبارک و تعالی آنرا بد مرا و علی را از یک نور پیش
از آنکه آنرا بد خلق را بیا تصد هر سال پس بودیم ما که تسبیح حق و تقدیم او بیای
ل او آمدیم پس چون حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید و در بیه کداشت ما را در صلب
او استغفار یافتن من در بعلوی راست او و علی در بعلوی چپ او بعد از آن نقل
نمود شدیم از صلب او از اصلا بطهارت و ارحام طیبات پس از آنکه از زمین
بود تا طالع گرداندم از حق سبحانه و تعالی از ظهر طاهر او و بعد از آنکه عبدالمطلب بود
و بود یقه نهاد مراد بر بهترین رحم و آن آسمه بود باز طالع ساخت خدای تبارک و تعالی
علی را از ظهر طاهر که او ابطال بود و بود یقه نهاد در بهترین رحم که آن فاطمه بنت اسد بود
بعد از آن فرمود که با پیش از این بر او که واقع شد علی در شکم مادر خود و بود
استکسب و در زمان آفرین مردی که روی قویه بحر اسبعا دت او رد بود و بود
تقوی و ذاتت پشت در دنیا دنی و متاعی کرده نام وی مترم بن و عجب بن شیمان و عسبر
بود بن هدیسن و صد و فرسالد انوی گذشته بود و بر کرد در این دولت حاجت خواسته

سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام
سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام
سوم در ذکر امیرالمؤمنین علیه السلام

که دیده

که دیده

تعبی بخا بر بعضی ازان امارد مبرم شد در بعضی دیگر و میگفتند که حادث شده در آسمان
 حادثه ای بود با طربا برین آمد بود وقت ذکرت کجا بود از راهی مکه و مکتب که ای مردمان ما
 شدت آن نمود مردم در وی آوردند و سپید شدند او را از غلت آنچه دیده بودند از روشنی
 آسمان و مضامین شدن نور ستارگان این کتبت مریضی را که بشاد شد شما این بدستی
 که ظاهر گشته درین شب دوستی از و ستان خدای عزوجل که کا مگرند و تا که خدا
 تعالی در وصلتهای خیر را و ختم نموده با او صبارا و او امام متقیان است و یاری کننده درین
 در میان مردمان و از پیغ برکنده شریکان و ختم تا تقان و زینت طالبان و وصی رسول پروردگار
 علی بن امام راه نما ستاره سما و چراغ شب دچم و باطل کننده شرک و شیئات در دهر و او
 نفس یقین است و سردار دین پس لا یزال مکرر میگردد این کلمات را و این الفاظ را تا صبح طلوع
 شد و چون صبح شد غایب گشت از قوم خود چهل روز و جایگزین بد پرکنم یا رسول الله او بجای
 غایب شده بود فرمود که رفته بود بطبع شرم حال آنکه شرم و فائده کرده بود در کلام پس چنان
 در این دا با جابر که این سرتبت اذ اسرار آنی که چنان است و محقق و علم غمخوار است بزرگ
 که شرم و وصف کرده بود برای اوطال غاری داد که کلام و گفته بود مرا و که ای یاری
 مرا آنجا ندهد یا مرده پس چون اوطال وقت بسوی آن غار وارد شد در او مرقم را مرده
 یافت دید جسمی را که مجیده اند در کف و جاد رشی بری کشیده اند و با پایهای و بقیله در
 کرده اند و دا بخدا و مار بود یکی از ایشان سفید و دیگری سیاه و دفع میکردن آن هر دو از
 مود یات را پس چون اوطال را دیدند آن هر دو مردمان شدند در آن غار و اوطال داخل
 در آن کت که السلام علیه یا ولی الله و رحمة الله و برکاته تیر حق سبحانه و تعالی بقدرت خود
 مشرک را زنده کرد این بدین برخواست و میگفت دست خود را بر روی خود و می گفت آتش کائنات
 لا اله الا الله لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و اولی الامر
 بعد من الله پس اوطال کت که بشاد باد که علی علیه السلام طلوع کرد بر زمین

تکره بود تا آمد برای اوطالی از بیهوشی از بیدار و انور و انار پس اوطالی با تری
 ازان برداشت و برخاست شادان و خندان در آن ساعت تا با زکشت بنظر خود بیدار ازان
 حوزد آن انا در او آب آن بنظره سرایت کرده و صلح می و بریم ناطقه بنت اسد انتقال
 یافت پس آبتن شده امیر المؤمنین علیه السلام و بعد ازان زمین خور گشت و قرار
 بیدار کرد تا شدت و زحمت بسیار بر قریش را با یافت و فرج و فغان کردند گفت ابو
 طالب که بر زمین بیدار ازان حوزد تا بکوه بومیس بالا درومیم ایشان تا شکر کین
 دهند آنچه فرو آمده و با حوزد کرده به پیشکار و ملول شایان بلا پس چون اجتماع نمودند
 بالای کوه بومیس پس سکهای آنکه بجزکت آمده از شدت زلزله بر هم خورد و پاره از م
 ریخت و بتان ایشان بر روی دافتادند پس چون قریش آنرا دیدند گفتند ما با طافت این
 نیست که بما فرود آمده از زلزله پس اوطالی بالای کوه بر آمده و گفتند و تشویش
 آنچه با ایشان رسیده بود از شدت و محنت اوزان میرا بود کت ای مردمان بدرستی
 که خدای تعالی احدی از من مود درین شب حادثه و آفرید که اگر طاعت کنید او را و
 اعتراض ننمایید بولایت او و کوهی ندهد با ستا و تشکیل خواهد یافت آنچه بهمانا ز
 کشته از بلا و میسر نخواهد بود شاره که در تمام مسکن سازید پس گفتند ای اوطالی
 آنچه تو میگوئی میگویم پس کرمیت اوطالی دست په دها برداشت بد رکاه آبی و فرمود
 و فرمود که آبی و سیدی اسلک با حمدیة الحمد لا و العلوایة العالیة و بالناطقه ایضا آه
 آنکه تقصیر فرمایید باهل قمار مات و رحمت خدای آن تکلیف یافت و بعد ازان کت بحق
 آتند ای که در آنه را شکانت و خلافت را آفرید بدستی که حرب نوشتند این کلمات را و نزد
 شد آید و معنی عام کردند با کلمات در ایام جاهلیت و کس نمیدانست آنرا و شناسا
 نبود بحقیقت آن پس آن شکر در آن متولد شد در آن امیر المؤمنین صلوات الله علیه آسمان
 نورانی گشت و نور ستارگان مضاعف گردید و قریش این را مشاهده کردند از روی

تعب

تو زکشت شد زنی دیگر و با او عود سوزی آن نقره بود پس فرار کت علی را علیه السلام پس چون آنحضرت
 نظر داشت بسوی وی فرمود السلام علیه ای خواجه من کت علیک السلام ای برادر من چه
 خیر ای از من کت بخیر و خوبی او ایق سلام رسانید اوطالی گوید که کتتم ای پسر من کت
 است خواهد تو کلام است تم تو کت این سر بر سر است که خواهر هست و دم من عیسی است
 این مریم و تطیب ساختند او را و خوش بوی کرد اینند بخیرگی که در آن عود سوز بود پس
 دیگر از ایشان فرار کت او را پس پیچید او را در جامه که با او بود اوطالی کت با این کت
 دهیم او را بوی خوشه کتیم تا سبک کرد در برود اگر عرب آن بود که تطهر میکردن اولاد خود را
 فوق خسته می کردند پس آن زن کت ای اوطالی او پاک و پاکیزه و خوشه کرده متولد شد بنی
 چشاند که آهنگ مگر که خواهد چشید آنرا در دستم که در دهن داشته او را خدا تعالی
 و رسول او و فرشتگان او و آسمانها و زمین و کوهها و دریاها که همه او را دشمن دارند و آتش
 دو رخ مشتاق اوست کتیم چه کس باشد این مرد ایشان گفتند این ملیم مراد یافته امه
 که او کشنده آنحضرت باشد در کوفه در سال سوم از وفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 کت پس آن زن غایب شدند پس ندیدیم دیگر ایشان را پس کتیم با نفس خود را کت شاختن
 این دو زن آخرین را چه بگوئی بود پس تمام فرمود خدای تعالی علی را علیه السلام نیز فرمود که ای
 پدر من اما آن زن که اول آمد حوا بود و آن زن که مراد در کتابت نشاندم سر من بشارت بود که
 مراد بجامه پیچید آسیه بنت مزاحم بود و اما صاحب عود سوز آن ماد نموسی بر من بود پس
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای پس من خلق شویم بشم این زمان و بشارت دله
 را و خیر کین آنچه در سیدی که در فار موضع نلایست پس بر من آدم تا آدم نزد تو و او وصف
 کرده بود این کوه را پس آدم تا بشارت دم ترا با آنچه بدیم از او شاه شده کردم از پیغ خود
 علی پس منم کرمیت و صیحه شکر بادی بجای آورد بعد ازان خود را بدین کشید و
 پای دراز کرد پس کت بیوشان مرا با جامه من پس بر شایدم او را پس چون کت کردم

کت حبت علامت آن شب که او در طلوع کرد اوطالی کت چون ثلثی از شب گذشت
 فرار کت ناطقه بنت اسد را آنچه فرمایند زنان نوز و ولادت پس گفتند مرا و که چه
 شد حال تو ای برین زنان کت بدرستی که من با فتم شدت مرا برت را بر بخیر پس
 خواندم بران اسمی که در وقت حاصل بود پس تسکین یافت پس من کت مرا و بدستی
 که من بر خیزم و بروم و بیامد از من شبان از که مدد کند تراد را مرود در شب
 پس کت اندیشه اندیشه نست ای اوطالی پس چون برخاستم برای این کارها حق از کت
 خانه او را داده که ای اوطالی خود را نگاه دار و مرو برای این کار زیرا که دست کسی نمیز
 بوی از بیگانه پس درین حکام چهار زن در آمدند بروی و بر ایشان جامه بود مثل جامه که
 از ابریشم سفید یافته باشند و بوی از ایشان میدید که خوش بوی نرا ز مشکه اذ من
 پس گفتند آن زنان مرقاطه بنت اسد را که السلام علیه یا ولیة الله پس جواب سلام
 ایشان کت پس نشنیدند پیش وی و ایشان عود سوزی بود او نقره پس روشن کردند
 آنرا تا امیر المؤمنین علیه السلام متولد شد اوطالی گوید رفت پیش وی پس دیدم او را
 همیوا آفتابی که طابو شده باشد و سپیده افتاد بود بر زمین و می گفت که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و اولی الامر
 حق سبحانه و تعالی بخیرت نبوت فرمود و پس تمام کت و صیحه و من امیر المؤمنین فرار کتند
 او را یکی از زنان آن زمین و نهاد او را در کت خود پس چون نظر کرد علی علیه السلام در روی
 او پس نما کرد او را بزبان فصیح که السلام علیه یا اما پس کت و علیک السلام ای پسر من
 پس علی علیه السلام کت چه خردی از فال من کتت رفتهای آبی آمد شدی شاید رود
 صیحه او ستمی کند و اوطالی گوید پس چون شنیدم پیش منم و کتتم ای پسر کت من آیا
 من پدر تو نبینم کتت بل و لیکن من تو هر دو از صلیک آدمم و این ماد در دست حق است
 چون این شنیدم سرخورد و را بد ابرو شدیم و در کت آن خانه خیزیم همه سجا از و بیداران

تو زکی

شود چشم ما در بطنای فرنا اندوخته کردد بفرق تو و یکشتی نفسی را پس ما بر حایمیم ترا در کفنت
 و امر کردیم که بدین همزه کنی و باز خودیم ترا از نمودن بینه در بونه بلاها افکندیم و خالص برین
 آمدی این عیبی پیریم عمده حق سبحانه و تعالی دشمن او فرمود که فتادینا من تحتها
أَلَمْ تَحْزَنْ قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكِ سَرِيًّا وَهَذَا الَّذِي جَعَلَكَ لَنَا نَافِلَةً
لَطْفًا لِحَبَابِهِ فَكَيْفَ أَشْرَى وَفَرِحَ عَيْنًا قَالَمًا تَابًا مِنْ الْمَشْرِ أَحَدًا فَهَلْ لِي
لِي نَذْرًا لِي لَمْ يَحْضِرْ صَوْمًا فَلَنْ أَكْفِرَ أَلَمْ يَوْمًا أُنِيبًا لِي يَوْمًا أُوذِيَ مِمَّنْ رَأَى
 زیرا و بی عیبی که بخود بدستی که با لایب و روان کرد از دیگران تو در زین قدم تو بوی آب
 که از آن بیاشای و بد آن طهارت کنی باید کردد روزی تو سیدی که مراد حبیب است علیه السلام
 و عیان و سوله سیوی خود نهد درخت خرمای خشک شد تا اینکه در خرمای تر تواند پس بخور
 از صلب و بیاشام از آب و روشن ساز چشم را سپید شدن در سنت و بردارد او پیرا گریزی
 از آیدمان بگر او را تو پرسیده این فرزند از کجاست پس بگویدستی که من نذر کرده ام بر سوی
 تعالی دروزه را که ترک طعام و کلام کنم پس سخن غمناکم کردی با هیچ آبی سخن کرد با ما در سخن
 در وقت مولودش و حق که فرمود آمدند که این جیست که کردی **فَأَنكَرْتُ مَا لِي بِمَا قَالُوا كَيْفَ**
كَلِمَةً مِّنْ كَانَتْ فِي الْفَهْرِيَّةِ قَالَ لِي عَسَى اللَّهُ أَن يَكْتُمَ لِي كَيْفَ يَكْتُمُ لِي مَا يَشَاءُ
مِمَّا يَصِفُ أَيْمَانًا كُنْتُ وَأَوْصَانًا بِالْمَكْرَمَةِ وَالرَّكُوفَةَ مَادُ مَشُحًّا بَعِي
 مریم اشارت کرد به عیبی علیه السلام که با او سخن گوید و جواب از او بشنود بدست و چگونه
 سخن گوید با آنکه هست در کوه که هم خطاب و قدرت جواب ندارد عیبی زبان آمده
 گفت بدستی که من بنده خدا را داد ما است مرا کتاب انجیل یعنی انجیل مغرب فرمود و
 کرد ایده مرا بقیه و ساخت مرا بارت و نفع هر چه با من و امر کرد مرا با قامت نماز و دادن
 ذکر و نماز که زنده باشم پس تکلم کرد در وقت ولادتش و یافت کتاب و نبوت و وصیت
 به قرآن و ذکر و در حال که سه روزه بود حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که شاید آشته اید چه تا آنکه

خدای

خدای عز و جل از بد سرا و علی از یک نور و ماد و صلی آدم تسبیح کردیم خدای عز و جل را با زنتل
 کرد ما را از اصلاط مردان به احرام زانجا بنامه میشدند تسبیح را در ظهور و بطون در
 هر عدد و عصر تا بعد از ظهر رسید و بدستی که تو در ماضی بود در روی پدران و
 مادران ما قاتل که نامهای ما نوشته شده بود بزر بر پیشانیهای ایشان با زنده اکت نمود
 پس حضرت آن در صلب عبده قرآن را وقت وضعت دیکر در صلب ابوطالب که هم بنامت نبی شیده
 میشد تسبیح ما از پیشانی ایشان و بدووع من هرگاه می شنیدند در میان حجر از قریش ظاهر
 میشت فرزند اصلب پدر من و نزد علی پدر ما می آوردیم آن اصلاط پدران
 خود و بطون مادران خود بدستی که فرود آمد حبیب من جبرئیل در وقت ولادت علی علیه
 السلام پس گفت با حبیب است سبحانه و تعالی بر تو سلام رسانید و بنیت فرماید ترا بر ولدن برادرت
 علی و فرماید که این زمان آن ظهور سرتوان است و اظهار وحی تو و کشف رسالت تو چون که مویز
 کرد ایده ام ترا برادر و در ذوق و پیغمبر تو و خلیفه تو و او کسبست که محم شود باو نبوت تو و بلند
 کرد ایده که تو پس برین سخن من سرعت با تو فاعه نیت اسد را که مادر علی است علیه السلام که
 وضع ولادت او در یافته و او در میان زمان بود و تو را با بر کرد او بود بدست حبیب من جبرئیل
 که او محمد دوری کریم میان او و میان خود و دو کون بدی که چون او را وضع حمل شود بر تو فرمود
 میشود او را و میبینی آنچه ما موشده ایم آن با زکنت ما که دست خود را در زکنت ای همه که او
 دست راست نوشت نیت ما را که دست خود را بجا بدارد و این با کاه علی را کشت بر دست
 من در حالیکه نهاده بود دست راست خود را بکوشد و دست خود را با کت و کت دست خنید
 و کوه ای بعد از بدایت خدای عز و جل و بر سالت من با زکنت ما با رساله تمام اکتف بخوان
 یعنی آنچه ای که جان محمد میدد قدرت او است که ابتدا کرد بخوان صوفی که فرمودند
 بود آن سخا خدای عز و جل بر آدم و قیام نموده بود با آن شیت بخواند آنرا از حرف که در روید
 و بعدی که اگر حاضر بود شیت در آن وقت هر آینه افرا بگریه برای او که حقت او زبده است از

عشق

بهدان ایتدا و قزوات بتوریه کرد که اگر موسی حاضر می بود در آن وقت مرآتیه افکار می کرد که یاد داشت
 او توبیه نهاده است آن و بعد از آن فرمود او را که اگر او در حاضر می بود مرآتیه افکاری
 کرد که حفظ او در زبور ز یاد ما است از بعد از آن ایتدا بخوان انجیل کرد پس اگر عیبی حاضر
 بود افقاری کرد با آنکه او حفظ است مرا ترا از عهد امان خردان قرآن که فرستاده آنرا طهارت
 تعالی بر من از او تا آنکه در این با تو و آنکه فرموده قرآن ما تر حفظ من مرا از در آن ساعت که آنکه شیده
 از آن آیتی بعد از آن خطاب کرد مرا و خطاب کرد مرا و آن خطابه که در میان انبیا و اوصیا
 می باشد بعد از آن با زکنت بحال طفولیت خودش پس آنکه و کلین با شیدا از این بر شا و اقیس شود
 از قول اسحاق و شرکای خدای بر باد رس آبا هیچ دانسته اید بدستی که من افضل بنور ام و وی
 من افضل اوصیاست و بدستی که پدر من آدم علیه السلام چون دید نام مرا و نام علی را و نام حضرت
 من فاطمه را و نام حسن و حسین و نامهای اولاد ایشان را که نوشته بود بر ساق عرش نبود گفت
 ای معبود و سید من آیا آفریده هیچ آفریده که او گرامی تر باشد بر تو از من پس فرمود که ای آدم
 اگر این نامهای بود هر آینه منی آفریدم آسان بر آفرشته و نه زمین بنیسط فرود آشته را
 و نه فرشته عزیز و نه پیغمبر مسل را و منی آفریدم ترا ای آدم پس چون آدم از کتاب ترک اولی نمود
 درخواست از پروردگار خود که مارا و سوله ساخته بحق ما قبول شد توبیه و دعای او و مغفور
 گشت جرم او و بان تو مسلحق سبحانه و تعالی اجابت فرمود سکال او را و بود ما ان طاقی که در
 خواست خود بوسیله آن آدم از پروردگار بفرزد پس توبه او را قبول فرمود و او را آمرزید پس
 فرمود مرا و آنکه ای آدم بشأرت با د ترا پس بدستی که این نامهاست از ذریت و فرزند
 تو پس آدم ستا بش کرد پروردگار خود را و افتاد کرد و بسا هفت نوره بر فرشتگان با و برید
 که این افضل است و فضل خدای تعالی بر ما پس درخواست سلمان و آن حاجت که با او
 بودند و ایشان می گفتند که ما دستکارانیم پس حضرت فرمود که بلاشک شمار ستکاران
 و برای شما آفریدیم بمشیت را و از برای خود خود دین شما آفریدیم در وقت که گفت خلیفه

عشق

عشق در روزی

عشق در روزی

عشق در روزی

اولیای آن حضرت با نازل شد در شان علی بن ابیطالب علیه السلام و در بیان کرده عهدین اصحاب
از عیاش که او گفت که من مرد تاجر بودم و همیاس بر من ابیطالب مراد دست بود و او تری بود
یعنی بجزید عطریات را برای هفت روز موسس پس آنم در ایام حج در زمان جاهلیت که
پس فرود آنم بمنزل عباس بن عبدالمطلب گفت چون کتاب طایع شد و میان آسمان رسید
و من نظر کردم چنانکه گفته آمد جوی و نظر انداخت بسوی آسمان بعد از آن روی بفرمود
پس درنگ نکرد اندک که آمد پیبری پس ایستاد از راست او چنین با نزل کرد گفت که
آمد زنی و در دعای هر دو ایستاد پس آن جوان رکوع کرد پیش روی نزل با وی رکوع کرد
پس چون افتاد سجده پس سجده کرد و با او هم جوان سراز سجده برداشت پس پیرو زن
این سر را داشتند پس گفتیم ای عباس این امر عظیم است گفت علی سر عظیم است هیچ مردی
که این کیفیت گفته نه گفت این عهدین عبدالله بن عبدالمطلب است پیبر برادر من گفت این زن
را می شناسی در دعای هر دو دست گفت نه گفت این خدیجه دختر خدیجه است زوجه پیبری
من و چند سوگند که فریاده که بروی هر دو زمین کسی باشد درین دین جز این سه نازنین
عقیق گفت بعد از آنکه سلطان شده بود اسلام قرار یافته در دل او کاشکون بازگشت تا
سکونم در آن وقت که عهدین اصحاب بود از آنچه انعام فرمود بود حق سبحانه و تعالی
بر علی بن ابیطالب علیه السلام آن بود که در کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله پیوروش یافت
پیش از اسلام پس حدیث کرد عهدین عبدالله بن ابی طالب از مجاهدین جبرگت که بعضی از آنها
آنهم بر علی بن ابیطالب علیه السلام و آن نیکی که حق سبحانه و تعالی بوی کرد و لطفی که بوی
شده و اخیر خوبی آنست که فریض را سختی پیش آمده بود از خشک سالی و تنگی و ابطان
صاحب عمل را بدید پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود عباس را که هم آنحضرت را
واسن بقهاشم بود که ای عباس بد دستی که برادر تو ابیطالب بسیار دارد و در
یافته ایشان از آنک سالی آنجا نجه مشاهده میکنی پس بیا ما برویم تا تحقیق کنیم از او بعضی را

کتاب امرایان
کلمه گفتن این چه بود
در کس است طایع

از عیال او من بگردا از عیال او قبول کنم و تو هم بگردان قبول کن تا سبکبار شود از این سختی عباس
گفت بل چنین باشد پس هر دو رفتند نزد ابیطالب گفتند که ما میخواهیم که تحقیق کنیم از تو بعضی
عیال ترا تا وقتی که مردمان از سختی خلاص شوند پس ابیطالب گفت مرایشانرا که معتدل
را پیش من بگذارید و آن دو دیگر شما اختیار کنید پس رسول الله صلی الله علیه و آله علی
را علیه السلام اختیار فرمود و عباس جعفر را پس لا ینال علی بن ابیطالب علیه السلام با آنحضرت
بود تا به پیبری معوض گشت و امیرالمؤمنین علیه السلام دهمه اوقات تابع وی بود تا آنجا
آورد بوی و تصدیق نبوت او کرد و لا یزال جعفر نزد عباس بود تا مسلمان شد و مستغنی
گشت از امام صادق علیه السلام فرموده که او جامع است که محمد شد آن بود رسول الله صلی
الله علیه و آله تا می بزرگد و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام با وی بنابر شوق
می نمود و وقتی که گشت ابوطالب بروی جعفر با خود داشت در وقت که ایشان بنام شوق
پیروند ابوطالب گفت ای پیرو من برو تا نگذارد در دلهای پیرو خود پس چون
رسول الله صلی الله علیه و آله در یافتن آنرا پیش فرمود و امیرالمؤمنین و جعفر هر دو
تا می جماعت به آنحضرت گزاردند و ابوطالب شادان بازگشت و این مصون را ادا
کرد بطریق نظم که بدرستی که علی و جعفر فرزند و مددکار من اند نزد شدت و سختی
زمان و کرب و بلا و یکران و چنگد که من فرزند گناشت نمی پیروی بر اصل الله و فرزندان من
نیست چنانچه او را فرموده گناشت نمی ناید که او صاحب حسب است شایسته هر دو فرزند او گناشت
و نصرت و یاری کند پیرو خود را که عهد است صلی الله علیه و آله چه او پیرو برادر مدد پذیر
منست در میان برادران من و گفته خدیجه بنت ابیطالب که این مصون را بنوم من که
خرام اخلافت منصرف شود از بها هر خصوصاً از ابی الحسن علیه السلام یا بنو دایر
المؤمنین او کسی که تا نگذارد بقبله ایشان را پیروی و ششاس مردمان بود تا رسوخان
سروران آخر مردمان بود از روی عهد و پیمان آنحضرت و جبر بر علیه السلام مدد نمرد

حاجت
حاجت

دست که منع معاند گدازنجهای تالیق و تادیر جرم کنندگان نماید با ذن خالق پس تا فزاید
برسد و جاهل و ادعولم انظار است آنچه که چنین است این نزدیک تر است بر فرج صفا
وقت فساد و هرگاه عالم خالیست از پیشوای مطاع بروی که ما صفت کردیم آنرا واقع میگردد
فساد و کم می شود صلاح و پیدا می شود هر چه و منته و نشو و نشو و نیاه می گردد معاش
و جاری گشته برین عادات و حکم میکند اهل اعتبار کسی را که مخالفت کند درین که بنیاد
نیست مکالمه او زیرا که آن مذکور گشته درود او را بفرمود و او اجبت آنکه امام معصوم
باشد زیرا که مردمان آینه محتاجند بفرمان فرمای زیرا که معصوم نیستند پس اگر آن فرمان
فرما معصوم نباشد پس احتیاج میشود او را فرمان فرمای دیگر و همچنین نقل کلام در
کرد و می کشد تسلل و آن باطلست و اگر احتیاج دارد بر عیبت هر آینه آن احتیاج شی است
نیست و این نیز باطل و واجبست که امام افضل از رعیت خود در ظاهر و باطن زیرا که بسیار بود
قواب او نزد خدای تعالی دلالت میکند بر عصمت او و بر ظاهر قیاس است تقدم معقول بر فاضل
در چیزی که او افضل است از دور و همچنانکه در عیبت تقدم بر عیبت در رفته برای خیفه و عیبت
و واجبست آنکه او عالم باشد بر جمیع احکام شرع زیرا که او حاکم است در جمیع آن زیرا که قیاس است
از حکم الملوک که وزارت دهند کسی را که ناظر باشد در امور مملکت و او طریق آنرا نداند یا
داند بعضی اذند و واجبست که او شجاع ترین مردمان باشد که او ما بود برست چنانکه اگر
چنین نباشد هر آینه منزه شود و مسلماً تا با خضام او منزه شود پس باشد در آن حال
اسلام و واجبست که او اقبل مردمان باشد و مراد با عقل است که او اوصوب و احوال باشد
باشد از روی دای و اعلم ایشان باشد بسیار است و واجبست که او بر صورت و هیبتی باشد
که از تنفر غایت باشد مردمان بحیثه عیب و شین و واجبست که نص بر امانت او وارد
شک باشد آنکه مراد از عیبت باشد زیرا که ثابت شد که او معصوم می باشد و عصمت مدد رسد
نمی شود پس من و نه مشاهده بین واجبست که او منصوص علیه باشد یا با خیار پیروی

عین سوم در امانت علی

او داد و رخصت کردن بجزیر گیس که دو بار شده آنچه در حق حاتم است از اخلاق پسندید
و افعال مرضیه که شک و ریب در راه ندارد و نیست در قومی که دعوی خلعتند استند
د ایشان چیزی امان اخلاق و افعال چه چیز شمار از با وجود آن که بعضی بداند آنرا
که بیعت شایسته ترین جنبها بود مرویت از ابی الحسن علی علیه السلام که با ابی الحسن بد رفت
که زشت معاویه خا و به بسوی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که با ابی الحسن بد رفت
مراقتضای بسیار است بدین من سید قوم بود در زمان جاهلیت و منی پادشاه گفتند در
او ان اسلام و رسول الله داما من بود و من خال من تمام و کتاب وحی و چون امیرالمؤمنین
علیه السلام خواند کتابت او را گفت ای ابو القاضی بفرماید بر من هر چه حکم خوار پریشان
روزگار فرمود که ای پیرو من خورد املا فرمود بطریق نظر که محمد علی افضل صلوات الله
السلامت که بیعت بر کا فل بن برادر ایمان بر او بر بزرگوار حلیه منست و من که سید
شهد استم نام دار منست و جعفر که صاحب و روح پرواز میکند با پزشکان عالم الا یس
مادر بزرگان منست و دختر نیکی اختر صیولات الله علیها آرام جان و هر دو س عسک است
که آینه کوشتا و چون و کوشت من و در سبب احد فرزندان من اندان منزهه بین
گد است از خاک مرا و با بهر همت مانند بهر من پیشی در امین خا در اسلام در
حالی که هنوز عید بلوغ نرسید بودم و واجب کرد انیده رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت و
امامت مراد در روز قیامت و هم همیشه بودم من که ششیر میزد مشرکها نراد ز معر که قتال
تا آنکه دلیل استم در دین اسلام آن قوم بد سگال را پیش چون خوانند معاویه غایب آن
کتابت را گفت ای پیرو من از آنجا اند آنرا اهل شام که مباد که میل کند باین پیرو
ای طالب ما مجلس سوم در ذکر امامت علی بن ابیطالب علیه السلام
بد آن بد دست که امامت واجبست با آن دلیل که مردمان هرگاه که معصوم نباشند و جایز
باشد از ایشان خطا و عصیان و ترک واجبلا بد است مرا ایشانرا از پیشوای مطاع قوی

کتاب امرایان
کلمه گفتن این چه بود
در کس است طایع

اِنَّكَ بِرَبِّكَ عَلَىٰ وَاَنْ لَّمْ تَقْعَلْ فَاَلْقَيْتْ سَائِلَةٌ وَاِنَّكَ تَعْبُدُكَ مِنْ
 التَّكْوِيْنِ لَيْسَ بِاَيْدِي كَرُوْهُ مَرْدَمَانَ وَبِقُوْمَانِ اَنْزَا وَبِدَرْسِي كَهْدَى تَعَالَى وَنَبُوْهُ
 اُوْرَا اِبْرَا اَشَا كَهْدَى اُوْرَا اِيْمَانِشَاد وَاَمَامِ مَقْرَضِ لَطَاعَةِ نَبُوْهُ بِرِمَا جَرِيْنِ وَاَنْضَارِ وَبِرِزَا اَبِيْنِ اِيْمَانِ
 بِرُوْرِدَكَر وَاِيْمَانِ مَحَاضِرِ وِعِيْ بِرِيْ وَاَزَادِ وِنِيْهَ وَاُوْجِيْهَ وَاُوْرِيْغِيْهَ وَاِيْمَانِ
 بِرِهْمِ مَدْحَمِ اِجَادِيْتِ وَاَقْوَالِ اُوْرَا وَاَمْرَا وَاَنْزَا مَلْعُوْنِيْتِ كَسِيْ كَهْدَى تَعَالَى كَرْدِ اُوْرَا
 مَحْرُوْمِ اسْتِكْسُوْصِيْغِيْ مَلْعُوْدِ اُوْرَا بِدَرْسِي كَهْدَى اَمْرِيْ خُدَا تَعَالَى كَسِيْ كَهْدَى قَوْلَا وَا
 وَفَرْمَانِ بِيْرَهْ اَمْرَا وَاِيْ كَرُوْهُ مَرْدَمَانَ بِدَرْسِي كَهْدَى اِيْنِ اَمْرِ مَقَامِ اسْتِ كَهْدَى بِرِخْوَا اسْتِهْ اَمْرَا
 دَرِيْنِ مَحْضَرِ وِعِيْ كَسِيْ كَهْدَى وَاِطَاعَتِ نَا مِيْ دِ وَاَقْوَالِ كَسِيْ دَا مَرِ بِرُوْرِدَكَر اُوْرَا اِيْسِ
 بِدَرْسِي كَهْدَى اِيْمَانِ وَاِيْمَانِ مَلْعُوْدِ شَا اسْتِ بِاَنْزَا وَاُوْرُوْصُوْلِ شَا اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ مَلْعُوْدِ
 وَاَكَهْ كَهْدَى شَا اسْتِ قَوْلِ مَحَاضِرِ اسْتِ مَحَاضِرِ اِيْمَانِ بِاَنْزَا مَرْدَمَانَ مَلْعُوْدِ وَاَمَامِ شَا اسْتِ بِاَمْرِ
 خُدَا تَعَالَى اَنْزَا بِرُوْرِدَكَر اِيْمَانِ اَمَامَتِ دَرِ اَتَا فَاَنْ كَهْدَى اَنْزَا مَلْعُوْدِ وَاِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 بِجَزَا اِيْ اِيْ وَاِيْمَانِ مَلْعُوْدِ بِجَزَا اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 اَنْزَا اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 جِيْعِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 كَرُوْهُ اَمْرَا وَاِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 مِيْنِ اسْتِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 اُوْرُوْصُوْلِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 اَنْزَا وَاِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 خُدَا وَاِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 صِلَى اَللّٰهِ عَلَيْهِ وَاَكَهْ وَاِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ
 صِلَى اَللّٰهِ عَلَيْهِ وَاَكَهْ وَاِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ اِيْمَانِ مَلْعُوْدِ

مردمان

مردمان تفصيل کنید او را که بدرستی تفصیل فرموده او را خدای تعالی بغیر تو که کسینا
 پس بدرستی که نفس فرموده او را ای گروه مردمان بدرستی که او امام است از جانب خدای تعالی
 وحق جل و علا بان فرمود بجهت بر کسی که منکر لایات اوست وحق مرز خدای تعالی و واجب است بر
 بر خدای تعالی که بکند ابا کسی که مخالفت امر او کرده در بار او که عیب کند آن مخالف را با سخت
 زشت ابد او را و در هلدن بر سر خدای کند تا که مخالفت کند امر او در بار او که عیب کند آن مخالف را با سخت
 انکیز آن مردمان یعنی کافران و معاندان و منکر کربت که حرارت آن صعب ترست و وی آن
 ناخوشتر آماده کرده شده است از این چنین آتش برای ناکر و دیگران ای مردمان عیب که این عیب
 مرا و نیز از این بفرمان و فرستادگان بسوی ایشان از عالمیان از اهل آسمانها و زمین پیر هر که
 شک کند در آن آتش او کافرست که جاهلیت او و هر که شک کند در قول من که اینست پس
 بدرستی که شک کرده در کل و شک کننده در آن پس میباید آتش و زخ برای او ای گروه
 مردمان عطا فرموده مرا و ایشان داده مواخداي تعالی باین تفصیل نیست او برین و احسان
 او بسوی من پس هیچ میبوی بیتر اینست جز او مرا و است ستایش از من همیشه تا ابد بر صبر
 حال ای گروه مردمان پس تفصیل نفید علی در این باره و افضل مردمان شب بیدار من از
 مز و ماده بسبب ماحق سبحانه و تعالی فرمودی فرستاد روزی را و باقی بکنند در حلقه در الملعون
 است ملعون مفضول نیست مفضول بر من کسی که رد کند قول من که اینست از حقیق از خدای
 عز و جل پس باید که بر هر نفس و به بیند آن چیزی را که عیب فرستاده است برای فردی
 قیامت و به پیوسته بده از خدای تعالی آنچه مخالفت کنید بدرستی که خدای تعالی داناست با آنچه
 می کنید ای گروه مردمان ندیر تا شاید در قرآن و فهم کنید آیات حکمت او را و بیرون کنید
 مشایخ او را پس بخدا که هر آنچه او بران می کند برای شما باید فرودا که روشن نیست مرشدا و مشیر
 آن مگر آنکه فرآینده ام دست او را و این چنین بسوی خود بالا بگردانید زوی او و تقدیم کنید
 مرشدا با آنکه هر که هستن من مولای او پس علی بن ابی طالب است و او است و آن علی بن ابی طالب است

عليه السلام که برادر رحمان برابر و وصی منست و موالات او از جانب من و جعل است که
 فرموده فرستاده آنرا بر من ای گروه مردمان بدرستی که علی و پاکیزگان از اولاد من ایشان
 مثل کوه کبوتر اند و قرآن مثل کبوتر هر یک از ایشان از آن دیگر جدا نمیشود تا هر دو
 برسند بر کوه حوض کوشن و من و با من اهل علی علیه السلام خلیفه است بر خلق او و بیگم
 او در زمین او بداند که من رساندم و او انورم خیر حق جل و علا را و شوی انبند و روشن
 کرد انبند می بداند که آن همه حق جل و علا فرموده و من از جانب او کفتم و بداند که
 امیر المؤمنین ذکر نیست غیر از برادر من که اینست و جلال نیست اما رفت کردن مؤمنان را
 بعد از من برای هیچ کس غیر او پس گرفت دست او را بازوی او پس بالا برد او را پس امیر المؤمنین
 بود او کسی که بالا برد رسول الله صلی الله علیه و آله و برینه بلند کرد ابد علی را تا غایب که کرد
 پای او باز نوی رسول الله برابر از فرموده که ای گروه مردمان این علی برادر و وصی منست و
 کبریده علم منست و خلیفه منست بر امت من و بر تقصیر خدای عز و جل و خواننده بسوی او و
 معامله کننده بجزی که رضای او در است و حرب کننده مردمشان او را و امر کننده بر
 طاعت او و نفس ضایده از معصیت او و اوست خلیفه رسول الله و اوست امیر المؤمنین و اوست
 امام راه قبا ما را که من می گویم که تقدیر کرده نشود سحقی که نزد یک اوست که امر فرموده
 من با آن می گویم با بر خدا اوست و دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که
 او را دشمن دارد و از رحمت خود دور کرد آن کسی که آنجا راند او را و غضب کبیر کسی
 که منکر او باشد یا رعد یا بدرستی که فرستاده امامت را برای علی که ولی است نزد
 بیان کردن آن به تفصیل نهادن قرا و با بجزی که اکل فرموده از برای ندکان تن دین
 ایشان و اعطاء فرموده بر ایشان بقعت خود و را حنی شده برای ایشان بدین اسلام و
 فرموده که من بیخ غیر از اسلام و بی با قلن بیخ نیست و هو سکه الاخره من الخاسرین
 یعنی هر که طلبد غیره بن اسلام دین دیگر را پس پذیرفته نشود آن دین از او و او را

مردمان

ترک اسلام در آن سرای از زبان زدگان باشد با و خدا بد بدستی که من گمراه می گویم خدا
 که بیخام تر رساندم ای گروه مردمان بدرستی که اکل فرموده خدا و عز و جلال دین شما را
 یا مانت او پس هر که اهدا کند با و یا ناکه ادا اولاد من باشد از صلب او تا روز قیامت
 و روز عرض بر خدا عز و جل پس آنچه نامتقیان اند که بر او قول کردند پس اعمال ایشان
 تمام حظه و ضایع است و در آتش و در زخ جاویدان باشد که تخفیف نیابد از ایشان زخا ب
 و معلقت اده نشود ای گروه مردمان بدرستی که این نازنین شاست برای من و من از روز قیامت
 بین خدا عز و جل و من هر دو از او رضی و خوشنودم و فرود یا مدح آیت رضا کرد و نشان او
 و خطاب کرد خدای تعالی جماعت اهل ایما را مکرما بد اوری نمود و تا دل نشد هیچ آیه مدح
 در قرآن مکرر نشان او و شهادت فرمود خدای تعالی پشت در دهان علی ایشان مکر برای او
 و نرسد آن سوره را در نشان خیر او و مدح نهدید با آن سوره خیر او ای گروه مردمان او را صبر دنیا
 اقر است و دفع کند عاصت او رسول الله شردن تا او و پاکیزگان است راه نما و با خانه نغیر شای
 که بهتر بفرست و وصی شاهتر او وصی است ای گروه مردمان در زیت هر بن از صلب او بوده و در
 من از صلب علی است ای گروه مردمان بدرستی که ابیوسین آدم صقی دا بیرون کرد از پشت سینه
 حسد پیر عید میر بر او و باطل میکند اهل عفو را و ملغز را پیدا اقدام خود را پس بدرستی که آدم
 علیه السلام آمد بسوی زمین بیک جرم و حال آنکه صفت الله بود پس چگونه شافن بد با برکت است
 و حال آنکه باشد شایع اده دشمن ند اعلی را مکر شایک و ایمان نداده با مکر مومن مخلص غنا
 که در شان علی است سوره و الغصه که بشره الرحمن الرحیم و القصر ان الانسان فی خسیر
 الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قوا صوا الحقیق و قوا صوا الصبر یعنی سوگند
 بخدا ای روزگار بدرستی که همه آدمیان هر آنچه در زبان و کاستند مگر آنکه کرده اند و کرده اند
 پسندید کرده اند که مرایه و سود را نیاخته اند و آخرت را بدین خیر اند و در مرغ ناز ذکر
 و طاعت جریب اند و وصلت کرده اند بکبر و با بجز راست در دست که امامت است بر طریق

حق مستقیم و برینج حکم قویم و اجتناب از معاصی و سماجی و وصیت کرده اند بصیران معاصی و جناح
 نایب داران و برطاعت و بیبایست و معلوم است که منتصف باین صفات ابراهیمین است و باقی
 ای که معصومین علیهم افضل الصلوة ای گروه مردمان بدرستی که خدای تعالی کرامت بفرمود که به تبلیغ
 رسالت خود و نبوت بر رسول مکه مقام رسانیدن هر چه ای گروه مردمان بر هر چه بدین معنی است
 مترادف بر هر چه از او و میباید که شما مسلمانان بر هر چه ای گروه مردمان بگوید خدای تعالی و وسط
 او و نزدی که فرستاده باو و پیش از آنکه در و پهای شما را بگردانند و بفرقاند و بفرقاند او کرده
 مردمان نوری که از خدای عزوجل است در مستندت با رسول که است و بعلی از در رسالت او تا ایم
 که ممدست آنکه فرمود حق الله را و حق هر مؤمن را در آنکه خدای تعالی کرد اینده ما را جهت بر تقصیر
 کنندگان و بر عهد نمایند که آن مخالفان و مخالفان و کناه کاران و ظالمان از جمع علیان ای گروه
 مردمان بدرستی که من رسولم که بگذشته اند پیش از من فرستادگان و رسولان پس گوئیم
 یا کشتیم که با او کردید شما بر اینها شهادت خود میفرمودید و هر که برگردد و وین باز دور
 باو نداد پس زبان نرساند بدان بر کشتن خود خدای عزوجل و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی
 در آنجا که فراید و آگاه باشد بدرستی که علی علیه السلام موصوفی است بصیر و شکرگزاران بعد از
 اولاد من که از صلوی اند ای گروه مردمان منتهمید برین خدای تعالی را با سلام خود تا آن
 که اگر چنین کنید ختم بر شما و میلا سازد شما را بعد از آنکه از نزد اوست بدرستی که بروردگان
 شما هر چه خدایان کرد که است که هیچ وقت فرموده اند ای گروه مردمان زود باشد که بعد از
 من پیدا شوند پیشوایان ضلالت که جزا ندهد شما نوابی است از آن روزی که بیعتی بفرمایید که حق
 دخول در آن باشد و روزی که یاری داده می باشد شد ای گروه مردمان بدرستی که حق
 سخاوت و تقال و مژده و برآرم از ایشان ای گروه مردمان بدرستی که ایشان را انصار
 و اشباع و اتباع ایشان همه در دودک اسفل خواهند بود از آنکه هبنا ما و ای مکرران ای گروه
 مردمان بدرستی که من کذا شتم اوقات و ورا شد و عقب خود تا روز قیامت و بدرستی که رسالیم

الله

آیه رسالیم تا جت باشد بر هر حاضر و غایب و بر هر کس که حاضر باشد یا هنر از آیه باشد پس باید
 که برساند بیام مرا حاضر قیام و بدیده بر تا روز قیامت و زود باشد که بعد از آن امانت را
 تک و سلطنت و غضب از صاحبانش و لیکن زود باشد که حساب کردید چنانکه حق تعالی فرموده
 شَرِّح لَكُمْ آيَاتِ الْقُرْآنِ قِيَامِي الْآيَاتِ تَحْتَمِلُ الْكَلْبُ بَالِغٍ بَعِي زود باشد که حساب کنیم شمارا
 و فرما هر کس که جزا بدیم ای گروه جن و انس پس بگردانم از نعمتای که داشته که تقدیر است
 حساب تا از احوال بد نیز شود بیکدیگر میباید پروردگار خود را و دیگر فرمود که بَرَسَلْ
 عَلَيْكُمْ مَا شَاءَ الظُّلْمُ تَأْوِيلُ فَلا تَحْتَمِلُونَ بَعِي فرستاده شود بر هر که عاصی و
 شتر است از شمار با نه خاص از آنش و دوسپاه پس فرستاده شود بر هر که دیگر را
 و منع نخواهد عذاب را از هر ای گروه مردمان بدرستی که خدای عزوجل فرمود که یا فرزند شما
 بر آنچه شما هستید بران تا وقتی که جدا کنید از آنکه آفرید و نفاق است از پاک که محل تجلیه
 ایشانست تا مطلع کرد اند شما را آن منافقان و لیکن خدای تعالی بر کس نرسد بیای اطلاع بران
 از فرستاده هر کس خواهد و را از فرستادگان و نالیان بر احوال بفرموده اند ای گروه مردمان
 هیچ دینی و شهری نیست مگر که خدای تعالی هلاک کند آن اهل آنست بجهت کذب ایشان
 و همچنین هلاک میگرداند اهل شهرها را وقتی که ایشان ستم کاران باشند همچنانکه ذکر
 فرمود از آنجا این جز و جزه کتاب مجید و آیت امام شما و ولی شماست و او معابد شما هستند
 و خدای تعالی راست خواهد کرد ایند و عدل خود را ای گروه مردمان بدرستی که کفر کنید
 پیش از شما پیشتر و لیکن خدای تعالی هلاک کرد او را و همچنین اهل آن کند
 آخر ایشانست ای گروه مردمان بدرستی که خدای تعالی امر فرموده و میفرموده و مرا و
 بدرستی که من امر میگویم علی را و نطقی بینماهم او را و برست امر و نطقی از جانب پروردگار
 او پس بشنویید امر او را و باز ایستید از نطقی او بگردید بسوی مراد او و جدا کنید راه
 از راه او من راه راست خدا و دم آن خدای تعالی که امر کرده شما را به پیروی او باز علی بعد

که پاک شد بد بظواهر باطن پس در آید بیعت جا و بدوردگان در دان بداند که دوستان ایشان
 که حق تعالی و علای فرموده و در آید ایشان بیعت با آنکه دشمنان ایشان در آید با آنش
 سوزان با انواع عذاب بداند که دشمنان ایشان تا آنکه در جهنم آوزی مانند آواد را گوش
 که کرده است و در نوز فراز آید و او میگردد و ایشان را بر آرد و فرمود از نطق آن گروه
 هر که در آنگند شوند در جهنم گروهی از ستمکاران و منافقان برستند ایشان را از آن روز
 از روی سر زدن آید شما بفرموده است که شما را خدای تعالی خواهد و ازین عذاب برساند
 و دیگر فرموده که کَلِمَاتُ الْاِنْسَانِ اَحْسَنُ حَقِّ اِلٰهٍ اَوْ كَلِمَاتِ الْاِنْسَانِ اَحْسَنُ اَنْ تَاْتِيَ اَنْتُمْ
 لَا و لِيُحْمِلَهُمْ رَبُّهُمُ اَوْ اَشْرَكُوْا فَاَنْهَضُوْا عَنْكُمْ اَعْدَاءُ مِنْ اَنْتُمْ اَوْ كَلِمَاتِ الْاِنْسَانِ
 وَ لِيُحْمِلَهُمْ رَبُّهُمُ اَوْ اَشْرَكُوْا فَاَنْهَضُوْا عَنْكُمْ اَعْدَاءُ مِنْ اَنْتُمْ اَوْ كَلِمَاتِ الْاِنْسَانِ
 هم دنیا ان ایشان باشند و بر یک کیش بریند تا با یکدیگر دست هم ایشان در آنش که بنید آنها
 که پس روانند سر آنها که پیش روانند که ای پروردگار ما این گروه کراما که خدا را پیروی
 ایشان از عذاب و چندان که ما راهست در و نطقی که بید خدای تعالی سر همه را عذاب است
 و باره است بشما با ما بیعت ضلالت و اضلال و این در از ابا ساطع که نقلید و لیکن شایان
 در آید و از عذاب بگردید خبر نداری بدانید بدرستی که دوستان ایشان تا آنکه میترسند
 از عذاب پروردگار خود و بیو شدی بین آنها خوف را از خلق برشدند و جلوت تصدیق
 و زادی کنند مرا ایشانراست آمرزش گناهان و مزد بزرگ که بهشت است ای گروه مردمان
 بدانید بدرستی که من چه کند ام و علی را و نماید ای گروه مردمان بدانید که من پیغمبر و علی و رضی
 بدانید که خان ایچه از ما قیامت که ممدی است بدانید که او علیه السلام دست بردین بدانید
 که او انتقام کشیدن است از ظالمین بدانید که او کشایدند کلهها و بران کنند آن بدانید که
 او فاتح هر قبیله است از لشکر بدانید که او در آید است بفرموده ناطق انتقام کشنده
 برای دوستان حق بدانید که او ناصر دین آل است بدانید بدرستی که او عز و شرفنده است

از من با او از من که از صلوی و نید و ایشان پیشوایان اند که راه می نایب خلق را بچون
 و دستم عدل میکند در میان خلق بعد از آن خدای تعالی حضرت فاطمه را آن گروه فرمود
 که این سور و رفیع نازل شد در شان من و در شان ایشان و مرا ایشانراست هم آن و مسد
 اینجا است صوم و مخصوص آن ایشان دوستان خدایان که هیچ خوق نیست بر ایشان از رسید
 سکاره و شد بگویند ایشان که اندوهناک باشند از قوت مطالب و مقاصد بدانید
 بدرستی که دوستان خدای تعالی باقی باشند بدانید که دشمنان ایشان خدایان جویندگان
 و از حد تجاوز کنندگان اند و برادران شیطانند که مثل شیطان دور اند از رحمت حق
 و سوسه میکنند بعضی از ایشان برای بعضی سخنان دروغ آراسته را برای فریب شما
 که دوستان دشمنان آنانند که حق سخاوت و تقالی فرموده ایشان را در کتاب مجید خود
 لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ
 كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ قُلُوبَهُمْ
 گروهی که بگردد خدای تعالی و برود باز پس که ایشان مودت و رزق و دست دادند
 هر کس خلاف کند با خدای تعالی و رسول او و بیعتی باید که مؤمنان کاران و منافقان و مخالفان را در
 ندانند و اگر چه باشند آن مخالفان بدینان ایشان یا پیران ایشان یا برادران ایشان یا خویشان
 ایشان بدانید که دوستان حق آنانند که وصی فرموده ایشانرا خدای تعالی که اَلَّذِي يُوَادُّ
 لِمَنْ كَانُوا اِيْتَانَهُمْ يَكْفُرْ اُولٰٓئِكَ لَمْ يَلْمِزْ اَلَا مِنْ وَهُمْ فَكَيْفَ يُؤْمِنُ اُولٰٓئِكَ
 اند و نایب خدایان خود را بشکر بگویند مستقیم کمال قوت تقریر اند و تمام او با ناست و
 مستحکم کمال علیه اند و آن وضع ایشانست در موضع خود آن گروه مرا ایشانرا احصا است
 امن مطلق که خلاصی است از دوزخ و ایشان را و بافتکارند بطلوی حق بدانید که دوستان
 ایشان تا آنکه که بگردد اند و شک نکرده اند بدانید بدرستی که دوستان ایشان در آید در
 بهشت باشد که امن و راحت و استقامت ایشانرا فرشتگان پرورد و تحت و سلام گویند

کبری

و پره از آنکه جوهر معارف است از هر صفتی تا نشانی بیاند که او نام نهاد هر صاحب فضل افضل
 او هر صاحب عمل را بجهل او و فرار هر یک بوی عقل خواهد کرد بداند بدستی که او بر کوفت
 خدای تعالی است و بسندیده او بداند که او وارث هر علم است و محیط هر نفس بداند
 بدستی که او خیره هتد است از پروردگار خود و نیت کند برای امرایان او تا
 بدستی که او راه نایده است بحق بداند بدستی که او تقوی نفس کننده است ام خود
 را بحق بداند بدستی که او باقیست با کله حجت است و بعد از و جنتی خواهد بود حق
 نیست مگر با او و غزنی نیست مگر نزد او بداند عالمی خواهد بود مر او را که بر وی غلبه
 و نه کسی بر او دست با بد بداند بدستی که او فیض است در زمین او حکم است در خلق او
 و این او در پنهان و آشکار او ای گروه مردمان من بیان کردم برای شما و فیض ایم شما را آنچه
 بوی محتاجید و این علی خواهد نماید شما را بد از من بداند بدستی که او از انقضای خطیبه
 من بیزار شما را بسوی دست نهادن شما در دست من بریعت او و آفر کردن بوی بعد از آن
 دست او گرفتن برای بیعت بعد از دست من بدستی که من بیعت کردم بخدای تعالی و علی بیعت
 کرد بن من و من بیعت را از شما برای او از خدای عز و جل من است **فَاَتَىٰ كَثِيرًا كَثِيرًا عَلٰی قَدْرِهِ**
وَمَنْ اَوْفٰیٰ بِمَا طَاعَ هٰذَا عَلٰی لَهٗ اَللّٰهُ فَسَيُوَفِّيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا یعنی هر که بشکند عهد را
 جز این نیست که می شکند بر نفس خود بین خبر آن بنفشه او رسد و بیرون هر که فاکند بجز
 عهد کرده است بران با خدای تعالی پس زود بود که بد هدشای تعالی را بر او از مرد بزرگوار
 آخره که آن بهشت است ای گروه مردمان بدستی که حج و عمره از شما برای آن بد بدستی
حَجَّ الْبَيْتِ اَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمْ اِنْ يَخْلَوْا بِعَمَلِهِمْ سَلْحًا وَعَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ
 شاکر که طایفه ای بیعت بر هر که مقصد خانه کند با حال مخصوصه حج در حالت احرام یا عمره
 عمره شود که ز بارش کعبه است بعلها مخصوصه پس حج کماهی نیست بر او بلکه طریقی است
 با ایشان و کسی ناید در میان ایشان و هر که بطرح و وقت خویش علی نیلجوی آرد از

زیادتی

زیادتی طواف با حج و عمره بر سبیل ترویج پس خدای تعالی چرا هدیه شکر گویندگان است دانا
 یا علی زندگان ای گروه مردمان حج خانه بخندای آن بدید و ارد نشوند او را خانه واده
 مگر آن موجب زیادتی عمر و مال و نسل او گردد و مختلف نمایند از و مگر که سبب بدنامی
 و فقره او شود ای گروه مردمان و قوت نکند بوقت هیچ من مگر که بیام خدای تعالی
 کنعان گذشته او را تا آن وقت پس چون کرد حج خود را پس با بدید علی را از سر
 کرد ای گروه مردمان حج بجای آرد کنان را بدید که شد کاند و نغنائی که در آن راه صحر
 نموده اند ذخایر و زرع ایشاں خواهد بود و خدای تعالی ضایع نمیکند مرد بگو کار
 را ای گروه مردمان حج بجای آرد بیعت کمال دین و بداند آنرا از روی یقین و باز مگر بدید
 از آن موافق مکن توبه و برگرد شدن از کنان ای گروه مردمان بیاید از بدندان را و بدیدید
 زکوة را همچنانکه امر فرمود شما خدا می فرستد پس آرد از شود بر شما زلفان شما بیعت را از
 عمر کردید پس تقصیر و زید با فراموش کنید پس علی و ولایت است و بیان کننده برای شما او
 آنکسیت که نص کرده او را خدای عز و جل برای شما و آنکسیت او که خدای تعالی خطیبه
 ساخته او را از من و از خود تا اخیرا کند شما را آنچه بر سید و بیان کند برای شما آنچه
 نداند و بداند بدستی که حلال و حرام بیشتر است از آنکه بشمار آدم آنرا و بشناسانم
 آنرا پس امری که شما را حلال و حرامی نماید از حرام در یک مقام و مامورم آنکه فرا گیرم بیعت
 را بر شما دست گرفت برای شما بیعت کردن شما آنچه بر آنکه من آدم را زنجانی خدای تعالی در بار
 امر او زمین و اما ملکی که بعد از وی اند آنان که ایشان از من اند و شما قائم در میان ایشان
 که خام ایشان است که آن مدد است تا روز قیامت او آنکسیت که حکم کند بحق ای گروه مردمان
 هر حلال که هستند دلاستی که شما را بران و هر حرام که هستند بی نام شما از اذات
 پس بدستی باز نمی کردم ازین و تقصیر نمیدم آنرا بداند و آگاه باشد و اگر بدیدید
 و حفظ کنید و بایکدی بر وصیت نماید و تقصیر نماید آنرا بداند بدستی که من تقصیر

مغز بر تمام علم

کنم قول را بدستی که بیاید دیدید نماز را بدید زکوة را و امر کنید معروف و تقوی نماید از
 مگر بداند بدستی که امر را معروف است که در کوش کبیر بد قول مر او بر ساید آنرا
 با آنانی که حاضر بود اند و امر کنید ایشان را بپول این و نفع نماید ایشان را از مخالفت این
 دنیا که این امر بیست از جانب خدا عز و جل و از جانب من ای گروه مردمان قرآن پیشا ساند
 شما را آنکه آیه بعد از وی از اولاد او بداند و بداند من شما را که ایشان از من اند و از
 آنچه که خدای عز و جل فرموده **وَجَعَلْنَا كَلِمَةَ يٰۤاٰرِبُ عَقْرِبَۃً فَكَلِمَةَ يٰۤاٰرِبُ عَقْرِبَۃً**
 بیخندای تعالی بدید کرده در میان نسل ابراهیم علیه السلام کلمه با آیه را که آن امامت
 ایة مصومین است علیهم السلام که او لشا بر اهل مؤمنین است و آخرش آخر الزمان علیهم
 الصلوٰة و السلام که تا آنقضای عالم باقی با بنده خواهد بود تا شاید که کافران و معاندان
 از شرک و عتاد با زکوند و بدین ایشان در آید و هرگز که راه نشود چون مستک بقرآن
 و عترت شود ای گروه مردمان بر هر بنده از هر وقت است یعنی آنکه حق و عطا فرمود که از
رَأٰی لَهٗ السَّاعَةَ سُبْحٰنَ عَظِيْمٍ می یاد کنید مرگ را و حساب روز حساب را و ترازی عالم
 را و حساب با زدن در پیش پروردگار عالمیان و ثواب و عتاب آن پس هر که بیاورد بگویند
 دنیا بداند ترازی اعمال و هر که بیارد بدی یا باصرا ربان پس نباشد مر او را هیچ بهره
 در جهان ای گروه مردمان بدستی که شایسته توانید کرد مر ایک دست من و امر فرموده مرا
 خدای عز و جل آنکه مرا گیرم از دانهای شما افزا را آنچه عقد کرد آنرا برای علی امیر المؤمنین
 و آیه که بعد از وی آید که از من اند و از و بر آنچه اعلام کردم شما را که ایشان از زبیت
 من اند از صلب او پس به شاکر بگویند که ما شنونده ایم فرمان برنده و رضاد هندی کردن
 نموده مر آن چیزی را که بیایم آنرا از امر پروردگار خود و امر علی که امر مؤمنان است
 و از اولاد او از صلب او از آنکه که بر بیست دهای و فضا و زبانهای ما و بدنهای ما
 بران بیان در کتابی میکنم و من مریم و جویف میگردم که تقصیر نمیکند آنرا و بدیدید نام و شک

تغذیه

زیادتی

نمی آیم و سبب پیشه بکنیم و با دگر گردیم از عهد و نهانی که داده ایم خدا بر او داده ایم تا او بدید
 علی را که امر مؤمنان است و اولاد او که ایشان اما ما ندانند که ذکر فرمودی ایشان را از صلب او است
 و حسین آنان که شناسیدم شما را مکان و منزلت ایشان را از من و علی ایشان از من و حضرت
 ایشان خود پروردگان من پس بدستی که رسانیدم آنرا بقرآن و بدستی که ایشان را بقرآن
 جوانان اهل بیعت اند و بدستی که ایشان دو امامند بعد از پدر ایشان علی و من پس ایشانم
 از قبل و پس بگویند ما را در این را و بیان کنیم آن و در علی و حسن و حسین و امامانی که ذکر
 کردی از عهد و بیعتی که گرفته شد برای بر اهل مؤمنین آن عهد بسته شده از دهای ما و از
 نفسهای ما و زبانهای ما و گرفتن دستهای ما پس هر که در بابت ایشان از بدست خود فحشاء و الا افتاز
 کند بدچنان ایشان بزبان خود که طلب نکند بدی را و نداند ایم آنکه حق ستمه و تعالی هرگز بدی
 پیدا کرد باشد از ایشان گواه میگیرم خدای تعالی را که بیست که خدای تعالی و تو بر ما گواه باشد
 بان اس و هر که اطاعت کرده از ظاهر و آشکار و فرشتگان خدای تعالی و لشکریان او و زندگان
 او چه گواه حالی باشند خدای تعالی نیز که از هر گواهی ای گروه مردمان آنچه مگر بیدین
 بدستی که خدای تعالی میداند هر آنچه از خدا که بر می آید و پنهان هر نفس را که آشکار می کشد
 نیز هر که راه راست یافت پس فایده آن بغضوی با زدن کرد و هر که گمراه شد بدستی
 که ضرر کرد امر او و بر او زدن کرد و هر که بیایست کرد بوی پس بدستی که با بعت کرد و با خدا
 تعالی دست قدر حق بالای دشمنای ایشان است ای گروه مردمان از خدا ترسید و بیایست کنید
 با علی که امر مؤمنان است و بعد از او حسین و آیه باقره علیه السلام که کلمه باقریه
 اند حق سبحانه و تعالی هلاک میکند آنان را که خدا گردید و دستم روا داد است و رحمت بیفزاید
 آنان را که بعد خود و فاقموندند و آنان که بیایست کشند پس وبال آن شکست واقع خواهد
 شد بر نفسهای ایشان و آنان که با آن عهد و فاقموند پس زود باشد که بدد ایشان را خدا
 تعالی مزد و ثواب عظیم ای گروه مردمان بگویند آنچه گفتن شما را و سلام کنید بر علی و بخوانید

او را با این مومنین و بگویند که شوقم و فرمان بریدم امر او را طلب آموزش میکنم از تمامی مردم که
 ما ویسوی نسبت با زکشت همه و بگویند که آنقدری که از ما جدا شد از آنجا که این قدری
 تو را با آن حدیثی که از آنجا که از ما جدا شد از آنجا که این قدری
 راهی و خاستن یافت که خدای تعالی ما را راه نموده و وسیله این پیغمبر برای گروه مردمان بددستی که
 فضایل علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام ترخیص سینه و تعالی بسیار است و بددستی که فواید
 آنرا آورده در قرآن مجید بیشتر است که بشمار در قرآن آورده آنرا در یک مقام هر که اجاز
 کند شما با آن فضایل و شناساند آنرا بشما پس تصدیق کنید او را ای گروه مردمان هر که فریاد
 برد و گردن نمدهد ای تعالی مرا و رسول او و علی و ائمه آنانی که ذکر کم من ایشانرا پس تحقیق
 دستکار شد دستکار شدند نما بر هر چه ای گروه مردمان پیشتر که بیکان بیایست و موالات
 اسلام کردند و موالات نمودن با مومنین ایشان دستکار شدند و بددستی فهم ای گروه مردمان
 بگویند آنچه را که را حق برود دخی ای تعالی را از خدا از کفین راست پس آنکارا فرستید بشما و من
 در زمین است همه تان پس خسرانکند خدای تعالی را از آن چیزی که با خدا را با مومنین سازد
 و هلاک کن کارها را و دستاویز مردمان را که بر او در کار عالمیاست پس آواز بر آوردند و قوم که
 بلشوقم و فرمان برداری نمودیم بر آنچه امر فرمود ما را خدای تعالی و رسول او بدطای
 خرد و بیزارها و دستهای خردمان و دستها با هم در پی آورده اند و بر هم میگویند بر رسول الله
 و بر مومنین صلوات علیهم اجمعین و از کسی که دست بردست رسول الله تعالی غافل
 اول بود و دوم و سوم و چهارم و پنجم و دیگر باقی ماجرا و باقی مردمان بر بددستان
 ایشان تا آنکه تا شام و خفتن صبح در یک وقت گردند و کشتارند و رسانیدند آنست
 و دست کردن را تا نالشیب و رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود هر که فرمود
 بیعت در دمی آمد که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ** گفتند که ای گروه مردمان
 گفتند ما رسول الله را با ما ویسوی بخاستن فرموده ای پیغمبر هر که هفتاد شد آرزوها و منتها

عبارت صحیح
 یعنی بر دستان
 ۳۴

کشت

گفتند اینها پس برتست که ددا و بزرگی علی بن ابیطالب علیه السلام که او امام امت من و
 خلیفه منست بر ایشان بعد از من و اولاد من است که تیز میکند میان حق و باطل هر که سیر شده
 از وی چیزی اجابت میفرماید یا از او هر که طلب حدایت میکند از او ما میباید او را هر که طلب حق
 می کند میباید آرزو شود و هر که آرزو میکند راه راست را در پی باید آرزو شود هر که پیاد
 برد ویسوی این میگرداند او را و هر که چنگل ندید بر می خاست دهد او را هر که آنگاه از وی
 راه راست نمود او را ای پیغمبر سلام ما ندان آفات هر که گردن نهاد سر او بدوست داشت
 او را هر که شکستی که در کرد بر او دشمن داشت او را ای پیغمبر بددستی که علی از منست و روح
 او از روح منست و طینت او از طینت من و او برادریست و من برادر او از روح دختر منست
 قاطعه که بهترین زنان عالمیاست از آن زنان و آخر بان و بددستی که از وی اندو امام امت
 من و دو بهتر جوانان اهل بیست که حسن و حسین اند و نه امام دیگران از اولاد حسین که تقدر
 ایشان قائم است منست که بر کرد از زمین را از دعدا عدل همچنانکه بر برده از ظلم و جور کردید این
 عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که ای گروه مردمان کیست یک نفر از خدای تعالی
 از وی حق و وصایا ترازد از وی حدیث آید که گروه مردمان بددستی که پیروز کار شما امر فرمود و بر
 آنکه نصیب کم علی که نشانه نبیاست و امام روی زمین و خلیفه و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله
 قرآنیم او را به برادری و برادرت آید که مردمان بددستی که علی اب جدی است بعد از من و
 خاندان من پس بر روی کار من و اوصیای من میباشند **مَنْ كَفَرَ بَعْدِي فَكَيْفَ يَكُونُ حَالُ كُفْرِهِ**
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ أَيُّكُمْ مِنْ الْمُسْلِمِينَ یعنی هر کس که کفر کند تا زمان من از آن کسی
 بخردند خدای تعالی و بکند کارش ایسته و گوید بددستی که من از گردن نهادن امام کم
 آنرا ای گروه مردمان بددستی که علی از منست ولد او دل من و او از روح حبیب من است او را
 منست و منی و فرعون ای گروه مردمان بر شماست که ددا و بر بددستی که علی اب جدی است تا بعد از
 مصعبت او پس بددستی که طاعت او طاعت منست و معصیتش معصیت من است ای گروه مردمان

احادیث امام علی

این است

براست من در جرات من و بعد از وفات من هر که اطاعت کند او را اطاعت کند و هر که نافرمانی کرد مردمان
 موافقت کرد و مرا و هر که مخالفت کرد او را مخالفت کرد و مرا گوید عباس که رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرموده که هر که دست داید که بر من بر زمین من و بر زمین من و در اهل خود بیعت عدل که
 منزلت منست که آن از دگر دوستی منست که آنرا برود کار من سپرد فرمود و مرا که با شما پیوسته
 پس باید که دوستی اند علی بن ابیطالب را دوست داشتن با شخص پس توفیق با وصی از اولاد او
 پس بددستی که ایشان عزت من اند که آفرید شده اند از سرشت من بیوسی خدای تعالی شکایت
 خواهم کرد دشمنان ایشانرا از امت من که منکر فضل ایشانند که قطع صلح رحم من کنند در میان ایشان
 بخدا سوگند که هر آینه بکشند پیغمبر احسین بعد از من که نیاید شفاعت من نزد خدای تعالی و
 در قیامت گفته عایشه که من بودم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله که پرسید علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه
 و السلام پس آنحضرت فرمود که این سید مرتضی است پس گفتند یا رسول الله تو سید مرتضی نیستی فرمود
 من سید است و علی است سید مرتضی است که چه میفرمود کسی که فرض با شطاعت
 او همچنانکه فرض است طاعت من رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود علی بن ابیطالب علیه الصلوٰه و السلام
 از آدم و بنیله سام از نوح و بنیله اسحاق از ابراهیم و بنیله هرون از موسی و بنیله یعقوب
 از عیسی آنگاه بعد از من پیغمبری نخواهد بود ای علی و وصی خلیفه منی پس کسی که انکار کند
 وصیت و وصالت ترا پس نبیت او از من و نبیت من از او و منجم او باشد در روز قیامت ای علی انظیر
 امت من از وی فضل و اقامه ایشان از وی سل و آنرا ایشان از وی و او فریاد ایشان از وی حل و شفیع
 ایشان از وی عقب و اسماقی ایشان از وی کف ای علی بن ابیطالب و امیر بعد از من و قرصاحیه و زنی
 بعد از من و نبیت مرتضی است من هیچ نظیری ای علی تویی قسیم حجت و نجات منست و نشانه منست
 ابراز دغا و تیزی باید انشرا را از اخبار مومنان از آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 که آیه بعد از من و از من اند اول ایشان تویی ای علی و آخر ایشان قائم منست که منم که خدای
 تعالی بر شما ای و شاکت زمین و مغارب از فرموده او جعفر علیه الصلوٰه و السلام که گروهی از

بددستی که علی صدیق این امت است و فاروق و عهده شایسته بددستی که او عارون و پوینم
 و آصف و شعوبان این امت است بددستی که او باس حطه و سفینه نجات این امت است و بددستی
 که او طوالت و تو افترین این امت است ای گروه مردمان بددستی که او عطل و خلافت است
 و حجت بنزله فائق است و آیه کبریاست و امام اهل بیت است و هر و ثقی است ای گروه
 مردمان بددستی که علی با حق است و حق با او و حق جاری است بر زبان او ای گروه مردمان
 بددستی که علی قائم و درود باشد و وزخ دوست او و نجات نیاید دشمن او و بددستی
 که او قسیم جهشت است داخل شود جهشت دشمن او و در کرد و نشود از جهشت دوست
 او ای گروه اصحاب بنو بددستی که سر نصیحت خالص کردیم شما را و یکن دوست نمرد ارباب
 و پیروی نمیکنید نصیحت کنند کارا که گفتن من که اینست برای شما و طلب آموزش میکنم
 از خدای تعالی برای خود و برای شما و گوید این عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرموده که دوستی علی بن ابیطالب و دوستی خدای تعالی و دوستی اجداد است و بر وی
 فریضه است و دوستان او دوستان حق اند و دشمنان او دشمنان حق و بیعت او
 بیعت با خدای تعالی و صلح او صلح با خدای تعالی و امر المومنین علیه الصلوٰه و السلام فرموده که
 منجهت الله و منم طریقه الله و منم صراط الله و منم با الله و منم خزان علم لقی و منم امین بر من
 حق تعالی کا می و منم انام خدای تعالی بعد از معتزین و اشرف ایشان که عید است صلی الله علیه و آله
 که پیغمبر است بر عالمیان و نیز آنحضرت فرموده که داخل شدم بر رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آنحضرت در مسجد نبوی و منم دوستی منم از اصحاب او بود منم چون ای مرا در میان شما برادر
 و تبسم فرمود تا نظر کردم در میان دندانهای برق آسای وی چه فرمود که ای علی بیایسوی من میاید
 من و ملازم میفرمود تا نزدیک شدم بر وی چنانچه در آن میان کوش بران من چنان شد عید
 از آن روی آه و در اصحاب خود فرمود ای گروه اصحاب من بددستی که علی از منست و من
 از علی روح او از روح منست و منرت از سرشت منست و او برادر و وصی خلیفه منست

دو خاست

صفت

عبارت صحیح
 یعنی بر دستان
 ۳۴

براست

این است

عبارت صحیح
 یعنی بر دستان
 ۳۴

عبارت صحیح
 یعنی بر دستان
 ۳۴

صفت امام علی

علیه و آله امر نمود علی علیه السلام که خواب کند بر فراش او و آنحضرت رفت و پیش
 نزدی نمودند چنانکه وی پیش نظر کردند دیدند که علی علیه السلام خواب کرده بر فراش رسول
 الله و برویوه برید آنحضرت که از آن خبر ببرد پس یکی گفت از قریش که سخت بگیرد بر او پیش کند
 ایشان که این مرد خواب کرده اگر بخوابد که بگریزد هر آینه میگویند پس چون صبح شد علی
 برخواست پیش گرفتند او را و گفتند صاحب تو کجاست فرمود من در امیرم سخن سنان و گفت
 این آیت و ای قیامت را فرستاد در شان علی و در حکمتی که خواب کرده بود بر فراش رسول
 الله که **وَمَنْ أَلْفَسْتُمْ مَسَّ بَشَرِي فَاغْلَبْتُمْ أَلْفَسْتُ اللَّهُ وَتَرَجَعْتُمْ إِلَيْهِ** این سخن در
 یافته برویوه اسلام بود که ما مسافرت کردیم با پیغمبر و علی و در آن میان صاحب شما وی بود
 که آن کرد آوری میفرمود پس چون فرمودی آیم ففاحد نموده بود که از آن متاع چیزی که
 کردی بود اصلاح می فرموده و اگر آن کشش می بود میدوخت آنرا پس بر سر زانو فرود آیم پس علی
 ع گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و اصلاح می فرمود اول بگوید اهل و سلام کرد بر آنحضرت فرمود که
 برو و سلام کن بر اهل المؤمنین پس گفت با رسول الله فرمود درود میفرستد فرمود علی من درود میفرستم
 گفت کجاست او فرمود که در روز گفتش با دروغم آمد و سلام کرد پس فرمود مرا و اهل آن بر میزد
 گوید که من با ایشان بودم که داخل شدند پس امر فرمود مرا که سلام کنم بر علی پس سلام کردم بر وی
 همینکه ایشان سلام کردند گویند او آمده که دیدم علی یا علی که بیرون آمد از قصر پس نزدیک
 شدم و سلام کردم بر وی پس نهاد دست خود را در دست من پس رفت تا آمد بزار فرات پس
 خرید از آنجا برهن سیلابی را بیدم دردم با بجهار دردم پس پیشد آنرا و آستین او در آن
 بود از دست مبارک وی امام محمد باقر فرموده که آنحضرت این چنین برهن خرید آنرا
 پس چون آستین برهنند در آن بود آمده به پیش خیط و امر فرمود او را که برید آن آستین
 آنچه زیاد را از کشتن مبارک او بود گویند اصح من نیانند در خبر علی که آمد ابراهیم بن یحیی
 السلام و فرمود زنده است و در آنجا از آن بزرگان و دو جامه را خریداری کرد و اعضایه نمود

روایت

این سنه

کتاب

اصح

کند

آن مرد گفت با امیر المؤمنین نزد من حاجت تو کردار در پیش تو سپردم نشانت او را حضرت گفت از تو
 تا آمد نزد پیغمبر و فرمود که این دو جامه را بمن بپوش و بیرون بیا که در میان ما به عتد و درم
 رسید بیکدیگر و دیگری سه دردم خرید و فرمود بدو خود گفت که اختیار کن یکی از این دو جامه
 را این او اختیار کرد آنرا که بجهار دردم خرید بود و آنچه سه دردم خرید بود خود پیشد
 و فرمود که لایق است که از تو بگیری و او ای به عورتی و بختی بعد از آن فرمود بیسپرد بزرگ
 و حج کرد سنگ درین چند را و بر پشت خسید بر اینا پس آمد بر سر او گفت که بر من نشانت
 ترا و این دو دردم که فایده آن بود از من فراگیر آنحضرت فرمود که آن گفت و شنیدی که در روایت
 می باشد با هم کردیم و هر دو خوشنود از یکدیگر کشتم چه در اویم باز نشانت هر دو و بیست آنکه امیر
 المؤمنین فرموده با آنرا که باس فرودشان پس دیدم در خواب روی فرمود که ای فلان نزد تو جامه
 یافت میشود که به بخند درم از دین بر جنت آنزد و گفت با امیر المؤمنین حاجت تو نزد دست پیش
 من نکرده من خود پس چون دست آنرا کشتا زو آمد نزد پیغمبر و فرمود ای پیغمبر نزد تو جامه
 هست که به بخند درم از دین بگیری نزد من هست پس هر دو جامه را گرفت و در هر یک را بیدم
 و دیگری را بدو دردم سپرد فرمود که ای پیغمبر آن جامه سه دردمی را گفت فتر که تو سر تواری
 بان که بالای من بپوشی و خطبه می خوانی برای برهان آنحضرت فرمود که تو جامه ای و مرا استیفا
 جوانی و من شرم میدارم از پروردگار خود که تقصیر لحوم بر تو میجویند که شنیده ام از رسول الله
 که میفرمود که بیوشاید اینها را از آنچه خود می پوشید و بجز اینها را از آنچه میجویند
 پس چون پیشد آن بجهار دردم را دست مبارک از آن سپردن او در پس آن زیاد آمد از سر کتف
 پس فرمود بان پس که بر این زیاد تر از آنکه که میماند از او فرمودم فرمود که بگذار آنرا
 همینکه باشد چه امر از آن شتاب تراست رسول الله فرموده که آن شب که پروردگار من را بر لوح
 برسد پس وحی فرمود پسوی بنده را در فعلی سه چیز آنکه او امام شقیانست و سید مؤمنان و
 پیشرو مؤمنان و سزا کرد مردی از امیر المؤمنین گفت آنحضرت فرمود که هر سزا که از من ترا از سه چیز

روایت

توبه

کتاب

و حق رسول و رد کار عالمیان و امام شقیان و پیشوای معرقتان رسول الله فرموده که حق سبحانی
 و نقالی عطا فرموده من این چیز و کرامت کرده علی را بجز خیر داده ام من جمیع کلم را و داده علی
 جمیع علم را و کرده آینه ما بفرموده کرده او را و صیقل بر او داده او را و اسلح
 که هست از هر آب شیرین کرد او را و من و حق و عطا فرموده بوی الهام و هر دره اسوی با او
 کشوده برای او در حای آسمانها و چاهها تا مشغول گوید که ابراهیم بن یحیی حکم فرمود به نه کلمه
 که بلند کرد آینه آتاریه که چشمهای بلاحت را کنده و چون هر حکمت را با ما من فصاحت
 و عاقل ساخت جمیع خلایق را که متعلق یکی از آنها اند که سه از آن در تاجانست و سه از آن
 در حکمت و سه از آن در ادب و اما آن سه که در تاجانست فرموده که ای معبود من کجاست
 مرا عزت آنکه با شرم بر آینه و کجاست مرا عزت آنکه با شرم بر او در حق حقین آنکه دست
 ام پیش بگردن مرا همی که دوست دارد و اما سه که در حکمت فرموده که قوت هر چه بتدر علم او
 و هلاک نشد هر هر که که دست تو در خود را و مرده بختانت در زبیر بان خود و آن سه که
 در ادب است فرموده که پرست نه و نعام کن بر کسی که خواهی که باشی امیرا و محتاج شو به کسی که خواهی
 که باشی امیرا و مستغنی باش از آن کسی که خواهی که باشی نظیر او و رسول الله فرموده که آند
 بین جبرئیل و او فرحتان بود گفتن ای حبیب من جبرئیل این فرج و شادی تو از خلیقت وجه منزلتت
 برادر و پیغمبر من که علی بن ابیطالب است نزد پروردگار او گفت جبرئیل بجز آن خدای که فرستاده ترا
 به نبوت و برگزیده ترا برسانند فرمود بیامد بودم درین وقت سکر برای این ایوهی علی را
 سلام رسانید و فرمود که بود پیغمبر رحمت منتت و علی اقامت کند بخت نیست عذاب کرم کس
 که دوست دارد او را و اگر چه نافرمانی من کند و هر کلمه بر کسی که دشمن داد او را و اگر چه
 اطاعت من کند باز فرمود آنحضرت که چون روز قیامت شود با ایدم جبرئیل و با وی باشد لاری
 جدوان حقتاد شته است که شفته از آن و وسیع تر باشد از شمس و قرص من بر کسی نشسته
 یا شتر از کرمهای رضوان که بر بالای او مشرب باشد از نابرگدس پس فرمایم او را و دردم

توبه

توبه

که آن هر سه دو هست از آنجا خلق یعنی قانتان و بزرگ شکر تو را از قیوم پیش رفت
 پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بدستی که خدای تعالی خلق فرمود مرا از او دنیا و دنیا
 من از آن و لیکن آفریدم استدلال که خیر لایم را وسطایم از من تو تا در اشیر پس برود قیوم
 او را و امیر فرمود از این جمیع آنرا نام از بزرگ شکر من که رسول الله آفرید ما با ای از آنکه
 کشود که گشت از آن باب هر از باب دیگر بر من پس بسیار شد عا در دین من که عضو من از آن گشت
 آمانی می بر من از دوام پیشد سید است و بیری نمودن و درین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 که بنا شد در قیامت کسی حور و غیر او با چاکس با چشم من برخواست پسوی او عباس بن محمد
 المطلب و کتف گمان باشد ایشان با رسول الله فرمود اما من سوار باشم بر براق که روی او مانند عقاب
 و کوفه او مثل کوفه اسب و بال او باشد از من و او بر جبهه و گوشهای او باشد از من و او بر سینه و روی
 چشم او در من مثل کوب زهره در رخشان باشد مانند دو ستاره در روشن دشتند و مرا و با شمع
 مثل شمع آفتاب صمد بر آید خرو مانند نقره مخم که صید باشد در گردن او و هر دو دست و پای
 او در آن باشد و مرا و او نفس زدن باشد مانند نفس زدن آدمیان و شود کلام لا و میفد آنرا
 و در جبهه فوق حاجت و فرود است بر عا سکت دیگر که باشد با رسول الله فرمود براد من صلح
 که سوار باشد بر ناقه الله که قوم او مرا پی گرفت عا سکت دیگر که باشد با رسول الله فرمود که من
 حنن بن عبدالمطلب باشد و اسد رسول او که سید شهداست سوار باشد بر ناقه من که عقیقت
 عا سکت دیگر که باشد با رسول الله فرمود که براد من علی که سوار باشد بر ناقه از ناقهای بهشت
 که تمام او را و بریدتر باشد و برید با شعلی از یا قوت اجر که شاهی او از دست سید باشد
 و بر سر او تاجی باشد از نور و مرو باشد دو حله سبز و آنکه بدست وی باشد لوی حد و او را
 کند یا بر یک جلیله که انهد آن لاله الا الله و حده لاکر که که او شهد آن حنن عبد الله رسول
 پس خلایق گویند که نیست این مک پیغمبر مسل یافته مقرب یا حامل برش پس منادی ندا کند
 از بطنان عرش که این پیغمبر مرسل نیست و نه فرشته مقرب و نه حامل عرش این علی بن ابیطالب است

صحیح

بعلی بن ابیطالب پس بر حجت دوم یعنی حرکت با رسول الله جلوه طاقت بیاید بر سر داشتن
لغای خود و حال آنکه ذکر کردی که آن حشاد شقه داشته باشد که شمه از آن وسیع تر باشد
از شمع قرین آن حضرت فرمود که چون روز قیامت شود حق سبحانه و تعالی کرامت فرماید
علی را آن وقت شرفی که از آن فرشتگان برآید و از علم مانند حلقه بر او و از حجاب صیقل
یوست و صوفی و همان نزدیک بصوت و لمان داود و اگر آنکه او در خطیب بیاید و پیش
هرازه و او را در مثل صوفی و قیودستی که علی او را اکتسب که با شامیاب چشمه سلیمان
و بخیر را و پیش از آن کسی قدم بر صراط شهد و دیگران بر آن قدم بود و بدوستی که مرعی و
شعبه او را از جانب خدا ای تقالی مرئیت و منزه باشد که رنگ بر نه بر آن خلق اولین و آخرین رحله
الله صلی الله علیه و آله فرمود که نوشته شده در پیش که لا اله الا الله محمد رسول الله علیه
رسوله پس با آنکه حق سبحانه و تعالی آما بنا و زمین را بر او بنیاد بدو هزار سال و دیگر آن حضرت
فرمود که علی در آن ماند گفتا بیست و شصت روز در زمین و در آنجا دنیا مانده است
بیشب در زمین و خطا فرمود خطا و علی را جزو آن حضرت کرده شد آن بر اهل
زمین هر آینه که پیش داشته باشد ایشان را و از او از زمین داده که اگر گشت کرده شد آن
بر اهل زمین هر آینه فرارسد به ایشان مانند گرد آینه ام من نبین و ملائمت او را باین قیام
لوط و خلق او را بخلق صبی و زهد او را بر زهد ابراهیم و سخا او بیضا ابراهیم و مهر او را
به بیعت سلیمان بن داود و قوت او بوقت مر او را تا نیست که نوشته شده بر هر چهار درشت
که بشاگرد داد مر با آن پرو و در کار من مر او را دست بشاگرد نزد من علی بوده است نزد
خلق که آینه است نزد ملائکه و او خاصه و خاصه و منست و چراغ بصیرت و دست
چانی و رفیق چاودانی منست حق سبحانه و تعالی آن من نموده و اومونس منست و در خوانتم
از پرو و در کار خود که بقدر روح او کند پیش از من و در حق استم که بقدر روح او بشهادت کند
داخل شد در پیش پس بدین معنی آن علی را بشاگرد و قیام و تصور بقدر او را موی عدد

نوی
بوی

بوی

نشره علی زینت و من از علی هر که توانی کرد علی را پس بصحبتی که مراد و دست علی نیست
و بر وی و فصلیست و نزدیک میگردد باورش و شکان و بگرد وی در میان زمین شکان
و نمبره بر روی زمین رفته بدان من مگر که هست او را که از او از روی مفر و شایع
که برین حقاقت بود و هرگز تمهیل کند در امور و نه میبکند بنسب در دهر و نه بخیر
جزئی که باشد در وقت بر برداشت او را زمین پیرا کرام کرد او را بر او بنامد از شکم
مادر بعد از من چکه که گرامی تر باشد از روی خروج از و فرود نیامده هیچ منزلی مگر که به آن
بیادک و بیرون فرودستاد بخدای تعالی بروح و داده او را نعم و فطرت همشینی میکنند او را
فرشتگان و من ببیند ایشان را و اگر کسی کرده میشود بسوی بنده بعد از من هر آینه و می کرده می
شد بسوی او پس آراسته حق سبحانه و تعالی بوی مخالف را کرام فرموده و عت کرام و میوی در
ساخته بوی بلا در او برین کرده ایته بری ایجاد را مثل او مثل بیت الله لعل است که زیارت
می کند او را و در بارش می کند کسی را و مثل او مثل فرستادن چون طالع کرد روشن میگرد از انبساط
شبه را و مثل او مثل کتاب عالم تاب است که چون طالع شد منور میگرد تا فانی را و صفت فرموده
او را حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود و مدح نموده او را با پانصد و شصت و در صفت فرموده در
آثار فضایل او و بزرگی منزل او پس او در حال زندگی با کرامت بود و در حال رحلت با شهادت
رفت رسول الله ص فرموده که آنرا بدوستی سبحانه و تعالی و دوستی و چهار هزار پیغمبر و مؤمنان
ایشان نزد خدای تعالی و فرزندیکم و آنرا بدوستی و صلوات و بیعت و چهار هزار دوستی و در حق واجب
علی اکرم ایشانست نزد خدای تعالی افضل ایشان و در وصیت آنکه چون وی نازد میشد
بر پیغمبر در شب صحیح می کرد تا آنجا رسیده بود تا علی را آورد و در روزی می تواند
میشد شب می کرد تا اعلام شیوه آن علی را گوید او سعید حدیثی که بر سیدم از رسول
الله از قول آنکه قال الذی عنده علم من الکتاب که علم کتاب که بود فرموده نزد
وصی براد زمین سلیمان بن داود پس گفت با رسول الله قائل که قل کفی بالله شهیدا

بوی

دوب

بوی

تخص می کرد او را پس می گفت که میباید خود فرموده پس آنکه آن آواز جبارین دل سوز و نغمه عین
دو ترکوش من بر سید فریشتی بر نفی و کوش می کردم از روی قطع و نیاید منصفان این مناجات
می فرمود بدو که یا ذی که ای معبود من بسا چرا که موجب هلاک است برداشته ام لیکن
ترقیه آن دارم که بر حجتی با یان خود آنرا از من برداری و بسا چرا که مگرک آن شده ام وقوع
آن دارم که از من در کوز آید مراد و نکند از ای معبود من اگر در آتشید و من بر عصیان
تو و بسا شده در صحیفه اعمال کناه من آن را و او میدید نادام جعفران و رضوان تو
و چون در میان آن آواز و از فریب می بدیدم که آن علی بن ابی طالب است علیه السلام که در مقام تقصیر
و زاریست پس من در دایره آن اشد و منی نمودم و کوی و معبود بسیار نمودم در آن دل شب
و فرج و کویه می نمود و حالات و شکایات بسوی وی عرض می نمود و می گفت ای معبود من هر گاه
کدی می کرد در بار عشق و معرفت تو پس آسان کرد بر من خطیبت من و چون یاد می نمودم آن تو پس
بزرگی می کرد در من جبهه من باز فرموده بدوستی که من آنرا خواندم و بدیدم در صحیفه اعمال سینه
دا که فراموش کرده ام آنرا و فاعلی آن پس کوی که بگردم او را پس در فریاد در می بینم از آن کوفت
که خویش و عشیره او را و رانق اندر هایت از آن و فایده نتواند در ساید او را فایده او و ترجم
من تواند کرد در باره او مگر که از آن بماند با و از آن بداشتن بدین خواست باز فرموده آن از
آتش که چو ها را بزند و کردها را بکند از آن آتشی که زبا است شعله زنده که مردمان
دو بیست ساله ما و بگرد باز کشت برای سوختن آن را و در چاهای شعله ای آتش سوزند چیر فرات
نمود در بکا و کرد بعد از آن خاموش شده در دنیا فیم از وی نه حس و نه حرکت کنم تا بد که خوا
برو غلبه کرد ما باشد جبهه طولی خوابی بر او کوی بر او برای نان صبح آورده او می گوید من آمدن محمد
وی در آن حالت پس تا که دیدم او را مثل خوب پاره بر زمین افتاده پس حرکت دادم و بر او
پس خنک نشد و جیشدم آدم جنبید چون مستغرق بجز شود بود در مقام زندگی خنکها
که ذکر نمود از ترجم و کناه برای تلقین کناه کاران بود معلوم است که او مصوم است پس تعجب

۱۹۸

اصح

عنه بنیام

حکایت بود

بنی و بنی که در وقت عید و عید الکتاب آن کسیت فرموده آن براد در من علی بن ابیطالب
عاست و بگردید که بر دهمست حلقه است از با قوت سرخ که واقع است بر صفای او
او طایب پس هر گاه زده شد حلقه بر جبهه زمین من می کند و می گوید که با علی اصح من بنیانه
که بد که امیر المؤمنین یک روزی بر زمین کوفه می فرموده که من سید او صبا و صبی سیدم من
امام سلیمان و پیشرو سقیما و مولای من و ناره و روح بهترین زنان عالمیای من کنده اکتشرفی
با بین و نند و جبین بر خاک زمین من آنکه هر که در بد و هجرت و بیعت کردم بدوست من صاحب
بد و چنین من زنده بد و خوشتر و سوار شوند بر او و اسب روند من و اشد علم او یان و
حجت خدای تعالی بر عالمیان بعد از پیغمبران و بعد از محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و آقامت پیغمبران
اهل بیت من مرجم اند و اهل عیادت من ملعونند و بدوستی که حبیب من رسول الله صلی
الله علیه و آله می فرمود مرا که ای علی دوستی تو نفی و ایمانست و دشمنی تو کفر و فغان و عقاب
و من خانه حکمت و تقوی کلید آن و روح کنه آنکه زخم کرده که دوست میدارد من و دشمن
میدارد تا آنکه بدو بر بن زبیر که ما نشسته بودیم در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
اگت و شوق میگردیم اعمال اهل بدر و بیعت رضوان پس ای بود رد اگت که ای قوم آریا
اختیار کتم شما را با قلم از روی مال و اکثر ایشان از روی و من ایشان از روی
اختیار در عبادت گفتند او کسیت گفت علی بن ابیطالب ما بنما سوگند که من کسود دنیا
جاست آن اهل مجلس میگو که اعراض کننده بود از آن سخن بروی خود پس آمد مر او را
مردی از انصار و گفت مر او را یا عمر بگر بدوستی که تو سخن گفتی که موافقت نکردت بر آن
هیچکس از آن زمان باز که من وقت کشته بآن ای بود اگت ای قوم بدوستی که من کویه ام آری
را که دیدم پس با بد که بدو بگویم اگت ای قوم بدوستی که من کویه ام آری
عاد در وقت و اصح که عزت اختیار فرموده از ما لیان و یاراد خود و پنهان میکشست از جاعت
که بر کرد او می بوزند و پنهان میشد در میان درختان خرما و در میشد از آن مکان پس من

تقصیر

کردم ما از آن و عجب نیست این اتفاق و احوال امیرالمؤمنین بعد از آن چون از آن حالت باز آمد
موقوفه شد رد افکند و شش و شش جلی کرده تا رسید بر سینی بی آب و کباب فرمود بپاک آشوب
که ای مالک تو صاحب این موضع را از زمین بپوش که امیرالمؤمنین درین موضع بود
بزرگ که در حلقه بود بدیشان مانند نظر تمام فرمود ما را که این سنگ را ازین موضع بردارند
و ما صدسین بوزم و نای وقت کردیم تو با این ندا شستم که برداریم آنرا از موضعش پس نزدیک
آمد امیرالمؤمنین دست مبارک بدعا برداشته بسوی آسمان و دعا این بود که طاب طاب
من با عالم طیبیون پوخته شینا گو تا حاضران از دین شایسته امین رساله امین رسیده و هر چه
مردان آن گند آن سنگ را و چهل روز از آن چشم دور داشت که بر ما کسین عارض من بشو که ما شد
آب خوش مزه از شکر شیرین تر و از برف خشک تر و از یاقوت بیضا تر پس ما بعد از آن آشامیدیم
و خواب را آب ۱۰ روز پس در گذر آن سنگ را بوضعی که بود و امر فرمود ما را که آنرا بجای آنجا
بگذاران روان شادماندگ هفت روز فرقه بودیم فرمود که در شکست که برو و موضع آن چشمه پدید
گشت که همسایه امیرالمؤمنین استخوانیم پس با کشتیم و طلب کردیم آن چشمه را محلی ماندگان
آن بر ما آینه خنای که افزان و نیا و میوه و ما کمان کردیم که نشیک دریا فقه امیرالمؤمنین
با پس اشارت فرمود ما را با طرف و جوانی ما پس ناکاه واقع شدیم صومعه را هیچ پس
نزدیک کشتیم بوی پس راهی یاد بودیم که از کورس هر دو بروی او فغانه و بیچشیا او پس
گفتیم که ای داهب آیتزد تو بیج آب هت که صاحب ما از این بیاشامه گفتند من
آب دو روز و ششین هت که برای خود آورده ام پس فرستاد برای ما از آن آب آن
آب تلخ من بود پس کشته که آب شیرین دو روز و نایق این بود پس میگویند سیوه آری آشامید
از آن که صاحب ما از آن آشامید ما را و حدیث کردیم ما اوسرا بان اس احوال چشم
بتیامی گفت که صاحب شایسته است گفتند نه و لیکن وصی بیفرست پس فرود آمد بسوی ما
بعد از آنکه از ما وحشت داشت و گفت مرا بر پیچندت صاحب خود تا آن پس چون ما

اورا

اورا آوردیم بخداست آنحضرت فرمود که ششون نوی راهب کت علی من ششون این نامست که ما در
مران نام کرد و بر اطلاع نداشت هیچ کس که حق سبحانه و تعالی با تو پیر بگویند و دانستی آن نام
دایس بکن نامن نیز بگویم برای تو فرمود چه چیزهایی که بگویم ای ششون کت همین اسم که نام این
چشمه را بگویم فرمود که این چشمه را ذرا حواصا کن پس و منیع آن از بهشت است که آشامیده از آن
سید و سبز و وصی من آنرا آن اوصیام که آشامیده ام از آن آب داهب کت همین اسم
در هیچ کتاب انجیل ما تا آشامد آن لاله لاله و آن محمد رسول الله و آنکس که وصی رسول
الله علی محمد و آن بعد بعد از آن امیرالمؤمنین علیه السلام متوجه شد و داهب در خدمت آنحضرت
بود تا آن ولی اجل فرمود در بصقین و غایب با وی نزل نمود و چون هر دو صف کار در آن مقام
شدند اول کسی که شهادت یافت آن راهب بود پس بر ایلمن علیه السلام از مرگ فرمود که آب چشم
کربان و میر فرمود که سره با آنکست که دوست داشته او را داهب با ما خواهد بود در قیامت
و درین مقام خواهد بود در چشمه کربان با این جمله که آمدند نزد ابودرجه الله علیه کفتم یا ابا
ذر بدرستی که من عینم اختلاف نظر پیدا که بعد از آن چشمه شاد بچه امیرالمؤمنین ترا گفت بر
نشت که دست زدن با ایند و محصلت که یکی کتاب بردار کت راست و دیگری این شیخ بزرگ داد که
علی بن ابیطالب است پس بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود که این
اول آنکست که بمن ایمان آورد و اول آنکس که مصاحفه کند با من روز قیامت و او صدق
آگیز است و فاده ق از هر که فرقی کند میان من و باطل رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که منم
در شب مصلح که نوشته بود بر تائیه از تو ام عرش که من میفرمود که منم میگویند که منم
من آفریدم هشت عدون را دیدند در خود عهد صفت شنیدند از آفریده من که میگویند که
اورا بعلی و نصرند ادم اورا بعلی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که هر اندام رسول الله
ص علیه و آله که مرا برین فرستد تا صلح کنم میان ایشان پس از آن رسول الله بدرستی که ایشان
قوم بسیارند هر بران روز کار در و من جوان نرسیده پس فرمود که او علی چون بر می آید

ابو صغیر

عقبه ایق پس مانان آواز بلند که ای شیخ ای مدعی خاک تو محمد رسول الله بشا سلام رسانید
فرمود آنحضرت پس چون رفت تا رسیدم بیای عقبه چنانچه مشرف گشتم بر زمین دیدم تپای
ایشان را که بیرون آمده اند و متوجه کشته و نیزها را راست داشته و سانه را بر سر نیزها
استوار ساخته و کمانها را در دستها افکند و شمشیرها را از غلاف کشیده پس ناکرم آواز
بلند که ای شیخ ای مدعی خاک تو محمد رسول الله بشا سلام رسانید پس ایق تا ندیدم دست
و نه کلویج و خاک ملکه که آواز دادند یک او از و گفتند بر محمد رسول الله و بر تو سلام باد پس بدیم
که مرگهای تمام مضطرب شاک میدند و سوادان همه برخود لرزیدند چنانچه من انشا الله
از دستهای ایشان پس بر روی نهادند بسوی من نشان هر چه تمام تر از روی نیازندگی
بودند منی تا آنکه صلح کردند در میان ایشان گفت ابوزید خویش که من ترسیدم از خلیل بن جاهد
عرضی پس گفت که چرا مردمانه و زوی هستند از علی با وجود فریاد رسول الله صلی الله علیه و آله و ما
آنکه موضع او از مسلمانان موضع او بود و غنار او را سلام غنار او آورد جواب کت که حضور
فرد او انوار ایشان از فرساخته بود عقبه زلال بر پیش او نشیند و ایشان از ترس و مکر کردار دیده
و بیعت جنسیت مردم مالیزی باشند اما بخرد یا تشویه که گفته شاعر این صفون را که هر
مثل یا مثل خدا گفتند آری آری ناله الله الفنت فیل با قبل که چگونه است کتدم جنسیت هم جنس
بیواد کبوتر کبوتر با زباز و در با شی این معنی را از عیبا من بر این گفتند که بطریق نظم حدیث
آنکه گویند کت بیکی که چگونه بود که مهاجرت اختیار کردی از فلان محل کت گفتند کت در آن باب
از روی بیگانه بود در موضع از انضا قیود مشایخ در با نمانا التیام صورت کرد پس مهاجرت اختیار
کردم از آنجا که بسبب جنسیت ایشان با اشالات سبب کت در وقت در و کله برین ارض و ساس
چشم خود را همچو کلک بپوش فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام که هیچ آینه ناز نداشته از آن که مکرر داشته
که در یکا نازل شد و در شان که نوره آمد و در چیز سخت تره ل یافت تره ل او در محل بود با در
جبل گفتند امیرالمؤمنین هیچ از آیت نازل نشده در شان تو فرمود که اگر نمی رسیدید از

والله اعلم
بما فی القلوب
۱۰۱

تلف
۱۰۱

من

من اخباری کردم شمارا این ابه رفیقه در شان مست که آنما آتش سوزا و کلک و فرمود هر چه
الله هم کتند است و من راه نایند آنچه وی آورده است امام محمد باقر فرمود بخدا که علی
اکل و فرمود شام خوردن نیده و منشت مانند نشستن نیده و آنکه دو برهن سینه و خرد پس
اختیار کرد برای فلام خود بهتر از آنچه خورد و پیشد و آستین آن که در آن بود بگرد و اگر
از قد دان تو می بود زیاد تو را پیر بدر بد رمدت بیع طان که خلیفه بود آجری بر اجری و شتی
بر شتی نهاد و باغ و زمینی را اختیار کرد و بعد از شهادت همه سفید و سوسنی را پیرا ش
نگداشت و چون طعام میکرد مردمان از آن کتدم و گوشت با ایشان میخوردند و چون بازی
کشت بزل خود نان جو و زیت و سرکه بخورد و وارد نشده بود و امر که رضار آبی در
هر دو بود و مکر سخت آنرا بریدن خود بینهاد و بدرستی که آزاد و مود هزار بیدم درم خرید
که از کت بد خود بد کرده بود و عرق از روی مبارک خود ریخته برای حصول آن و هیچ کس از
مردمان طاعت عل و ند داشتند و آنکه شبانه روزی هزار رکعت ناز می کرد ارد و او بر می
که مانند بود بوی علی بن حسین علیهما السلام بود که هیچ کس از مردمان بعد از وی طاعت عل
او نداشتند و شنیدم روی از تا بین از آنس بن مالک این بیت رفیقه در شان علی بن ابیطالب
نازل گشته که **أَشْرَهُمْ قَانَتْ أَمَاءَ اللَّيْلِ لِحَادِ أَوْ قَانَتْ لِحَادِ الْأَخْرَجَةِ وَ زَجَلَا
نَحْوَهُ رَبِّهِ قَلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّا بَصِيرَةٌ
أَوْ لَوْ لَا كِتَابٌ لَعَلَّمْنَا أَنَّهُمْ كَفَرُوا وَ لَوْ لَا كِتَابٌ لَعَلَّمْنَا أَنَّهُمْ كَفَرُوا**
و مواظبت می نماید بر اسم سر فندی در راسته های شب سجده کننده مضاهای او ایشان
در نماز می ترسد از عذاب آن سزای و امید میدارد آنرا بکار خود را یعنی با وجود بسیار
طاعت و تقوی و بجز مجاهدت فقر دست میان خوف و رجای یعنی ترسان گردیده خوف
طوف می کند و ساعتی بسوی رجای رجای می نماید و مرغ ایمان جز بدین دو ایاقا در
هوای کالطیران تواند کرد بگوی عود آری بار بار باشد آنکه دانند دعوا و توحید را چون

ابو صغیر

ارباب فضل و آنکه ندانند بیکان حق را چون اصحاب سوره الیکر این نیست که بنده بری
 شوند ببال قدرش من خدا و ندان خرد های خالص از آلودگی گفت مردی که آمد بسوی
 علی علیه السلام تا نظر کند بیاض او و پس خدا را بگواه می گویم که آمدم اورا در وقت نماز شام
 پس یافتیم او را که نماز شام بگزارد با صحابه بخود چون فایز شد اذان **اِنَّكَ اَنْتَ اَللّٰهُ**
 خدا که وفات یافت علی بن ابیطالب است پس مردم مشتاق بنزل وی تا خبر وفات وی با ایشان نشد
 پس ناطقه زمر علیه السلام فرمود با ابا دراجه بود شان و قصه او پس اخبار کردم او را از آن احوال
 فرمود که با ابا دراجه بعد از آن که شنیدم که کوفته او را از ششیت آبی پس آب آورده و بر روی
 مبارک وی زده را از آن حالت باز آمد و نظر کرد بسوی من و گفتم که تو از چه جیبت با ابا دراجه
 چه گویم باشد اگر جیبی که خواند مرا حساب و اهل جرم را و راندند عذاب و ملائکه غلامان زبانیه
 قطعه دشتی کند و غلطت نماید پس باسد در پیش ملک جبار را که گردن نهند مرا از تکوان و دم
 کنند بر من اهل ذنوب را چه خواهد بود سخت زوجه از برای من در پیش کسی که محقق نیست برو
 هیچ پوشیده گوید ای در اینجا که ندیده ام این حالت را از هیچ کس از اصحاب رسول الله صلی الله
 علیه و آله و روایت کرده جابر بن عبد الله که چون امیر المؤمنین علیه السلام فتح خیر کرد و حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت فرمود مرا و آنکه کوفته آن بودی که میگفتند در باره تو خانی که داشت
 من آنچه ضاری میگفتند از برای سب علی علیه السلام هر چه میگفتند در باره تو گفتی که نگردد
 جمیع جبار مکر که فراموش کرد خاک در پای تو ترا و باقی ظهور تو برای شفا بان و لیکن
 بست ترا آنکه با شای از من است از غیرت بری از من میراث برم از تو بدستی که تو از
 من بفرستی که خودی از موسی آه آنکه بگری غمناک بودی بعد از من و بدستی که تو برای دشمن
 من خوا کرد و مقالتن خواه نمودی بر دست من و بدستی که تو فرمودی بر حوض خلیفه من باش
 و اول کسی که وارد کرد بر حوض تو باشی و اول کسی که حله دهد شد تو باشی و اول کسی که
 در آید در پشت از انت من تو باشی و بدستی که شریعه تو بر من برها باشد از تو که در روز

ابره

مکرم

کتاب

ایشان

ایشان سفید باشد و در گردن من باشد که شغافتم کم برای ایشان و فرمود بدست حسایک
 من باشد و بدستی که حرب با تو حرب من است و صلح با تو صلح با من است و بدستی که چنان
 تو چنانی منب و آشکارا تو آشکارا من و بدستی که سر بر سینه تو مانند سر بر سینه منست
 و آنکه ولد تو ولد من است و بدستی که تو باشی که عود و فانی و اد از من منی و بدستی
 که حق با منست و بدستی که تو بر دل تو در میان هر دو چشم بزویان آنجسته بگوش و حق تو چنان
 آنجسته بگوش و خون من و بدستی و ارد نشود بر حوض من دشمن تو صلح کردی از آن دو
 تو تا وارد شود بر حوض با تو گفت من با بر لومین بچیده افتاد بعد از آن فرمود که ستایش من
 خدا بر آنکه انعام فرمود بر من اسلام و تعلیم نمود مرا قرآن و دست کرد از پدرم از چشم مردمان
 و خاتم رسید بپیمان حجه احسان او و فضل او بر من و حضرت رسول ص فرمود که تو منی
 بودی شناخته می شد من مؤمنان بعد از من ابوسعید خدری گوید که رسول الله ص فرمود که
 چون سوا از کف اذخاری لغای پس سوال کنید او را برای وسیله من پس پرسیدم از حضرت
 از وسیله فرمود که آن مرتبه و درجه نیستند در بدست فرمود که آن هر چه اید است که میان
 هر پایه تا پایه دیگر رفتن است و دست در یک پایه آنچه در میان پایه اید تا پایه دیگر
 چو برسد و آن دیگر نزدیک آن دیگر با قوت و آن دیگر ذهاب و آن دیگر فضا پس چنان پایه
 پایه اید در روز قیامت تا رسید به درجه بفرمان پس آن درجه در هر چه بفرمان ماند تو باشد
 در میان ستارگان پس باقی ماند در آن در هر چه بفرمانی و نه شهیدی و نه صدیقی مگر گوید که خدای
 آن کسی که این درجه درجه اوست پس بنا آید از جانب خدای تعالی که بشنود بپیمان و همه
 خلق کلام درجه بپیمان است صلی الله علیه و آله پس بیام من در آن روز را حله از تو که من
 آن از کلامها باشد از تو تاج بر من بر سر و کلید کرامت در روز قیامت ابیطالب علیه السلام
 در پیش من روح و بدست او باشد و لای من که آن لای حای است نوشته باشد برو که لا اله
 الا الله هم المصلحون هم الذاریون بالله و حوت و روئین و کذریم با آن حلی که بفرمانند

ابوسعید خدری
 و رسول الله ص
 فرمود که ستایش من
 خدا بر آنکه انعام
 فرمود بر من اسلام
 و تعلیم نمود مرا قرآن
 و دست کرد از پدرم
 از چشم مردمان

گویند که این درفشه مقربانند اندامه ایم و ندیده ایم ایشان را و چون بگذریم درفشه
 گویند که این در و غیر بر سر اید تا با لاد و بر آن درجه و علی تابع من باشد تا بر من با علی
 آن درجه و علی فرمودتین باشد بیک درجه پس باقی ماند در آن در هر چه بفرمانی و نه صدیقی
 و نه شهیدی مگر که گوید که هر شام این در و نیک را که چه مکتوم و معر زنده ز خدای عزوجل
 پس بنا آید از قبل خدای تعالی چنانچه بشنود بپیمان و صدیقان و مؤمنان و شهیدان
 را که این حبیب من است و این ولی من عیبت خوشتر است که او را دست دارد
 و وای هر آنکه او را دشمن دارد و برود دفع بندد با آنحضرت فرمود که باقی ماند در آن
 کسی که ترا دست دارد ای علی مگر که روح و رستت یا بد روی او سفید باشد و خلفت
 در پوشد و باقی ماند کسی که ترا دشمن داشته یا برای تو خلیف بر آید یا اگر آن تو نمونه
 مگر که سیاه باشد روی او و مضطرب باشد قدمهای او پس درین حکام که حامل من
 سوال باشد و ملک بپند بسوی من که یکی از ایشان رضوان خازن هست باشد و دیگر
 مالک خازن دوزخ پس نزدیک آید رضوان و گوید السلام علیک یا احمد پس گویم من در
 جواب که السلام علیک یا احمد پس گویم من در جواب که السلام علیک او بیها الملک کسیتی
 تو که چه بیکوست روی تو وجه خوش هست بوی تو پس گوید که من رضوان خازن
 و این کلیدهای هفت است که فرستاد حضرت عزت آن بسوی تو پس فرمایند ای
 احمد پس گویم که قبل کردم از پروردگار خود پس مرا و راست حد بر چیزی که تفضل فرمود
 فرموده مرا با آن بد آترا به برادرم علی بن ابیطالب پس با آن کرد مالک بسوی علی علیه
 السلام و قبول کند آنرا از او و با وی باشد مفاقی جنت و مقابله تا تا با بنده بر کنار جنت
 و شعله آت با لا گرفته باشد و آوازش بلند شده و حرارتش مشتد گشته و علی علیه
 السلام گرفته باشد مهارد آنرا پس گویم که کثیر مرا ای علی پس بدستی که تو
 تو ای علی تا در مفا و نشانند پس گوید مرا و را علی ص که فرادگیر ای چشم بکبر این را که دشمن

و کذا این را که دست منست و فرمان برداری چهره منی و اذان روز بیشتر خواهد بود
 از فرمان برداری غلام بیکان تا صاحب خود را پس اگر خواهد سیرد او را بجا بدست
 و اگر نخواهد سیرد او را بجا بچ و بر حوض را در آن روز فرمان برداری بیشتر خواهد بود
 مرعلی را درجه امر فرماید او را با آن از جمیع خلایق دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 بدستی که خدای بنا کرد تو تعالی بدید کرده برای برادر من علی بن ابیطالب فضل بسیار که
 بشمار در دنیا تو تواند آورد عدد آنرا غیر او پس هر که ذکر کند فضیلتی از فضایل او در صحن
 که افتاد با آن داشته باشد بیامرزد خدای تعالی کنهانش و آید او را و اگر چه
 بیاید در قیامت بکنها جن و انس و هر که بگوید فضیلتی از فضایل علی بن ابیطالب همیشه
 فرشتگان طلب آمرزش برای او کنند ما ای که اثری از آن کلمات باقی باشد و کسی که شش
 فضیلتی از فضایل او بیامرزد خدای تعالی کنهانش که آند نوشته آرا بشنود و هر که نظر کند بکتاب
 از فضایل او بیامرزد خدای تعالی کنهانش او را که کتاب کرده آرا بدیدن و دیگر آنحضرت
 فرمود که نظر کردن بعلی بن ابیطالب عبادت است و ذکر او عبادت است و بدو تفرقه نشود ایمان
 هیچ بند مگر بولایت او و بر آرت از دشمنان باعداوت او گوید حبیب بن جهم که چون امیر
 المؤمنین ص با ما متوجه بلاد صیفین شد پس فرمود آمدن بفریه که آرا صد و دو گفتند باز
 امر فرمود ما را که از آنجا گذشتیم تا رسیدیم بر زمینی بی آب و علت پس درخواست بسوی
 مالک بن حارث بر شتر گفت با امیر المؤمنین آیا فرود می آری مردم ما را بر زمینی بی آب و نموده
 ای مالک بددستی که خدای عزوجل زود یا شده که آب دهد ما را در این مکان آب نلال
 که خوشتر از آب است از شتر و شکر و خشک تر باشد از برف و از برف صافی تر بچین
 شد آنکه نشست تعقیب تا ما زخفتن دادم بعد از آن از شتر برفت بر زمین زخرد و زمین
 باوی رفت پس یافتیم او را در آن طول شب که تا نسیم آمد و تلاوت قرآن می کرد تا آنکه صبح طام
 شد پس متحد بد و وضو کرد و بر زمین فرود چنانچه سجد و ناصح بر آمد آن کرد بعد از آن نشست

کتاب
 که در فضیلت علی
 و در فضیلت اهل بیت
 آن درفشه

نظر بصورت
 علی
 نوبت امیر المؤمنین
 بفرموده
 در هر کتاب چند
 صفت

و کرم

کمان بکریه سخت پیر فرموده و در مسوالاتی که علی علیه السلام به او داده ترا ای فاطمه گفت ای پدر برنگرد و بفرست انداخته اند ما از آن قرابتی می گویم که پدرم تو را داد بکسی که مرا امرال نیست پس فرمود آنحضرت مرا و را که که مکن بخدا که من ندادم ترا با تو وقتی که خدا از تو بوی از بالای سر خود و کرد و گفت باین چیز بیل و بیگانه را بود رستی که خدا می عریض نظر فرمود به ما بعد از این اختیار کرد از خلافت بی تر و برکنید او را و سایر بگیری با دم بود باز نظر فرمود پس اختیار کرد از خلافت علی را پس از آن بوی من فرار گزیدم او را که وصی من باشد پس علی شجاع ترین مرد ماست از روی دل بظفر و مرد بار ترین مرد ماست از روی حلم و جواد ترین مرد ماست از روی کف و اقدم مرد ماست از روی سلم و اعلی مرد ماست از روی علم و حسن و حسین پس از وی اند و ایشان بهترین جوانان اهل بهشت اند و اسم ایشان در رتبه شایسته و شایسته است کرامت ایشان بخدا می رسد و از ای فاطمه که می بیند پس بخدا که چون روز قیامت شود پدر تو بدو طه و لای حید بدست من باشد و من بدم آترا ای فاطمه که گرامت او بخدا می رسد و از آن شفاعت دهد علی را در روز ای فاطمه که می بیند که چون روز قیامت شود شادی ندا کند در راه اول قیامت که ای محمد بن عبدالمطلب که تو که از من خلیل و برادر است و بیگو برادر و دوست برادر تو که علی بن ابی طالب ای فاطمه علی اعانت کند مرا بر عاقبتت و شعیبه او رسک از آنده در فدای او روز قیامت در بهشت عزیزتر است پس چون گفت این را بوی گفت ای پسر من تو از کجایی که من از اهل کوفه گفت تو عربی با من گفتم بلکه هر کس گفت مرا ساجده بودا بنده دین و هزار دم باز گفت ای جوان بدوستی که تو روشن کردی چشم مرا و مراست بسوی تو حاجتی گفتم که زارده شود ان شاء الله تعالی گفت چون فرود شد پس بیامیدم در لایق تا بپس برادر که بعضی علی علیه السلام است گفت پس بداند آن شصت و نه ساله پس چون صبح کرد آمد آن مسجدی که وصف کرده بود آن برای من پس برخواستم و نصف نماز دادم که بر یک جانب برخواستم

بسمه

بیست و سه مرتبه تا در کعبه که تمامه از سراسر افتاد پس برین نظر کردم پس فرمودی او سراسر همی سحر کرد بود و روی او مانند روی خود گویم بخدا که نداستم که چه بکنم تا امام سلام داد پس گفتم و بیگانه این چه حالت است که در تو مشاهده می کنم گفت من که نظر کن باین خانه پس نظر کردم گفت مرا که داخل شود اهل شام گفت که من مؤذن آل فلابی ام هرگاه که صبح کردم هر از راهی را تا سزای گفتم در باغی و قامت و هرگاه که در روز جمعه در ای آمد چهار هزار بار برودن می آمدم از منزل خود پس آمدن من خانه و بنگه کردم برین دکان که می بینی پس در خواب دیدم که گویا در چشمم و رسول الله و علی صلوات الله علیهما در آنجا بودند شادان و برادر است بجز ما ماست پس از آنجا امام حسین و با او می بود پس بعد که ای حسن آید ده من پس داد او با او فرمود آید و باین جهات پس جامه را گرفتند و با او باز دیدم او را گویا گفت که در این بنگه کشنده را برین دکان گفت مرا و ما حسن علیه السلام که ای پسر ما ای سیر ما ای که آب در هر یک را و او ناسزا می گوید بدو بر زکات را مرد و در وی هزار بار در میان با ننگ و قامت و درین روز از راه چهار هزار بار ناسزا گفت پس بفرمود علی علیه السلام که آمدن حاجت من فرموده مرا چه باعث است ترا که بر تو گفتندی ای فاطمه که ناسزا می گویم علی را و علی از منست و دشنام می دهی علی را و علی از منست پس دیدم او را که گویا گفت انما خلت در روی من و زدم با او فرمود برین که تقبیر کرد خدای تعالی بخیری که با تو بود از دست پس من از آنجا بیدار شدم پس دیدم که سر من سر خود است و روی من روی خود است که مرا از جعفر و ابی جعفر که این دو حدیث است در دست تو گفتند که گفت ای سلمان درستی علی ایست و دشمنی او نفاق است و بخدا که دوست نزد او را و ما مکرمین و دشمنی نمیدارد او را و ما مکرمین گفت گفتن الامان یا ای پسر ما مرا ماست گفت پس چه می گوید در قاتل امام حسین علیه السلام که ای او در زحمت گفت و همی آن کسی که کشید فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله جای او شد و گفت و همی آن کسی که کشید فرزند رسول الله علیه و آله جای او در زحمت گفت ملک عقلم است

اعلی و جواد اثنی عشری

ای سلمان بیرون دو حدیث کن آنچه شنودی و در آیت که امیرالمؤمنین علیه السلام در مکه داخل شد بجهت بعضی عوام پس بداعرابی را که در او نیت بود خود را باستاد کعبه می گفت که ای صاحب خانه خانه خالی است و همان زمان است و هر هفتی که هست بر همان دانست که او را ما پیش کند پس انما ما فی از خود درین شب با عرض و معجزه در آن حال امیرالمؤمنین ۱۴ فرمود مرا صاحب خود را که آیا شنیدی بکلام این اعرابی را گفتند علی فرمود که خدای تعالی بر تو نازل است از آن که در کعبه ما را نخواستی و گفت چون شب دوم شد بابت او را متعلق شده بآن دین و می گوید با عرض به عزت خودت که امری نیست از تو غیر تو عزیز کرد ان مرا بر عزت خودت در عمری که ندا دهم کسی که چگونه است آن روی تو چه آورده ام بسوی تو و متوسل گشته ام بتو بجز خودم و آن عهد برنت که بدی مرا چیزی که ندا باشد مرا بجز غیر تو و بگردان از من چیز مرا که نکرده ام از من غیر تو گفت پس فرمود امیرالمؤمنین مرا صاحب خود را بخدا که این اسم اعظم است بلفظ سرایف اخبار فرموده بود ما جیب من رسول الله صلی الله علیه و آله که در خواست بود بآن بهشت را و در آن بود او را و در خواسته بود از تو که آیدن او را از کتب کرده بود او را از آن وقت پس چون شب سیوم شد یافت او را منتون شده بآن دین و میگوید ای آنکه نکرد در دنیا ویرامکان و خالی نیست از مکان بهر کیفیت که باشد که بزودی اعرابی کن چهار هزار دم داد گفت پس امیرالمؤمنین بسوی وی فرمود و گفت ای اعرابی از خدای تعالی خواستی مصافی کرد ترا و از بهشت طلبیدی عطا فرمود بنو و خواستی از او که آتش و زهر از تو ببرد اندک از آن تو و درین شب از او چهار هزار دم طلبیدی اعرابی گفت آنچه کسی فرمود منم علی بن اخطاب اعرابی گفت بخدا که قوی مطول و من و متوجه می کنم خدا خود را گفت طلب اعرابی گفت هزار دم بجز برای من هزار دم دیگر تا درین خود را بآن ادکم هزار دم دیگر تا بآن خانه بجزم هزار دم دیگر تا در کفای از آن کم گفتند

نمود

فرمود که انصاف کار فرمودی ای اعرابی پس هرگاه که بیرون نمانی از مکه پس بر بخت که مراد رسول الله صلی الله علیه و آله چون او آمد بدین شهر نمایم که کعبه که مراد از آنست که امیر المؤمنین علیه السلام پس امام حسین این را شنیده از زبان خود کان بیرون آمد گفت من دلالت کنم ترا بر خانه امیرالمؤمنین علیه السلام امرای که برفت بکعبه فرمود امیرالمؤمنین علی بن اخطاب مکت نام داشت فرمود فاطمه دختر بهترین زنان عالمیان گفت جده تو کعبه فرمود رسول الله محمد بن عبدالله بر عبدالمطلب گفت جده تو کعبه فرمود خدیجه بنت خویله گفت برادر تو کعبه فرمود ابو جعفر حسن بن علی اعرابی گفت بدوستی که فرار گزیدم از مکه سبوتوده بودم در و تا آمد بسرای امیرالمؤمنین علی بن اخطاب گفتم بگویم او را که اعرابی صاحب خانه بود مکه برادر است و گفت پسر اخطاب امام حسین فرمودی پدر بزرگوار اعرابی بود دست و دم او گفت که صاحب خانه او شد و در مکه گفت پس فرمود که ای فاطمه نزد تو بیج من هست انعام تا اعرابی بجزیره از فرموده آید که در ای کوبید پس امیرالمؤمنین عا جاسه پر شدید و بیرون فرمود گفت بخدا که برای من اباعبدالله سلمان با رسول ان اندک بدستای فرموده با اباعبدالله برای من عرض کن تا بفرماید رسول الله صلی الله علیه و آله بدست خود نشاند بود بر تبار تا فرزندش پس سلمان آمد با زانو عرض کرد باغ را بر بزرگوار بفرست ترا بدو ازده هزار دم و مال و اعرابی را حاضر کرد پس فرمود تا ابا اعرابی چهار و پنجاه دم را برای نفقه و این خبر شایع شد در میان سائیان مدینه پس جمع شدند و مردی از انصار را بجزایر اخطاب علیه السلام رسانید فرمود مرد خدا تعالی زیاد رسی تو پس امیرالمؤمنین بهشت و این دام را در پیش خود بخت تا اصحاب وی نزد او جمع شد پس در هر روز از آن میداد تا باقی نماند نزد وی بگذرد پس چون شریف بر بدین فاطمه علیها السلام فرمود که ای پسر ع فریختی باقی را که پدر من بدست خود نشاند بود برای فرمود علی بن اعرابی بود از ده دین مرا و در آن سرا فرمود که من آن بکاست فرمود که دادم آنرا بچاقی که مرا شرم آمد که ایشان در آن کشتند

از سوال او با ایشان فاطمه فرمود که من و پیران کرسنه باشم شک ندانم آنکه تو مثل ما بودی در سکنی کسی نیست شل و اد در سکنی خنودن و نشاند ما را از آن یک دو روز و کوفت خنودن عجل اعین آنحضرت فرمود ای فاطمه بکن و مرا فرموده بخدا تا حکم بدیم میان من و تو پس چیرگی بر رسول الله نازل شد و گفت که ای محمد خدای تعالی تو مسلم را بیاورد و فرماید که سلام من بهی برسان و بگویم فاطمه را که نیست بر آن که بزنی فرمود دست او بر چون رسول الله صلی الله علیه و آله شریف آورد بمنزل علی بافت فاطمه که دست از علی بردار فرمود مرا و او ای دختر من چیست مرزا که دست از علی برداری گفت ای پدر بزرگوار باقی که تو بدست خود نشانده بودی برای او فروخته بدوازده هزار درهم و کز آن شش برای ما از آن یک دو روز تا طعمای برای ما از آن بجز فاطمه که ای دختر چیرگی آمد که بر و در کف من بنو سلام رسانید و سیر ما بد که علی را از پیوستگان از آن بوسان و امر کرده مرا آنکه نیست مرزا که بزنی بردستی ای او فاطمه فرمود که من طلب آمرزش می نام ای خدای تعالی و باز گفت تو نام خود هرگز باین نوع جزئی فاطمه علیها السلام فرمود که بیرون فرمود پدر بزرگوار من و رفت به ناحیه او و زوج من علی علیه السلام رفت به ناحیه دیگر پس اندک زمان گذشت که آمد پدر بزرگوار و با او بود هفت درهم سوخته بود پس فرمود که ای فاطمه کجاست بر سر من کف مرا و که هر چون رفت آنحضرت فرمود که بستان این درهم را پس چون بیا بد سیرم من بگو مرا و که بجز برای شما با این دو نام طعمای که خواهد پس اندک زمان گذشت که آمد علی علیه السلام فرمود که بر سر من آمده و باز گفته زبیر که من می بام پی خوشی درین خانه فاطمه فرمود بی و داد این چیز که از برای ما با آن طعام بخری ایبراهیم بن فرمود که بد آنرا این سیر آدم بوی این هفتت درم سوخته بود و فرمود که بیم اهل و لطمه هم کثیر اطیب و فرمود که این در چیست اینجا بنسخدای تعالی با فرمود که ای حسن و حسین با من بیا تا یازار روم پس چون رفتند تا کاه رسیدند فرمودی که ایستاده و میگوید کیست که قرض دهد ما را از وفا کننده را که آنرا او کند گفت

ای

ای سیرک من میدم او را کت علی و اهرای پدر بزرگوار این آنحضرت داد آن دو را و بوی پیرانم حسن کت ای پدر چه دو نام بوی دادی فرمود علی ای پیرا که می دهد اندک داد را دست ترا آنکه نیاید را هم بدو کت که ایبراهیم بن فرمود که بروید بدخا که مرید که فرض کند از جیز بر او پس رسید بوی اهرای و بوی شری بود کت که ای علی ترا من این شتر را فرمود که قیمت آن با من نیست اعرابی کت که من ترا مهلت میدم تا وقتی که بیا کن از تو بگیرم فرمود ای اعرابی بجز بدو کت بصد درم آنحضرت فرمود که ای حسن بگیر این را از او پس گرفت آنرا از او پس رفت در راه اهرای دیگر بوی رسید که مانند بود آن اهرای ولیکن جامه اش مختلف بود که ای علی پیوستی این شتر را این فرمود که بی سبب باو کت بگیرم به غرض ایدم و اسوار باشم اول بار غره که خواهد غزا کند پس فرمود که اگر تو بسبب آنرا پس آن ازان تو باشد یعنی کت با من غن آن هست بجز تو فرمودی کت بصد درم آنحضرت فرمود که ای حسن بگیر این خود با آنرا فرمود که بصد درم اهرای کت که من صد درم داد درم میدم پس آنحضرت فرمود که بگیر این دو نام را و صد درم بدو اهرای که این شتر با فروخته بود مهلت درم دیگر باشد برای ما تا بخریم با آن جیز بر او پس استاد امام حسن آن دو نام را و ناقه را تسلیم کرد ایبراهیم بن فرمود که من رفتم که تا طلب کنم اعرابی که آن شتر را این فروخته بود تا بدم بوی اعرابی پس دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله که نشسته در مکانی که ندیده بودم او را نه پیش ازین و نه بعد ازین که این نوع چای پیچیده چه آنحضرت بر سر را می نشسته بود پس چون نظر کرد بیوسف من تبسم فرمود تا دندانهای مبارک پیدا شد ایبراهیم بن فرمود که بی سبب حق سبحانه و تعالی خدان داد و بی شارت دهد ترا بروزی که در و واقف آنحضرت فرموده از انا لخلق نطفی میکنی اهرای که شتر فروخته بود تا آنرا بوی بد که بوی بی باه بود فرمود که فدای تو باد فرمود که ای علی آن کس که شتر تو فروخته بود چیرگی بود و آنکه از تو خرید می کند و آن را که از آنها بی هفتت بود و آن دو نام از نزد پدر و در کار عالمیان بود که فرستاد برای تو صرف کن آنرا در خیر پس من از او چیزی

قوت یافتن بقره سلبه و بغض من روشن است بخون پروردگار روی و نسبت من با حدیصلی الله علیه و آله مانند روشنی است از روشنی چندانکه اگر چه عجم پشت شوند بر تالی من چنان من پشت نمی کنم و اگر فرصت دست دهد از رقاب ایشان هر بیابان آن فرمود کسی که باک نداشته باشد از من خود را بر خطه هلاک می اندازد و جان خود را با درجا بر عباد الله گوید که علی علیه السلام در روزی خبر برداشت آن در راه تا اسلمانان بر وی بالا رفتند و شکرندند آنرا و بعد از آن تجر به کردند او را در برداشتن پس بر نشناختند برداشت آنرا مگر چهل کرد گوید سیر عین جبر آمدن نزد عبدالله بن عباس و گفتن مرا و که ای پسر رسول الله بدرستی که آمده ام تا بر سرم تقاضای علی بن ابیطالب و اختلاف مردمان در باره او این عباس است که آمده و موپس از بهترین خلق خدا از آنست آنحضرت بعد از عهد رسول الله آمده و هر سخی که مرا و راهزاد متقیست حصول رسید در یک شب که آن بود شب قرآی ای پسر جبر آمدی و میرم از وصی رسول الله و در بر خویشی او و صلح حوض و لوا و شفاعت او و بحق آن گمان این عباس بید قدرت اوست آمد در باهای دنیا ساد کرد و او اشیا را آن قدر اهل آن نویسد که آن نویسد ساقب علین ابیطالب و فضایل او را از روزی که خدای تعالی دنیا را آفرید تا زمان فتای او تقاضای نوشت معشرا آنچه داده او را خدای تعالی این عباس گوید که چون حق سبحانه و تعالی ملک را فتح فرمود بر من آمدیم و ما هشت هزار کس بودیم چون شب کردیم هر از کس شدیم از شما پس در کعبه رسول الله صهرت را فرموده که بعد از آنکه هجرت نیست بعد از آن تقیه حربه حوازی فرم پس آنحضرت فرمود علی بن ابیطالب را که ای علی بر خیز و نظر کن و کرامت که حق جل و علا تو کرده سلام کن بافتاب چون طالع شود این عباس گوید بجز آنکه خبرم درم هیچ کس را مگر بر علی بن ابیطالب در آن وقت من بفضل که بر خیز تا نظر کنم که چگونه سخن می گوید و علی بن ابیطالب آفتاب پس چون آفتاب طالع شد برخواست علی بن ابیطالب و گفت السلام علیک ای بدو رنده و زبان بر او در طلعت بود که پس جواب گفت آفتاب او را که السلام علیک ای براد رسول الله و وصی او و جنت خدا بر خلق او

جاری رسالت

حدیث

ابن عباس در شرح

و باک مدار و مر و سبت که جبریل فرمود آمد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت ای محمد خدای تعالی بنو اسلام بر سر آمد و میفرماید که من آق بدم آسمانهای هفتگانه را و آنچه در دست و زمینهای هفتگانه را و آنکه بروست و تبارم بوموضی که بر رکنتر باشد از رکن و مقام و اگر بید خوانده باشد من آنجا از آن وقت باز که آسمانها و زمینها از آن زمین جدا که برسد بجز این من در حال که من کفر لا علی بی بود هر آنچه بفرماید تا او را بر سکن بود و در اندازند که بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله داد دایت را در روز خیر بر روی از احوال خود و فرستاد او سیزم باز داشت پس داد آنرا به دیگری پس باز داشت قرآن و قرآن و دیگر را من تر ساینده دایت را داد و انفرام اختیار کرد پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر آینه من بدم دایت را فرمودی که دست در دختای تعالی و رسول او را و دست داد خدای تعالی و رسول او را و این نکرده تا نفع فرماید خدای تعالی بردستی او و پیوسته شد فرمود که بنی نید برای من علی را پس گفتند با رسول الله او در چشم در از فرمود بجز این او چون آمد آنحضرت آب دها تر از دجشهای وی کشید و فرمود که با رضا یا دق من از تو کرم و سر ما را بعد از آن داد دایت حضرت آیت را بوی رفت و باز گفت تا فرمود فرمود گویند چون نزد یک قوص شد دشمنان خدای از پیوسته بوی نهادند و بوی وی بر سکن می شد و آن حضرت حله می برد بر ایشان و در هر کوزه را بد و قلعه رسانید بعد از آن از مرکب فرمود آمد غضب و باشته آن در داکر فته بر کند از جایش و انداخت آنرا بر قفا خود چهل کز گوید اینتر که ما میباید کردیم از فتح کردن خدای تعالی خیر را برد دست علی علیه السلام ولیکن تغییر کردیم از کندن او آن در او انداختن بر قفا خود چهل کز و حال آنکه چهل مرد بتکم می آمدند از جانبیدن و بر سر داشتند آن طاقت می آوردند پس اشیا کردند با آن پیغمبر فرمود چنان خدای که جان من بید قدرت اوست که اعانت کردند او را بر این چهل فرشته و مر و سبت آنکه ایبراهیم بن فرمود در فرستاد او و سبیل بن حنیف بجد که من نگندم در خیر را بقوه جسدیه و به حرکت غذا بیکه

عبدالله بن عباس

ص 121

قوت

عده صد و چهارم با او روزی هر یک از آن حضرت با فاطمه عیادت می فرمود و با سینه انسا
 امام حسن و امام حسین بودند فاطمه دست حسن را دست گرفته دست حسین را دست چپ
 و ایشان هر دو می رفتند و فاطمه در میان هر دو می رفت تا داخل شدند منزل عائشه بن امام حسن نشست
 بر دست آنحضرت و امام حسین و بچ و بی و آنحضرت در خواب بود ایشان رفتند تا نزدیکی
 شدند آنحضرت از خواب بیدار شد نگاه باز کرد دیدند سویی وی گفتند بان میگردم درین وقت تا بیدار
 شود پس امام حسن حسید بر از روی راست پیغمبر امام حسین بر از روی چپ وی و هر دو و بچ و بی
 رفتند و بیدار شدند پیش از بیداری پیغمبر و چون ایشان خواب رفتند فاطمه علیها السلام
 باز گشت منزل خود پس امام حسن و امام حسین علیهما السلام گفتند هر گاه شبی را که چه کردید
 ما در آن وقت چون شما اینجا بودیم و ایوان گشت منزل خود پس بیرون آمدند در شب بفر
 خلائی با رویهای از و خفته نومالط زهدی عزید و بقی در پیشید و آسان فرو گذاشته
 بود چاه صاحب خود را و برافق تنید پس درخشان شد برای ایشان نوری پس از آنرا
 می رفتند در آن نور و امام حسن علیه السلام بدست راست دست چپ امام حسین را
 علیه السلام گرفته بود و می رفتند و با هم سخن می گفتند تا رسیدند نزد مسجد شریف بنی حار
 با آنجا رسیدند چنانچه مانده اند استند که بچها روند پس گفت امام حسن با امام حسین که
 حرکت دست داده ما در این وقت نمی دانم که بچهای ما بد رفتن پس با بد که در اینجا خواب
 کنیم تا صبح طلوع شود بگفت ما را امام حسین علیه السلام که صحنی در آنجا هست پس بگفت
 صلاح دیده پس هر دو دست یکدیگر را گرفتند و بگفتند آنجا که حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد دلخاک بود پس طلب فرمود ایشان را در منزل نظر
 علیها السلام دلخاک یافت ایشان را پس برخواست و بیدار روان گشته و فرمود که ای پیغمبر
 من وای سید و مولی من این دو فرزندند که بدست منند که از خانه بیرون رفتند و در راه گریختند

با خدایا

با خدایا تو وکیل منی بر ایشان پس نوری درخشان گشت برای پیغمبر صلی الله علیه و آله
 پس از آن نوری رفتند و دان فرمود تا بعد از آن نوری بخار رسید پس دید هر دو را دست
 کردن یکدیگر کرده و در خوابند و بر ایشان آسان گشته شده مثل طفلی که بر
 ایشان نمی بارد و چاههای دیگر چنان نماندند با رد که مرکز آنجا نماندند و در آن
 و بدوستی که منع فرمود بود خدای تعالی با او را ایشان دان فقهه که در خواب
 بود ندید که بیک قطره برایشان نمی بارد و بدوستی که بر کرد ایشان ماری حلقه زده
 بود که می بجای داشت مانند بیهوشی و دیال داشت که بگویی از آن امام حسن را بپوشانید
 بود و آن دیکر امام حسین را علیهما السلام چون نظر آنحضرت بر ایشان افتاد سخن
 کرد پس ماری به جیبش آمد و می گشت با خدایا بگو ای کرم ترا و فرشتگان تو که این
 دو فرزند پیغمبر ترا که داشت کردم و بوی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان گشودند و فرمود
 که ای ماری از بجای گشت من فرستادم تا بگویم بیوی تو گشت کدام جن گشت از جن صیغین
 از بنی مریج که فراموش کرده بودیم آتی را از کتاب آلهی پس بر او فرستادند بیوی تو تا
 بیاموزند ما را آنچه فراموش کرده بودیم او کتاب خدای عزوجل را پس چون رسیدم
 بدین موضع شنیدم مژادی را که ندای کرد که ای ماری جان سپار این دو فرزندند
 رسول الله اند صلی الله علیه و آله پس نگاه دار ایشان را از زحافات و آفات و از حوادث
 شب و روز پس من حفظ کردم ایشان را و تسلیم کردم بیوی تو صبح و سلام می فرما گشت
 ما را آیت را و باز گشت پس آنحضرت امام حسن را علیه السلام پرورش دادند تا بزرگ شدند
 و امام حسین را علیه السلام پرورش دادند و از آن فقهه بیرون آمدند و ابراهیم را
 علیه السلام ملحق شد رسول الله صلی الله علیه و آله و آن در آن محل یکی از اصحاب
 گفت که پدر و مادرم فدای تو باد بیه بگردان و بدو فرمودند که ای مسکین با
 شوی فرمود که برو که حق سبحانه و تعالی کلام ترا شنید و مقام ترا دانست و دیگری

بیش آمد و گفت فدای تو کردم بگر از ایشان بمن یوه تا تحقیق ترا حاصل کرد در فرجه
 که برو که حق سبحانه و تعالی کلام ترا شنید و مقام ترا دانست پس ابراهیم را
 علیه السلام ملحق شد رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن محل یکی از اصحاب
 گفت با ایان واقف بر رسول الله بود بمن یکی ازین دو فرزند من و دو فرزند تو مسکین با شوی
 پس آنحضرت ملحق شد با امام حسن و فرمود که ای حسن آیا می روی بدوش پدرت
 که ترا بردارد گفتن با بچها که در دوش ترا خردم آدم از دوش پدرم پس از آن ملتفت
 امام حسین شد و فرمود که ای حسین آیا بر روی بدوش پدرت گفتن با بچها که من
 می کیم آنچه بر آدم حسن گفت که دوش تو دستر آدم از دوش پدرم پس آمدند تا منزل
 فاطمه آنک طعای بری ایشان ذخیره کرده بود آفرید بر بقی ایشان پس ایشان خود
 و سرگشتند و فضاک شدند اما سله که بود که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله که نزد
 من بود که آمد بجزای علیه السلام ایشان در خانه بام سخن می کردند که حسن بن علی علیه السلام
 طفه بود در زمین بیرون آمد و برای او در گشودم پس امام حسین علیه السلام را بوی بود
 پس در آمدند در آن خانه پس چون جد بزرگوار خود را دیدند شخصی را دیدند بصورت
 دجیه کلیمی نزد آنحضرت پس برگرد او در آمدند پس گفت چیزی را رسول الله صلی الله علیه و آله
 دو کوفی را که بیستی کند آنحضرت فرمود که ترا بصورت دجیه کلیمی دیده اند و او بیشتر از آن
 که می آمد ایشان چیزی می داد از غنچه که ایشان را خویش آید جبرئیل علیه السلام این را شنید
 اشارت کرد بدست خود که می آفر گشت چیزی را پس دیده شد در دست او سبزی و پیوی
 را برای پدر او امام حسن علیه السلام پس اشارت کرد دیگر باره بدست خود و مثل آنکه داد
 با امام حسین هر دو خوش سال گشته روی ایشان از شادی برافروخته و آمدند به نزد
 جد بزرگوار خود و سبب و به و انار را در زمین وی نهادند آنحضرت شاد گشته آنها را
 بگریه و دیکر با دهان چنان ایشان باز داد بعد از آن فرمود که بروید و بر بیدار

به پیش

به پیش ماد دختران که بر سجید اینها نظر از جهاد شد ایشان فرمود و عمل کرده آمدند گفت
 آنجا پس کسی از آنها چیزی مخوفه تا آنحضرت تا آنجا شریف آورد دید که آنها بر
 حال خودند فرمود که یا ابوالحسن چرا از آنها مخوفی و بزوجه آنجاست بندی و به پیرات
 پس آنچه گذشته بود حدیث فرمود پس آنحضرت و ابراهیم را ملحق شد و حسن و حسین
 علیهما السلام از آن خدمت دو با سله بزرگوار شدند پس از آن راهی از آنها فرمودند باز
 گشت حال اول آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در رحلت فرمود امام حسین علیه السلام
 که بد که هیچ تغییر و نقصان در ایشان راه نیاید در امام فاطمه علیها السلام تا فاطمه متوجه
 شد چون او وفات یافت انار را دیکر نیافت و سبب و بی باقی ماند در ایام بدد علیه السلام
 چون ابراهیم را ملحق شد علیه السلام شهید شد به نیز نابد بد شد و سبب رحمت خود ماند نزد
 امام حسن علیه السلام تا وی بزرگتر شدند و آن سبب رحمت خود بود تا وقتی که منع
 شد از آداب فرمود که هر گاه نشسته باشم آنرا می نوشیدم نشستن مسکین گشت پس چون
 نشستند برین تشکی می مکیدم آنرا باقی بود علی بن حسین علیه السلام که بد که من شنیدم
 از پدر بزرگوار خود که فرمود که این پیش از من گشتی بوده بیاضتی و بوی آن سبیل
 مرقد او آمد پس هر چند جست و جو کردند تا آنرا از وی یافتند و بعد از امام حسین
 بوی او باقی بود و چون زبانت می کردم قرآن می فرمایم باقی بوی آن سبب را که منشأ
 من برسد از قریبی پس هر که خواهد از شیعیان ماد روقت زبانت بیاورد پس باید که
 جست و جو کند آنرا در اوقات سحر که آن بوی تمام او برسد هر گاه که او مخلص
 باشد امام محمد باقر علیه السلام فرمود در قول آبی که برفون بالذکر فرمود که امام حسن
 و امام حسین علیهما السلام با رشدند و هر دو در آن وقت که بود پس رسول الله
 صلی الله علیه و آله که بر پیش ایشان آمد و بوی او در دوردند پس گشت یکی از ایشان که با
 ابوالحسن که نذری کنی دریا بسین دو پیرت که آن وفا نامی بدوستی که خدای تعالی

عاقبت خواهد داد ایشان را فرمود که بشکری آن سه روز روزه بیدام وفاظه زهر بنزد
 لجنین فرموده ایشان هر دو گفتند که ما نیز روز به دارم و همچنین گفتند چاره ایشان نفع
 پس چون حق سبحانه و تعالی ایشان را بس عاقبت بوشا نید ایشان روزی که رفتند و نزد
 ایشان از طعام چیزی نبود پس امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و نزد مسایبه که داشت
 از پیوسته که او را شمعون می گفتند که او پیشینه بافق آنحضرت فرمود مرا و اگر چه پیش
 دارم که دختر رسول الله صلی الله علیه و آله برای تو برسد بیوض سه صاع از خوراک
 بی پس دادوی پس آنحضرت آن نیم رجوا آورد بخانه و اخبار کرد بناطه زهر اعلیها
 السلام قبول کرد و فرمان برداری نمود و بر شستن آن مشغول گشت بعد از آن فرا گرفت
 یکصاع از آن جو آسیا کرد و فرمود که نیم فص از آن بخت برای هر یکی یک قرص وایز
 المؤمنین با بغیر صلی الله علیه و آله نماز مغرب گزارده آمد بمنزل رئیس خان پیش خود
 نهادند و هر پنج نشستند چنانکه آن پس اول لقمه که شکست آنرا امیرالمؤمنین علیه
 السلام تا که مسکینی برد آن خانه و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام
 از مساکین مسلمانان اطعام کنید مرا از آنچه می خوردید تا اطعام کند خدای تعالی شما را
 از بعد از حجت پس لقمه را از دست گذاشت و فرمود که ای فاطمه ای صاحب بزرگی و عزیز
 ای دختر بهتر خود خلافت روی زمین آید بدیدی در ماندی بی نای مسکین که ایستاده
 است بر رخ نه با ناله و جین که شکایت برد آشته با رحم ترا جین و فرقی شیوه کرد
 شکایت آورده با از گرسنگی و دلتی که هستند از آن و هکین هر مردی مکلف است که هست
 یا آنچه کرده و زکریست و یا آنچه اندوخته درین و کند خیرات را ظاهر شده که بعد از آن
 بهشت علیین که حرام کرده خدای تعالی آنرا برنجیل لب و جبریل راست موقوف ضمانت خوار
 گشته که می اندازد آنرا و در بغیر جبرین که شراب او آید کم جریشان باشد و طعام اویم
 بدان و در آنجا پس اقبال کرد حضرت فاطمه و بگفت امر قوی بر ع من شریفی است و فرمود که

درین

وینت مرا از آن ملاقی و ملائقی و ذلنی غذا دادی تو با خلاص و پس آمدن امیدم از آن که تو
 سر کردی از گرسنگی لطیف شوم بیجا ترا با جهات و داخل کردم بهشت را در شفاعت و نقد
 کردند بسوی آنچه بود برخان یعنی از آن بیسکین و گرسنه خواب کردند پس چون صبح
 شد روزی که گفتند و شبی بخشیدند بودند مگر آنکس خاص بعد از آن قصد کرد
 به شلث نانی از پیشم و رسید آنرا بعد از آن گرفت صاعی ازین و آسیا کرد آنرا و خیر کرد
 و بیغ فرض از آن بخت سر هر یکی را قرصی و امیرالمؤمنین نماز مغرب با بغیر صلی الله علیه و
 آله گزارده و آمد بمنزل خود پس چون خان پیش وی نهادند و نشستند هر پنج تا می رسید
 پس اول لقمه که شکست آنرا اعلیها السلام تا که آمد پیشی ازینان مسلمانان و ایستاد بر
 در و گفت السلام علیکم ای اهل بیت محمد من تنبی ازینان مسلمانان طعام دهید مرا از آن
 بخت برید تا طعام دهد شمارا خدای تعالی از ما بد بهشت پس امیرالمؤمنین علیه السلام
 آن لقمه را از دست خود گذاشت و فرمود ای فاطمه ای دختر مسکینم ای دختر بیغیر
 کم نیست آفریده و زینم بدستی که فرستاده ما خدای تعالی بی نای بنم بر که در خدای
 او را پس او هست در جیم بعد او خواهد بود در بهشت لقمه که حرام کرده آنرا خدای تعالی
 بر تویم و صاحب جبریل خواهد ایستاد در وقت خوار و زینم خواهد افتاد فرود او در پیش
 بجم شراب اویم خواهد بود پس روی آورده فاطمه علیها السلام و عیانت زدود باشد
 که بدتم او را چیزی بیاک ندادم به حال اختیار کرده ام خدا را بر عیانتش گذرانید
 کسسه و ایشان فرودان متد که کوچک ایشان شود و قال کیلیر با اعتبار او نشدند
 او را چاه و بل باشد با هزار کوبه و با او دادند متد و در آتش با بند و اعلان پس
 فاطمه علیها السلام را در جمیع آنچه برخوان بود یک سال و یک سینه شیفک را بنیدند که
 بخشیدند و در غیر آن با خلاص و لال و صباح روزی که رفتند و فاطمه علیها السلام
 ثلث باقی از پیشم رسید و صاع دیگر را خیر کرده بیغ فرض از آن بخت برای هر یکی

فرضی و امیرالمؤمنین علیها السلام همان شام را با بغیر صلی الله علیه و آله که کرد
 و باز آمد بمنزل خود و خان پیش او آمد و هر پنج نشستند تا بخورند و اول
 لقمه که شکست سائل آمد و گفت که من اسیرم از سیران مشرکان و برد رخا
 ایستاد و گفت السلام علیکم ای اهل بیت محمد مسلمانان ما را با سیری گرفته اند و
 در بند انداخته و طعام نداده اند ما را امیرالمؤمنین صاع لقمه که برد آشته بود از دست
 انداخت و گفت ای فاطمه ای دختر بغیر محمد نام ای دختر بغیری که هست سید انام
 آمد ترا سیری که راه من بود که بجای که به بند و زندان و گرسنگی گرفتار است هر کجا
 کند او را امروز بیاید فردا از من علی بیعتی از آنرا و هر که بکاره امروز بر دارد
 حاصل ترا فردا امروز پس در آنجه آنرا آسیا کرد و فاطمه علیها السلام روی آورده گفت
 که مرتکب شدم چیزی را که نبود غیر صاع که بدد کرده ام با تمام این دو فرزندت
 بخدای که هستند کرمه و جوام ای پیوند کار من نخواهی گذاشت از صاع و ضیاع و بی
 ایشان بهتر است که صاحب احساس است و اصطلاح فری دست است در کم بی امتناع
 و نیست بر سر من از فتاح مگر صاعی که دیدم ام آنرا بصاع پس آنچه برخوان بود داد
 بسائل و خود شب کرمه کرد را بنیدند و بغیر از آن چیزی بخشیدند و نبود نزد ایشان
 چیزی از خوراک بیغ شعیب گوید در حدیث خود که آمدند امیرالمؤمنین و امام حسن
 و امام حسین علیهم السلام بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و امام حسن و امام
 حسین مثل شام می طیبیدند از شدت گرسنگی پس چون دید ایشان را بغیر صلی الله علیه
 و آله فرمود که با ابا الحسن چه پریشان می سازد مرا که شما را این حال مشاهده می کنم
 بروید یزد دختر من فاطمه پس رفتند و او در هر آب بود شکم او به شش جسیان
 شده بود از شدت گرسنگی و چشمانش بگو رفته چون رسول الله صلی الله علیه و آله
 او را با این حال دید در آنوقت گرفت و فرمود و او را نگاه بخدا که سه شبها نروزی با ن

بسمت

بسمت

وایشان را نماند و خود را نزد درویش فرموده را و خود ساری بدو را و اسیری را که آن
 کار گرفته اند آنرا قطع کرده و نصیحه الله لا یزید لکم شیئاً و لا یشککم و لا یشکوا و این
 طعام مخصوص نیت سبکو بند که جز این نیست که بخورم ساری شارا این طعام ما برای
 رضای خدای تعالی مخصوصا بهم از شما یادش و مکارانه نه سیاسی و ازاری و کبر و حسن
 بن مهران در حدیث خود که حضرت رسول ص و آله تسبیح خواست تا داخل شد
 بتزل ناظم علیها السلام پس دید که ایشان بی حیا حالتی جمع فرمود ایشانرا این کتبت
 بر حال و فرمود که سه شب از نرسبت که شما این حال داشته اید من عاقل از طلال شما و جزیر
 این آیات را آورد و کافور که درین آیات واقع است چشمه اجبت در خانه بگیر که جای
 مکرر در بخانهای پیغمبران و مؤمنان و آنان که وفا بندارند از جمله ابراهیم منین و فاطمه و امام حسن
 و امام حسین بود و جاریه ایشان فضا و چون طعام دادند ایشانرا از خود که عدا نکندند ایشان
 که اما قطع کرده و نصیحه الله لا یزید لکم شیئاً و لا یشککم و لا یشکوا و لیکن بنهان
 داشتند در رضا بخود پس حق سبحانه و تعالی اخبار فرمود بایشان که لا یزید لکم شیئاً
 جز آنکه و لا یشککم و لا یشکوا تا بنده ایشانرا استایش کند بجهت آن بر ما چه
 ما اطعام کویم ایشانرا برای رضای کوی طلب قرابله و قول آنی که فرقیم الله سر ذکک
 انوار ما آخر آیت فرمود از روی و سرور و شادی در دلهای ایشان قرار خواهد
 داد و جز اینها ایشان را بجهت صبر فرمودند بآن بخت است که در آن ساکن خواهد بود
 و هر چه نخواست و فریبا که خواهد انداخت و خواهد پیشد شکیبایی فیما علی
 الا و انک لا یزید لکم شیئاً و لا یشککم و لا یشکوا در حالتی که نیکه زده باشد در
 بخت و بختهای آراسته بینند در بخت شجارت آفتاب را و نه سر ما بلکه در وقت
 اعتدال باید هوای بخت را این عیاس کوید که در آن وقت اهل بخت در بخت
 باشد و بنده چیزی مثل آفتاب که همه بخت برسد پس اهل بخت کویند که ای

مرد در کار

پروردگار ما تو فرموده بودی در کتاب خود که لا یزید لکم شیئاً پس فرمودند
 خدای تعالی بجزیر کبر ایسوی ایشان که این کتاب نیست لیکن این عطا فاطمه است
 که از روی ایشان تمام بخت نورانی گشته و فرمود آمد هلاقی در شان انوار کات
 سبکو بند که او بعضی سخن کرده اند درین ابیات و میگویند که این ابیات نصیحه
 نیستند و بر ایشان بسته اند و کویم که بجزیرت که عطا از روی باشد چه معلوم است
 که ایشان در رعایت فصاحت و بلاغت اند باری نخواهد بود درین برسان ایشان و این
 نیز موجب ثوابت مرحسن و حسین را علیهما السلام و بعد از ایشان با ظاهری نیست در
 ایشان و بنده این مرغیر ایشانرا نیز که خدای تعالی صبر فرمود ایشانرا با پدر و مادر
 ایشان و اخبار نمود صبر هر دو این عیاس کوید که در قول آنی که فرقیم الله انوار ما
 و آینه کوی و نصیحه الله لا یزید لکم شیئاً و لا یشککم و لا یشکوا که چون جماعت بخران آمدند بخدمت سرور صلی الله علیه
 و آله و در میان ایشان بود سید و عاقب و ابوالخارث و او بعد از سید بن زمان بود یعنی
 اسفنجی که بنام اهل بخران بود گفتند پیغمبر بپاد سبکی صاحب ما را حضرت
 فرمود که صاحب شما کیست گفتند عیسی پیغمبر که زعم تو است که او بنده خداست فرمود
 که بی او بنده خداست گفتند تا با در میان خلق خدا این مثل او بیست و نه صبر صلی
 علیه و آله از ایشان پیغمبر صلی علیه السلام فرود آمد باین ایه بر سر کار که ان شایسته
 عدا الله کما کفرتکم خلقه من قراب قراب قال له کن یسوی الحق من
 ربک و لا تکن من المشرکین بدستی که صنت عیسی و شان غریب او نزدیک
 خدای تعالی است بفرود علم و قدرت او که اسانی بی پدر و پیا فرزند عیسی صفت و
 شان آدم است و شما صفتی کنید که او بی پدر و مادر مخلوق شد و حال آنکه
 او را این الله گویند پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چگونه او را این
 الله گویند چه خدای تعالی باین بابت قایل او را از خاک پاکین گت مران قایل را که بجز من

ساحله

بیشتر مستوی خلقه زنده بریح پس بود آن چنان که فرمود که من حاتمک فی من
 بعد ما جاءک من لعل قتلنا لوان ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
 و بناتنا کما و افسنا و افسنا کما و نساءنا کما و نساءنا کما
 الکذا یعنی پس هر که خصومت کند با تو محاربه نماید در عیسی علیه السلام ازین
 آنکه بنامند از استن عیسی علیه السلام که بند مورسلت پس کوی ایشانرا بپایند
 تا از برای ما هله بخوانی پیران ما و پیران شارا و زنان ما و زنان شارا و از نزدیکان
 ما و نزدیکان شارا پس چه کنیم در رقص و دعا یا طلب لعنت کنیم بر یکدیگر پس
 بگرد این لعنت خدا ایا بر دافع کویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب گفتند بپایند
 بیکدیگر تر پس بیرون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله دست امیر المؤمنین را
 گرفته و باوی بود ند فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس آنحضرت
 فرمود که ایشان پیران ما اند و زنان ما و نسبههای ما پس آنکه ما هله کند او را
 سید گفت بر ابو الخارث و عاقبت او که چه میکنید بیا هله این جماعت اگر او دروغ
 کوی است ما هله نخواهد کرد و اگر راست کوی است برایشه ما هله نخواهیم
 پس مصالحه کردند او را بر جزیر پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یعنی
 آن خدای که جان من میداند و است آن ما هله می کردند مرا حقیر سال باخر
 نرسیده بود که از شی از ایشان می ماند حتی برک بردن خندان امام جعفر صادق
 فرموده است گفت ما ایشانرا که اس او فرود آمد بفرزندان و اهل بیت خود
 کنید از زیاهله او و او فرود ایا صاحب خود آمد پس او بر جزیری نیست پس چون فرود آمد رسول
 الله صلی الله علیه و آله آمد دست ابراهیم بن کوفه و امام حسن و امام حسین در پیش روی
 بر دهن و ناطقه زهر علیهما السلام رفا و آنحضرت پیش فرموده بفرزاد آمد است گفت
 خدا که هر چه بفرود آمد بخانه ما پیغمبران بنان فرود آمد برای ما هله و در پیش نشست

و آنحضرت

و آنحضرت فرمود آن نصایح با هله میکرد با من نسل ضرایف منظم می شد و دنیا
 و روزی ما هله بیست و چهارم دیالجه بود درین روز من و او راست که آدمی غسل
 کند و در رکعت نماز بکند که بخواند بعد از آن فاطمه بر چه خواند و تسبیح کوی و بنشیند
 و تشهد بخواند و سلام بدهد و منتها با را شفقند کند بعد از آن بخیزد و دستها را بسوی
 آسمان بردارد و بگوید الحمد لله الذی هدانا لهذا انما کاننا لکذیبین و لا اقی هدانا
 الله و الحمد لله رب العالمین و حده لا شریک له الحمد لله الذی هدانا
 ما فی السموات و الارض الحمد لله الذی هدانا لهذا انما کاننا لکذیبین و لا اقی هدانا
 من لقا کین اذ قلت قل لا اشد کرمه علیه اجرا الا المودة فی القرین فینبت
 لنا الفزاة و قلت انما یرا الله کرمه عنک الریش اهل البیت و تطهرکم
 تطهرکم و یسین کما اهل البیت فرقت قل انما ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
 و بناتنا کما و افسنا و افسنا کما و نساءنا کما و نساءنا کما
 اللهم کلک الحمد و الشکر حیث هدیتی و اشدت فی بلیت حیث عرتنی بناتک و اولادک
 اللعین انک رب الیک بک المقام الذی لا یجوزک عظم فضلا لم یؤمن ولا کبر حجة لم یؤثرک
 ایاهم و اخرجهم من الشبهات فلو لادک المقام المحمود الذی اقتدنا و دللتنا علی اتباع الحقین
 من اهل البیت و صفة نبیک صلی الله علیه و آله لخص اهل اسلام و ظهر تکلیف اهل الاطراف
 او لافان و کلک الحمد و الشکر و کلک الحمد علی فاعلمک و ایا دیک اللهم فضل علی محمد و آل محمد
 اقتضت علینا طاعتهم و ثنا بالقول الثابت فی الخیرة الذی اوتیته و اخرجتکنا
 و اخرجتکنا من اهل الجاهلیة و اخرجتکنا من اهل الجاهلیة و اخرجتکنا من اهل الجاهلیة
 یا ارحم الراحمین اللهم و اهل اکسا دالعباء و اهل باهله و من دخل فیهم من الاصل و الملا
 اجعلهم شفعاء فی جنتک القای و اغفرنا و تب علینا برحمتک اللهم ان شهد ان اذوا
 و یطیبهم و احمدهم و حمهم و تجزئهم و احمدهم و حمهم و تجزئهم و احمدهم و حمهم و تجزئهم

ساحله

علیا استدلال من وجدانک و با الهیات بعلک الذی یؤمنهم فیهم وانت المتفضلین
 فیعلمهم طهرین فزاکر تسلیم نبوی و از آن علیهم کتاب و امتنا بالنسبک هم فارقتنا
 شفا عنهم بیعت بقی لطلحایون ما لنا من شافین ولا صدقین **و لا صدقین** ایضا
 از حدیثش با آنکه حضرت علی علیه السلام شاه بیعتی است علیه و آنکه
 بود از سینه تا سرو و حسن علیه السلام مشا به آنحضرت بود از سینه تا پای میان و
 و هر دو در نجیب رسول الله صلی الله علیه و آله از میان جمع اهل و ولد و آنحضرت
 فرمود که هر که دوست دارد حسن و حسین را من دوست دارم او را و هر که دوست
 دارم او را دوست دارد خدای تعالی او را و هر که خدای تعالی دوست دارد او را
 به بهشت برد او را و هر که دشمن دارد او را دشمن دارم او را و هر که دشمن دارم او را
 خدای تعالی دشمن دارد او را و هر که خدای تعالی دشمن دارد او را و با او بیای او را دوست
 دارد خدیجه رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امام حسن و امام حسین دو کوشا و
 عرش اند و بد رستی که بهشت گفته که ای پروردگار من ساکن گردانیدی در من ضعف
 و ساکن را پر فرمود خدای تعالی که ای راضی نیستی که من آنرا هستم ان کان ترا حسین
 و حسین پس خست خست میدماند خدای عروس از روی شادی فرمود علی بن ایطال
 علیه السلام که حسن و حسین بازی میکردند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله تا که شد بسیار
 از شب پس فرمود آنحضرت که ای ایشا ترا که از گردید پیوسته مادر خود پس از خدیجه برقی
 و لا يزال روشن بود برای ایشان آمدند بنزد امیرالمؤمنین و فاطمه و آنحضرت نظر
 می کرد بان سق در رخساره فرمود که سپاس میخدا بر آنکه گوی فرمود اهل بیت مرا
 و امام حسن علیه السلام فرمود مرا صاحب بخود و آنکه حق سبحانه و تعالی را که در شهر
 هست یکی در مشرق و دیگری در مغرب که درین دو شهر خلق خدای تعالی هستند
 که قصد کرده اند بمصیبت او هرگز نمیکند که نیست در آن دو شهر و در میان آن تخت

بر
 بر

الحق

آنگی بر خلق او غیر من و برادر من حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام که در بیلا
 فرمود صاحب این زیاد را که حجت شما را که باری یکتا دید ما را بخدا سوگند که اگر
 یکش ما را بر آن کشته خواهد بود و حجت آنگی را که حجت کرد از خدای تعالی و شایسته
 است بخدا که نیست میان ما باقی و ما با سایر پیغمبر که حجت خدای تعالی باشد بر شما
 غیر من و بعضی از شعرا نظیر چند گفته اند که مضمون آن آیات اینست که یا کز کاشند
 که ایشان که ذات با برکات آنان از آفرین کناه پاکست و واجب بود که دصلاوات برایشان
 هر گاه که مذکور کردند ایشان بیخ تن اند که بدل ندادند تا کبر دو عرابه در میانم مانند
 شیر سفید شود بیقر هر کس بدل ایشان میداند خواهد شد که از آن بیخ یکی رسوله است
 با دو سبط و دختر بیک اختر او به بخیر آن قوم عالم متدار موی ما اولی من علی بزرگوار است
 بر خدای تعالی تکلمی کنم و آن بیخ تن تو سلیم میموی آن بیخ تن اند که نازل شده در شما
 ایشان سوگندمانند طه و هلق و خواجیم و زمر که بندگی از نصاری نظم گفته که مضمونش
 اینست که من بادی نمیکنم عدی و شیخ را به بدی ولیکن من دستار بنی هاشم بدل و جان اما
 عیبی نمیکنم مراد دوستی علی را بگو و نامداد او درین حکام من می تو در دوستی
 دوستان حق از ملامت ملامت کندگان می گویند که این نصاری بر دوستی ایشان اهل
 تقوی خلود دارد از میان عرب و اعاجیب می گویم من ایشان را که من چنین بنامم که دوستی ایشان
 نهاد است معبود من بر سینه های پیامم که دوستی من نسبت آن بیخ تن فرزند است و دشمنی
 که دشمن بود از ایشان آن نصاری است پس بد رستی که من را فاضل محسن سیوم
 در ذکر وفات امام حسن علیه السلام مرویست از غیر آنکه او کت که در
 معاویه لعین بسوی جمعده او از وجه امام حسن علیه السلام بود و او دختر اشق بود که
 من ترا برنی میدهم به بز بدی من بر آن که زهر می حسی بر علی را علیه السلام و فرشته
 برای او صد هزار درم را پس او قبول آن را امام حسن را علیه السلام زهره او بعد

از آن او باری بنی بید بیعت نمودست و از فرزندان این زن هر کدام که بود ندره که واقع می شد
 میان ایشان و میان قبیله قریش سخن میزنش می کردند ایشان را می گفتند که این پسران
 زهره هند غمناکند غیر من اسحاق گوید که من با امام حسن و امام حسین علیهما السلام
 بودم در خانه که امام حسن علیه السلام بطهارت خانه فرمود و بیرون آمد گفت که مرا
 چند بار زهر خود را بنده کنان کار کردی اما من بار بد رستی که حکم من پاره پاره
 شده نری آمد پیغمبر مرا و امام حسین علیه السلام که چه کن زهره از ترا فرود
 میخواهی ازین پرسیدن که او را یکشید اگر او است پس خدای تعالی شتر است و اگر او
 نیست پس من خدای تعالی را بنده کن و بعد بنی ابراهیم بخاری که حجت امام حسن را علیه
 السلام وفات رسید امام حسین علیه السلام استدعا کرد و فرمود مرا و داری مرا
 من بد رستی که من جدا خواهم شد از شما و لایق خواهم کشت بر من برورد کار خود
 بد رستی که مرا زهره دادند و اتقاد تمام حکم من در طشت بد رستی که من در استم با آن
 که زهره ادرا و از یکا بود و من هر آینه مناصه خواهم کرد او را و این خدای عز و جل پس
 بحق که مرا برین هستند آنکه درین باب سخن نگویم چیزی از آنکه حادث شد در من چون
 مرا وفات رسید چشم مرا پس شایند و غسل نماید و کفن کند بنیید مراد تابوت و بردار
 مرا و به برید تا بقبر چند روزگار من رسول الله صلی الله علیه و آله تا بقبر بکنم با وجود پای
 کرد ایدم را بسوی قبر جوع من فاطمه بنت اسد و مرا آنجا دفن کنید و زود باشد که بلافا ای
 پسر ما درین آنکه قیام کان گفتند که شامی خواهد که دفن کنید مرا نزد رسول الله صلی
 الله علیه و آله پس ایشان گوشش خواهد کرد در دست کردن شما از آن سوگندی دم
 بخدا بر تو که عباد آن ریخته شود در من من حجت و از آن خون بید آن فرمود بسوی
 او در باره اهل و ولد و تزکات او و آنچه وصیت فرمود بود با آن امیرالمؤمنین علیه
 السلام در آن حکام که خلیفه فرمود او را در باره اهل خود که بجای او باشد و ولایت

کردن او شیعه او را بر استخلاف و نصب او که مرا ایشان را نشانه باشد بعد از وی پس چون
 در کشته امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام بموجب فرموده او را غسل داد
 و کفن کرد و برداشت او را بر سر پرش و کان کرد مروان و آنکه که با وی بودند از بنی امیه
 که ایشان دفن خواهند کرد او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس جمع شدند و سلاح در
 پوشیدند پس چون توجه فرمود با آن امام حسین علیه السلام بسوی قبر جد خود تا بخدیجه
 کند بوی عید را پس آمدند بسوی ایشان در جمع شدن ایشان و لایق شد با ایشان سخا
 بر استقنوار و می گفت بیعت ما و شما را که میخواهید آنکه بخانه من در آید بکسی که کن
 نمیخواهم او را و در استناد مروان و می گفت ای پروردگار من که جنگ و برده است از آنکه
 بگذارد او را که در اینجا دفن آید تا از آن کفر ارضای میدید و دفن کند امام حسن را علیه السلام
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله این هرگز نخواهد شد و من بر دستم شمشیر را و نزد یک شد که
 تشنه واقع شود میان بنی هاشم و بنی امیه پیش رفت از نجاس بسوی مروان و گفت
 مرا و را که باز کرد ای مروان از هر جا که آمده بودی پس بد رستی که ما نمیخواهیم که دفن
 کنیم صاحب خود را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله لیکن میخواهیم که بقدر بد کن
 او عهد را بیاورند او پس باز کرد اینند او را بسوی جد خود او فاطمه بسوی فرزند کرد
 او را نزد وی بوضیعت او اگر وصیت کرده می بودن کن کردن او با پیغمبر صلی الله علیه
 و آله هر آینه همه استی تو که ما پای می تراوریم از باز کرد اینند ما او را از اینجا لیکن
 او را تا نزد بخدا او رسول او و بیعت حرمت فرما که نباید که زاده یا بد بر آن و بر آن
 چنانکه راه یافت بغیر او بود راستش در خانه او بی رخصت او و فرمود امام حسین
 علیه السلام بخدا اگر عهد نکرده می بود امام حسن علیه السلام که مباد اخوان ریخته
 شود در او او اگر چه بیشتر حجت باشد بر آیه می آید شما که حکونه شمشیری
 آنگی کشیده می شد از غلاف و بد رستی که شما شکستید عهد می داد که در میان ما بود

کردن

که آب هیچ دریغ بودی معاویه را که شرافت میکرد با منی آیا بوهی تو که فراگیری امر او را گفت پس
 پروین کن سرخو تا نام بدیستند برای عید الله و والی که اندر کوفه و گفت که این رای من است
 است با و چون مرده بعد از آن امر که با این مضمون نامه نویسی و من کن با آن بصورت و بفرست
 میوی عید الله پس گفت مرا و که چنین کن و فرست این نامه را بسوی این زیاد بود از آن طلب
 کرد مسلم این عمرو با و فرست میوی عید الله که ما امید بدوستی که او نوشته بشود من از اهل
 کوفه و اخبار کرد مرا که پس عقیل آمد کوفه و جماعت بدیغ کرد تا مسلما تا از آنجا که در آنجا
 در هنگام که کتایت مرا بخوانید برو کوفه و طلب کن پس عقیل را بگو که با شد تا بیای و از این
 یافتن که کتایت او را بیرون کن او را از آن مملکت و السلام و این عید نامه را بر کوفیان بخوان
 پس بیرون آمد مسلم بن عمرو تا آمد به قصر نزد عید الله زیاد و رسانید بیوی عید نامه و این
 برمان وقت عید الله براف را کرده بیرون آمد از قصر و براد خود عثمان را خلیفه کرد ایندو متوجه
 کوفه شد و با وی برود مسلم بن عمرو با اهل و شریک امور جارقی و مشرم و اهل بیت او تا کوفه
 درآمد و عاده سیاه بر سر بسته بود و برقع انداخته خود را چنان نمود که امام حسین استغیث
 السلام رسید بود بر مردمان کوفه که امام حسین علیه السلام می آید از راه بادیه یکی که فرزند منظر
 بودند آمدند او را و گمان کردند که او امام است او خود عید الله بود و نداشتند که او است و مردمان
 جوق جوق می آمدند و بیوی سلام می کردند و می گفتند یا بن رسول الله خوش آمدی و فرود آورد و پیوست
 فرمودان چون مردمان بسیار شدند مسلم بن عمرو گفت که دور روی که این امر عید الله این است
 نه حسین بن علی را و او بیعت با یقصر امام را فرمود آمد و رشید و با و جماعتی بودند و چون از وی
 حلقی شدند پس این زیاد عیالی داشت منظر نام او را طلب کرد و او بی سه هزار و در سر وقت
 برو طلب مسلم بن عقیل و انسا کن از اصحاب او هر چه که بیای و بگو که من دو شاره ویم پس چون
 بیای بگری از ایشان با جماعتی پس بدید این دو را با ایشان بگو که مرا ایشان را که این دو را هم مدتی
 شمارا بر حرب دشمنان شاه و اعلام ایشان را که تو یکی از ایشان پس بدوستی که چون تو ادی

در امام

در اقسام را ایشان لطیفان بدیاس کند و افتاده می نماند و هیچ چیز از اخبار ایشان پوشیده نمی
 دارند از تو چون کسی را یافتی بر تو بریز تا آنجا که مسلم عقیل است پس کی با یافت و این زود
 با وی در میان نهاد تا رسیدند آن سرای که او بود پس دستور خواست دستور بر یافت با آن سرا
 درآمد و مسلم بن عقیل از بیعت یافت و امر کرد با وی شامه صابری تا این را از او گرفت
 و معتدل آنجا حاضر وقت بود تا وقت شد که کدام مردمان پیش وی نزد می گفتند تا اطلاع
 تمام او را حاصل شد برفت و اخبار کرد پس زیاد را با این احوال چون مسلم است معتدل را
 بوده نه دوست دار پس مسلم بن عقیل بیرون آمد با چهار هزار کس و متوجه قصر امامان شد
 و جنگ دیویست تا شب درآمد و کار بعید داده تنگ شد و ایشان در قصر را بسته بودند
 و نبود با او در قصر مگر کسی که از نزدیکان و بیعت کس از نزدیکان و اهل بیت و خاصه او
 تا آن یک شد آفتاب فرو رفت پس از بالا حاضر او زد که اندک اینک لشکر شام برسد پس
 آن جماعت که با مسلم بودند شتر قرق شدند از مسلم بن عقیل تا او باز گشت و با او بودند مگر کسی
 کس تا آن شام بگذرد چون از دور و بیرون آمد ده کس با وی مانده بودند پس روی آورد
 بدروازه ها که همه داشته اند و تا که برو کوفه چون با آن کرد بد اثری از آن ده کس بزرگان
 کسی را یافت که امر داشت کند در راهی باه منظر و نه با و مردم کاری که او را از دشمن نگاه داشت
 پس بران کوی جای کوفه سر کرد آن می گشت و آنکه است که بجا رود تا رسید رخا نه زنی که او
 طومه می گفتند و او ام ولد داشت بن قیس بود پسر آن که بود او را و آنحضرمی و از آنکه
 برد و فرزند آن زود است که او را بلاول یافتند و او با مردمان بیرون آمده بود طلب مسلم و
 جای گشتند پس مسلم بن عقیل را دیدند و سلام کرد و جواب شنید پس گفت مسلم مرا و
 که با امه امه مرا شرفیت آید ده آب آورد و او آتش میداشت و این زن کوفه را برد
 بخانه و بیرون آمد گفت ای بنده خدا آیا آب بخوردی گفت خوردم گفت پس برو بخانه
 خود او هیچ گفت در جواب در یک بار هر گفت مثل آن حاضر شد باز در سیوم بار

در امام

گفت سبحان الله ای بنده خدا بر چنین مردی و بیوی اهل خود که صلاح نیست نشستن تو بر
 در خانه من که مناسب نیست بودن تو پس مسلم برخاست و گفت یا امعاذ الله بخت مراد زین
 شهر منتر می و نه عشیره پس آیا نمی خواهی که ترا اجر و ثوابی باشد در که داشتن من گفت با
 عید الله تو کتایت گفت من مسلم بن عقیل که این مردمان و این قوم بی وفادار و بی وفایند با ما و چون
 کرد نه مرا و نیز نموده اند که تو مسلم گفت بطور عهده که بخت خانه دوی پس بختا نه در آمد پس
 با آن خانه که خیر آن خانه بود که ایشان در آن خانه بودند پیش برای او بدین جهت و طعام
 تنمیب برای وی آوردند خورد و چون آنک زمان گذشت پس زن این بختا نه در آمد پس
 دیکه مردان بسیار با آن خانه بر برد و بیرون می آید گفت مرا و مرا که امشب تو احوال است
 و این خانه بسیار می روی بیرون می آید گفت ای من ترا با آنچه کار گفت بخدا که مرا آن
 حال خیره ما در گفت چه کار داری و بکار خود باش و میسر از این پس او الحاح کرد بر
 ما در گفت اگر خبر من کنی هیچ کس را از مردمان من این خبر را بگویم گفت بخدا که من که با
 کسی بگویم پس فراموش بروی باز و سوگند داد او را بر آن نگاه انجا نمود و از حال
 مسلم او رفت و حسید و هیچ گفت پس چون صبح شد آمدند عبد الرحمن بن محمد بن
 اشعث و اخبار کرد او را که مسلم بن عقیل نزد ما در نیست در این خانه پس عبد الرحمن
 رفت به پیش این زیاد و این حال را با وی گفت گفت همین لحظه بر خیز و او را به پیش من
 برسان پس برخاست و فرستاد قوم او را با وی زیرا که میداشت که قوم بیکانه را با وی
 فرستاد ن صواب نیست برای طلب مسلم بن عقیل پس فرستاد عید الله ابن عباس سگلی را با
 هفتاد کس از قبیله تمیم تا آمدند آنجا که مسلم بن عقیل در اینجا بود پس چون مسلم شنید
 آواز من ستوران و او آمد مردمان داشت که طلب وی آمده اند پس مسلم شد و شمشیر
 ارتقا فلان کشید از خانه بیرون آمد پس همی گرفت و روکار و بر سوخت گرفته و او حرب
 و ضرب می کرد و مردمانی نمود ناگاه بگریختن احری ضعیفی زد بر دامن مسلم که برید لب

با

بالا و لب زین او را تا آن ضرب رسید بدینا بنای پیشین او و مسلم بن عقیل بی در
 پی زد بر کوفن او که رسید آنضرب بچو و او فی الحال چنانها که بود و خ داد چیرنه خاندان
 این داد بدید با هم خافرا رفتند و او راستگاران کرد و آتش افروختند و بیسوی
 می رفتند و با شمشیر کشیدند و در آن کویچه حرب می کرد پس گفت مرا و سر امجدین است
 که ترا امانت نفس خود را بگشتم مده و او را ایشان مقاتله می کرد و می گفت این
 مضمون را که سوگند میخورم که کشته نمی شوم مگر بد مرد آنکی اگر چه می بینم که من کشته
 که طبع از و نفرده ارد و می آمیزم تیغ را بگری چون که بغایت لغت شجاع آفتاب یاد
 می کرد ده نقص خود و هر مردی که هست از من و ملاقات خواهد شد بشر می تمام که بمن
 دروغ گوید یا تو بی بدید پس کتایت مرا و امجدین اشعت که با تو دروغ می گوید و فریب میدهد که این
 قوم پسران تو اند و بیستند که با تو مقاتله و جاکند و سب و بر او را و روح سخته بود و عاجز شسته
 پس آمده پشت خود را باز داد بدو و فرمود که اگر با تو بدید مبارزه را این اشعت آن قول مرا عاده کرد
 که ترا امانت مسلم گفت که مرا امانت گفت بلی و کتایت انجا حق را که با وی بودند که مرا امانت همه
 بگفتند بلی مگر عید الله بن عباس می که او گفت مراد زین امر شتر داده و نه شتر زنی مرا این
 کاری بود و زنت مسلم گفت که اگر ما امانت نیست من خود را بدست شما نزد هم بر هم کرده بودی و کرد
 او را فرود گفت شمشیر از دست او بیرون آوردند در بخت کوی او را نفس باقی ماند پس کوی
 گشت و گفت این اول غدی بود که با من کرد ندیدم خود این اشعت گفت که امید و ام که با تو ای
 نباشد مسلم گفت که بیست این مکر بیدی که در آن فایده نباشد بجا شد اما فی شام آن الله
 را آنکه را جعولت و بعد از آن کتایت پس گفت مرا و عید الله بن عباس سگلی بد زنی
 که مثل آنجا طلب می کنی تو هر چه از خود آید مثل آنچه می کنی که تو فرود آمده بران کوی می کنی مسلم
 گفت بخدا که من گریه می برای خود می کنم و مران مثل عاری نیست ما کوی تلف خود را و لیکن کوی
 می کنم برای جماعتی که بجای من آیند و کوی من برای امام حسین علیه السلام و آل و بیست و صد

کَانَ الْوَلَدُ لِحَبِيبَتِهِ وَالْحَدِيدُ لِحَبِيبَتِ الْعَالَمِينَ پس این داد و باو یاسه بار فرمود پس
 علی بن حسین گفت ای پدر بزرگوار این سجد و استرجاع چه بود فرمود ای سرگرم بن جوینده
 رفتند بدم که سوادی ظاهر شد بر من میگرد که این تو رمی رو ندو درک در سینه ایشان می نشاید
 پس گفتن ایزد که او خرمی که ما بر ساند پس بر پیش گفت ای پدر بزرگوار ما بر حقیق فرمود پس
 چون آن سزایی که بازگشت بسوی اوست علی بن حسین گفت که پس درین هنگام مرا که ندانم
 که ترک ما ملاقات کند پس آنحضرت فرمود که خدای تعالی ترا جزای خیر دهد چون تمام
 شد فرمود اندو نماز هیچ کرد و بتجلیل سوار شد و خواست گراه بگرد اند تا جاه دید خوان بریزد
 پس باز کرد آید او را و اصحاب او را بجا بگرد که پس آمدند هم چنین تا رسیدند پس انصاری
 بود که امام حسین علیه السلام آنجا فرود آمد پس درین هنگام دیدند که سواران مسلح
 از کوفه می آید در مقابل ایشان بیاد شد پس همه توقف کردند و انتظار بردند تا او رسید آنگاه
 سلام کرد بر سر و اصحاب او و سلام نکرد بر امام حسین و اصحاب وی و بیرون آورد نامه را که
 عبید الله بر او داده نوشته بود می که اما بوجون رسد نامه من بتو پس کار مرا تنگ کن و فرود
 میار و او را که بصرای که در روز اب باشد و ترحم و من گفته ام بر ستاده خود آن ملازم
 تو باشد و از تو جدا نشود و تا مرا بر می آید ای و السلام پس حو ایشان از دران مکان فرود
 آوردند بر سر اسب و نه دره پس امام حسین علیه السلام فرمود او را که بگذر ای در ما را
 که فرود آیم و درین دو یعنی فری و غنا ضربه گفت نه و امانه من تا ای ای این نذارم این نزد
 ما فرستاده تلک که با من باشد تا فرمان او را بجا می آورم آنگاه گفت مرا امام حسین را
 زهرا بر من بسجد که من می بینم که کار مرا سخت تر خواهد از آنکه می بیند ای هر سواران
 بد رسته که قتال این جماعت درین ساعت آسان تر است از قتال آنانی که بیایدند
 ازین بر سر ما پس بزد کای من که بعد از این شکر کز آن خواهد آمد که ما را طاعت
 مقاومت باشد با ایشان پس امام حسین علیه السلام گفت در اینست که ابتدای قتال

ایشان

ایشان از ما باشد پس آنجا فرود آمدند و این مردی پیشش بود دوم محمد رساله شصت و یک
 از هجرت پس چون صباح شد آمد بر ایشان عمر بن سعد بن ابی وقاص از کوفه با چهار
 هزار سوار پس فرود آمدی وی و فرستاد بسوی امام حسین علیه السلام عمرو بن قیس عمرو
 بگفت برو و بر سر از و بجهه کاه آمد و وجه میخواست و او از انصاعت بود که نامه یا امام
 حسین علیه السلام نوشته بود پس حیا مانع شد او را که بیاید بخدمت آنحضرت
 پس عمر سعد عرض کرد آرزو ساری آنکه کارها با آنحضرت نوشته بودند همه امانت
 کردند آنرا پس برخواست کفر بن عبید الله شعبی و از نادبی شیخ بود وی از هیچ
 چیز نمیکرد امید گفت که من بروم بسوی او بخدا اگر جوابی من او را بدادم پیش تو عمر
 گفت من نیز او را بدادم تا یک روز بر سر از و بجهه کاه آمد پس آمد کفر بخدمت
 وی پس چون دید او را بی نامه صاری گفت یا امام حسین که اصطلک الله بجهه کار نامه
 یا عبید الله آمده بدترین خلق خدا و بیعت نموده و قصد خون تو دارد و برخواست
 بسوی وی و گفت مرا و با زن شمشیر خود را بگفت که نه باز نمیکند پس بگامی او در
 پس اگر شنیدید از من یا عبید الله اگر با من بر سر از و اگر بفرستید باز میکند مرا
 شما گفت پس من قبضه شمشیر ترا بگیرم و سخن کن بجا که دادی گفت لا و امانه من
 بدی باوی نمیکند گفت اخبار کن مرا بجهه کاه آمده و من بیام ترا بوی بر سر از ما تا میکند آن
 که بزد یک وی روی چه بدستی که تو ناجری پس سر بر از زد و بازگشت بسوی عمر بن سعد
 پس او طلب کرد عرو و بن قیس خنطی را و گفت مرا و او یک ای عمرو برو بند حسین و بجهه
 کاه آمده و چه میخواهد پس آمد بخدمت آنحضرت پس چون امام حسین علیه السلام
 او را دید که می آید گفت آیا می شناسید این مرد را حسین این مظاهر گفت که بل ای مردان
 قبله خنطی بن تیمات و او بر سر خواهر من است و من او را میدانم و بحسن دای و
 اندیشته ام من صلاح میدانم که با بن مجلس در آید پس آمد و بر امام حسین علیه

السلام سلام کرد و پیشام عمر بن سعد رسانید فرمود مرا و مرا امام حسین که اهل شهر
 شما به من نامه نوشتند و مرا آوردند پس او را که میخواهد مرا باز کرد پس گفت مرا و اصحابان
 مظاهر که بیک ای تو بیک بازمیکردی بسوی تو مرا ستمکاران یاری کن این بود را که
 از سفاکان طیبین و طهارین است که سزای تعالی ترا قوت دهد و کرامت و نصرت
 فرود گفت بوی که باز میکند بسوی صاحب خود تا جواب پیشام مروی بر سافرا آنگاه
 به بیستم که مصیبت چیست گفت پس باز کرد بسوی عمر بن سعد و اخبار کن او را
 با بن حسین پس چون خبر بر رسانید پس عمر سعد گفت که امیدوارم که عاقبت دهد
 مرا بعد ای تعالی از حروب و قتال او نوشت به عبید الله بن زیاد که پیشام عمر بن
 آنرا خبر ما بعد بدستی که من اندر فرود اندر نیز دیک امام حسین
 علیه السلام فرستاد در فرستاد بسوی وی رسول خود را تا برسد او را
 که بجهه کاه آمده و چه طلب میکند فرمود که نوشته اند این اهلین بلاد و رسولان فی
 در فی فرستادند بطلب من پس بنا بر قول ایشان آمد و ما هر گاه میخواهد سر
 و ظاهر شد ایشان را و اندیشه ایشان گشته از آنچه رسولان برای آن فرستاده
 بود من مضایقه ندادم و باز میکند مرا بجا می که باز آمده بود مرا که بدحسان بن
 تا بد عبیدی که من نزد عبید الله همین بودم که این کتابت رسید چون خواند آنرا گفت
 درین هنگام که بجهت ما آمده امید خلاصی دارد او را مغر و بیگانه نیست
 و نوشت بعمر بن سعد اما بعد بدستی که رسید بدستی که کتابت تر فخر کرد
 آنچه ذکر کرده بودی پس عرض کن بحسین که بعت کند او را جمیع اصحاب او
 به برید پس چون چنین کند به پیشمرکه مصیبت چیست و السلام پس چون جواب
 کتابت آمد عمر سعد گفت که من می ترسم آنکه قبول نمیزد کرد این زیاد عاقبت
 را تا آنکه کتابت بی در فی فرستاد بسوی عمر بن سعد آنکه حامل شتر میاید

حسین و اصحاب او و میان اب فرات جنانچه قطره از آن نتواند جشید
 همچنانچه گردند به تقی زکی عثمان بن عفان پس فرستاد عمر بن
 سعد دران وقت عمر بن صحیح را با پانصد سوار تا فرود آمدند بنگار
 فرات تا حائل شد نه میان امام حسین و اصحاب او و میان اب جنانچه
 از آن قطره نتوانستند شامید و این پیش از نشاندت امام حسین علیه
 السلام بود به سه دون و نذا کرد عبید الرحمن بن حصین اسدی با کوزان
 بلند که ای حسین نظر نیکنی با بن آب که کویا آن جگر اسانست بجهت آنکه قطره
 از آن نخواهد جشید تا از ششکی حلاک شود پس امام حسین علیه
 السلام فرمود که با سخا یا او را از ششکی بکن و او را سر براب نکرد آن هرگز
 که بد حسین مسلم بخدای که جزو نیست خدای دیگر که حق سبحانه و تعالی
 بر و ششکی کاشت که من دیدم او را که آب بسیار می خورد و در معده او قرار
 نیکوت و فی میکرد و فریاد می نمود به العطش العطش با ایشان اب میخورد
 و همین سینه میکرد و این چنین بود تا جان با مکان دوزخ سرد و چون امام
 حسین علیه السلام دید تر و ل عساکر عمر بن سعد به نیوی که داعیه قتال
 دارند فرستاد بسوی عمر سعد بدستی که من میخواهد آنک ز مافی هستی
 ملاقات کن پس چون شب درآمد فرمود به نزدیک وی دد گوشه با هم بطریق
 را از هم جدا گفتند و عمر سعد بازگشت بجای خود نوشت عبید الله بن زیاد لعین
 اما بعد بدستی که امیدوارم که حق سبحانه و تعالی فرود نشاند تا بره غضبنا و
 جمع کند همه حق را و اصلاح ارد کار ما را و این حسین بن علی است عاقبت کند
 که باز کرد بجای که آمده بود با آنجا با آنکه در سلک مسلمانان باشد و امر وی باشد
 حاکم که مسلمانان دیگر هستند مرا و را باشد آنچه مرا بشناخت و بر و باشد

انجمنه برایشانست با بود و بجهت یزد و نهصد دست خود را در دست او
 تا هر چه صلاح دادند در میان خود و میان او و صلاح است درین است
 اگر قبول کند حاکمند و آن نامه را فرستاد عبد الله لعین چون آن نامه را
 خواند گفت این نامه مستعمل است بر نصیحت و شفقت نسبت بقوم
 خود و بنی و نشت هم برین سعد نامه و مصعب شمر بن ذی الجوشن
 علیه السلامه باید که عرض کند بر حسین و اصحاب او فرود آوردن
 بر سر حکمران پس اگر قبول کردند پس بفرست ایشان ترا بسوی من بطریق
 صلح و اگر امتناع نمودند پس باید که مقاتله کنی با ایشان پس اگر هم رعده
 این امر بجایی آورد گوش کنی یعنی او را و فرمان برداری نما و اگر اشاع
 نمود پس در امین لشکر باش و ایشان مقاتله کن و کردن عرصه دین برین
 پیش من بفرست و در روح کرده بود در نامه که من فرستاده بود مگر که پس
 صحبت داری و دفع شر از دینی و سلامت بقای او سخا می این عدل و معون
 نیست پیش من و تو برای او شفیع مباش فطرکن پس اگر حسین و اصحاب
 او سر بکمر من فرود آوردند و انقیاد امر من کردند پس بفرست ایشان
 بسوی من بطریق صلح و اگر امتناع نمودند پس لشکر بر سر ایشان بکش
 و بکش که کین جگه استحقاق این کشته اند و اگر حسین بن علی کشته
 شد بگو که اسب بر سینه و پشت او براند زیرا که او عاقی و ظلوم
 است پس اگر مضای امر من کردی در آن جزا خواهد داد ترا جزای
 سماع طبع و اگر امتناع نمودی دست بدار از اسارت و بگذارد
 آنرا بشمر ذی الجوشن و لشکریان را بر روی بسپار که
 او با مور امر است و السلام برین شمر لعین

ب

تربت آن روز را آورد بسوی حسین سعد بن ابی وقاص آمد و در دستش نامه ای بود
 سوار کرد به و عیال و یاران و بقی و درین حالت آن نامه را باطله ای که بی او لشکر کربلا فرستاده و بکار
 مشغول بود پس مردمان هم سوار شدند و آمدند در صف اول لشکر حضرت و ابن عبد العزیز و در آن حال امام حسین
 علیه السلام شسته بود پیش دست خود و دیگر پیش خود کرده اند که خواب بر او غلبه کرده و بران نهادند
 این آنرا شنیدند فریاد برآوردند و از آنکه گفت ای برادر بگو با آنکه پیشش بود آنرا بی هویتان که را
 که نزدیک شده اند پس آنحضرت سر را از زانو برآورد و فرمود که من درین حالت رسول الله را صلوات علیه و آله و
 و آله و بعدیم که فرمود مرا که فرود تو خواهی می رسید بسوی ما دوست با بر پیشان خود زده و فریاد او بلا بر داشت
 بر فرمود مرورا آنحضرت زین العابدین کنایه خواهر و شوهر را تسکین دهد خدای تعالی بر تو رحمت کند و در آن وقت
 آمد رسول الله که ما امروز است از جنگ داشتیم و بفرود آمدیم بر سر کربلا که نه قهاری شما را می بینم به پیش عید
 بن فریاد و اگر قبول نکردی ما دست از شما نخواهیم داشت و چون رسول فرمود که پیش جمع فرموده امام حسین و اصحاب
 خود را نزدیک شمشیر بر علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام که من بخارم و خود را از نزدیک ایشان رسانیده
 تا گوش کنم چه میگوید برایشان ترا شدم از پدر برتر کردم که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که میگوید که
 داشتند که من شما را می بینم بر خدا می خدای تعالی بهترین تا خود میگویم او را بر سر و خاک را بر سر با بر سر می بینم
 سیم ترا بر کربلا که می دانی که ما را بیعت و آمو زانده ما را و آن را بعت و او را که از ما در دین بین و با شرفی
 و بیای و نه از داده پس کربلا انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 و بهترین از اهل بیت است پس سزاوار حدای تعالی شما را این بهترین برتر از همه است پس این روزها و آن وقت
 ایشان نظیر باد از دود من ریخت سیدم شرابی که کشت پس همه را بر سر بردید که کشت شرابا هیچ سر می
 درین شب که ساد آسیمی شما بر سیدس یک کشتن از سران شریف و دره پیش کربلا که درین شب که کشته شد
 و سران عیدانه و جعفر که در ماه کربلا کار کیم بعد از آن که در کربلا کشته شد و در کربلا کشته شد
 پس دیگران مثل عباس علی و جعفر و دیگران در کربلا کشته شدند امام حسین علیه السلام فرمود پس
 خط من عقلی که بر است شما را از قبل در کربلا کشته شد برین و درین ریخت کرم شما را کشته شد

سپاهت علیها

انچه میگوید برای مردمان سینه برای ما نیز ما چون ترا بکشیم شیخ و سید و مقدادی خود را و تو جان خود را
 که بهتر است همانند و حال آنکه ما ایشان تیری بدوش خود داریم و طعن نیزه نرسانیم و غمناک تریم و عیال
 غنیانیم که بی با یکدیگر تا ما آنکه بخدا که ما قوی میگردیم و قهر و مال و اهل خانه را و ما آنکه میگردیم و در
 دشمن تا هر چه بر تو فرود برآید و بسیار ترش است که تو بگوئی که در دین تو و مسلمین خود میگوئی که در دین
 که مرگش و در بگردن کربلا و آنرا نش سوزانند و حیوات هذ بان اینچنین تا هفتاد نوبت ما با فرات
 ترا اختیار میفرمایند که تا در دریای شهادت غوطه خوریم و چون زمین کنیم و حال آنکه این کشتن است
 باز با ما که می خواهد بود ابدی که هرگز منقذ نشود بعد از آن که زهر بر تپس برخواست و گفت بخدا که اگر
 کشته شدم باز زنده شوم باز کشته شوم همین تا هزار نوبت و بدوستی که با تو فرمود که کشته شدی
 قولی از نفس نفیس تو و آن نفسها و آن سر جانان که از اهل قلوبم آنرا دوست دارم و بعضی اصحاب میگویند
 طریق نکند که درین امام حسین ایشان را در خویشت و از کشت بجهت خود علی بن حسین علیه السلام فرموده
 که دوستی که من شسته بودم درین شب کشته شد و درین روز من در روز پیش و زینب که من نزد من بود که او
 پیاز داری آن سیر که بدین بجهت سیدای فرموده آنچه غلامی که در مولاها و زینب را در کربلا کشته شد و سینه
 و با صلاح یار و درین بیت خند میکند که معصوم آن ایست که ای در هر وقت با تو از دست چندین
 برتر از ما باه اشرف و بزرگان اصیل از یار و وطن کار کشته کرد و در آن فانی فیکرد و در بدو نظر
 و بدوستی که این اسرار را بر جلیل حضرت است که سزاوار هر کس را بقبول و کفر و هر چه که است صلوات
 نماید است در بره و آن را ما عاده سیر که تا آن فانی فیکرد و در دوستی که من دانستم که او سید داده کرده
 چو کرم در حق من گرفت پس باز کرد و اندم آنرا و انشاء کردیم که سوزنا و دستم را از آن خواهد شکوید
 خطک من عبد الله کشته شد با لشکری از پیش سعد که سواست ما میمورد و بدوستی که امام حسین علیه السلام
 میباید این ایه را که در کتب است که فرموده انما علی بن الحسین را کشته شد انما علی بن الحسین را کشته شد
 زنده آورد انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما انما
 کین الحسین علی بن ابی طالب یعنی نبی نهد از کافران آن کسان که کافرند از جهود و نصیحتی و مشرکان و منافق

که در کربلا ایشان بر ما میخواست از برای ایشان بدوستی که نزدیک و معیت میدهم ایشان را تا زنده کند که خدا را
 و درین باطل جز نبی است و در دین و در ایشا تراست عذاب خود را کند و بسوا سانند آنرا نیست خدای تعالی
 که بگذارد موشان را بران جز نبی که خدای شایفان را بران از اطن برایشان در رخفا و استغفار برایشان در
 انکار با بلکه همان حکمت الهی بنده خدا را بر حکما بنده خدا را نه تا وقتی که خدا بلیه را که از آنکه ظان
 از آنکه حکمتی بلیه ایمان است یعنی مؤمن مخلص که نیز با ما در منافق بلیه با بدی اتفاق و چون صاحب شد
 امام حسین علیه السلام نصیحت اصحاب خود کرد بعد از آنکه از امداد آنحضرت بود و بسوا رویدند و چون
 با به پس میباید با نازد زین این نفس که و میسر را به حبسین مظالم رسیده داشت و رایت ظلمت را بر او
 خرد عیاس علی او و فرمود تا خیره های طیارا زد عقب ایشان زدند و بعد از آن فرمود تا که لشکر که
 خند که کند تا مناصف از یک جانب باشد و خند که بر زمین ساختند و آن وقت زنده تا کسی خویشتن نیاز
 از قنای ایشان و چون صباح شد عمر بن سعد با لشکر که با خود حنف کشته شد و در آن روز که
 شمشیر بود پس چون ایشان بنیاد بخار کردند و بجای امام حسین و وی نهادند پس حمله
 خود را بر جان داده میدانند و بجهت امام حسین و گفت خدای تعالی که در آن روز رسول الله ام اولی
 که ترا درین مکان فرود آورد ترا از هیچ بان داشت من مردم و بجهت اگر من میدانم که آن قوم بی دینی
 نخواهند که من این میگویم اکنون آمده ام و از آن بشیخام و تو به سیم آیان بر من نزد خدای تعالی قبول
 باشد از آنچه من کرده ام یا نه امام حسین فرمود که در تو به باز است و باز کشت آن حضرت بی تان
 است که تو باز کرده در جنت و درین هنگام مردی از لشکر عمر بن سعد مردی ادرمیک تازی سوار
 شده که او را ابو جوره مدعی میکنند چون نظریش بان خندقی برایشان افتاد گفت ای امام حسین من پیش
 آنرا افتخار آتش بود خود زدی امام حسین فرمود که آن تا کسی چه کس است گفتند ان ایچو
 ترا نیست آنحضرت فرمود که با خدا یا بخشان در دنیا و اعدای آتش سوزان ایشان با کشت او این
 در نوح و الحان اوجابت دعا ظاهر شد و اسبش زنده بائی سوزن فرود و فرقه بیعت حفره مقابل
 کشت و عیان از دست داده پایش در کباب با دوا سب هم رسید و در آنجا ریختند و سید او را در

عرب را بدای

اربا و بیعت

ک

اشق اخلاصت با نکت خوشی از نمره مان و آرد و آن تا پاک سوخته شود و آن اشق بود از آن لشکر هم بر
 سعد بود دیگر بر آن آند که او را بنام بن حسین مزار می کشند که ای حسین و ای اصحاب حسین
 ای شکر بدوسی ای فرات کبر ریششان و در ریششان است گو سیاه بطن حیانتت بخاکت ای هدیه حسد
 انا ان آت فظا تلجن کمان هلاک شود امام حسین فرمود که این مرد چه کس است گفتند نم از حسین
 بسا آنحضرت فرمود که این بد رفیق اهل شرف و مزین اند بار خدا یاد دین روزی ناکس باشی هلاک
 کن اشکی بر غالب شده خلق او را کشت تا از مرگ رافتا و مرگ و میضرب هم هر سوز تا هلاک کرده
 بجهت بیعت بعد از آن موی دیگر بر آن انداز لشکر هم بر سعد که او را محو بن اشق بن قیس که می کشند
 و کت ای حسین ترا چه نسبت رسول الله که غیر ترا نیست بس آنحضرت این آیه را خواند که ان الله
 اصطفى آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین و در توبه بعضیها بنام حسین می خوانند
 که فدای تعالی بر کنده ام را که پدر سرت تسلیم سما و سجده ملائکه و ابوت انبیا و وصیا و فوج و انبیا و
 بطول عمر و ترکیب سینه و نفس و بصر و باطن و عین از آنش فرمود و امامت عالمیان و ابوت حضرت
 رسالت و ائمه معصومین صلوات الله علیهم کن بر امامت و سلطنت و عصمت راسته و آل عمران که
 موسی و هرون بود در رسالت تکلم بر ایمان زمان ایشان یا استعجل یا استعجل یا استعجل یا اولاد ایشان که از
 اولاد استعجل می خوانند و ائمه هدی صلوات الله علیهم روز اولاد استعجل تمام انبیا بنی اسرائیل
 و همیستین بر کنده فرزندان این بیچاره را بعضی از ایشان از بعضی ناه شده ما اولاد منند بود
 اند ان آبی بر کنده فرمود بخدا که چون از آل ابرهیم است علیه السلام و عزت الطاهره از آل محمد
 علیه السلام فرموده که این چه کس است گفتند چهل بن اشق بن قیس کنده پس امام حسین موی
 بسوی آسمان کرد و فرمود اللهم بر ما عشت قطع نسبین می کند و بر ما فرزند نه بر تو فرمودند هم در روز
 شاری بی غای و لرزه جانم را قطع کن هنوز تره عابد و تاسان ترسیده بود که در آن فضا ارتقا
 غایب تره در هر صدی الغوری را باطن آن تا پاک تقاضای ظاهر شد از مرگ کرده امده فصاحت
 حاجت مشغول شد که درم سیاه امیر آیه شیشی بر صورت او زد و مکتوب العودت در میان نجاست

مغضوب

مغضوبه از آنان بلیا زد بد ملت و احداث این کرامت دیگر بود پس غالب شد بر امام حسین و اصحاب
 او ششکین بر مردی از شیعه او کلیل نبرد این حسین خردا بن سکت گفت که ای رسول الله رخصت
 سیزه ای که بر من زده و سخن خند با من طایفه بگو پس آنحضرت رخصت داد پس زنت نبرد ایشان و کت
 ای مفری مان بدرستی خدای تعالی فرستاد بجای اهل امه علیه و آله بنی اشکانت هنده و بیگانه
 و خنانه بسوی خدای تعالی باذن او و جبراع و زین فرزند و این آب فراغت که این دو دوام
 و خوک و سگ و دوزخ و سپرده اذان میخوانند و شام با داشته این منع کرده ای فرزند رسول خدا را
 گفتند ای زین سخن را دور رود راه کش و باز که از ما بخدا که حسین م و اصحابش شسته و بی تاب خواهند
 بود اگر من علقه حکم را فرود نخواهد آورد نگاه امام حسین فرمود که ای زین بشن شنود بر بابی
 خراست کنه زده بر غش و خود با آواز بلند گفت که سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که آیا بنشینید
 بر آن گفتند بی تو بر دست میگری فرمود آیا میدانی که بدی کنی رسول الله است گفتند بی تو فرمود سوگند
 میدهم شما را بخدای تعالی که آیا میاید که بدی کنی رسول الله است گفتند بی تو فرمود سوگند میدهم
 شما را بخدای تعالی که آیا میاید که مادر من فاطمه و دختر رسول الله سوگند می کنید می دهم
 شما را بخدای تعالی که آیا میاید که سوگند من خدیجه بنت خویلد بود که اول زان این اوم بود در اسلام
 گفتند بی تو فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که آیا میاید که سوگند من عبدالله بن عبدمنظور
 بی تو فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که آیا میاید که سوگند من محمد بن عبدمنظور
 سوگند میدهم شما را که آیا میاید که سوگند من رسول الله است که سوگند من محمد بن عبدالله علی
 باز فرمود سوگند میدهم شما را که آیا میاید که سوگند من رسول الله است که سوگند من محمد بن عبدالله
 سوگند میدهم شما را که آیا میاید که سوگند من رسول الله است که سوگند من محمد بن عبدالله علی
 در علم و بی هوس و مومه است گفتند بی تو فرمود سوگند میدهم من سببم بر احلال میاید و حال کنم باز
 کرد اندام و منع کننده ام دشمنان خود را از حوض کربلا که دشمنان را با میکردند از آب ولای
 جود دست سپردن بر این سرخا بود در روز قیامت گفتند سوگند می دهم سوگند می دهم که ما این همه را میدانم لیکن ما دست

مغضوب

عوم عاشورا

از حسین که هیچ چیزی نیست دروغی و جان فدایمیکه نصرت حسین پس حق را از ایشان
 کشت و شهادت یافت بعد از آن که این ارض کاهل با عزت بر من آمد بدرستی که من می دانم که ما مستند
 اهل و نظیر خودان ام و بنام حسین قبیله بیکر از نام روان بدوستی که من همیشه بود و شکسته قرآن
 پس از آن قدم نهاد نماز سوره بجز آن که علی حسد شیعه و حمان و لکرب کشند و کوه شیطانی
 پس هجرت را از زمین با نقل آورد نگاه شهادت یافت بعد از آن در آن مصاحف کندی بجا آوردند
 آمد و حمله کرد بر ایشان و این مضمون می گفت که تم زیاد که بدو من در مصاحف کندی بجا آوردند
 فاه را بخدا یا کن همت من حسین را تا صبره صبر می دهم که ترک اولاد بفرموده و بدی خشیان کرده
 فاجر پس رفتن ما از ایشان کشت و درجه شهادت یافت بعد از آن و هب مبارزت بر من آمد
 و او نصرتی بود و دست امام حسین م سلیمان شد او را درین مدد بگولید او و بر یک سوار شده و جوب
 خود را فر گرفته می کشت و می کشت تا هفت یا هشت کس را کشت بر او گرفته بر پیش می سعورده ندی بر مرکب
 که در آن اولاد زد و سوار او را بشکر چه امام حسین انما خست من من در آن سوار او را دیده است مبارزت بر من
 رفت امام حسین م فرمود که ای مادر و هب دست با نده و حسین حق سینه را و خالی بر داشته نگاه از
 زمان بدرستی که تو در صبر با جد بر تو کرامت محصلی عملی و او در نهشت خواهد بود بعد از هلاک
 این صحاح میبارزت بر من آمد و این مضمون می گفت که ای نادم بجز شانه از آن کمان حکم نصرتی
 بافتد که رهگر خود حجاب می برد در آن کار دار تا سینه در آن از ایشان کشت نگاه سال شهادت رفت
 رفت بد او را قرآن بعد از آن دید که این مسلم این عقیل مبارزت بر من رفت این مضمون را می کشد
 میزور بخدا که کشته شوم مگر از آن اشق در تو بود دوستی کن با فاه ام مرگ را جوی که موی طبع
 و بیخیزم که ادعای بدی در من کنم بد دوستی که بدی در من کنم از انصیان بسیار است بعد از آن که
 مان بخدا کشت نگاه شهادت فاش کرد و دیگران دست در او فر کرد و بعد از آن علی بن حسین
 علیهما السلام با عزت ایشان بیرون آمد و رخصت بد در بر تو کوان و آنحضرت سبیلان را دیده روانه
 کرده این میفرمود که با خدا یا تو حاضر می باشم بر حال ایشان بدرستی که او بر سر میفرست که ما دست این

و هب مبارزت

ملاک علی

کرم

علاک

از نغمه ارم نا از ششکین و کف موت جیشی پس امام حسین حلقه حاسن خود را بکرت و در آن روز شهادت
 هفت ساله و فرموده است که کف کف زین بر سر نهاد است و گفت کشت خشتی بر سر او
 در وقت کشتن جیشی بر نهاد است و محراب ششم خدای تعالی بر جوش و دهکامی از قرم بر منی افاد کرده
 جز بر پیش خدای تعالی و ششکین کشت غضب الهی بر تو می کشند سحر خود را و صحت شد و سوار خود شد خشم الهی
 بر من کرده و سوار کشتی بر سر خرد را سوگند می خواند یا رسول الله آرا رخصت میفرماید
 که ما از آن حساب تو را بنام خود بد روز کمان رخصت یافته مبارزت ایشان بر من آمد و این مضمون می
 گفت بزم که نهایی شام این شمشیر را از جانب حضرت انگیز فرود آمد و رله خف که از آن جبار است
 پس در میدان آمد و هفت تن از ایشان بد و مزخ فرستاد بعد از آن نهم بسیار بر روی زدند در آن حالت آمد
 بعد از آن امام حسین م و خونی از سر بر من او می کشت از حضرت میفرمود که بر او ترا ای چهره در دنیا و آخرت
 چشما که ما در تمام کرده بعد از آن امام حسین م این مضمون را در آن که در خورشام که او از بی ریاست و حرم
 نزد خلق نیز سپرسینه با هدف بر میا که و خورشام در دهکام که ناکره حسین م علی با در صبا
 نزد آن فرزند جان خود را فدایم که بعد از شهادت و هجرت هم بر من فقیه علی مبارزت بر من آمد و می کشد
 مضمون را خطاب با حضرت که امروز تو را ست که ملاقات خواهم کرد بعد بر تو کرامت میفرماید بر امام
 حسین و من می خشم که بخلاف سرود است و من نصرتی پس که بود اکی شمشیر و شامها هم از جانب امام
 حسین پس نوده کس را از ایشان کشت بعد از آن سال شهادت بر او کرده بعد از حسین بن ظاهر آمده
 بیاد زین بیرون آمد و این مضمون را گفت که حسین بن ظاهر و هر اینه از شما با کرم و پاکیزه تر یا دیگران من
 بهتر بن مرزا که هست شرفی بر من می کشت از ایشان یک یک با نامی کس را کشت بعد از آن در
 در بابی شهادت غوطه خورد بعد از آن که بر او عزم میا در دست بر من آمد و این مضمون را می کشد
 بدرستی که من این خلیل بی غفام که بهترین خلق را از دشمنان که میداد بود به شمشیر ایدار و نیزه جان
 جان از دشمن بر ما و بفضل الهی میداد تا میبست که کشت از ایشان نگاه بجز در صبر میبست بعد از او
 بر من این حسین صدق مبارزت بر من آمد و او را از زمان خود بود و این مضمون را می کشد که من می

قریبی

حسین بن علی

بر سر حسین

انجیل

این طایفه که برود آمده و او را کتبی و شایب مانند حضرت رسول برده صلی الله علیه و آله این را بر سر میبرد که
 نم علی بن حسین بن علی که ما اهل حق را اولاد غیر او ایجاب میکند سوزد دفع شرمیکه از پدرین در کار است
 پس در حق را در مخالفتان کشت و با او کشت خیمت بدو بریزد و گوید ای بدو لطفی العظمی بن حضرت
 فرمود میور که آنکه زمانی صبر کن این نیز که کجاست ترا سرب خواهد کرد آید از خون کز ترس زانکت
 میدان تا کشت او نشان جمل بجهاد تن را بعد از آن سال شهادت بر او نمود بیست و شش مرتبه بر سر
 نمود و بعد از آن فراموشی بن حسین بن علی بن عباس در وقت بیرون آمدن معتز را میفرمود که ای نفس خجسته
 درین امر صعب و از مرگ میترس که هر چه هست در معرقت فاست امروز روایت کند که دست
 خراش کرد با اهل بیست که از اقامت پس کشت از ایشان سه کس را بعد ازین شکر تمام هم کرده
 او را از اسب انداختند و شهادت می دیکر سوخت بعد از آن امام حسین ع فتنست بر رخیه پس
 آوردند بر سر وی را بعد از آن حسین و او در آن وقت طغی بود حضرت او را در کار خود نشان پس
 پس مردی از بنی اسد تبری انماخت و بر آن طفل آمده در کنار بدو شهید شد پس حضرت خون
 او را یک خرد کرد و بر زمین ریخت در آن حال جهات مخالفان حمله کرده در حضرت و علیه نمودند
 بروی و شش کتک غالب شد بر او بعد از آن که او را در بیابان فرات پس شکر این سعد لعین را بر سر
 کشتند و در میان ایشان مری بود از بنی دلم فریاد بر آورد که ای بر شما حاکم غریب و مکرر آید
 که او خود را فرات برساند پس حضرت فرمود که با خود را یا او را سرب مکرر آن پس در این چشم رفته
 تبری و شش کتک العاقبت کشت و حضرت تیری از آنجا کشید و دست بایش برده در زیر
 آن داشت بر آن خون شد پس از آن کشت خیمه و خود انگاه تیری از لورش با اهل
 خود روی آورد بیابان و بگریخت حضرت فرمود و روی از ایشان که او را مالک بن انس میگفت با سر بر سر
 حضرت را با نازک و وضی و بر سر مار را روی سینه طایفه که بر سر دست برید و بر روی سینه طایفه بران
 شد پس حضرت فرمود مران هون را که تیری راست خونت و پاشای بان و شش کتک ترا خدای با طمان و
 سنجی را و بعد از آن طایفه را انداخت و سر خود را بر سر دست و طایفه دیگر را طایفه برده بر سر نهاد و عامه

بروی جید و نظر کرد عجب دست و جید خود دید هیچ کس را از یاد و مدد کارس سرخورد و با لایه بخت اسرار
 و فرود که با خدا با تو حاضر می آید چه میور بریزد بر سر تو که خنک کلبه حاشیه اندامیان او میان آ
 کوبید پس مسلم چند نایه ام مری می از جنین هر که کشته شد آسمان اولاد او را حلیت و اصحاب او
 او را بسا لغزد و تیرتد و دل را قوی دارد و جل برده نصف را کفند بشش را از زمین و بسا و فرود مان آید
 بر من چون کوفت از کزک پس چون دید از اثر تیری لورش لعین پس با یک بر لشکر زد یک بار بروی حواریه
 و به تیر آمد آن کتک یک بار بروی تیر باران کید تا بر وارد شد خاریشت و در آن باب ماله کرد ما سوار
 و با و بروی علیه کردند و حمله آوردند از هر جانب و حضرت مثل شمشیر لب در آن میدان از جنب و راست بر
 تا رفته این شریک خنق و کتک جوی را داشت و دیگری در بر دست وی و برید انگاه سنان ابن انس
 او را چنان تیر از مرگ در کرد آید او را داشت حمله بر تیر اصغر فرود آمد مبارزه کرد و خاست که
 سر سادک و بر آن تن جدا کرد پس بر خود زد کتک بر او را شکر بر آید که خدای تعالی و بریزد آن را روی
 چه حالت ترا که همید زانی بر فرود آمد سر لعین و حضرت را شهید کرد و داد سر سادک و بر آن خیمه
 بر زد و کتک بر بر سر سادک امیر بر آن سده بعد از آن روی نهادند معارت و خواستند که خیمه در آید
 و اندرین سده پس عمرات حرات عصمت فریاد بر آوردند در روی وی و کتک پس کتک بر عصمت
 بر اصحاب خود زد که باید که با کتک خنق و هم کس از شهادت با طایفه ای ان عورت و تعرض بر سادک و این جوان
 عیار یعنی خیمه ابن حسین پس ان عورت در سادک که انچه از ایشان جزیری برده با در هند با الحان
 سوار با بان بر پوشاند پس عصمت کتک هر که از مع انشان چیزی بود با زده شد کتک حمله حمله از آن که بود
 بودند با نازک پس امر کرد عصمت که انکه طایفه که از حسین را مرگ را بر روی بر آید پس کس
 از ایشان آمدند و مرگ را بدند بر روی وی و پشت وی را زدند که انگاه مرگ ما حسین علیه السلام آوردند
 و روی و پیشانی خود را بخون حضرت بالید و با خود بر زمین می کشید و نغمه میزد پس حضرت ان حضرت
 شهید شد او را از او را روی وی و در بدس مرگ را بدند و بر روی حواریه او را نوار بدند بدس
 داشتند انکه حضرت شهید شده پس بر روی ادم کتک که در خون حضرت بود دست میزد بر سر خود و دم

صلى الله عليه واله و آله و ائمه و انوار اهل بيت حجة و تعالی ما را رسوا ساخت بلکه رسوا کرده آید
 فاسق دروغ کوی فاجر کتک چه کرده بدی آنچه شما نشان کرد آید اهل بیت کتک فزایشان نوشته شده بود
 وان ز عارست و کتک در بیست شهادت بلند است و ایشان مقامات عالیان رسیدند زود باشد که کتک
 سینه و تعالی میان تو میان ایشان سوز فریاد و جراد دود در حوض کس پس چشم کتک از آن با لایه فتنه و کتک
 عرب حیرت آورده است که داد زین کتک که از سینه ز یاد پس شد تیر آنچه کردی مردان را کتک و قطع اصل
 ما خودی و جسم ما را سرح اسدی و سر برده ما غارت کردی و اهل ما را اسیر کردی هنوز سلسلی
 زنی غفارت پس که بر آن امر کرد ان لعین که انشان را از آن برده بد و شاد است و طبرخ و کتک ان حضرت اطراف
 جرات فرستاد بعد از آن امر کرد که اسیران را بر سر مار کتک حضرت شام برودند و درستی جوامع بود در آن میان
 که بر حضرت از جانب شام میردند ایشان کتک که ما شها فوجه که به جیان می شنیدیم که بر حسین و کتک
 تا صاحب کتک چون بدوش رسیدیم بان جاعت بودیم که اسیران را از رویان با ندادون دست سپردند اهل شام
 نظر ان چون آمده بودند کتک که ما هر کس اسیران را نایه ایم بان حسن و جمال سپردند که انشان کتک کشیدند
 کتک که در خنق ما حسین علیه السلام تو کتک ما اسیران ان مجرم پس انشان را آوردند و با شکر در سجده
 و در میان ایشان بود علی بن حسین م و او در آن روز در سن جوانی بود پس آمدند ایشان شش را شش اهل
 شام پس کتک را نشانرا کتک است بر سینه طایفه که شوا و اهل شما کتک شده بد و قطع فتنه و فساد شد و فرود کتک
 کتک هیچ جزیران انسانی ایشان چون او سخن تمام کرده فرود مروا علی بن حسین علیه السلام که با خود
 کتاب اطراف کتک یعنی کتک که یا انچه از آن برده ام فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن
 ان کتک که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن
 خوشان خود کتک و نشان مراد دست دار بد و در عیادت و فوجه و نغمه میزد هر کس که دوستی مسلم در با
 امام فرمود که ما این جزیران را کتک یا انچه از آن برده ام فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن
 خنق و ان خنقی را از بی هاتر حق از آن کتک بر فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن
 انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن

میکرد و میگفت و بجهاد این حسین است درین صحنای بیلا اباد و عامه ورد انم روی بوده شده و ما
 عجم از قبل اسلام فرموده که من رسیدم که امام حسین سصد و بیست و پنج جاست و بدنه مالک و ی بوده از
 زخم تیر و شمشیر بر روی او کتک که انکه انچه در اول جنگ حضرت بوده و عجمه لعین سر سادک امام
 حسین را فرستاد بنزد این از یاد پس آمدن لعین ان سر سادک که آستخده بر دود پیش از یاد لعین بر روی
 نهاد و ان معتز را کتک بر کتک و کتک بر او انچه و طلاق کتک که در شامی بجهاد بر او با مسلط نشان از مردم
 در معات و عجب بود و انکه انکه انچه بد و فیلد کردی که تیری انشان کتک که در کتک کتک بر سر مان با
 کتک تیری مرد ما را از جانب ما در ورم انجاب بد بر این زیاد لعین کتک وی کتک چون معلوم شد
 که او تیری مرد ما را از طرف ما در ورم بر سر کتک او را پس بر کرد و کتک او را در ورم با پاک و کتک
 هر چه قام بر دود و بر سر و فرستاد ان زیاد ملعون تیری ام کتک و در خنق ما حسین جرن حاضر شد کتک
 انچه که کتک شده در زمان انشان چون دیدی انچه کرد هم کتک ای کتک بر آید که کتک تو روشن شد قبل
 امام حسین م پس در آن خنق کتک جزی این او همان فرقه العین سپید خود است که رسول الله است ای کتک
 زایه فرود این کار کردی مهاجران بر ای خصم خودت چه سوار خواهی کتک در زنی که رسول الله خصم تو باشد کتک
 عید الله و یاد لعین تا سر سادک امام حسین م در عطش درین نهادند زدی او در دوا و جوی داشت و در دست
 تا سادک خود بر لپها یا حضرت میزد و میگفت که چه زود بر میزدی یا بعد از الله شن مری از نعم انصاف خود
 کتک این مکر که ان چه رسول الله صلی الله علیه و آله می بوسید ان موضع را که تو اکنون بر وجوب میزدی کتک
 این دوزخ چون روی بد دست بعد از آن امر کرد امام زین العابدین را علیه السلام بکشد و عورت را با سوزی و نای
 و سنان ما و کتک پس انشان بودم که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن
 بسیار آن حالت را دیدم بر روی خود میزدند و سوز هر چه قام بر میزدند پس انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن
 انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن
 کرد آید سر سادک امام حسین م و بعد از آن دست امیر المؤمنین م در میان ایشان ان زیاد لعین کتک کتک
 رسوا شد بد شما و کتک کشید و انچه از شما دروغ بر روی آمد زین کتک که انشان را از آن برده ام فرود که انشان را از آن

فرمود که آن امام و این آیت در شان ماست و پیش از بیوی امان دست برداشت و سه بار گفت آن مضمون را
 که با خدا بدست می آید و از کشتی بی نام کسی قریب آمدن من بپزازی بگویم از دشمنان الهی و امان که
 ایشانرا بکشد و در آن راه که من فرمودم و پیش ازین روز این رسیدم بودم راوی گوید که سر
 مار که امام حسین را پیش بریدند در آن روز و در سخن معاویه حاضر بودند چون از راه بدنه آن
 از ایشان آمد و بر وی داشتند تا آنرا و سر آنرا پیشتر پیش وی گذاشتند سبک کردید که خدا که بدیدم بعضا
 قلبه بریدم و بعد از آن روز که مرا فریاد و شکر را که از او برآید باشد و آن روز منظر کرد و این
 مضمون را میگفت آنرا که اشباح و مردمان را که در کوفه کشته شدند بدستان و جوارح آنها را می بردند
 و ظاهر می نمودند که از شادی و فرح سر حال می شدند که حکایت من انعام کشیدم از فرزندان پیغمبر برای ایشان
 آنچه کرده بودند بعد از آن امر که با ما سر حضرت را بردید و سرش را بر سرش نهادند و سرش را در ظاهر و در
 المؤمنین هم که او کشت چون ما را پیش بریدند و نشانند اول با در وقت کرد و عثمان لطف آنرا که در آن
 الشامی در آن اهل شام بر وی خواست و گفت یا امیر این جاره را من بخش جایزه بستان و بر کالیست من
 بر خود لرزیدم و رسیدم و فرخ نمودم و جان کردم که او این کار کند پس چاه در خواهر خود فرار کرد و در پی
 و گفتم که او در سخن خواجه میگردد و این چیست که بر زبان می راند بعد از آن گفت ای زینب خنجر که فرعون ابدی برای
 خود را ندخته اینرا گوید و کز ما میسر خواهد شد و تو او را آن پلید گفت زیاده مگر که این سخن است میگویم
 آنرا که خدا که تو توفیق داد او مگر بر آن روزی آن ملک ما در پیش خود من را اختیار کردی که بر آنرا بعضی رفت
 گفت این سخن را از من برود و در آن روز که در آن روز بود تو را در تو گفتم که در آن روز خدای و در
 ما در و بر او رسیدم رسول الله که با او هدایت یافتی تو وجد و دید تو گفت در آن روز که ای دشمنان کفر ترا نخواهد
 سبک کرد اما آنکه ز ما می خواهد کشت که معجزه تو را کردی پس گویا که او را حیا مانده من معاصرتی احتیاج
 کرد پس ساقی ملعون اعانه آن فرزند کفر و کشت ایام پیش من اینجا را بر ما زید گفت و در سرش کشت
 تو آنکه تو را می بیند آن زینب که کشتان و عورت حضرت را با امام زین العابدین هم زمان زدند و پیش
 نبرد با ایشان که دفع سر او را بر آید کرد و در روی ایشان پوست انداخته بود و مردی که هیچ حسنی را برین

حسین

در آن روز

دوان در ازیب المقدس از روی زمین مکرر در تحت انحراف ناله بافند و مردمان دیدند که اغلب رنگ
 کرم آید و بعد بر دیوارها مانند سنجها که زعفران رنگ کرده باشد بعد آنکه دوان ازین العابدین نام
 با عورت برود و از دوان در آن حضرت را ایشان را تا مگر یکله فرستاد بعد از آن طایفه که زینب را بعد از
 بن بشیر را وقت مرگ را بر آن ده بن و آن جماعت را تا زینب بیدید برسان پس چون او را زینب را مهیا ساخت
 زینب طایفه علی بن حسین را و او را و سخن مکرر بعد از آن گفت دشمنان ما بدین اهل بیت فرمود لعنت خدای بر
 پس سرها بعد از آن بعد از آن صاحب بن فرمود پس سوال نمیکرد ازین حاجی را تا آنکه ای مردم او را آن حاجت رفع
 میکردم از تو خلا که بعد از آنجه تو را می میداشتم و یک خدای تعالی حکم خواهد کرد آنچه تو کردی چون ما را از
 مدینه آوردی اکنون حاجت ما آنست ما را با زینب فرستی اینجا بر سرستی در بران و پیشش و خوشی ایشانرا
 و بران بن شبیر را با بعضی همراه کرده که ایشانرا پیش برید و بعضی مناسب فرود آید تا بعد نه شان رسانند
 دهره شده با آنچه ما مویزید بجای می آورد و در پیش ایشان برفت تا ره که کشتند و چون ایشانرا فرود می آورد
 خود را با بعضی خود دور تر فرود می آید و بر کد ایشان بعضی با ساسان تا ایشانرا بفرغت و اسایش برآید و ایشانرا
 دانی و مدلا میگردد تا بعد نه رساید ایشانرا پس کس نشیند بود آن فغان از وی مثل فغان فریادی بی همتا که کشت
 در خانه ای خود بر حسین بن علی هم و امام القمان که در خنجر عقیل سینه طالب بود سر او اندوختند و این صدمه
 ها که در کتف و سینه گویان با سخن هر آن خود آمه های و آموه را و زینب دختران عقیل سینه طالب بودند
 میگفتند و در کوفه کشت کرد و این را در آن روز که در حال آنکه آخرین آستان بود بدو حضرت
 بر سر سینه علی را که کید مرگ را که سینه حضرت کشت بود این را که در بدو حال آنکه آخرین آستان بود بدو حضرت
 و در بدو با اهل بیت بعد از آنکه اعتقاد کرده بودند نبوت سر مردان ایشانرا کشیدند و زینب ایشانرا ساسان ایران
 آوردند آیا آنچه من کردم جرا و سزای من از آنکه با زینب ماندن من این بدو کس کید و سزای من می آید
 غنیمت ندهم بدین در شب کتف کتادی نما میگردد که او را را می کشیدند و شخص او را می کشیدند که از حضرت
 میگفت که ای کشند کسان حسین بشارت با دشمنان عذاب و نکال و وبال و لعنت که هر کس غدا را خلاصی و نجات
 تا شب با اهل اسامان از پیغمبران و فرشتگان برشان لعن و نفرین میکند و نفرین میکند بر زبان پسر

عارف بود یعنی وی مشاهرت میکند او را تا از ساندینمیش با من بخورد و اگر برآید شدیم و بر سر او میروند هر
 صباح و شام و اگر وفات یافت بجهان وی و حیاض میگردد و استغفار میکند برای او روز قیامت و امام
 موسی فرموده که هر که زیارت کند قرآن در حسین بن علی صلوات الله به دعا می آید عارف حق وی باشد
 حق سبحانه و تعالی با هرگز که گاهان گذشته و آینده او را ما با خود باقی فرموده که او کید شیعیان را با زیارت
 حسین بن علی است که زیارت حضرت دفع میکند فزود آید سبقت را و فرقی شدن و سوختن و خوردن
 درنده و زیارت او فرض است بر کسی که قرار با امام حسین در دشت خاندان کوفه که کید با او عید الله
 داعیه السلام که بسا از من حج قوت می نمود و من در روزی بر سر قبر حضرت اشغال زیارت سینهام فرموده که یک
 می روی ای شیخ هر آن مومن که برآید زیارت حضرت در سینه عارف سخن حضرت باشد در بقیع و زینب
 میبوسند و نماز احوال او مستح و بیست و هجرت مقبوله ما و بیست و هجرت که با بیست و هجرت امام عادل
 در کوفه بنام حضرت حضرت در سینه عارف که عارف حق وی باشد میبوسند برای او حج و هر چه بر سر
 دهره و زکار که با بیست و هجرت امام عادل کرده باشد تمام مراد آنکه خود را بشان بشان موقوف بر سر قبر و در
 من نظری که شبهه غضب بود فرمود که ای شیخ بیست و هجرت مومن هر که که آمد زیارت حضرت در روزی که در کوفه
 که در قرآن غسل کرده بعد از آن توجه زیارت حق سبحانه و تعالی میبوسند برای او حج و هر چه برای همه قایم با جمع
 مساکین گوید که تا نسیم حضرت ذکر نماز فرمود با زینب کبری عیاله هم فرموده که هر که زیارت حضرت
 آید در سینه عارف سخن او میبوسد حق سبحانه و تعالی برای وی فرموده که هر که زیارت کرد از کوفه و همچنین
 است که هر کس را سوار در راه شفا با زینب و طعام و حیمه آنچه بکار آید و هر که زیارت کند حضرت را حق سبحانه
 و تعالی بخورد و بخورد مشکل حاجتها و مهمهای او میشود از امر دنیا و او در رزق بران بنام میکند و در
 باز ماندگان او و می آید در کجا بنام سالار او را برآید و هر که زیارت کند حضرت را در کوفه و زینب کبری نماید مگر
 از نام احوال او میبوسند و اگر در آن سفر آید و وفات برسد فرشتگان فرود می آید و بیست و هجرت او را
 و کس که زیارت او در ای زیارت است که در کوفه او را از آن در بهشت برین تا حشر و قیامت میبوسد و اگر
 بسلاطت آمد در رزق و در زینب را بر روی او میبوسند و هر که در دهره و زینب را با اهل کوفه دهره

داده که سلیمان است و موسی که صاحب توره است و عیسی که صاحب انجیل است ام سلمه روایت کرده که کشته
 رسول الله هم بیرون فرمود از نزد ما و فاطمه شهادت از ما غیبت دور بود و او با زینب با او و فخره الهی در دست
 چه گرفته بود که ما را با رسول الله این بیست که من شاهد میگویم که در غیاب او روی ما و او را زیارت گفت
 مرا بالا بردند و در وقت بیستم بر سر من رسیدم عرض میفرمود که ای زینب که اینرا که اهل بیت است و حق
 که اولاد اهل بیت من اند در اینجا دیدم و چیزی انکار آن برداشتم که در آن روز در آن روز که کشته شد و کشته شد
 کن پس آنرا فریاد کرد و او شهادت بود که کشته شد از او فرمود و سر آنرا برآید و کشته شد و کشته شد چون برود
 و کشته امام حسین هم از آنکه کشته شد جانسپهر بود و من آن قاصد و من هر روز پیشش برودم و میبوسم
 بوسیدم و نظرمی روی میبوسم و میبوسم آنچه از مصیبت چون در روز هم میبوسم برودم از آن روز
 اول روزی که از آنجا که من در آن روز میبوسم و در آن روز میبوسم و در آن روز میبوسم و در آن روز میبوسم
 شده بود پس فرمود که در آن روز که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
 مدینه مطلع شوند و حضرت فاطمه گفت که ای زینب که در آن روز که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
 رسید پس من تحقیق شد آن امر او عیاله جعفر بن محمد فرموده که چون امام حسین را علیه السلام حضرت
 رسید یکی از ایشان میبوسد فاطمه تا بر ما را که از آن سیدان که منادی ندا کرد از آنجا که بر سر آنرا از ایشان هم
 و گفت ای امام که حیف است که شما را کشته کردید بعد از آنکه خود را که توفیق و فرصت بد خدا را خدای
 تعالی برای عیاله و من تا عید فطری از فرمود حضرت بلا که ایشان توفیق بخود خدا شد و هم امرواب
 و آن با ساجد حضرت خنجر و شام تا انعام خون امام حسین هم کشته شود که شیعیان از اشباح
 بی سبک ما میبوسد فاطمه فرمود که در آن روز که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
 نوشته بود که ای امام که حیف است که شما را کشته کردید بعد از آنکه خود را که توفیق و فرصت بد خدا را خدای
 بر رسیدیم از آن مردمان که کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
 و امام صادق فرموده که حضرت حق سبحانه و تعالی میبوسد که ای زینب که در آن روز که کشته شد و کشته شد
 فرشته راهی کرده آورد و بخورد و میبوسد و میبوسد و میبوسد و میبوسد و میبوسد و میبوسد و میبوسد و میبوسد

عارف بود

در بیان خاصه و عامه و نقل کرده اند در زمان آنرا از علوم انچه نقل کرده اند از همگی از اهل بیت
 پیغمبر علیه و آله و درستی که جمع کرده اند اصحاب حسبت نامها را در بیان که در وقت کرده اند
 نقات بر اختلاف طریق ایشان در آنرا و مقالات چهارده هزار تن میشوند و حضرت فرموده که چون در هر
 مردان رسیده بود که با جعفر وصیت میکرد از اهل بیت خود خبری را میگویند که در هر آنکه دعوت
 میکرد ایشان را و حال آنکه مردی باشد از ایشان که در مصعب بود و از هر کسی سوال میکرد و پرسیدند نام او
 محمد باقر علیه السلام از قام صیدان و کما را ما مت قیام نماید زده دست مبارک خود را بر او میبردند
 فرمود که ایست بخیر که قایلان صیانت و امام جعفر صادق فرمود که بدین بزرگوار من بودی که گداشت آنچه
 حالا میخواست پس چون آنحضرت را در وقت نزدیک رسید فرمود که بخیر از برای من گواهی میدی پس بنام
 کن را از فریض طلب فرم که در میان ایشان تا غم من بعد از آنکه بنام خود گفت بنویس این را که من وصیت میکنم
 باجبه یعقوب سعیدان وصیت نموده که باجبه را که الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب و الله اعلم بالصواب
 مشکون و بیای خبران من بدوستی که خدای تعالی بر تو بدیاری نماید در منی که سلامت پس بر
 مگر که غیا سلطان باشد یعنی اینکه باید که بر اسلام برود و وصیت فرمود امام جعفر باقر علیه السلام
 جعفر صادق علیه السلام و امر کرد که کن کند او را بر روی که جمعا در آن نماز میکند و در هر آنکه
 روی بد و قمار و ارباب ساز و در وقت دعا را نکند بلند کرده اند و بعد از آن در وقت دعا را نکند بلند کرده
 فرمود بگوها که با آن کردید که دست کشا خدا خدای تعالی عودان فرمود مرا و را که ای بد بزرگوار
 چه خبر میدی درین که گواهی فرمود که ای پسر من بنام خود اسمی که علیه کند و گوید که حواصیت نکرد
 نبوی بی و خواست که در حاجت باشد بر ایشان زید بن علی علیه السلام گوید که در هر آنکه از آن
 مردی از ما که اهل بیت است است بر خلق او سخت زمان ما برسد زید نام امام جعفر صادق است
 علیه السلام که هر که بر روی او کند گناه شود و راه با هر که مخالفت او کند گناهان بن صد کردید که من در
 خواب دیدم که با او تمام بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و در پیش وی طیب بود که بر آن مدینه
 پوشانیده بودند پس برداشت مند بله از طریق من در و در طلب جسد بود پس آنحضرت جیزمانا

نسخه

تا و فرمود پس گفت مرا و را که از رسول الله خبری ازین بن بخیر است از این بن و بعد از آنکه
 خطی دید که در این صحیفین ناهفت خط از آن خردم که در آنکه که زیاد که ناله سواد فرمود که راست ترا
 انکه میدادندم پس چون صاحب صحیفین حضرت محمد صادق علیه السلام فرمود که در پیش وی
 خطی بند بود که بسیارها است که من در خواب دیدم پس چون من در آنرا برداشتم پس از آن خطی
 پس از آن خطی خردم پس گفت بخیر از این بن رسول الله از آن بن رسول الله از آن خطی ناهفت عدد
 از آن خردم پس گفت مرا و را زیاد که بر این بن یا بن رسول الله فرمود که از آنکه میگردد چندان پس هم
 میگردد و لیکن پیراست ترا این و رویت که منصور و امانی امر کرد و بیع را صلحا صلحا حق الله
 پس چون حاضر شد و چشم منصور بر افتاد و گفت مرا و را که بگفت خدای تعالی مرا از این خطی تا قطع کرد
 در مسلمان من و فقه و با ساخته بر من بنام حضرت فرمود که بخیر که من هیچ کدام از این نکردم و ادا آن
 تمامه پس کنی را بر تو رسانیده و در وقت که اگر هستم که کرده باشم علم کرده بود و در آن بر یوسف و او
 و ابوب یحیی را رسانیده و در وقت که اگر هستم که کرده باشم علم کرده بود و در آن بر یوسف و او
 اندوایشان باز میگردد و گفت مرا و را که بی یایا پس چون بالادت گفت مرا و را که فلان خطی
 اخباری که در زمان آنرا و آنچه ذکر کردی از اینها پس فرمود که حاضر کن او را یا بر ما مواجعه کنی بر آن پس
 حاضر ساخت گفت مرا و را منصور که تو شنیدی اخباری که میگردد که ای امام جعفر گفت بی نگاه فرمود
 آنحضرت مرا و را که تو شنیدی از این فرمود که میگردد سقا آنخوردن بر آن گفت بی منصور گفت مرا و را که
 ای سوگند بخیردی گفت بی سخن بر ما بنام آنکه میگردد خوردن آنحضرت فرمود مرا و را که کنوینت
 و قوت و انصاف الحسبی و قوتی که حسین و زمان کرد جعفر گفت حسین که جعفر بی آنحضرت
 بر آن صبر کرد پس سوگند خورد و با آن خطی که نه آنحضرت که او گفت فرمود از آنجا جدا شده بود
 که این مرد افتاده پای بر زمین میزد تا جان داد منصور گفت پای او را که شکست و بر زمین
 لعنه الله بر او که بد که در آن وقت که در این خطی آنحضرت منصور و یاری مبارکش می شنید هر چند
 لب وی حرکت می کرد غضب منصور ساکن می شد تا آنکه برید تمام و طرف مذ و از خوشدگشت

دیکر با در پیش این سخن هر که بر زمین آمد آنحضرت فرمود که الواح موسی و عصای وی در ماست و ما
 و از آن بنام و نزد نیست سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله که کسی در نزاع دارد و دیگر فرمود بدین
 که آن سلاح بر تقد و فرض اگر بفرمود نزد بن خطن خدا او قهرت ایشان خواهد بود باز فرمود که این اس
 میگردد در صوبی کسی بجهت شود نبوی او حکم که کتابت از آنجا نیست پس هر که از اراعه حق باشد
 برودن خواهد آمد پس مردمان گویند که جلیست این کس صحیفه و تعالی فداه و برای دوستی است
 ما و بر صیبت او رویت که عمر بن ابان گفت که برسدیم از ابن عبد الله علیه السلام از آنچه مردمان
 میکنند که حادث خواهد شد و اگر نزد ام سلمه صحیفه سر حضرت فرمود که چون رسول الله صلی الله علیه
 و آله رحلت فرمود علم و سلاح او میراث من رسید حالا اینجا رسیده میراث امام حسن رسید باز امام
 حسین با آن صوبی علی بن حسین با آن صوبی هر شب گفت باز منی بودند فرمود بی روی فرمود که نزد نیست
 شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله و نزد نیست لایست آنحضرت و نزد نیست زده و جوشن و خود وی
 بدین صیغه که نزد نیست الواح موسی و عصای او و نزد نیست حاتم سلیمان بن داود و بدوستی که نزد
 طیبی که موسی تقرب بجهت یان قربانی را و نزد نیست اسمی که رسول الله صلی الله علیه و آله میگوید
 از میان مسلمانان و مشرکان ظفر می یافتند بر مسلمانان و نزد نیست مثل آنچه فرشتگان آوردند تا
 و مثل سلاح که در میان ماست مانند تاوت که در میان بغاسرا بل بود و در آنرا رهبر خاندان داده که تاوت
 دای یافتند در سخا فای ایشان نبوت ایشان را قبول میگردد و کسی که آن سلاح نزد او میاید
 از ما ماست حق است و بدوستی که پوشید بدین زده رسول الله صلی الله علیه و آله پس فرمود که در زمین فرود
 کرده بی و پوشیدم من از او تمام ما حاجی که بر شد از آن من را بر او داد و عدل کند و دیگر فرمود که از آنجا
 اندامان ما بر زمین و نکت در قلوب و غز و اسامع و نزد ماست جعفر رضی و جعفر اسیر و مصعب فاطمه
 و نزد ماست جامعه که در دست جمع آنچه مردمان از آنجا جسد بر سر ایشان بگذاشتند از آنحضرت
 برسدند فرمود اما طایفه انق باجبه خواهد شد و اما بر بود اشق باجبه شده و اما مکت در قلوب
 پس ان الها مست و اما نقره در اسراع سخنان فرشتگان است که شنیده بیشتر و کلیم ایشان و در مدینه

نسخه

پس چون آنحضرت بیرون آمد از نزد منصور و در رفتی او دیدم و گفتم مرا و را که آنرا در وقت
 ترین غضب بود چون در اهل مدینه بود و در حرکت بود هر که بر او ای از غضب او شکست
 پس بدوستی که ای لایق بود فرمود بدعا بیستم حسین بن علی علیه السلام که در هر آنکه
 سه و عاود فرمود که با عقیب جسد شدی و با عقیب عقیب که بر بی آوستی حق لا شمار و گفتی بر
 آمدی که بر ارض کربلا که در آن روز عاود با او گفتم پس هیچ شدت و سختی فرود نیامد هر که بر من سخن
 این در عاود بان سخات یافته ام با آنکه مرا آنحضرت را که اسامی را سوگند بخند خدا بی سخا فاطمه
 فرمود سخا فاطمه که بنده او را که مشایق میگردد و تو سعید و جسد او را بگردد می رسد تا که جز کار فرمای
 تو را سخن تا بدعتت او را پس سوگند در اوم بر آن و جزی که تو شنیدی او را پس سخن صحیفه و تعالی که گریه
 گریه حق سخت و مرویت که در اولین علی بن عبد الله بن عباس گفت معنی سخن زار گمراهی امام جعفر
 صادق بود علیه السلام و کرمت مانی او را و آنحضرت وقت بجزدی ورد ای خود را میکشد فرمود
 مرا و را که بر ملا می کشی و مال او را که می کشی آبی را که در مزار او میگردد بر زمین فرود دل بد خواب
 نمیکند و در صوب ناسخ آنخورد ببلد بخیر که در نزد عالی بگردد و در وقت مرا و را که گوید که میگردد با دعا
 نماز کسی که کبکی است و از آنکه فرمود پس ابو عبد الله علیه السلام که با آنکه خطا خرد و تمام اشق در وقت
 و خرد و سوگند بر زمین جعفر شنیدند که میفرمود در زمان اشق که با آنکه القوه القویه و با القوه القویه
 یا ذا القوتین العلیین کفایت لها و لیکن کفایتی علیه الطایفه و انفق لی منة من ساقی کذبت بیا که لا
 و فغان بیا که گفتند که در زمین مرد درین ساعت و مرویت که او نصیرت که در فم کذب با من کذب
 بود با وی زده که کردم و در فم نبوی تمام پس ملاقات کرد چهل صحیفه که بر فم حضرت جعفر بن
 محمد و فرسیدم که ایشان بنی کربلا در وقت متوفی مرا خدمت روی پس نام ایشان نادداشتند
 وی در صدیم جرن من پیش فرم و نظر مرا کش برین افتاد فرمود که با آنکه بصیرت با آنکه در سخا
 پیران و اولاد ایشان داخل نماید شد و دعا بصیانت پس فرمود که با آنکه رسول الله صلی
 که من با صاحب بخردم کاتب کردم و فرسیدم که کوفت شود مرا داخل شدن خدمت تو با ایشان حاضر کن

نسخه

بقره که او را بود در خارج مدینه و من براه و خسته تا حضرت رفتم و او بر ساری سوار بود و من بر دانه کوشی که مرا بود با آه از دانه گفتم پیش آمد شبیری من از ترس جلو خود را کشیدم و آنحضرت با کف نهان شده است و مرا می داند شیطانی که فریفتن و تذلل می نمود من آنحضرت را همه می گوید آنحضرت توقف فرمود آبروی او و کوشی فراداشت همه او را تفریح در دست برداشت نهاد بر کتف است آنحضرت نفس را نسانید و حق و عظیم بر من پیدا شد بعد از شجره و رفتن یک جانب راه و کرد آنحضرت عثمان بن عفان را در جانب قیله و در عا میگرد و لپهای مبارک می چینیاید بر سوجی که من نفهمی کردم بعد از آن اشارت فرمود بدست خود بسوی شیبی که بر من بود دیگر شجره همه در آن آغاز کرد و آنحضرت فرمود که آمین آمین و شیراز تا جای بازگشت تا غایب شد از ما و امام روانه شد پس چون از آن موضع بگذریدم گفتن چنان من فدای تو باد حال این شجره چه بود که من ترمیدم او را بر تو خنداکه تغییر کردم از حال او با تو آنحضرت فرمود که او بیرون آمده بود و شکایت آورده امین از دشمنان و زاری کردم از من الناس می کرد که از حق تعالی در خواهم که او را فرج دهد و بر آن و بر آسان سازد من زاری او دعا کردم و در خاطر من خطر مرگه که عمل او نترسید است او را از آن اخبار کردم او گفت مرا که برو در حفظ و امان حق تعالی که مسلط بر خلق است که ایند خدا تعالی من تو را بر ذریه تو و نه بر شیعه تو چیزی از سیاه رنگ من گفتم آئین که بدلی می بطلانی طلب کرد هر دو آن رسید می روی که باطل کرد اند با و در هر شکست امروسی بن جعفر علیها السلام و بخوبی زدا او را در مجلس طلب کرد می رسید با زاری را گشت تا مایه آورده چون حاضر ساختند و گسترند و نماند و نماند بر آن مایه بود و بعد که چند بر آن نان بعلل آورد و بگذاخت آنحضرت دست در آن زد که ناقه از آنجا بر آید برای تناول می برد از پیش روی و هر دو فرج می کرد و می خوردید برای آن لیسر گشتی نشد که شکر سر مبارک با لاک صورت شبیری دید که بر یکی از آن برده بگشیده اند بر فرج و در او را گهای

شیر

شیر بکبر این در شمشیر خدا او گفت پس جستن کرد این صورت که می آید آن بر کتف آن در نهانت پس آن شعبده باز را پیش خود کشید و پاره پار کرد و خورد هر دو ندمای او بر روی در افتادند و عقل ایشان بر آن شد و خوف بر ایشان ناکار کرد از هول آنچه دیدند آنرا بعد از مدتی که هموش باز آمدند هر دو گفت مرا و لیسر نه راه جتی که مراست بر تو که در خوابی که این صورت آن مرد با زبان زد فرموده که عصای موسی بر تو آید فرموده بود از رهنمای قوم و عصاهای ایشان بازی کرد ایند آنرا پس بدستی که این صورت نیز آنچه فرموده بود این مرد بازی کرد ایند و این اعلی و اعلی شایست از آیات و کلمات آنحضرت که بد محمد بن عبدالله بگری که در فتنه بدمنه برای طلب دین که تنگ آورده بود مرا باخبره کن که اگر بروم نزد ابوالحسن موسی بن جعفر علیها السلام و شکایت بوی کنم بهتر باشد پس آمدند حضرت آنحضرت در فرجه جاری داشتیم چون خبر کردیم در پیون فرموده و باوی غلامی را بی پاره قطعام و خرمایرد و غیر از آن غلام دیگری باوی نبودند حضرت بخردن طعام و من نیز باوی خودم و از حاجت من پرسید من قصه و احوال خود را گفتم پس با من در پیون خانه فرمود و مکث فرمود مگر اندک و بر من آمد بسوی من و فرمود غلام خود را که برو بعد از آن بر خواست و من نیز بخاستم و سوار شدم آه خود را با او گذاشتم و آورده این معارف و غیره از دوات که هر دو آن رسید بیرون رفت و سخن و نزدیکی پدید شد ایمان آنجا استقبال کردند او را و امام موسی علیها السلام در پیش ایشان بود بر ساری سوار و در پیش آنجا رسیدند است که بر آن سوار شده و با استقبال رسیدند آنکه که با این او را در آن توان یافت چه با و بی دسی و از عقب می باقی فرمود که این فرمودست از اسبابی نیز بود و بلند ترست از دانه و شمشیر کاهل رو و گفته اند که خبر لا مورا و سطل و گفتند که چون بر من رسیدند پدید در آمد توجه زیارت حضرت جعفر صلی الله علیه و آله نموده و او را بعد بسپاریدند چون نزد بقره آورد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت السلام علیک یا رسول الله و سلام بر تو ای پسر عم من در رحلتی که

من سخن گفتن ام با این بر غیر خود و امام موسی علیها السلام که آمد نزد آنحضرت فرمود که السلام علیک یا رسول الله و سلام بر تو ای پسر عم من در رحلتی که

چنانچه خشم از ظاهر می گشت و بعد از این خبر از آنکه محمد بن حسن پرسید از امام موسی علیه السلام در حضور و رسید در مکه که آیا جایز است محرم را که شمایه افکند بر سر خود مشایخه سر پوشیده آنحضرت فرمود که با اختیار جایز نیست محمد بن حسن گفت که آیا جایز است که در روز پرتاب یا اختیار فرمود که بل محمد بن حسن خندید پس از این آنحضرت فرمود که ترا تقی می آید از دست جعفر صلی الله علیه و آله و با آن خبر از پی بدستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت سایه می فرمود در اسرار و در بر سایه سر رفت هر دو احرامی بخود احکام الهی قیام نیست که بعضی بر بعضی قیام کنند پس هر که قیاس کند را که هر که در لحاظ موش شد محمد بن حسن آنچه جواب ندانست و مردمان ذوات بسیار از آنحضرت کرده اند و واقعه اهل زمان بود و حافظ ایشان بکتاب الهی احسن ایشان از روی صورت قرآن را با او خوش تلاوت فرمودی با خون و کزستی و ششوندگان کر بستند پس و برده مدینه او را بن امیر المومنین نام کرده بودند و کافر می گفتند او را از برای آنکه حضور فرمود بخورد و صبر می فرمود بر آن از فعل طالمان تا شهادت یافت بر حسب و بند ایشان و در ذکر و آیات آنحضرت روایت کرده اند از احمد بن عبدالله از پدرش گفت که من داخل شده بر فضل بن ربیع و او گفته بود بر بلندی چون مراد گفت نزدیک شوی اندم تا بوی زده یک کفتم گفت بالایا و نظری باین خانه چون بالا رفتیم دیدم که در آن خانه جامه افتاده گفت که نیک نظر کن و شامل نما چون نیک نظر کردم یقین شدم که این بیت که در سجده است کف مرا که می شناسی و در آن کفتم گفت این مولای من است که تو را نیک گفت می گویی بر من کفتم چاهل می گویی و لیکن نیک از آنکه مرا مولای من است گفت این ابوالحسن موسی بن جعفر است علیها السلام گفت مرا که من نفقد و شخص او می تمام در شب و روز

شیر

برسان بعیاس بن محمد و امیرک و ارباب مال ایغه درین تکلیف و یک کتایت دیگر سندی بی
 شاهک برسان و فریبای او را برهان عباس بن محمد مسرور آمده و ول کرد در خانه نضال بیجا
 جناحه کبی خواست که اراده او چیست بعد از آن داخل شد بر موسی بن جعفر علیهما السلام
 پس یافت آنحضرت را بران وجه که برشیدر ساینه بود که در فاهیت است و از آنجا سینه
 لغوی رفت نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک و آن دو کتایت را بایشان داد و آنجا
 در یک کتایت بیرون آمد و در واید رفت نزد فضل بن یحیی و با او سوار شد و برین امر دخل
 کتی که حیران باشد تا به پیش عباس رسید و عباس تا نایانه و عقابین را طلیح و فرموده آنحضرت
 را برهنه کرد و سندی بن شاهک او را صد تا نایانه زد و پیش او برود آمد مغربا اللون
 بر خلاف آنکه با ندر و وقت و سلام مکرر برموده از جانب راست و چپ و مسرور این خبر را
 نوشت برشید بعد از آن خبر نشست در مجلسی که مردم بسیار بودند و گفت ای مردم ما فی فضل
 بن یحیی عاصی شده بر من مخالفت طاعت کرده و چنین بدیده ام که من او را هفت کلمه پس بخت
 کید او را پس لعنت کرد زنده مردمان که در آن ناسیت بودند تا نزله افتاد در هفتاد و هجدهم از
 لعن او این خبر که یحیی بن خالد رسیده سواد شده اند بوز رشید و با ندر و وقت عیب
 آن در که مردمان با ندر و میرفتند و از پس پشت او امیرک که او شعور نداشت و گفت
 القات نامیا امیرکش گوش را سوسی او داشت گفت که فضل بدیده کرده و من کتایت میکنم امیرک
 که تو یحیی ای ویشا شتی بیاد کرده ازین سخن شوغمال شد و روی بر دم کرد و گفت که فضل
 عصبیان کرده بر مردان امیرک او را لعنت کردم اکنون تو بکه زیاد کتایت طاعت من پس دست
 او با شید مردمان گفتند مادوست اکسم که او دوست تست و دشمن آنکس که او دشمن تست
 مادوست داشتیم او را بعد از آن یحیی بن خالد بیعت بر او آمد تا بغداد رسید مردمان
 بر او کتایت شدند و سخنان را لایح در میان افتاد و هر کس چیزی میگفت میگفتند
 از برای ضیظ مملکت آمدن و میخواهد که نظر کند در امور رعایا و اینجا استغفار بعضی امور

نمود

نمود چند روزی بعد از آن سندی را طلیح کرده امر کرد او را در آنحضرت و او را مال
 نمود هر یک از آنحضرت شد زهر در طعام وی کرده پیش فرستاد و کوبید و طیب را زهر
 آورد کرد و بود و آنحضرت از آن خورد و احساس زهر کرد و در کفر نمود بعد از آن سه روز
 که در بجه بود از آن و در روز سیم رحلت فرمود صلوات الله علیه چون آنحضرت رحلت فرمود
 سندی بن شاهک فقها و اعیان بغداد را بدید که حرم بر عندی و غیره در آن زمان بودند که نظر
 کنند بر وی ایشان نظر کرد و از آن جراحی و حقی و شقی دیدند و نگاه گرفت ایشان را که او یک کتایت
 کرده ایشان برین گواه شدند و آنحضرت را آورده بر سر جسد بغداد نهادند و نگا کرد که
 این موسی بن جعفر است که وفات کرده پس نگاه کنید و بیخبر و مردم مان نگاه می کردند
 روی میا و کوی و او را بست دیدند صلوات الله علیه و زعم قومی در زمان آنحضرت آن
 بود که قایم منتظر است و جنس و در آن غیبت مذکور از برای قایم می دانست بعد از آن یحیی بن خالد
 کتایت نشان دادند در وقت وفات وی که این موسی بن جعفر است که زعم و افاض آن بود که او بیخبر
 نگاه کرده و بیخبر نگاه میکرد او را در حال کتایت است بعد از آن برود و در مقابل قریش را
 لایح رفتند و آن مقبره از آن بی حاشی بود و بیخبر است که آنحضرت در حال استغفار
 فرمود سندی را حاضر کرد و مولا مدعی که او را بود که در خانه عباس بن محمد فرود آمد
 بود در شرعه قصب تا سوبی غسل و تکبیر آنحضرت شود پس حسان کرد و سندی بن شاهک
 کتایت در حواست میکرد که آن فرماید که من تکبیر کن و او را قبول فرمود و فرمود که ما
 از اهل شیم که مهرهای زنان و خواجهات حج و کتایتها عیبه کلن ما اظهار اموال ما باشد
 نزد من کفن هست و میفواهد که متوفی غسل و حجامت من مویلهای فلان شود پس او سوبی
 این امر شد و مدت خلافت وی و مقام او در امامت بعد از پدر و زود گوارش می برین
 سال بود و تولد او را در باب بود که موضعی است در میان مکه و مدینه در هر دو کتایت
 که هفت روز گذشته بود از ماه صفر در سال صد و بیست و هشتم از هجرت و اتفاق در

امام رضا

بعد از روز جمعه که از حرج شش روز باقی مانده بود و بعضی گویند که پنج روز گذشته بود از
 ماه رجب در سال صد و هفتاد و سیم و در آن روز پنجاه و پنج ساله بود و کوبید پنجاه و چهار ساله
 و مادرش را مرده بود که او را سینه بریده میگفتند امام رضا علیه السلام فرموده که زیارت
 پدر من مثل زیارت امام حسین است علیه السلام و دیگر فرموده هر که زیارت کند قبر پدر
 مراد بعد از آن است که زیارت کرده قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و قبر امیرالمؤمنین را صلوات
 الله علیه مگر آنکه مر رسول الله را و امیرالمؤمنین را هاست تفصیل فرموده که کسی که زیارت
 کید پدر ترا امر آن چیست گفت بهشت عنبرین است و نیز فرمود که زیارت پدر من در فضل حج
 فضل کسی است که زیارت کند قبر ابا ابی رسول الله صلی الله علیه و آله او گفت که بی بیم
 که قادر باشی که داخل شوم و اخراشدن برای زیارت گفت سلام کن و زیارت نما از بیرون و در
 بی سجد گفته که مضمونش در همین قصیده مدارس آیت در ذکر امام رضا علیه السلام مذکور
 خواهد شد انشاء الله تعالی و محمد بن طلحه عوفی این مضمون را گفته که سلام بر طهر مطهر
 که سعادت محمدت و سلام بر فرزندان چندش که موسی بن سمرقین تا آخر هر صلوات ایبه
 علیهما السلام **باب دوم در ذکر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و ائمه**
و فائش بدانکه امام قایم بعد از عده صالح ابوالحسن علی بن موسی است علیه السلام پس
پدر و زود گوارش بر او و اجتماع پدر نامعارش بر او و اعتبارش را بطریق عیبه می آید از پیشتر ذکر
کردیم گویند علی بن یحیی که من بودم در خدمت عبد صالح فرمود که ای علی بن یحیی این علی
سید ولد است و بدانکه کتایت خود را بوی عطا فرموده ام زیاد بن هرون هندی گوید که داخل
شدم برای ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام و نزد وی بود ابوالحسن پیشتر فرمود مرا که ای
زیاد این پسر من که فلان است کتاب او کتاب من است و کلام من و قول او قول من و رسول او
رسول من و آنچه گفته من قول او است گویند او در قی که گفت مرا بی ابراهیم را علیه السلام که
پس فدای تو کردم بدوستی که من بگویم رسیدم ام پس دست مرا بگیر مرا بر او همان از آنش دروغ

کیت صاحب ما بعد از وفات پس اشارت نمود به پیش از اطمینان و فرمود که ما نیست
 صاحب شما بعد از من میریست از ابراهیم بن موسی که من را لحاح کردم بنام امام رضا علیه السلام
 بر چیزی که طلب می کردم از وی پس آنحضرت طلب فرمود مرا بعد از آن در یک روز در آنجا
 فرمود و ای مدینه و من با آنحضرت بجم چون رسید نزد یک فقره مقلای نزد آن فرقی
 آمدند و زبرد رختهای که آنجا بود و من نیز با آنحضرت فرمود آمد و بیرون ما تا لایق گفتند
 تو کردم این در ختیت که سایه کرده بخدا که ما کتایت بدیم بنسبت و حیران آنحضرت
 تا نایانه که داشت زمین را خراشید خراشیدن سخنی بعد از آن دست مبارک زد و
 فرما گرفت آن و سبیکه طلا بی نگاه فرمود که طلب استماع کن ازین و پیمان دار آنچه بدی
 در ایت است از احمد بن عبدالله از عتاری که کتایت مردی از آن ابی داغ مولا می رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم که گفته میشد او را فلان برین حتی بود و تقاضای آن می نمود
 و لحاح و میا لایق می کرد برین پیچیدم بدیم این نام را ز صبح کردم در سجده رسول الله
 صلی الله علیه و آله بعد از آن توجه کردم بحاجت امام رضا علیه السلام و آنحضرت در آن روز
 بر پیشین بود چون نزدیک شدم برود و لحاحه او بر مری سوار می آمد و بر پیشین و ازاری بود
 پس چون نظر کردم بسوی آنحضرت حیا مانع آمد مرا و چون رسید من توقف فرمود و نگاه کن
 بن سلام کرد مر بر و عاهد مصافح بود که کتایت جانم فدای تو بود بدوستی که مولا ترا برین حتی
 هست و بخدا که مرا شهنش کرد و کان من است که او را خواهد کرد که بزیر آن از من بیستاند و
 بخدا که بی گویند که او را برین حید است و نام بی بره که چیست پس امر فرمود که مرا نشانند و در وقت
 که باز خراشیدن پس اینچنین بود مرا تا لحاح تمام کردم و دروغه دار بود پس تک شد سینه من
 و خواستم که باز کردم دیدم که میا شد و برگردش مردمان بودند و اهل کتایت که برایشان
 نقدی گذاشت پس گذاشت و بخانه فرمود و برین اندوه را طلب کرد و سواست و رفت در خدمت
 وی رفت و نشست و من هر را وی نشستم و حدیث بسیار ازین منسوب گفت چون فارغ

شدم فرمود که کان بی هر که افتاد کرده باشی گفت نه فرمود که کلاه بی هر طعمی او بدند
و پیش من نهادند و فرمود غلامی را که امین طعام خود چون فارغ شدیم فرمود که بردار
فراش را و از حدکن آنچه در زیارت پس آنرا برداشته و در زیارتی چند بود
برداشته آنرا بجا برد و آستان خود را فرمود که چهار کس را از بندگان خود که با من
باشند تا مرا بنزد رسانند پس گفت که زدی تو کرد مردی که طایف بن مسیب بن شمس
و من تفضل هر که او من ملاقات کند و غلامان تو با من باشند فرمود که بر او راستی حق تعالی
راه صواب راست بنویساید و امر فرمود که ایشان را بزرگ ندوختی که من ایشان را بزرگ اندر پس
چون بزرگ رسیدم بنزد خود و دیدم مرا ز فرستاد و ایشان را و بنزد رفتم و چون طلبیدم
و نظر کردم در آن دنیا پس آن جهل و هفت دنیا ز سرخ بود و در آن میان دنیا دیدی بود
که می درخشید پس عجیب آمد مرا برداشتم و نزد یک چراغ او در پس دیدم که بر روشنی بود
واضح روشن که حق فلان مرد بر تو بیست و هشت دنیا راست و مابقی از آن شست و الله
که من نبود مگر و اما ترا و با شمر آنچه او را بود از تو بی بی حال گوید ابراهیم صلوات
که مامون گفت با امام رضا علیه السلام که با بن رسول الله بدستی که من دانسته ام فضل
و علو زهد و ورع و عبادت ترا و دانسته ام که تو سزاوارتری بجلالت از من امام رضا
علیه السلام فرمود که من بخیر میگویم صیودیت مرخدا میخورد و بر عهد در دنیا میدادم
نجات را از شر دنیا و ورع از عبادت امید دارم بفرز عبادت تو واقع در دنیا و امید رعیت
دارم از خدای عز و جل پس مامون گفت مرا و که من دیده ام که خود را از خلافت عزل
کنند و آنرا فرمود ام برای تو و بیعت پس آنحضرت فرمود مرا و که اگر آن خلافت
لا یق بحال نیست حق سبحانه و تعالی برای تو میسر کرده اند پس جایز نیست که بر کسی باسی
که حق سبحانه و تعالی تو را پیشانی کرده و برگردانی آنرا از برای غیر خودت و اگر از خلافت حق
تو نیست پس جایز نیست که چیزی که از تو نیاشد بدی بدی که بی مامون گفت مرا و که

بزرگ

با بن رسول الله ناجاست ترا از قبول کردن این امر فرمود که نیستم من که این کار بکم طبع
و رغبت هرگز پس در ایالات و اوقات درین باب سعی و جوی بنقدم می رساید در ایالات
و در آن تا ما می رسد از قبول آن پس گفت مرا و از قبولی که نیکی خلافت را و نیکو بیعت کردن
من ترا پس ولی عهد من باش تا باشد مرا خلافت بعد از من پس امام رضا علیه السلام فرمود
بجدا که حدیث کرد مرا بد روزی که از آن آبی عظام خود را از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
از رسول الله صلی الله علیه و آله که من بر من روم از دنیا بشی آن تو در حالی که مظلوم و مقهور
باشی زهره اذن که بگریزد و من فرستگان آسمان و فرشتگان زمین و دقن کند مرا در
زمین غوب در پهلوی هر دو از رسیدن مامون آگوست و گفت با بن رسول الله گویا
آن که بگشود ترا با قاهر باشد بر بدی تو و حال آنکه من زنده باشم پس آنحضرت فرمود اگر
خواستی که بگویم که خواهد گشت مرا هر آینه میگفت مامون گفت با بن رسول الله میخواهد با بن
گفتن خود که قبول این امر نمیکنی با شدان نفس تو در دفع این امر از خود میکنی تا مردمان گریه
که تو زاهدی در دنیا فرمود بجدا که من در دفع این امر از ان زمان که برود در کاس من مرا خد
کرده و من ترک دنیا برای دنیا کرده ام و بدستی که من هر آینه میدانم آنچه تو میخواهی بمانی
گفت من چه چیز میخواهم فرمود که امان بر صدق گفت مرا تراست امان بر صدق پس گفت
مرا تراست امان گفت میخواهی آنکه گوید مردمان که بدستی که علی بن موسی ترک کرده
بود در دنیا برای دنیا بلکه ترک کرده بود دنیا را برای دنیا بدی که چگونه قبول کرد
ولایت عهد و طمع نمود در خلافت پس غضب شد مامون گفت تراست بخیر آمدت
هرگز با آنچه میخواهی آنرا و حال آنکه من ترا این کرد ایدم از سطوت خود و امان دادم
ای خدا بی یار دس سوگند میخورم که هر آینه اگر قبول کردی ولایت عهد را بندها و الا
اجبار میکنم ترا برین پس اگر کردی خراب و الا بر تو گزشت اما امام رضا علیه السلام فرمود
بدستی که نفس فرمود خدای عز و جل مرا که بدست خود فرود آید بلکه اندام پس اگر امر

دندان مجلس نبود مامون گفت مرا و که من چنین دیده ام که تفویض کنم تو امر مسلمانی را
و از گردن خریدم و دادم بگردن ترا از پس امام رضا علیه السلام فرمود الله الله یا
مرا طاعت این امر نیست و قوت این بار کربان ندادم گفت مرا و که ترا مستولی این امر
میکنی بعد از خود فرمود مرا و که در کربان مرا ازین و معاف دار پس مامون کلام
نهادید آینه بی گفت درین امر بیعت اشاع او را و گفت در میان سخنان خود و نحو
بن خطاب واقع کرد آینه شوریدی در میان شمس که کسی از آنجا خود فراموشی
بود علیه السلام و شرط کرد که هر که بخلقت کند ایشان کردن او را بر من پس ناچارست
از قبول کردن تو آنچه من میخواهم از تو چه بدستی که من نمی بایر کوزی و کزویی
از آن پس آنحضرت فرمود مرا و که من قبول میکنم آنچه تو میخواهی از ولایت عهد بر آنکه امر
کنم و نفسی نما بود قوی ندهم و قضا بترسو کسی را و بی کرد نام و عمل تمام و تغییر هیچ
چیز نکم از آن چیزی که آن فراد یافته پس مامون اجابت نمود بنامی بی و برودن رفت ذو
الربیع و میگفت و انچه من چیزی غیر عیب دیدم که ندیده بودم گفتند اصلک
الله چه دیدی گفت مامون میگفت با امام رضا علیه السلام که مصلحت چنین دیده ام
که تفویض کنم تو امر مسلمانی را و آن خود بیندازم مرا و ترا بگردن فرود دهم
علی بن موسی الرضا را علیه السلام میگفت که یا امیرمرا قوت و طاعت این امر نیست ندیده
خلافت و هرگز که ضایع گرداند آنرا که او از گردن خود اندازد و عوض کند آنرا بر علی
بن موسی الرضا و قبول نکند و بگردن او اندازد و یا بکند از آن و مریدست که مامون
چون اراده کرده که امر را تفویض امام رضا کند و بعد شد برین خاطر کرد اید فضل من
سهل پس اعلام کرد او را آنچه عزم بنم بران نموده آنان امر مرا کرد با اجتماع مردم
با برادش حسین بن سهل بران پس امتحان کرد و اجتماع نمودند حضرت او پس حسن
تعظیم میکرد این را و بر تو تعریف میکرد آنچه میگوید باوی بود در خارج امران اهل و بران

برین وجه است بکن آنچه صلاح تو دانست و بدستی که من قبول میکنم این امر را هر که
کسی را وانی نسا زد عدل کنم و نفس ریم کنم و طریقی را از هم نمانم و با شمر درین امر مشورت
نماید پس مامون با بن امر می شد و کرد اید او را و بی عهد خود بر کرامت او از برای این
دیان بن صلوات گوید که من بفرمودت علی بن موسی الرضا علیه السلام و گفت مرا و که با بن رسول
الله بدستی که مردمان میگویند که قبول کردی ولایت عهد مامون را با اظهار کردن تو بعد
در دنیا پس آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی دانست که هر که مرا درین امر پس چون میخواهی
مرا میان قبول و میان قیل و قبول اختیار کرد فرمودی بر شما آید ان شاء الله که بسف علی است
بفرمود او را و بی صورت باعث شد که متولی خرابین عز و کشت و فرمود او را که آنچه علی بن موسی
الرضا علیه السلام علیه و ما را بی صورت باعث شد و بقول این بر او که او را و بیچار بود ان شاء
برهلا که بر آنکه او من داخل می شدم درین امر ضایع میگفت از دین موسی خداست شکی نیست و
مدد از من خواهد و مریدست که مامون فرستاد صوری جاعلی اذ آن ای طالب و آورد ان شاء
بجای خود از دیده و امام رضا علیه السلام در آن میان بود و ایشان از او اندام بصره تا مامون
رسانید و متولی آن امر فرمودی که معروف و مشهور بود بجلود بی پس چون بنی در
مامون رسانیدند مامون گفت ناخانه برای ایشان تعیین کرد و امام رضا را علیه
السلام بمن لاد بگردن آورد و در او گراهر و تعظیم وی میگردند و سوخت داری بفرمود
و فرستاد دسوی وی که من میخواهم که خود را عزل کنم از آن اختلاف و تفصیل تو تمام پس
رای و از بنده تو درین باب بیست آنحضرت فرمود مرا و پناه میبرم بقیل ای امیران
کلام و آنکه شنود این را یکی از من دان پس و سالت را برورد کرد پس گفت چون شب
در آید من بر تو عرض خواهم کرد و دشواری پس ناچارست ترا قبول کردن ولایت عهد
من بعد از من پس ایامود امام رضا علیه السلام برین پس با بن زدن حضرت پس طلبید او را و
شکوت نمود برای و فضل بن سهل که او را دادا او را پس میگفت باوی بود و غیر ایشان دیگری

بزرگ

مامون گفت مبرور که من معاصی کرده ام با جدی توبه و غسل که اگر من فرصت یابم و توفیق
 بیرون کنم خلافت را از این خود و تسلیم کنم با فضل آل اوطالب و من خدا می بخسک مرا
 افضل ازین بر من بود و بی زمین پس چون دیدی حسن فضل عزیمت او را برین نگاه داشت
 او را از معاصی او و درین امر پس فرستاد ایشان را امام رضا علیه السلام و عرض کردند
 این را بیرون و حضرت از آن امتناع نمود پس لا يزال هر دو بر وی میخواندند تا اجابت فرمود
 و باز کشیدند بیعتی مامون و در لیلیدند او را با اجابت کردن آنحضرت این امر را پس شاد
 شد مامون با بن و نشست برای خاصه در روز پنجشنبه و بیرون رفت فضل بن سهل
 و اعلام کرد مردمان را برای مامون و مصلحت او در باره علی بن موسی علیه السلام
 و بدرستی که او را ولی عهدی نمود کرده و آنحضرت را رضا نام نهاده و امر کرد ایشان را
 بطیاس سبزه علوی و عهد کرد برای بیعت او در روز پنجشنبه دیگر بر آنکه و اگر بدو رفت
 یکساله او را پس چون این روز شد حکام و ولایات بطبقات خود سوار شدند و
 مامون نشست و انداخت از برای امام رضا علیه السلام دو دو شکر بزرگ با
 و نشست آنحضرت بر روی شکر سبزه و پرو عمامه و پیشانی بود بعد از آن امر کرد
 پس خود را عباس بن مامون آنکه از اول مرد مرابیت کذب امام رضا علیه السلام
 برداشت دست مبارک خود را و بر روی مبارک خود فرود آورد و گفتند از برای برهنگ
 ایشان مامون گفت بگستران آنرا از برای بیعت آنحضرت فرمود که رسول الله صلی الله علیه
 و آله این بیعت میداد و بیعت میکردند او را در روز دست او بالای دستهای بود
 امر بیعت تمام گشت خطبا و شعر برخواستند و ذکر کردند آنچه مامون را بود در امر او ذکر
 کرده در فضل امام رضا علیه السلام بعد از آن طلب کرد از عباس بن مامون را چون در او ذکر
 فرجست و ضم و بسید دست بدر خود را بعد از آن طلبیدند بعد بن جعفر بن محمد را
 دیک شاد مامون را و بیعت کرد و بنویسد دست او را پس مامون گشت با خود خایه آنکه

مامون گفت باز کرد با جامع مجلس جای خود بعد از آن طلبید ابو جعفر علی بن موسی
 را و جوار ایشان را با ایشان داد تا تمام شد اما او را مامون گفت من امام رضا را علیه
 السلام که خطبه کنم در روز و آنکه نمای پیش آنحضرت حد و ثنای الهی را بجای آورده و
 که ما را بر شایسته است رسول الله صلی الله علیه و آله و خدا را بنویس حق است بسبب
 او پس برگاه که خدا داد کند بسوی ما این سخن را واجب کرد در بر ما حکم از برای شاد کرد
 نغمه از او غیر این داد را در آن مجلس و امر کرد مامون که در راه را با اسم آنحضرت زود
 و تن و بیج نودا سخن بن موسی بن جعفر را بدختر عم خود که او اسحق بن جعفر بن محمد بود و اسب
 کرد ایند پس حج کرد بر دم و خطبه کرد برای او امام رضا در شهری بولایت عمد و خطبه
 کرد عبدلیستار بن سعید درین سال بر مشر رسول الله ص پس گفت در دعای که از برای
 او می کرد که ولی محمد سلیمان علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی است
 علیه السلام ملائقی آورده از ریجا که خدا چون امام رضا علیه السلام نشست و مقام
 ولایت شرف و خطبا برخواستند در پیش امام و در آن باب اشعار و خطبه خواندند و اول
 بر سر مبارک وی برافراشتند یکی از خواص آنحضرت که بعد که نظر فرمود بسوی من فرمود
 من بیات فرج و شادی را اشارت کرد بجای من من فرمودی شدم فرموده مرا به چنان
 که مشغول میکرد آن دل خود را با این امر و استیثار با بنی نای که این کار تمام می شود
 و یکی از شعر آنکه بود و یافت بر آنحضرت و جعل بود و گفت قصیده گفته ام و سوز کند
 خورده که نشود آنرا هیچکس بشناسد آنکه او امر فرمود مرا بنیشتن تا نیک شده و در
 پیرین قصیده مدارس آیات را خواندم تا آخر چون فاتح شدند نو که او را شش خط
 از طلا دادند و فرمود که این را بخیر و در آن پیشانی از جامه آنحضرت طلبید و
 بوی داد جامه مبارک خود را بعد از آن بعد از آن وقت تا بعد رسید اهل قزوین را در آن
 در طلایه اندن بوی که جامه آنحضرت هستند نهاد و امر کرد بیرون رفتن آن وقت

تذکره امام رضا علیه السلام
 در روزهای شریف و مبارک
 در روزهای شریف و مبارک

نه با زیارت قدرت تقرب ۵ نه قلم راست قدرت تحریر ۵ آتش بیضا آتش کوه
 فلک از آسمان سید روز است ۵ دود آبی که بوی خون دارد ۵ خیار از سوز آندو
 اندر دم نکاوای صمد ۵ و زنده افکند شراره در عالم ۵ که بوی آید آنکه
 دل ازین رفت و آمنت نکار ۵ شب در است و اندرین شب که در سبب تفرین انوار
 کرم بودی او مد کا رم ۵ کی روز آردی شب تا رم ۵ دور از اسکان کربلا
 کل شدی روز این شب تباری ۵ ناصوف شب سیاه او ۵ هر شود از نینبج جلا
 کار من با منت و آه و فغان ۵ بر شامان خالی از سنگان ۵ عرصای رنگ بیداری
 کشید پرنگ و خاک چون تو ۵ من باین آه و ناله ماشم ۵ بته ام عهد آید آن حکم
 که همین عیدی از عهدت آن ۵ خالی از نقص عاری از بطلان ۵ و چه گوید در شامان
 از سپاست روز روزها ۵ زو کشتی وصال روزی من ۵ شب چراغ و شرفین
 بر عداوت چنانست این ۵ چو بلی سیاه شد یارب ۵ دشمنای این شب تباری
 دارد از دوستان مرا عاری ۵ دستم بگشا شدند ای وای نیست یکت از آن صبر
 همه گشتند و سران نزدیک تا نه بینند این شب تاریک ۵ محاسن شب سیاه پر خطرست
 در مینه ولی سیاه ترست ۵ آنکه یاد آورده از آن کربیات که فرودست زود و زین عجا
 دوستان بد در دودل روزی ۵ تا نه بیند این سیه روزی ۵ در مانده همه زیاد و یا
 سوی عزت شدن بی پروا ۵ دل من خون شد از آن پلان ۵ که کسی ظاهر اند و کرمهان
 اسک چشم که نشو آکیر است ۵ از دل دردمند سخن ترستی ۵ می کشاید بد و رود فرات
 روزی خلاق امر عرصا ۵ در محشر جود بد و کجاست ۵ ای با حسرتی که من دایم
 در نیاید بد بید خون یارب ۵ آشنایی ز اهل یار و یا ۵ بکرم هر طرف زمین و ای
 هیچکس در مقام خویش بجای ۵ داد از دست این یار و یا ۵ آه از جوهری بوقلمون
 ای غمی این زمان دور ۵ کشید جان طویله جود ۵ برکان بنی جواد رسید نفس و شرفین در آن

لا والله که قطعه از روز زیارت محمد پس چون او از قم بیرون آمد بعضی از اهل
 قم رفتند و راه را بر او قطع کردند و آن جامه را از روی گرفتند پس باز گشت
 بقر و دین باب سخن گفت گفتند قد داد آن را حق تعالی و دادند با و بر او زیارت
 و قطعه از آن جامه مبارک و صفون قصیده در عیال تفصیلا بنیست که مذکور
 کرد در بطریق نظم و جعل آن در سخن سجع اعجازه در بیان سخن و روان متان پیش
 از شعر آید از فصیح گفته نایب مای خضر و مسیح ۵ خضر با نظم آن حضرت
 دست خود شسته است ز آب حیات ۵ کرم سما که روان بخش ۵ دم ز جگر زدی جان
 نزد ما مردل را ای ۵ پیشش عرض دم سیماسیت ۵ تبه شعر او چنان با لاس
 که لک سیاه و اش اندر است ۵ شعر او جان دیده در مردم ۵ راه آنکار نیست
 نظیر این ۵ از دل حیات ۵ خاصه نظر مدارس آیات ۵ آمده آینه عرش
 نه چنان برده و نه خواهد بود ۵ در زمان امام برده و سر ۵ گفته بود آن قصیده
 حکایت آن امام دین پرور ۵ عالم انسی را سوسه و را ۵ اش و جان برود
 ز رسای او ۵ عرش و کرسی فرود پای او ۵ بازگاه اما آتش روضا ۵ هشتمین
 روضه هشت خدا ۵ آشنایی ز اوج دین رخشان ۵ این موسی علی بن عثمان
 یافت چون زب و زبیت نام ۵ کرد روان مدینه سوی امام ۵ در خراسان امام
 داشت وطن ۵ ملک مامون از او شده مامن ۵ یافت چون بر نمره خدام ۵ عرض
 کرد این قصیده را امام ۵ بنیت هر چند حده هر گاه ۵ که کند بخت این بفرمایه
 یک کلک شکسته بستان ۵ میگردد چراغی بگاه سخن ۵ بو که بر بی از آن چنین
 بگفته چنان سخن باید ۵ میگویم بی دعوت دعوی ۵ منبش را با داری امل
 گشت در عیال سجع فصاحت ۵ این چنین در مدارس آیات ۵ که جواب و سوال اهل
 در عصیانان اهل بیت ۵ نیست جزایهای بی پایان ۵ نیست جزایهای آنکه

یعنی از امام و اولادش ... کلاه و زین و کلاه استوار ... و آنکه گشت کرد در شان شهید روز ... بادل شک ما که این اندوز ...
 همگرا از طریق نجات ... حال بود در دل ... مشت از این امیر قیاس ... و در کفر از این قیاس ...
 یک خوان از زین زینکی ... هم کرده در بارگی ... خواسته زین حق و بی محروم ... جزیه فرما ز سید بوم ...
 خاندان بکنده صورت ... است در حجاب و بیست ... غافل از آنکه بی عیشت ... نتوان یافت از خدای نشان ...
 است و این تصویر ... بعضی زلفا حضرت ... بعضی هند و سید و پسرش ... آن برین بیدید پسرش ...
 آن کسی که بود اندام ... عامی که فرمود است ... صاحب کبر و وفور و شرف ... بورد است سحر ...
 آنکس که نفس عدو ... بود شان کار در ... صاحب نفس و حکم برور ... بدو و بی شرفی بود ...
 آنکه بود کارشان ... ظلم بر او و صیای غیر ... ناقص عهد و مصلحت ... مظهر نقص مظهر عیانت ...
 تابع آنکه که اول ... گشت از نشان غافل ... این کی نشان در عادت ... کجای مرز نشانست ...
 و غری باطن نشان ... ملک بود در دل ... بود میراث دور از خویش ... جزای خدای خوشتر ...
 حکم و مؤثر کند ... تحتی در زمانه کفر ... زین مصیبت بود کفر ... از حق کرده چاره ...
 دست از این ... کفر با بر دین ... سهل آسان بود این ... کفر ظاهر و پنهان ...
 بگذرد چینی ... گشت آن در میان ... بود از اهل تقی ... که گشت آشکار ...
 و بدو باطل و ترات ... حکم قادی فی الصلوات ... اگر آن منصب برین ... و صیبه که گشت ...
 نامه کفر در ... پای اسلام ... آن وصی بر زکلی امام ... حضرت مرتضی علیه السلام ...
 آنکه در ... خاتم النبیین ... آنکه صافی زده کراشت ... و کوه طاری زین ...
 ششوار با عک اطل ... قایل از و غزاة اقل ... با خورشید چندان ... در خفا غیبی ...
 در شجاعت و شجاعت ... است و شاعر ... کرد و شاعر ... است و در شرف ...
 آنکه ایشان ... قوت و باطن ... حضرت تقی و امیر ... شریفی در این ...
 او بی کسی که ... شاه آقا ... آن مقام کس ... کس همان بود ...
 جز بطن نشان ... زرد و سبز ... بود در امر ... دیگر از اهل ...

چون زینم ز دیده رود ... برانهای خاندان ... بی خداوند خاندان ... که در کتب ...
 چنگ صبر از بر ... بر سهای دیار ... در از باره ماند خاندان ... آیات ... ان طاعت ...
 منزل حق خاور ... کل شد از و نشان ... خجسته که از خاست ... هم خاتم ...
 بود جای رسول ... من از آنست رسول ... است آن جای ... یا سزا و جعفر ...
 منزله ... که هزاران ... است آن ... که از اهل ...
 جای فضل است ... حرم خلوت رسول ... است آن ... که از اهل ...
 فرد چنان ... است در ... است آن ... که از اهل ...
 مسکن ... ما من ساکنان ... است آن ... که از اهل ...
 صوم و تطهیر ... نه که با ... است آن ... که از اهل ...
 شد و جلیات ... و در کشت ... است آن ... که از اهل ...
 که جهان ... آن بنای ... است آن ... که از اهل ...
 داشت ... است آن ... که از اهل ...
 دین ... است آن ... که از اهل ...
 و از آن ... است آن ... که از اهل ...
 بی و نشان ... است آن ... که از اهل ...
 چون ... است آن ... که از اهل ...
 دود ... است آن ... که از اهل ...
 همان ... است آن ... که از اهل ...
 که ... است آن ... که از اهل ...
 این ... است آن ... که از اهل ...
 جای ... است آن ... که از اهل ...

شود علیه الصلوات ... فرج چنگ ... که بی و کند ...
 وی عهده ... ملک روشن ... که در ...
 فرود ... که خواهد بود ... که در ...
 زینت ... که از صدق ... که در ...
 بعد از آن ... که در ...
 بعد ذکر ... که در ...
 امره بالذات ... که در ...
 هست از ... که در ...
 مرد ... که در ...
 مرتضی ... که در ...
 و علیه ... که در ...
 عیاش ... که در ...
 از ... که در ...
 زود ... که در ...
 زین ... که در ...
 که ... که در ...
 از ... که در ...
 هست ... که در ...
 از ... که در ...
 نیست ... که در ...

باد بر دی ... از خدا و ملائکه ... تا بود آسمان ...
 آنچه ... که نه در ...
 که ... که در ...
 جان ... که در ...
 خیزای ... که در ...
 اهل ... که در ...
 کوه ... که در ...
 هست ... که در ...
 هست ... که در ...
 از ... که در ...
 بدایع ... که در ...
 بگویم ... که در ...
 قمر ... که در ...
 که ... که در ...
 چون ... که در ...
 کی ... که در ...
 و ... که در ...
 هر ... که در ...
 آن ... که در ...
 تا ... که در ...

ایشانست برم گفت و کوی ایشانست چون کم ذره دین و ایمان را کرده ام اختیار ایشان را
 از برای صلاح نفس فیضه فی ذریه نقیب و تلبیس را آنکه هستند خیره الخیرات
 و علی کمال اهل نقیات دام انصردن دل مرتد نشان داغ جاب محبتشان بریدند
 بصیرت فی السره تا کم وقت باطن و ظاهر در همی رسول وال رسول در ولای تولد
 بول من ذریه نریک بی ارم مرشان در ضمنی دام تاشاند هیچ خدای حاجیان
 سواد از هر جای تا برد در جهانی بی پرکار قرآن فقه شیخ را شیخار دوست
 من باعدوشان من زجان دشمن هستم اندوه کین ز طول حیات که بدیشان رسم در جدول
 دشمن دشمنان ایشانم کویسه باشند جمله شوشاره دوستشان چو جان من باشند
 دوستی شان بجان نمانم دام دست دوست تا که جان دام دوستشان برشته باجاست
 از برای فقه نهانست بکن ای دیده اشک خون ایثار شوزکن صبار کوه را بر کوه کین کوی
 کاتجه تکساست ان برای کشیدن آست وجه دوناست این کم دام بی انما عالی
 دام من و شرنیکی ازین اعلال من و سرکشکی ازین افعال لیک دام لیک که بجا است
 باشم از عذاب وقت مات چون خزان بدین فرید رسید از امام این دعای خشنید که ای خزان
 ترا جود و سوری از نوع این در حدادی باز در عیال حدیث کرده افان کرد از لب بدین صفت
 انجان که نمی این که من می سال روز و شب بوده ام برین سؤال روز و شب حرم فرزانست
 کار من انا مات و افغانست که حق مستحق علی الاطلاق چندین بنیر استحقاقه انحصار بر
 ال رسول مانده در دست مردمان فزول کرده قسمت جمع را اقیار اهل ان بنوا ان بسیار
 چون که عدل با این فریده رسیده لفظ تصدیق از امام شنید باز گفتن ازین فرودانده
 که بن میرسد کرده سیه مدا و کم در خون شده دلم از راه دیده برود شد زانچه زان
 امیه و گفتار د میزد در جریه اطهار و آنچه از اهل لغت جاوید میرسد میبوم بی
 نر مید چون توان بداهه ازین بیداد در کسای حیران بر یاد چون که طبع اهل بدید

دشمن دشمنان ایشانم کویسه باشند جمله شوشاره دوستشان چو جان من باشند

دین همه در دوزخ است اندوختن خلق را شادی کند دوزخی حاضر و ناظر است بر همه کس
 مردمان فاخته از آن همی کوی که بر حق شناسا پیش دان کمال و جمال بکن پیش
 سکران خود نیکو کاران بلکه شان پیش می شود انکاره پس که ان شبها سخن را ندی روی حقین
 ما پس شانند کویچه قصیر من بی باشد لیک ازین کار هر خوی باشد من را انکس چشم ان نشان
 که مدد میکند مراه بیان سگ سنی که عسکرت بجای کی در این بر زکس از با بی کس
 نکرده است در که بیکه خوف خاطر نشان سگ سیاه هست این حال کینه از ایشان
 کاتجه جا کرده در دل ایشان بهزادان حکایت و تدبیر نیست ممکن که کس در لغت بی
 پس همان به که فرزند زین پس نکم گفت و کویهر کس هم بدین غصه ساد و سوزم شع معنی دل
 بیفرمزم کرده در معرفت عارف کوشش و پیش نیکد خالف عیال خیل معاند زانی نیست
 جزوی شهورت فانی کویا استغفار سینه من شک کرده ازین سخن کردن نیست کجایش
 سخن زین پس اشک جشتر از مرد کندان پس پس همین پس که کم از دل و جان تازینتی
 بدر همت نشان واد تان بی علیه صلاه و علیه سلام ذی الخیات خوانند عدل جانان
 قضیه تمام آفرین بافتن زبان امام که هزار آفرین و صد تحسین بر قوی ناد در زمان
 زعمین سخت جمله روح می بخشند بدل و جان فوج می بخشند حوز جزای دهد بخیر
 ترا شود حاجتی بغیر ترا بعد از ان گفتن ای مسیح بیان بر کسی دیگر از قصید خندان
 چون بمؤمن رسید این معصوم کرد میل شدیش ملعون پس باذن امام هر دو سورا
 خوانند عدل قضیه سر تا پای لب تحسین و افرینش کشاو صله بخیزار در هر داد
 داد اما شش در همین مقدار از جب در است شد بر ایشان گفت عدل که با امام تمام
 دام این اثر بدو انجام که مراجع دمی ز بدن که مر با ایشان مرکبکن شاه دین
 هم زلفش پیش ان پیش داد برهن مبارک خویش داد و مال خویش نیز می این
 عطاها نمودی در پی کین عطاها که کردت ایشاره روزا بد که باشد در کاب

کفته بشنید اول رسوله ناکجا جای مهر بخشاست مهر با انان در خشانست ناماود
 ندانند بصانوه تا بوز انان اسید عیانت ناطلوع و غروب مهر بیست کاون کویه است
 و اویلاست بامدادان بکرد بار رسوله مانده خلی و از انان مالک حجرهای جایگاه اهل
 زیاده کشته ساکن هم بخاطر شاه حلق آن رسول خن اوده اهلسان در فرقان غم بود
 کرده ان زیاده در حیات زب و ترتیب و زینت حیات باسری فتاده آن رسوله از اسیر
 خویش مانده ملوک این اهول یاد در منزل فتنه دل بر حشمان مایله کربندی مر امید
 نماند که بود بعد ازین ظهور امام سندی صدر هزاد بار هلاک هاندین بر روی حسرتناک
 نیست شکی شبهه که امام میکند بعد ازین ظهور عیانت میکند آن امام با تمیز حق باطل
 ما تمیز میکند ان امام با برکات سخن مکافات نعمت و نقیات چون خزان بچو ان
 ایات کویه کرد ان امام با برکات کین معانی از سیه عادی بر زیات زعیب شدادی
 هیچ دانی که باشند قائم که بعد ازین ستم شود زانم بعد من در میان کلام د برین ستم
 ستم امام ان امامی که باشند دینی سزا و عیلت بعد ازین بعد از ان نشان حسن امام
 که با و کازین تمام بود حجة القیام است بعد ازین کوی که کد مرکب ستم را بی مددی باشد از میان
 غایب بود از چشم مردمان غایب هر که مانده دوزخی از دنیا کندان روز داد را نیکو
 تا برین ایدان سخت فرشت کندا فاق را بعد از جهشت کمت عدل که شایا شای دل
 که با و هست حل هر مشکل نفس من سر ترا نشانست باذ که زهره صبه میبوی از اد هر چه
 اینده است نیست بعید هست هر غفلت را زین بگوید حوز و اضطراب پیشه مکن که باید
 زمان جودیه من بخود قری بی بایم که همان سوی دوست بر نام که به بین جمال
 قایمراه با برکات بخت نام راه دان سستی شوم ازین نقیات کویچه باشد مراحل و امان
 نیزه و تیغ خویش چون فضا بکم از خون دشتان سراب دام از رحمت خدای امید
 که حیاتی دهد بر جاوید نرذ فرزند بیس هلاک و فاه همیو اخلاص من صحیح بنا

بعد از ان ذوالیاستین که بوده فضل نام وی ان سپهر کبود پیش مامون بی صلدت داشت
 جای برسد در زاریت داشت داد اسب و خراسانی با نادر و کلابه بارانی چون در کعبه
 اتفاق افتاد کدرش جاب عیانت افتاد کرد ترتیب زاد و راحله کشت در ره دین فانی بود
 را خطیر و ناگهان دام ایشان زدند کوهان صله و عدل و کویه رقیق همه بر دنا طغان
 طریق اتفاقا هروی باران بود بود فصل بهار و نیسان بود ماند عدل همین برهنه تی
 بر تنش بود کهنه برهنی زانچه تاج شد پوشش جز بر این امام مسافر و پیش
 و لش ازیند خصمه میفرمود بود حیران آنکه گفت امام که بکار ایلات و رایام ناگهان اسب
 خرمیش زانید که باو ذوالیاستین بخشید زیران یکی از ان اعراب که بقطع رهش بود
 شتاب بر سرش ان کلاه بارانی که با و متصل داشت از زانی ستم پر جمع بارانش شاه
 باران و شه سوار نش ستم به بیانی ایات از کلام مدالیس ایات عدل استاده بود ان
 سخن آشنا شنید از وی گفت یا سیدی چه میخوانی این سخن خاص کیست میدانی گفت
 و لیک ترا بشهر چه کار که کنی سال شاعر استفسار گفت اینجا حکایت است اما قصه و
 شکا بیست ما گفت این شعر عدل شاعر که بود در سخن و روی نادر گفت و امه عدل بد
 ایضین عاجز و سرا کنده بعد از ان پیش و بحسن اذا ان اقصیا بخا ندر سرتا باه تا جز آن مهر
 صدق افرایش همه کشند شاهد حاشی بود سره ده زان آن مرد چون شنید
 این حکایت پرورد گفت تازه زان که بد کرد آنچه بود بد بجه رد کرد و کویو دم
 رعایت بسیار بین کعبه کرد کویار بعد از ان بد رقه شد تمام تا رسانند بجه
 را به مقام هر که اومح اهل بیت کند کویچه ایضی بیکه و بیت کند نیست شک
 قبح و نیزه روز بروز کرد دش و زوی ای نیزه تراجه جرات ان که کنی مدح
 اهل بیت بیان لیک چون از اعانت توفیق هست راهیت حاجت تحقیق تا بود حاجت
 نر اهل قبول در نشان شو کبر ال رسوله مدانی آورده ان رجالی خود که چون اما

معدن

رضای علیه السلام بنیست در مقام ولایت شمر و خطبای ری خواستند و در آن باب با شاعر
 و خطب خاندند و او به بر مبارک وی افزا شدند یکی از خواص آنحضرت گوید که نظر
 کرد بسوی من و نزد من فرج و غمادی یافت اشارت فرمود بجان من پس نزدیک شده
 و پی فرموده مرا به نهانی که مشغول مگردان دل خود در این ام و استیسا با آن منای که
 این کار تمام نمیشود و بعضی از شمر که در وقت بران حضرت دعبل بود و گفت قصیده
 گفته ام و سوگند خود که دشمنه آنرا هیچکس پیش از تو پیش ام فرمود مرا به نشست
 تا سبک شدند در زمان من پس قصیده مداریات را خواندم که مصحفی آن محتا ذکر
 یافت تا آخرین جمل فایغ شد ام فرمود که او را ششصد دربار در طراد اند و فرمود
 که این را خری راه کن پس چیزی از خانه آنحضرت طلبید اعطا فرمود بوی جامه مبارک
 خردا بعد از آن دعبل بیرون رفت تا بقبر سید اهل قهر را در بار در طرای می دادند
 بوی که جامه آنحضرت دستا نند ناد و ایا کرد و فریختن آن و گفت لا واه که قطع
 از آن چیزان در بار می دهی پس چون آن فریرون آمد بعضی از اهل قهر رفتند و راه را
 بر قطع کردند تا آن جا می آمد از وی احذر کردند پس با آن کشتن فرود درین باب سخن گفت
 گفتند نزد اذن راه ندازی و او را هزار در بار دادند و قطع آن آن جامه مبارک و موافقت
 از باس خادم و در این من صلت که چون مامون عقد کرد از برای امام رضا علیه السلام
 بولایت عهدا امر کرد که آنحضرت سواد شود و به تمام عید بیرون رود آنحضرت اشاع نمود
 و فرمود معلوم داری از شریعی که میان من و تو شد در دخول این امر پس هر کس مران
 تمام مامون گفت که من میخواهم بدان که تا مردم ترا شناسند و اشاهان با بد فضل تو بود
 بسیار کرد در سل در میان ایشان پس چون مامون الملاح بسیار کرد بر فرمود که
 معاف داری بسوی من آن دست تراست و اگر معاف نداستی من بیرون میرم بطریقه
 که بغیر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر روی رفته اند مامون گفت بیرون فرمای و بیرون

مجموعی

که معنی ای و مامون همه مردمان از لشکر بآن و اهل شهر ام کرد تا سواد بدر خانه امام
 رضا علیه السلام حاضر شوند و مردم بقیاس آمدن و وزن و کودک در راه ها با بر ما بها
 اجتماع نمودند و انظار خروج آنحضرت میکشیدند و ملازمان خاصه از امر او لشکر بآن
 سواد بر در دولت خانه آنحضرت حاضر شدند و سواد ایستادند تا آفتاب طلوع نمود
 پس غسل نمود و لباس پوشید و عمامه از پنبه بر سر بست و طرفی از آن بر سینه مبارک
 خود فرو گذاشت و طریقه دیگر در میان هر دو شاه و بوی خوش بر خود کرد و عصا بر دست
 گرفت و فرزند مویا بیان خرد را که بکشد آنچه من کرده و ایشان بیرون آمده نزد وی جمع
 شدند و آنحضرت بای برهنه کرده فرام آورد و اول را تا نصف ساق و بر وجه فرم
 آورده بود بعد از آن اندکی رفت و سر مبارک بسوی آسمان کرد و ابتدای تکبیر نمود و همه
 مؤمنان با وی تکبیر گفتند تا آمد بد در خانه ایجا ایستاد پس چون امر او لشکر بآن دیدند آنحضرت
 بدین صورت همه خرد آمده افتادند بر زمین و بهترین ایشان از روی احوال کپی بود
 که با خود کاردی داشت که بر روی آن اطراف موزه های خرد را که از بای کندند
 برهنه بای شدند و آنحضرت تکبیر می فرمود و تمامی مردمان با وی می گفتند و چنان
 خیال می کردند که آسمان و زمین و دیوارها در جواب تکبیر با وی موافقت می
 نمایند و فریاد فریاد برخواست بیک به و الله که آنحضرت را چنان دیدند و او آن تکبیر
 شنودند و رسانیدند این احوال را با مامون و فضل گفت بوی که که بدین صورت
 که امام رضا علیه السلام بصلی برسد فتنه عظیم در میان مردم دست می
 دهد و ترس آن هستند که خون ما را برین بند آنگاه مامون فرستاد و وعده
 خواست که ما ترا زحمت دایم و بخواهیم تیر مشقی لاحق شود پس کم فرما و باز
 کند و باید که نماز بکنار در با مردم کسی که نماز می کارد با ایشان آنحضرت مؤثر طلب
 فرمود و پیوسته سواد شد و با گذشت و اختلاف و غوغا در میان مردم افتاد

دان روز و منتظر شد نماز ایشان و رو ایستاد از پاسر که چون عزم کرد مامون بر
 خروج از خراسان بجای شمران فضل بوی بیرون آمد و ما با امام رضا علیه السلام
 بیرون رفتیم پس هر دو بافت بر فضل کنای از برادرش حسن و مادر بعضی مشا و زل بودیم
 گفت که من نظر کردم در دو روز بخوبی سال یافتن که تو خواهی چشید در راه فلان و همچنین
 در روز چهارشنبه که می آهن و کرم حاکم را در بزم که در محل شوی او و مامون و امام
 رضا علیه السلام در جام درین روز و ترا حاجت کنند و بریزد از بدن تو چندان
 که خون زایل شود از نوجبات تو پس نشست فضل بن را با مامون و اتفاقا سر کرد
 که اینها از امام رضا علیه السلام پرسید پس نشست مامون بسوی آنحضرت و
 فرستاد که من نزد انجام نمی روم زیرا که من رسول الله را صلی الله علیه و آله درین شب
 در واقعه دیدم و فرمود که یا علی نزد انجام مرو و مصلحت نمی بینم که تو و فضل فرج
 انجام روید پس نشست مامون که راست فرمودی یا ابی الحسن و راست فرمود رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم من نزد انجام نمی روم و فضل بغیر می دادند با سر که بی
 که چون شب رسیده و آفتاب فرو رفت ام رضا علیه السلام فرمود ما را که
 بگویند این را که نعوذ بالله من شر ما یزل هذه ماد را ن شب این را از ام می گفتیم
 چون ساد صبح کردیم من و زوجه ما که بالای ام و رو کوش کن چون بیام بالا رفتم آواز
 صیحه شنیدم که بسیار و زیاد شده تا که مامون از خانه خود آمد چنانکه امام رضا
 علیه السلام و گفت با سیدی یا ابی الحسن هر چه خدا ای تعالی در واقعه
 فضل که انجام رفت و فرقی برود اخل شدند و کشتند او را و سه کس را زشتا ترا
 گرفتند اندکی بی رحال اوست و جمع شدند لشکر بان و امیران و هر که بود آن
 رجال فضل بر در خانه مامون و گفتند که او را کشته اند و فتنه را بر پای کرده اند
 و طلب خون می نمایند و آتش آورده اند تا بسوزانند در خانه ما مامون گفت من

آنحضرت

آنحضرت را که با ابی الحسن در خود می بینی که بر روی بسوی ایشان و رفیق و دربار
 نما می تا ایشان متفرق شوند فرمود که بی و آنحضرت سواد شد فرمود که ای با سر سواد تو پس
 سواد شد من چون بیرون آمدیم در خانه آمد و در آنحضرت همیشه کردند پس آنحضرت
 اشارت فرمود دست مبارک و گفت مریشا که متفرق شوند با سر گوید و اهل که ایشان
 روی کرد اندید و در شب بعضی مواقع میشدند و هیچ یک اشارت نکرد الا
 در وقت بر روی در افتاد و از امام رضا علیه السلام پرسیدند از ذوالفقار که کشید
 رسول الله صلی الله علیه و آله بود که از کجا فرمود که جبرئیل از آسمان آورد و بر آن از
 نقره بود و آن آگون نژد منست و با سر گوید که چون امام رضا علیه السلام ولی عهد شد
 شنیدم آن و وقتی که دستهای مبارک بسوی آسمان برداشته بود و میفرمود این مضمون
 را که یا رسولایا بد رستی که تو میدانی که من درین امر مکرم و مضطر میسر است مگر آن سرا
 همینانکه مواخذ نکرد اندی بنده و بغیر خودت یوسف را در دهکای که ولایت مصر را
 بقضه اختیار او دادند ابراهیم بن عباس گوید که من دیدم امام رضا را صلوات الله
 علیه که از وی چیزی پرسیده باشند هرگز مگر که آنرا دانسته جواب میفرمودند و بدین
 دانا تا بود در آن وقت و عصر که چیزی از مسایل علمیه بر او پرسیدند یا شد و مامون همیشه
 امتحان میکرد او را بسؤال از هر چیزی در هر حال جواب میفرمود آنرا بر وجه صواب و تمام
 سلام او و جواب او و تمثیل او با آیات قرآنی بود و هر سه روز ختم قرآن میفرمود و وصیفت
 اگر خواهی که ختم کند در کتاز سه روز می تواند و لیکن نمیکند و باقی آن آیات قرآنی
 مگر که فکر کرد میفرما هر چه در چه چیزی در کذا و کذا میست و اول یافته و در کذا حد
 وقت فرود آمده پس با برین ختم قرآن میکنم در سه روز و گویند که مامون بر من رفت
 تا بعت بستاند برای علی بن موسی الرضا علیه السلام گفت ای مردمان او ردهام
 شما را به بعت علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

عليه السلام بخدا که گنجی افرازم سما را بر کوه و کنگر و لال هر آنکه نایل کرد در آن وقت
بن یاد حضرت ذوالجلال و در ذکر وفات آنحضرت علیه السلام ابوالصیغری
گوید که من داخل شدم در قبه که در وقت پس گرفتار چهار سیب آن انگیزان
خاک چوب بودم تا بزند آنحضرت چون می دید فرمود که بدین ازین خاک کجوی را
و در پیش در ایستاده بود پس کشت آنرا و بسید و انداخت و فرمود که زود باشد که بکند
قبور را و نجبا و ظاهر خواهد شد سستی که اگر جمع کند بر هر کنگری که در خراسان
تواند او را از آنجا بکشد و دیگر فرموده بود که چون داخل کرد و بیخانه خود و از نزد
مامون بیرون آمد با شد بلکه سر ما کس پوشیده بود کسی با وی نگفت که ابوالصیغری
گوید که وصیت فرموده بود مرا پیش ازین که بکنند از برای او در موضعی که تعیین نموده بود
از جهت قبر وی و اگر دشوار باشد کردن آن تا بجز برسد امر کند ایشان را زود و در آن وقت
از آن زمین بکنند که زود باشد که حق تعالی آنرا کاشده گرداند آنچه خواهد و زود
باشد ای ابوالصیغری که به بینی در آن نمی پس بگوئی آنچه من ترا تعلیم کنم که آب دلفان جا
جوشیدن کوبد تا بخدا از آن بر شود و خواهی دید در آنجا ماهیان کوچک پس برود تا
تا آنکه من بر تو هر دو ایشان بر چشند پس چون از آن نان چیزی باقی نماند ماهی
بزرگی آنجا بیرون آید و فرمود این ماهیان خورد تا هیچ از آنها باقی نماند پس چون
ماهی بزرگ نیز غایب شود نه دست خود را بر دهان خود و دیگر کن بجای که من ترا
تعلیم کنم که تمامی آب زمین فرورد و چیزهای از آن باقی نماند و مکن اینها را مکن
در حضور مامون بعد از آن فرمود که با ابوالصیغری من داخل خواهم شد با این حاجت پس
اگر بیرون آمد مشکوفت ای پس بگو که با آنچه من ترا تعلیم کنم پس ابوالصیغری که چون
صباح شد جامه پوشید و نشست در صحرای مستطربان که نگاه داشتند بر او مامون
و گفت ای سگ کن امیر را پس پوشید نعل راورد از خود را و بر خاست و ستر چشید و من

دو روز

دعوت وی موقوف تا مامون داخل شدم و در پیش وی طبعی بود که بر او ناکورد و
طبعی دیگران میوه های انان و دست کرد و نوشته انان اگر برداشت بعضی را خورد
و بعضی دیگر را خورد اشت چون نظریش با مامون رضاعلیه السلام افتاد و بیست و او را در جمل
گرفت و میان هر دو چشمش را بوسه داد و نشانید بر پیشانی خود مداران داد و نوشته
را بدست من و گفت با من رسول الله ندیده انگوری بهتر ازین هرگز و مامون رضاعلیه السلام
فرمود مرا و را که چرا خوب نباشد این انگور که انان نهفت است گفت می او را که بخورد از ان
امام فرمود که مرا معاف دار از خوردن آن گفت چه مانع است تا که نمی خوری بخورد البته
شاید که ترا مظنه شده باشد پس داد من آن خورده را و من سه دانه از آن خوردم بعد از آن
انداخت پس امام رضا فرخواست مامون گفت می او را که بخورد می فرمود با آنجا که آمده بود
می پوشیده بیرون فرمود بخورد مامون ناچاره فرمود و امر کرد در خانه را بستند بعد از آن
خواهد بر فراغ خود نگاه دارد مدح و جوان خوب روی محمد موی اشده مردمان با مامون رضا
علیه السلام من میا در وقت کرم بیوی او گفت: از کجا آمدی و حال آنکه در خانه نشسته
بود فرمود آنکه مرا آورد از مدینه ما بیضا هو داخل کرد ایند مرا با این خانه در رسته
گفت که کیستی تو فرمود که من محمد بن یحیی با ابانست منم چون من عمل بود از آن رسته بیجا است
پیدا می نماید و امر کرد مرا که با وی داخل شدم پس چون آنحضرت نظر کرد بوی بر
جست و او را در کار گرفت و وضو فرمود بسینه خود و بوسه داد میان هر دو چشمش را
و کشید او را بر فراغ خود و برود رفتاد و بوسه بر سر و پیشانی میداد و با وی را زبانی
میگفت که من خصم کسی که مرا آید بدیم که بر ما با آنحضرت که می بینی بیاید مثل
برفد بدیم که امام محمد علیه السلام آنرا و بسید بر زبان مبارک خود بعد از آن دست
مبارک داد با نودون جامه برد و بیرون آورد از حرمی مانند کجشکی و ابو جعفر را و فرود
برد و در گذشت آنگاه ابو جعفر فرمود که بر خیز یا ابوالصیغری و نخته و آب از خانه بیرون بیار

با آنکه در نزد

من گفتم در خانه نخته و آب نیست فرمود که بگو آنچه من با تو میگویم پس رفتیم بخانه و با ما
با آنجا رفت پس بیرون آوردیم آنجا را و جامه خود را که تا آنجا بر عیال مشغول شوم بلای
فرمود که با ابوالصیغری بدستی که با من کسی هست که مدد کند در غسل غیرت بعد از آن فرمود
که بیرون بیار از خانه نظری که در وقت و بی خود شراست پس رفتیم بخانه آن طرف را
دیدیم که ندیده بودم آنرا هرگز پس بود اشرف و نزد وی آوردم و آنحضرت را تعلیم فرمود
و نماز بر وی گزارد بعد از آن فرمود که تا بوقت را بیار و بگویم تا ترا بشود بر خیز که
در خانه آنجا بوقت هست پس فرمود و با ما رفتیم و آوردیم پس نهاد آنحضرت را در آنجا بوقت
بعد از آنکه نماز گزارده بود و راست کرد هر دو قدم خود را و در حرکت نماز گزارد و هنوز
فانبع نشده بود که تا بوقت فرخواست از زمین و سفینه خانه شکافته شد پس بیرون آمدند
شخصی و تا بوقت را بر دگنم با من رسول الله این زمان است مامون می آید و او را از ما طلب
می کند ما چه جواب بگویم فرمود که خاموش شو که زود باشد که با زاید با ابوالصیغری که هیچ چیزی
نبیند که ببرد و در مشرق و صحرای مغرب الا که جمعی کسب سینه و تقالی میان اوضاع
و اجساد ایشان پس تمام نشده بود هنوز این حدیث که شکافت سفینه خانه و فرود آمد
تا بوقت ابو جعفر علیه السلام فرخواست و بیرون آورد بدو در کوفت خود را از تا بوقت و
فعاد بر فراغ او که کو میا تعیین و تکمیل کرده اند بعد از آن فرمود که ای ابوالصیغری بر خیز
و در خانه بکشا از برای مامون من رفتیم و در کشورم ناکاه مامون و ملازمان بریدند
پس مامون داد و مدگر باری و نالان کرد با آنجا که در بر سر میزد و میبکند با سینه در خانه
شده بیوای سید من بعد از آن دادند و نشست بر بالین آنحضرت و گفت تکلیف و بجز
و بر ما داده و کینه و فریب و کینه و در قبه هر دو ابوالصیغری بود که من گفتم که آنحضرت فرمود
که بگویم هفت نزد باز داد که کندن خرابی که هفت سینه خود را در وقت بکشد آنچه و بر
بآن ابوالصیغری بجز آنجا که پس چون کند و نهد سینه خود در مامون که ظاهر شد آنم

ماهیان و غیر آن گفت که لایزال امام رضاعلیه السلام می نمود عیال و خرابی و چاه در حال
حیات و چاه در حال ممات پس هشتاد و یک ماهی بود گفت با ما مامون بود گفت با ما مامون که چاه
ترا تمام و رضا و دین امر گفت نه گفت اخبار کرده شما را که ملک شما بی حساب با آنکه وقت و طول
مدت شما مثل ما مریع است که چون مدت شما با خرابی و آثار شما با بیرون رسد و دولت شما
روی بر دال نه در حق سینه و تقالی بر روی شما سلطه سازد از آنکه فاند کند شما را تا آخر شما
گفت راست گفتی بعد از آن مامون گفت با ابوالصیغری که با ما مامون که لایزال که با آن تکلیف می کند
که فراموش کردم درین ساعت و دست و کفتم مرا بجز بیست و دو حسی بر من تک شد و من از
حق سینه و تقالی در خاستم که مرا خلاصه هر چیزی بود و آنکه هنوز دعا تمام کرده بودم که در آن
بر من هیدن علی رضاعلیه السلام فرمود که تک شده سینه تو که با ابوالصیغری که بی و اهل فرود
که بر پیشانی بیرون و بعد از آن دست مبارک دانه و نیده های که داشتم کشید و دست مبارک
از نمانان بیرون آورد و پاسیایان و غلغان می دیدند و قرآنی بداشند که با من سخن
گفت تا از رخ نه بیرون رفتیم بعد از آن فرمود که برود در حفظ آن که دیگر تو هرگز بهیچ
رسی و او بی تو نخواهد رسید ابوالصیغری گوید که دیگر با مامون ملاقات نکردم و وصیت
از شیخ سفید ابو عبد الله می رسد که در کتاب ارشاد که امام رضاعلیه السلام بسیار
می خورد مامون را در سخوت و تقوی حق تعالی می فرمود و تقی می کرد و با طریقه که اوست می فرمود
می شد از اختلاف این و مامون و مامون ظاهر این را قبول می نمود و با طریقه که اوست می فرمود
و بر و گران بود بیروزی آنحضرت درآمد در وقتی که او وضو می ساخت از برای نماز و تقی
اب بردست وی میریخت آنحضرت فرمود که با امیر لا شرف و بیاد و یک آنکه مامون
غلام را باز داشت و خود متولی وضو شد و این موجب زیادت کدورت و حزن او گشت
و آنحضرت شحری می نمود بر حسن و فضل امیر را زود مامون وقتی که در ایشان سینه
و وصفت ناشایستی که از ایشان میجوید می آمد و نمی فرمود مامون را از گوش کردن

بقول ایشان پس ایشان دانستند این را آنحضرت پس گاهی سخن جوی میکردند و روزی
 ماهیون و جینها میگفتند ما را که از دوری که بنده می ترساید نه او را آنجور می رسد
 بروی ما بآزاد درین مقام بود نه در و ما او را از کوه انداخته و عمل کردند و قتل او با وفا
 نمودند که او با ما مومن طعانی بخورد چون خورد آنحضرت بیار شد و ما مومن اظهار
 کرد و ز کرده چون بن علی بن حنفیه بن منصور بن شریان برادر خود که او گفت من که امر کرد
 مرا مومن که در آن بگذاردم ناخونهای خود را بر عادت و اظهار کن این را از کسی پس مرا
 طلب کرد و بر روی آورد از برای من خبری را که شبیه بترجندی بود و گفت خبر کن این را
 بفرود دست و در من حقیقت کردم بعد از آن برخواست و مرا گذاشت و داخل شد در امام
 رضا علیه السلام و گفت حال تو چیست فرمود که اسدوارم که از صلوات با تو او گفت من
 امروزه بگویم که از صلوات من ای آمده تا یکی از اهل رفیع درین روز فرمود که نه غضب
 رفت ما مومن و با یک بر غلامان خود را نگاه گفت بود در ساعت آب آنا دیگر بسیار که این
 فیتان از دن از بعد از آن طلب کرد مرا که برو و ما را اینجا بیا مومن رفیع و او در وقت
 مرا که پیش از بهر دست خود از من جان کرد در مومن از این دست خود بخورد و وی او
 و سبب وفات آنحضرت این شد و اینست که در روزی که رحلت فرمود علیه السلام فرمود
 از ای الصلت هروی که من رفیق خودم امام رضا علیه السلام رفیقی که بیرون رفیق بود
 ما مومن از آن آنحضرت من مومرا که با ای صلت کرده اند حرکت را و توحید و توحید فرمود
 سخنانی تعالی را و روایتست از محمد بن جعفر که امام رضا علیه السلام بود که گفت
 او را آنکه بوسیل من داشت فراموشد از برای او چیزی از آنکور پس کرد ایندند در
 مواضع کثرت آن از خوشه سوزنی خیزد و بعد از چند روز از آن کند آن آنکه در سوس
 را و آوردند نزد وی آنحضرت از آن خورد و آن بیماری داشت که سابقا مذکور
 شد پس شهادت یافت آنحضرت از آن و جنین میگردند که آن از لطف موم و زهر همت

۴۶۸
 و چون آنحضرت رحلت فرمود ما مومن بنهاد داشت موت او را کشیدند و بعد از آن فرستادند
 بسوی محمد بن جعفر الصادق علیه السلام و جماعتی را از اهل اطال که بودند نزد وی پس
 چون حاضر شدند خبر موت او را با ایشان گفت و گریست و اظهار اندوه شد که در اول
 و نمود با ایشان جد میار کرد وی را که صحیح الحقیقت و گفت بر من دشوار است که بیستم تا بیان
 حال و من امید داشتم که پیش از تو بروم اما حق تعالی میخواهد ای آنحضرت بگوید از آن
 امر کرد بفسل و تکفین و تحنن آنحضرت و برپوش رفت باستانه اش و برداشت امر آنحضرت
 شد بوضعی که الحال مدفونست در آن و آن موضع خانه حمید بن خطیبه بود در قبر که
 بسیار میگفتند آن نوقان بن مین طوس و قهره و ن الرشید در آن موضع بود و قبر آنحضرت
 در قبله اوقات نزد وی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده این مضمون را که
 زود باشد که دفن کند با نه از بدن مرا بر زمین خراسان که زیارت نکند او را هیچ مومنی
 مگر که واجب کرد اندکسای بر وصل برای آن زار بهشت جاوید آن و حواجرسان دجید او را
 بر آتش سوزان و دیگر فرموده بدوستی که بخراسان هزاره نفعه است که با بد بر زمانی
 که بگردان نفعه شریفه محل تردد در پیشگاه هفت آسمان که همیشه جماعتی از ایشان فرود
 آید از آسمان بر زمین و کوهی بالا رود تا جرج برین آنگاه که دیده شود صورت و تمام
 عالم بگردد قبول پس گفتند مرا آنحضرت که ای پسر رسول خدا و کدام نفعه است این فرمود
 که آن نفعه است بر مین طوس بخدا که آن با غیبت از باغهای بهشت کسی که زیارت مرا
 در آن نفعه پاکیزه مرست هست مانند آنکه زیارت کرده رسول الله صلی الله علیه و آله
 و بنویسد سخنانی پاک و تعالی آن برای او ثواب هزار حج برود و هزار عمره مقبول شود
 و با شرم و پدران ایشان من شفیعمان او در روز قیامت نزد رب غفور و دیکر فرمود
 بخدا که نیست از ما کسی مگر که مقول کرد و شهید شهادت چشید پس گفتند مرا آنحضرت
 که کیست که دل دهد او را که شهید کند تا ای پسر رسول خدا فرمود که بدترین خلق خدا

در زمان من که بکشید و از بهر فریب از آن دفن کند مرا در خانه مصعب خراب در بلاد غیرت
 بر من بنویسد یعنی امر فرماید سخنانی عزوجل که بنویسد برای او من در صدها شهید و صمد
 هزاره در خانه کند در وقت تعالی و حشر کرده شود در زمره ما و بداند و بجای دهد او را
 در درجهای بلند و بر تشای فرزند و در بهشت رفیق و هدم ما باشد و در مقام هر
 دل بست و دیگر فرموده بدوستی که زیارت من برای می کند نزد حق سبحانه و تعالی با هر
 چه گفت گفتن مرا می جعفر محمد بن علی علیهما السلام پس آنحضرت را که زیارت وی بر یک
 میکند با هزار حج فرمود بی و آه که هر که با صد هزار حج مرا کنی را که عارف باشد بحق
 او دیگری گفت یک مودی از بلاد خراسان که با من رسول الله من دیدم حضرت رسول الله را
 صلی الله علیه و آله در خواب که گویا میگوید مرا که چگونه سواد نخواهد کرد شرا هر که که بی
 کند شود در زمین شما با او از من پس استحقاق و نکه داشت کنید و در نفعه مرا و غایب خواهد
 شد در خاک شما کرب افزوده من پس ملاحظه نماید کوب تا بنده مرا آنگاه فرمود مرا و آنگاه
 رضا علیه السلام که آن بدین من خواهد بود در زمین شما و ما با ده آن بفرماید شما و من آن
 و دیده و کوب رخسند و بدان آنگاه با هر که زیارت کند مرا و حال آنکه او اندک نفعه و آنگاه
 کرد آینه خدای تعالی از حق من و طاعت من پس من و پدران بزرگوار من شفیعمان او بشیم
 در روز قیامت و هر که ما شفاعت او باشد نجات و خلاصی یابد از عقوبت و آنگاه بر او باشد
 نگاه ثقیل که جنیان و آدمیانند و بدوستی که سدهت فرمود بد بزرگوار من مرا و آنحضرت
 این جد عالمی در من و آنحضرت از بد نامداریش او از آبی عظام خود که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله فرموده هر که مرا بنید در خواب پس شفیق مرادیده از وی صواب
 زیرا که شیطان متشاققش در صورت من و نه صورت او صیای من و نه صورت بیکی از
 شفیعمان ایشان و بدوستی که خرابهای راست دست جزوی است از هفتاد جزوا زبیرت
 و دیگر فرمود بیرون آید از زمین برین امام موسی کاظم علیه السلام که نام بلدا و نام هر

۴۷۰
 امیرالمومنین صلوات الله علیه باشد بسوی من مین طوس و آن موضعی است که کشنده کرد
 در آن زهر بعضی استسکا کاپس کرده شود در آنجا غریب و آری که زیارت کند او را
 در خانه که عارف باشد بحق او با که او را امام رفیق الطباعه داد بد حد خدای عزوجل
 او را نیز آنگاه اتفاق کرده بر موشان بیش از قریح و مقاتله کرده با دشمنان دین در آن
 او از جمله صلوات است بزرگترین در حیات در حیات جناحه با طلق است با قرآن دیگر فرمود
 صلی الله علیه و آله که زود باشد که دفن کرد تا به از من بر زمین خراسان که زیارت نکند او را
 غم زده مگر که حق سبحانه و تعالی بود از غم و اندوه او و هیچ کاه کار خیزد زیارت کند او را
 مگر حق سبحانه و تعالی با سوز دکاهان بر آنبوه او را دیگر امام رضا علیه السلام فرموده که زیارت
 کند مرا هیچ کس از دوستان من در حیات که عارف باشد بحق من مگر که شفاعت کم او را در
 روز قیامت و فرمود امیرالمومنین صلوات الله علیه که زود باشد که شهادت یابد مری
 از فرزندان من بر زمین خراسان زهر از روی جور و عدوان که نام او نام من و نام پدر او
 نام موسی پسر عمران علیه السلام و الرضوان بدان و آنگاه باش که هر که زیارت کند مرا ظهور او
 در آن محبت برکت با مرز حق سبحانه و تعالی که کاهان او آنچه پیش از آن کرده و آنچه بعد
 از آن نظیر آورده و آنچه باشد آنگاه در زمانه مثل ستارگان آسمان و قطره های
 باران و هر کههای در سخنان دیکر فرموده ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام که هر که
 زیارت کند قبر طهر فرزند مرا را و او باشد نزد خدای عزوجل هفتاد حج بر یافته را وی گوید
 کند هفتاد حج فرمود بی و حال آنکه هفتاد هزار حج پسندیده پس فرمود که بساچی که مقبول
 و بر نفعه نیست و کسی که زیارت کند فرزند مرا و بر سر برد نزد من شود و بکشد باشد
 نیز آن کسی که زیارت کرده حق صل و علان را در پیش عظیم او گفته باشد کسی که زیارت
 کرده سخنانی تعالی را در رعیش او فرمود بی هر که از ذوقی مت شورش خواهد بود بر عرش
 الهی چهار کس از پیشندان و چهار کس از پیشندان و اما اولیان فض است و ابریم

انجمن

و موی و عیبه علیهما السلام و اما آخریان بجهت و علی و حسن و حسین صلوات
 الله علیهم اجمعین پس از آن کسرتده شود فریض بجهت پس بنشیند با ما از آن بر
 انه نام علیهما الصلوٰه والسلام بدان و آگاه باش بدستی که بلندترین ایشان از روی درجه
 و حضور و نزدیک ترین ایشان از روی مرتبه و سرور و از آن قویا و در زمین باشند
 علی صلوات الله و سلامه علیه این بابویه رحمة الله میفرماید که فرموده آنحضرت که سزای
 تعالی با عرض زبانت کند نیست از آن برای تشبیه بلکه از برای تعظیم و تکریم است
 چه ملائکه زبانت عرضی اعظم میکنند و بگرد او طواف می نمایند و میگویند این نسبت
 را هیچگاه میگویند که بیست است چه حضرت حق منزله است از مکان و برتر از آن
 تعالی است عن ذلك علواً کثیراً ماوی کوبید که من شنیدم از ابي جعفر مجتوب بن علی بن
 موسی الرضا علیه السلام که هر که زیارت کند فرزند پدر ما بر زمین طوس بیامرزند
 تعالی از برای او آنچه از پیش اندوخته از گناه و آنچه پس از آن اندوخته از نجات ساه پس
 که قیامت قویتر در غضب کند و بر پای داند منبر را از برای کرامت او در برابر منبر رسول
 صلی الله علیه و آله تا بعد از آن که مرتبه او بگذرد و درجه او از چند در ثواب تا حق جیل
 و علا فارع کرد از حساب بندگان در روز حساب و دیگر فرموده ابو عبد الله جعفر بن
 محمد الصادق علیه السلام که کشته شود لبر من بر زمین خراسان در مدینه که آنرا
 طوس میگویند کسی که زیارت کند او را در آن مدینه در حاجتی که دانا باشد بحق او فرماید
 او را در روز قیامت پس در آدم او را در رجعت و اگر چه او اهل کجایان بگوید باشد
 و راوی گویند کفتم فدای تو گردم من چه چیز است شناخت حق او فرموده بداند که او امام
 مقررین الطاعه است که شهید کشته کسی که زیارت کند او را در حال که عارف باشد
 بحق او عطا فرماید حق و جلال او را برسد هفتاد شهید آنا تا فی که شهید شده باشند
 در پیش رسول صلی الله علیه و آله دیگر امام رضا علیه السلام فرموده هر که زیارت کند مرا

در روز

بر روی خانه از مردم من بایم و مدد کند او را در روز قیامت در سه موطن خطرات آنکه تاخیر
 سازم او را از احوال آن سه محض خوف ناکد و وقتی که می پردازد اهل انجاب بین و شمال و نزد
 بل صراط و نزد میوان که این هر سه صلاح است از جمع احوال که بد هشتاد و نه احمر که گفت
 ملا با الحسن امام موسی علیه السلام که آیا هیچ آفته که کسی از اهل مغرب آمده کفتم که گفت
 بی آمده مری از اهل مدینه پس بیا با ما پس سوار شد و من با وی سوار شدم تا آمدیم بسوی
 مردی پس یافتیم که او از اهل مغرب است و با او جاریه چند هست گفت مرا تو را که عرض
 کن بر ما جاریه خود را پیش آورد برای ما هفت تن از جاریه که بر آنحضرت هر کدام که عرض
 گفت مرا حاجتی نیست در رکعت دیگر برای عرض کن بر ما گفت تو در من جاریه نیست مگر یکی
 مردی است فرمود مرا و را که برست که عرض کن بر ما پس او با ما نمود از آن پس آنحضرت با آن
 گفت پس روزی یکم فریستاد و فرمود مرا که بگو مرا و را که قیمت او چند است پس هر گاه گویند
 ترا که این را من مبلغ پس بگو که من می ستافرا تا این مبلغ پس اگر آید بگو که چه مبلغ می یابد
 او گفت با من مبلغ و کفتر از آن می دهد پس اندم بخدمت آنحضرت و کفتم گفت بر تو بیست اند
 گفت که خبرده مرا از مری که دی روز از تو بگوید که بود کفتم مری بود از قبیله بنی هاشم که گفت
 آن کدام بنی هاشم که گفت فلان او را با من مبلغ خریدم گفت که من خبردم ترا بدستی که من اراده
 خریدن او را کرده ام از اقصای مغرب پس ملاقات کردیم زنی از اهل کتاب گفت این وصیفه است
 که باشت گفت که من میخواهم این را از برای خود بخردم گفت آن زن که سزاوار نیست که باشت
 مثل این نزد تو بدستی که این جاریه سزاوار است که نزد بهترین اهل زمین باشد پس
 در رکب کرد و نزد او مگر آنکه ز مانی مگر که سزای خود بگوید که سزای شده مثل این بشریت
 زمین و نه مغرب او گویند او را ام البنین میگویند و او را در ایران مرسیه میگویند و بعضی
 گویند سکیه قومیه و مراد آنحضرت در مدینه بود در روز نجبه و در روایت دیگر
 در روز پنجشنبه که با زده روز از ماه ذی القعدة گذشته بود در سال صد و چهل

هفتم از هر یک هفتاد و دو در سجده در ماه رمضان در سال دو و بیست و سیم و او در آن
 وقت بجا و پنج ساله بود و مدت خلعتش بیست گفته و دلیل بن علی خرازی در تو رو با بقیل
 علی بن موسی الرضا علیه السلام این معنی ترا که منزلت سان زمین طوس و قرار او را بگوید که
 آنجا است که هستی که منزلت میانی از زمین در حاجتی که داری و در قیامت در طوس
 که یکی بهترین هر خلق است و قدر بزرگ او بدترین همه ایشانست و این از قبیل عربست فایده
 نیند حد بلدا از نزد یکی بیکه که او یک مظهر است و آن پاکیزه را ضرر نرسد نزد یکی آن
 پاک پاکیزه دورست و همین است هر مردی با آنچه اندوخته از برای او دستهای او بر فراز کبر
 آنچه خواهی آن یک وید و دیگر آن آفات گفته که در مدارس آفات است ذکر یافته و مشهور هانی
 که او را ابوقاس میگویند در مدح امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرموده چند گفته که
 مضمون آن اینست که گفتند مرا که تو افضل مردمانی از روی شعر و خوش طبعی و معانی شریفه
 و کلمات لطیفه و جبر و کلام و نظرها نظام تو منتر در شاهوار است که در سجده نشانه شایسته
 که از آن بر می بینند و بر تبرک نگاه می دارند پس چرا تو که کرده مدح جناب امامی که بر سخنان
 اعلمت که موسی کاظم است علیه السلام و نحال آنکه حاصل حمیده بسیار و افعال پسند
 بدینار در امام رضا علیه السلام جمع است کفتم در جواب که من توانا بی نام مدح گفتی
 در امامی که بر این امین خادمدین و زکوان او بوده باشد بگو بگوید شیخ علی بن فضال که
 این مضمون را که جایز است زیارت قرآن در حرم و توبت حضرت و بیحی بن حبیبی پس بر جایز
 باشد زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که او فرزند دلبند نبوت و سبط
 ارجمند رسولت و ولد بسند بده علی مرتضی است آیا سخامان تو نشود ای اسیر
 پای بندها انخداد ندی که صاحب عرض اعظم و پروردگار شامست چون میرید آنکه
باب یازدهم در ذکر امام محمد تقی علیه السلام و امامت و مناقب و مناقب
 بد آنکه امام عبد الله بن ابی الحسن علی بن موسی پس از دست ابي جعفر مجتوب بن علی علیه السلام

محمد

بجهت نصیب بد بر زکواتش و و اشارت بسوی او و اعتبار او که کفتم و ابو جعفر
 متفق نسبت بر تقی و شکی گوید ابو جعفر صحت که من در خدمت امام رضا علیه السلام
 بودم که آمد میرش ابو جعفر علیه السلام و او سال کوچک بود پس فرمود که این فرمود
 که سزای من موددی بر زکواتش و بر شیعیان ما که مرتکب و قایل از تو قائلند گفتی
 روایتست که گویند که گفت مرا امام رضا علیه السلام که ای سید من اگر حادنه حادثه
 شود ما بکه رجوع کنیم فرمود مرا به پس من ابو جعفر پس قال گفت پس تو که بجا است آنحضرت
 فرمود که حق سبحانه و تعالی عیبی بن من را نبوت داد و صاحب شرف است ساخت در
 حالت کوچک سن که او کوچک تر از من است ابو جعفر فرمود که بد صفوان بن حبیبی که ما بنیم
 که می پرسیدیم از بنی ایشان آنکه بتو بخشند خدای تعالی ابو جعفر را پس تو بودی که فرمودی
 که عطا خواهد فرمود مرا پس میری خدای تعالی و بد دستی که اکنون عطا فرموده آن پسر را بنی
 و چشمهای ما را روشن کرد آید پس بما ما امر و اگر که اگر حادنه حادثه شود این امر رجوع
 بکه خواهد بود پس شارت فرمود بدست مبارک خود بسوی ابو جعفر علیه السلام و او
 در پیش وی ایستاد بود پس کفتم فدای تو گردم این پسر سه ساله است فرمود ضمیر من کند
 این چه عیبی است قیام نمود بخت و حال آنکه او کمتر از سه سال داشت و بیحی بن حبیبی آیا
 گوید که خبر کرد مرا کسی که نزد ابی الحسن علیه السلام شنیده بود که چون حاجتی که نود می
 بود در خواستند امام رضا علیه السلام فرمود بر ما بشا که ملاقات نماید با ابو جعفر و بر وی
 سلام گویند و تجدید عهد نماید پس چون رجوع کردند قوم انصاف فرمود بسوی من و گفت
 وح الله المفضل که بدستی که او بر آینه قناعت کرده بود بر غیر این و مردیست که ما تون را شوق
 تمام بود با ابو جعفر علیه السلام چون بر میدد در صفت فضل و طوبیخ او در حکمت و علم و ادب و
 و کمال عقل که مساوی نبوده در واحدی از مشایخ اهل زمان پس بر وی روایت کردی دختر خود را
 ام الفضل و فرستاد دختر را و بای بدیده و بسیار ستاورد بر گرام و تعظیم و اجلا و قدر گفتی

در بیان تشبیه روایت کند که چون مامون خواست که ترویج کند دسترخورد را و اهل فضل
 با وی جعفر بن محمد بن علی علیهما السلام این خبر به سیان رسید برین غلیظ شدند و گفتار
 کردند او را و ترمیدند که منتهی شود امر خلافت با امام رضا علیه السلام پس خویش نمودند
 و اجتماع نمودند تمام نزدیکان او را اهل بیت او گفتند که ما سوگند میدهم تا ابراهیم
 بلکه میامی بی نایب این امر عزم بران جزم نموده که ترویج کنی باین امام رضا دسترخورد را
 مای تروسم که برین کنی باین امام رضا که مالک گردانیده ما را سق سجان و تعالی و
 بر کنی از ما لباس عرق را که سق سجان و تعالی در ما پوشانیده و تو مدافعی آنچه میان ما
 قوراست از قدر و وسع دید و سلفی ای که پیش از تو بوده از همه ایشان دور میکردند از پیش
 خود و تصغر میفرمودند اما که در وهله می اندازی از آنکه مالک ملک کردی که امام رضا
 باین عمل که تو پیش گرفته و ما درین ستم تا حق تعالی کفایت کند مهر را از بطن که بان
 سرگردان بر و الهی که هرگز از ما زایل نکردد و بگردان زاری خود را از اهل امام رضا و معتدل کن
 از و بکنی که بقی اهل بیت خودت که صلاحیت این داشته باشند از غیر او پس گفت
 ایشان را مامون اما آنچه میان شما و آل اوطالب است شما خود سب شده اید در آن و اگر
 انصاف بدهید شما حق را از ایشان اولی اندان شما و اما آنکه پیش ازین با ایشان نیکی
 نکردند ایشان قطع رحم میفرمودند از ما با هم من ذلک و بحدی که من ندامت بخورم و چشم بسته
 نکشیم بر خطبه با شما بر آن از استیضه امام رضا علیه السلام و من درخواست میکردم
 از و که قیام نماید باین امر و شرع کند از نفس من ای می فرمود و قبول نمیداد و گفت
 آمین الله قد را مقدر کند و اما ابو جعفر محمد بن علی پس بدوستی که من اختیار میکنم
 او را از آن جهت ترست او بر کار اهل فضل و عدل و فضل با صبر من او را و جعفر بن محمد
 و جعفر بن محمد بن علی پس بدوستی که من اختیار میکنم او را از آن جهت ترست او بر کار
 ایشان نیز بداند که زاری آنست که من دیده ام در و گفتند این هنوز کوچک است و اگر

امون

انفون کرده تر اهدای او پس او صیاست و معرفی نیست مراد و اتفاقاً بنیست او را پس
 معلمت ده امر را مشاهده کرد و عقیده شود در دین بعد از آن که دیده از برای او بعد از
 گفتار ایشان که بچگونگی شناسا ترم با این جوان از دنیا و این از اهل بیت است که علم ایشان از
 خدای تعالی است و مواد علم ایشان از الهام الهی است و همیشه آبی کرام اوی بناز بودند در عجز
 و ادب و ترعابای ناقصه از حد کار و جمیع احوال پس اگر خود شما امتحان کنید او را نگاه
 شود شما آنچه من وصف کردم ز حال او گفتند ما از تو با این صفتیست با ابراهیم بنیست با آنکه
 بگذاری ما را با امتحان او پس بگذارد میان ما و میان او تا نصب کنیم کسی را که سوال کند او را
 بحدود تو و چیزی از فقه شریعت پس اگر جواب صواب از او وجود آمد پس بنیست ما را گفتار
 د ما را و وظایر شود مرخصه و عامه و اصواب رای امیرالمؤمنین و اگر عاجز شد ازین پس
 گفتار بنیست ما را آنچه گفته اید درین معنی پس گفتار ایشان را مامون بجای آورد این را بر کاه که
 خدا صلیب پرورند گفتند از تو داوود آنگاه نمودند و خدای داد بر سینه و بچین بن آنگاه درین
 روز قاضی زمان بود بر آنکه سوال کند از و مسکه را که نتواند جواب آن گفت و وعده کرد
 امر را یا موال غنیه برین و با آمدند بسوی مامون و التفاس کردند که اختیار نماید
 از برای ایشان روزی اجتماع پس اجابت کرد ایشان را باین و اجتماع نمودند در روزی
 که اتفاق کرده بودند بر و حاضر شد با ایشان بیحی بن آنگاه و امر کرد مامون تا بکشد
 قریش انفاختند از برای او جعفر و معیبا ساختند از برای او و دو شک پس چنین کردند
 و بر و فرمود ابو جعفر علیه السلام و در آن روز آنحضرت هفت سال و چند ماه داشت
 نشست آنحضرت در میان آن دو شک و نشست بیحی بن آنگاه در وقت او و ایستادند
 مردمان هر کدام در هر تیره نمودند و مامون نشست در دست متصل بدست بیحی جعفر
 علیه السلام پس بیحی بن آنگاه گفت مامون را که اذن میدهمی مرا که سوال کنم از ابو جعفر
 مامون گفت که اذن بطلب پس روی آورد بیحی بن آنگاه گفت اذن بفرمایم مرا که اذن

کتاب الفقه
 کتاب الفقه
 کتاب الفقه

تو سوال کنم در مسئله که هدی تو کردم آنحضرت فرمود که سوال کن از هر چه خواهی
 گفت چه میفرمایید در باب خبری که کشید صیدی را ابو جعفر علیه السلام فرمود که گفت او را در
 حل باد در هر حال بود محرم با جاها و او را بدست با خطان محرم خرید باند صید دیگر
 در محرومیت بود با آن گفت این صید از ذوات الطیر بود با غیر ذوات الطیر از صغار صید
 بود با آنجا رسید محرم صید بود با آنچه کرده با ایشان حقان صید در شب بود با در روز
 محرم صید بود و فقی که گفت او را یا حج پس محرم صید بیحی بن آنگاه و ظاهر کشت محرم صید
 در روی او و لواحق کرد تا داد استند جماعت اهل مجلس او را مامون گفت الجرم علی هدی
 النعم و المتوفیق که مامون درین رای بعد از آن نظر کرد با هلیت خود و گفت ایشان را که ایشان
 آنگاه آنچه منکر بود بعد از آن روی آورد با بی جعفر و گفت میخواهی که خطبه کنی در حق
 مامون فرمود که تم گفت پس خطبه کن که فدای تو کردم از برای خود که من راستی گفتم ترا و بنیست
 و تا شوم هر که در امام رضا را اهل فضل دست خودم تو و اگر چه قرص حقان هدی را پس ابو جعفر
 علیه السلام فرمود که آنچه بر او را بگویم و لا اله الا الله اخلاصا و حقا بنیست
 و صلی الله علی محمد و آله و اهل بیتهم و لا اله الا الله اخلاصا و حقا بنیست
 قضای الله علی آلنا مران اعدا هونا محلا لبقین الخیر فقا سبعا و تعالی و انکلی
 ایا بی شکرت و الشاکین من عبادک و لا یستکبر ان یکونوا حقیرا
 یضیی الله من فضله و الله واسع علیم بعد از آن فرمود که بعد از آن موی بیحی
 ام الفضل بن عبد الله مامون که بزد کرد مراد از صدق حیده جز فاطمه بنت محمد علیهما
 السلام که آن با ماضد در حقیقت است پس ترویج کردی با و یا امیرالمؤمنین برین صدقات
 مذکور پس مامون گفت بی تو و هیچ کردم بن با ابو جعفر امام الفضل دسترخورد را بر صفا
 مذکور پس با قبول کردی بیحی را ابو جعفر فرمود که قبول کردم بیحی را و او را بیحی گفتم
 با پس امر کرده مامون که نشستند مردمان در مناب خود از خاصه و عامه و باین

کبر

مژده جوار کردد برو و چون وقت خفتن در آید سلال شود برو چون سبب نصف بد بود
 حراشود و هرگاه صحرای بد سلال کردد برو می بیند آنکه گفت لا اله الا الله من را به بی حجاب این سوال
 و می دانند و این را پس بر کسب صفت بی امانه فرمای از برای ما ابو جعفر علیه السلام فرمود که این
 کبریا است از مردی از مردمان که نظر کند بسوی او اجنبی در اول روز پس نظر بوی بسوی او
 حراست پس چون روز بلند شد در خیزان اولی او پس حلال شد او را پس چون پیشان شد
 آزاد کرد او را پس حراست برو چون وقت صبح در آمد و ترویج کرد او را پس حلال شد او را
 و چون وقت شام شد نظر کرد او را پس حراست برو چون وقت خفتن شد کفاره داد او را
 نظهار پس حلال شد برو چون نیمه شب شد بکلامی گفت او را پس حراست برو پس چون صبح
 شد رجوع کرد او را پس حلال شد برو نگاه روی کرد بر آنکس فی کس حاضر بود ندان اهل بیت
 او و گفت مرا ایشان را که ای دو میان شما هست کسی که خواب این مسئله بگوید بشن این جواب و بد
 قول در آنچه مقدم شد از سوال گفتند لا اله الا الله بدرستی که امیرالمؤمنین از انراست و با آنکه صفت
 دیده گفت مرا ایشان را که و بگو که این اهل بیت اختصاص یافته اند در میان خلق با آنچه مشاهده
 میکنند آن فضل با آنکه صفت با آنکه نیست ایشان را از کمال ابان است که رسول الله صلی الله علیه
 و آله افتخار دعوت خود بدعا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کرد و آنحضرت ده سال بود و قبول
 کرد آنحضرت اسلام را و حکم کرد مرو را با آن دعوت نکرد دیگر و اگر در سن او بود غیر از بیعت
 ستاد حسن و حسین را و ایشان شش سال کمره شدند و بیعت شش نفر دیگر که از آنجا ایشان
 آبا می دانند آنکه این جمیع هاست کس تعالی اختصاص داد از این قریب و ایشان در بیعت اند که می
 ایشان جنس بعضی دیگرند در کمال جاویدست من احرار ایشان را آنچه جاویدست مرا اول ایشان
 گفتند راست گفتی و الله با امیرالمؤمنین بعد از آن قریب و خواستند پس چون روز دیگر
 شد حاضر کرد اندام ما را و حاضر شد ابو جعفر علیه السلام و امر او حجاب و خاصه
 عساکر قبضت مامون و ابی جعفر علیه السلام گفتند و بیرون آورنده طبع نغمه را و برین

مشهور بود

بند قبا بود که اندرون آنرا مشک و زعفران می چون کرده بودند و قبا پوشیده که در بود او را
 جزیه و عطایای مسکانه و اطاعات و افره پس مامون امر کرد که از آنرا که در برقم انخاص
 او پس هر کسی بنده برداشند و رفته که در بود نگاه داشتند و انخاص کرد ایشان را که داشتند
 تا رفتند و دیگر در حای ز آورده و آنچه در بود تا بر کرد بر او و عیبه و مردم با رفتند
 با عیب و جوارین و عطایا و فرستاد مال بسیار تا صدقه کرد بد بر کافه اهل اسلام و لا یزالا کرام
 ابی جعفر علیه السلام و تعظیم و بجای می آورد و در مدت حیات او و اختیار کرد بر صبیح
 و دو اهل بیت خود و بعضی مردم روایت کنند که ام الفضل کتافی نوشتن از مدینه به پدر
 خود که در آن شکایت کرده بود از ابنه جعفر و گفته که کینک بر سر من می آورد و غیرت
 می اندازد مرا مامون در جواب کتابت او نوشت که ای دختر ما را با بی حفر بنده بودی
 که حراست کرد انبیر بر حلال را پس با آنکه با نچه ذکر کرده بودی بعد از آن و چون مستحب
 شد ابو جعفر علیه السلام ان بغداد رفتی که با آنکشته بود از آنکه مامون و یا اوام فضل
 بود که قصد مدینه داشتند و ان گفتند بشا مع باب کوفه و با و ی مردم شکایت کردند
 پس مسعی شد با و مسیب نزد فرود آمدن آفتاب پس آنجا فرود آمد و مسجد فرمود و در پیش
 آن مسجد دو حقی کنار بود که با او نبود پس کوفه آبی طلب فرمود و وضو گرفت در اصل
 آن درخت و ریخاست و نماز شام با مردم گذار و خواند در رکعت اول الحمد و آواز
 نزاره و الفتح و خواند در رکعت ثانیه الحمد و خواند احد را و قنوت فرمود پیش از رکوع
 و رکعت ثانیه که از او تشهید خواند و سلام داد بعد از آن نشست اندکی بگرانی و ریخت
 لبی آنکه تعقیب کند و چهار رکعت نافله گزارد و تعقیب فرمود بعد از آن دو سجده شکر
 کرد پس چون با آنکشته با آن درخت دیدند آنرا مردم که با او رده بود بجا و خوب پس
 تعجب کردند از آن و خود در آن پس یافتند میوه شریف که استخوان نداشت و دواع
 کردند مردم و با آنکشته و آنحضرت رفت مدینه و در آنجا بود با او را و اول اعظم

در اول سال در ویست و بیست و بیست و چهار و اقامت فرمود در آنجا تا وفات یافت و او آخر
 توفیق الله علیه این سال و دفن کرد او را در عقب جدش امام موسی کاظم علیه السلام فرمود
 از علی بن خاتم که من بودم بمسکوس رسید بن که در آنجا مردی مجنون است و او را از شام
 مقید آورده اند و گفتند او را که دعوی دارست گفت امدم بود و چیزی دادم بدو در آنجا
 تا که اشتد و وقت نزد وی فرمودی را دیدم که او را عقل و فهم بود گفتم مرا و اگر ای فلان چه
 نوع است قصه تو گفت من مردی بودم در شام که عبادت میکردم خدای تعالی را و در وقتی
 که گفته میشد که نصب کرده اند دو سر مبارک امام حسین را علیه السلام نگاه من در بیعت
 خود دویی توحید در محراب عبادت آورده بودم و ذکر حق میگفتم که دیدم شخصی مرا
 در پیش خود پس نظر کردم بسوی او پس گفت مرا که هر چیز بر خواستم با او پس اندکی رفت
 نگاه دیدم که در مسجد کوفه ای گفت من که می شناسی این مسجد را گفتم بل این مسجد
 کوفه است گفت پس نماز که او در این با او نماز گذاردم پس رفت و من با او رفتم و چون
 اندکی رفت پس نگاه دیدم رسول الله صلی الله علیه و آله بودم پس سلام کردم بر
 آنحضرت و نماز که او در این با و ی نماز گذاردم بعد از آن بیرون رفت و من با و ی بیرون
 رفتم پس رفت اندکی نگاه دیدم که بودم طواف خانه کرد و من با و ی طواف کردم بعد از آن
 بیرون آمدم و رفت اندکی پس نگاه بوضعی دیدم که بودم که در عبادت میکردم در شام
 و غایب شد آن شخص از من پس با نیت ما ندیم یک سال مسجد را آنچه دیده بودم پس
 چون سال آینده شد دیدم آن شخص را پس سببش را نمود بوی پس طلب کردم و من آنجا
 کردم پس که هیچی آنکه کرده بود در سال گذشته پس چون خواست مفارقت کند مرا گفتم
 مرا و از آن تو چیزی می پرسیم سخن آنکه قادر کرد این ترا آنچه من دیدم از تو که خبر کنی
 مرا که کیستی تو فرمود که من مجنون علی بن من می بیند جعفر علیهم السلام بعد از آن هر که
 پیش من می آید من او را ازین خبر حدیث میکردم تا رسید این جن مجنون عبد الملک

نیز

ذیابیت پس فرستاد و مرا گرفت و بند کرد از جدید و بجان نراف روانه کرد امید و مرا حبس کردند
 چنانچه می بینی و او را کردند در من بحالی پس گفتم مرا و از آنکه قصه ترا رف کنم مجنون عبد الملک
 ذیابیت گفت چنین کن پس نوشته قصه را بوی شرح کردم امرا و در او و فرستادم برای او
 پس نوشت در ظاهر او که بگو و در آنکس که برود ترا ان شام و در یکب بکوفه و از آنجا بیرون
 و از آنجا بیکه و از آنجا بشام بیرون کند ترا از حبس که ایست علی بن خالد که یکدیگر گفت گفتم
 از امرا و بکریم کردم از برای او و سخن من با آنکه شد من چون روزی دیدم که صبح زود آمد
 بر در در خانه که او را اعلام کنم با آن حال و امر کنس او را بصبر و تحمل با آنکه شکر با آن با سنان
 و زردان با آن با خلق عظیم کرده شده اند پس رسیدم از حال ایشان گفت او را که از شام
 مقید آورده بودند که او دعوی داشت و عقیده ناپیدا شده از حبس و معلوم نیست که زمین
 او را فرورده با مرغ او را بوده و این مردی علی بن خالد زیدی بود نگاه که از شام با ما مست
 ایشان چون این را دید و اعتقاد را خوب کرد و مرویست از حدیث علی هاشمی که او گفت
 که از اهل شامم بخبر من علی علیهما السلام در صحیح عربی او خبر مامون و من در شب
 چینی از او خورده بودم و اول این صحیح کسی که بود و اهل شام من بود و شکر کی
 بر من علیه کرده بود و کراهیت داشت که آن بطیبر پس نظر کرد ابو جعفر علیه السلام در
 روی من و فرمود که ترا نشسته می بینم گفتم بل گفت ای غلام آب بار گفتم یا خور که این
 زمان آب زهر آلوده خود را آورد غناک نمود از بیعت غلام آمد و آب او در پس تیسر
 فرود در روی من بعد از آن فرمود که ای غلام بن بده آب را پس گرفت آب را و خورد آنجا آمد
 و من داد و خوردم و بسیار نشستند روی و باز نشسته شدم پس طلب فرمود آنجا
 همی که او را با پس خود خورد و من داد و تبسم فرمود چون چیزی گفت مرا که مجنون
 علی هاشمی گفت بخدا که کلان من است که ابو جعفر سید اند آنچه در فتن است همچنانکه
 در فاض میگویند که سید ابراهیم بن عقبه که نوشته بسوی ابی الحسن ثالث و پرسیدم

اورا ان تر با دت ابي عبدالله جعفر الصادق و زيارت ابي الحسن موبى الكاظم و بايع
 ابي جعفر محمد باقى عليهم السلام پس نوشت بسوي من که ذابوت ايشان را جوسيا است
 و زيارت ابي عبدالله اعظم است از روي اجرائ آنها و سؤله شد ابر جعفر عليه السلام
 در مدینه در شيت جمعه که نوزده شب گذشته بود از ماه رمضان و کويده منتظر
 ماه رمضان بود در سال صد و نود و بخيران هجرت و رحلت فرمود در بعد از
 در حالتي که بزهر شهادت يافته بود در آخر ماه ذي القعدة و گفته اند وقت بدي
 در مروز شنبه بود از ماه ذي الحجه در سال دويست و بيستم و در آن سال آن
 حضرت بيست و پنج ساله بود و مادوا ام ولد بود که او را خيبر دان ميگفتند و او را
 اهل بيت ماريه قطيه بود و گفته اند که نام او سکنه بوده باق بيه و مدت خلافت وي
 هفتاد سال بوده و گويد محمد بن ابي جعفر اين مضمون که سلام و بجزان و روح بروح
 مقدس امام رضا عليه السلام بفرزند ابراهيم روي که مانند کويک در شهادت در عيالت
 انام و ديگر گفته اين مضمون که اولاد ابي احمد صلوات الله عليه و آله هر کدام از آنها
 غيبا بود در مدینه از سفيان برکات را و هلاک ايشان برده از هر پا ک و پوشش
 ايشان ساهای کهنه از هر بختنه همين پاک و پيراي که انان حاصل گشته اند بخلافت بود
 خاک مضر است خالق ما را نذک و سب رود او رحمان بود از مدینه فرستادن معصم
 بود پس تشريف آورد به بغداد در دوم محرم در سال دويست و بيستم و در آنجا رحلت فرمود
باب دوازدهم در کتاب نام علي بن عليه السلام و امامت و مناقب و ذمات
 بدانکه امام بعد از ابي جعفر محمد بن علي است ابي محمد بن علي بن عليهما السلام بهمت
 نص بدو در کلاش برود و بسبب دلايل معتبره با اعتبار عقل و سبب از امامان قبل
 مهران که او گفت که چون برون فرمود ابر جعفر عليه السلام از مدینه بعزم بغداد در دفعه
 اولي کتف مرا و زان در خروج وي که فدای تو کردم هر چه بر توانم و آنچه پس بکه در جبهه

در مدینه

بعد از آن که گفت پس مکرم روي بحاجت من آورد بهم کجا که فرمود که گشت آنچه تو توان و در
 درین سال پس وقتی که روي را معصم طلب کرد در کتب معتدت و باي و کتف فدای تو کرد هر
 برون میفرماید پس بگو را حج خواهد شد از مخالفت بعد از تو که گشت چنانچه خواهی
 مرا کشت ز شد بعد از آن ملقب شد بحاجت من و فرمود که در حق تو حجه رسیده و بنود
 بر من امی مخالفت بعد از من حواله به پسر مست علی و زيارت است از خبر ابي که از تو
 کرده ان بدو خود کردم من ملازم در خانه ابي جعفر علیه السلام از برای خودي که مرا با او بیک
 کرده بود و احمد بن محمد بن عیسی اشعري طیب می ملازم در حواله از خبر شيب تا با خبر وقت
 ابي جعفر علیه السلام ز سوي بود که تره د ميگرد در میان ابي جعفر و خبر ابي جعفر او
 حاضر ميشد بر مجلس است احمد و خلوت ميگرد با دي خوراني که بود در وقت بکشيد
 در حواله است احمد بن عیسی از مجلس و خلوت کرد بوي رسول و احمد بود که ايشان گفتند
 پس گفتند در حواله که کلام ايشان نمی شنيد پس گفت رسول که مولاي تو بوسلاف
 رسانيد و ميگويد ترا که من در سکنه و ام حواله است به پسر علی و مشا از خبر کتف سابق
 دوات کند که من المدبر ابي الحسن بن علي بن عليهما السلام در مدینه پس گفتند
 من که خبر واقف بچيست ترا در کتف تمام فدای تو باد من که گاشتم او را در عايشه
 اغلب من در ما نوزدي عهد با و ان بده روز باشد که من گداشته ام او را فرمود که اهل
 مدینه ميگويند که امروزه است من ترا که با او ناهاده کرده و در کجاها فرموده است من است
 پس چون فرمود که مردم مدینه هيچ ميگويند که من گداشته ام او را فرمود که اهل
 مرا که چه کردی جعفر و کتف که او را به بد ترين حال در دن زبان گداشته فرمود که صاحب
 امر است و ديگر فرمود که چه کردی اين نيات را که فرمود با و با و او را امر او شرف
 که اما آن شوقست برود ان خاموش شد و ديگر فرمود که لا بد است که جان من شود
 مقادير الهي و استقام او ابي جعفر و ان من و نوشتند جعفر من کل خلقت و ان تره

کيد هر که که نخواهد و فرود آيد هر که که خواهي و بسير کي هر که که خواهي و اگر خواهي
 که باشد يحيى بن هذيل که مولاي اميرالمؤمنين است و کسي با او است ان لشکر بايد با ر کند
 با و کردن تو بسير نمائيد بسير کردن تو و امر آن خيال بچي ميت نسبت و با فرستاد او را که
 بفرمان تو باشد پس استخوان کن حق تعالي را و سوجه شوق ملامت فرمايي يا اميرالمؤمنين
 که نيست هيچ کدام از برادران و فرزندان و خویشان او که الطاف باشند ان نوزدي
 منزلت و سوده تر باشند از نوزدي رحمت و شفقت تو که از همه بزرگتر است و
 السلام عليك و رحمة الله و بركاته نوشت ابراهيم بن عباس در شهر فلاي در سال دويست
 جعل و رسم پس چون آن کتابت باي الحسن عليه السلام رسيد بجهت رحيل و راه فرمود
 و بريدن آمد با يحيى بن هذيله تا سید بسير من داي فرستاد متوکل که امر روز وقت کند
 هما حيا که هست تا فرود ابري سلافا ت کند آنحضرت ز دل کرد عياني که معروف بود بخان
 صعاليک و قامت فرمود يقبه در روز دران حوران بعد از ان متوکل فرستاد که بر ابي ان
 براي وي تعيين کند و نقل فرمود با بخا و روايست از صالح بن سعيد که او گفت که من فرتم
 بخدمت آنحضرت در روزي که دران خوان فرود آمده بود کتف فدای تو کردم در هر امور
 اين طایفه ميخواهند که اطفاي تو را کنند و در کلاش تو قصص نمايند تا غايي که ترا فرود آيد
 اندر دنشت ترين خالي که آن خان صعاليک است فرمود که تو چنين بناداي يا بن سعيد
 کين دوين خوا فرود انان اشارت فرمود بدست ساک خود تا که ديدم که اعرابي او
 رستانها و چمنهاي سين و خمر است با آبهاي روان با حوران و لکان تو لومکن
 دیده من خيرا شد و تعجب من زياده گشت فرمود که ابي ان سعيد عياني ما ايست
 ما نيستيم در خان صعاليک و امامت فرمود آنحضرت در مدت حيات در بر من را که
 در ظاهر حال متوکل اعظم و بکر بود و در باطن در حيله و قصد وي بود در دن
 ياب احاديث بسيار و او دست که ابراهيم ان مقصود مي مايم و گفتند مراي عبد

گشته شد که گفت که باز فرمود که بعد از بريدن آمدن تو بيش روز و سبب آمدن ابي الحسن
 عليه السلام از مدینه بسيرن داي آن بود که عبدالله بن محمد بن علي بن حرب و عمان متدین
 مدینه رسول الله صلى الله عليه و آله پس بدکوي حضرت کردند نزد متوکل و متوکل قصد
 آزاد آنحضرت داشت و رسيد باين امر بان حضرت پس کجا بي نوشت بتو که فرمود
 دران مجال ابي عبدالله بن محمد و کتف فرمود او را و در آنچه بدکوي کرده براي وي پس
 متوکل بعد از و در حوران آنرا نوشت و طلب کرد که حاضر شود بکسر بر کويي عمل و قول
 که بشير بن الحارث بن الهمام ابجد بود که سبب که اميرالمؤمنين عار نداشت بقدر حق و رعایت
 کننده است از ان جهت قرابت و خویشي ابي جعفر که گنده است حق ترا موثر است ان امور
 که در با و شست و در اهل بيت تو چيزي که بصلاح او دان حال ترا و حال ايشان
 و احيات گنده است عز تو و عن ايشان از داخل ميگرد اند من را بر تو و براي او و سزا
 که باي خوشنودي رضاي حق تعالي را در ياب و و ادي آنچه مفرق است در باره تو
 و در باره ايشان و بد رستي که ديد اميرالمؤمنين سرخ کردن و بر کشتن عبدالله بن
 محمد از آنچه تو که مرتکب شده بود در مدینه رسول صلى الله عليه و آله و تقی که ذکر
 کرده بودي تو از جهالت او و حق تو و سبکي و استخفاف او و بکردن تو و نزد آنچه
 نسبت داده بود ترا بسوي ان ان امري که دانسته بود اميرالمؤمنين بر آنست ترا ان
 و صدق بليت تو در بيکي و قول ترا و بد رستي که با ز ميگر خود را براي آنچه فرستاده شده
 بطلب ان و اميرالمؤمنين و ابي کرده ائيه بجهت فضل را و امر کرده با اعظام و تعجيل تو و صلا
 و امر داي تست و اين موجب تفریب اوست بسوي حق جعل ر علا و بسوي اميرالمؤمنين
 و اميرالمؤمنين بغيات مشتاقان حضور تست ميخواهد که تجرد بد عهد کند تو و نظر نماید
 در امر تو پس اكي ميل فرمايي بديدن و زيارت او و مقام بيش وي کي ميترسد بود اكي
 خود فرمايي هر که را اختيار ابي ان اهل بيت و موالي و محتر خود را پس بر مهلت راهي که

در مدینه

عليه السلام که با دست حال کسی که زیارت کند یکی از شمارا فرمود حال آنکه هیچکس که زیارت کرده باشد رسول الله صلی الله علیه و آله را امام رضا علیه السلام فرمود که هر که ما می بود عهدت در کرد تا دوستان و شیعیان خودشان و تحقیق از غایبی و از عهد و حسن ادا زیارتش بجز این باشد پس هر که زیارت کند ایشان را از روی رغبت در زیارت کردن ایشان و تسبیح نمودن و یا چیزی را که نخواست کرده اند دلایل خواهند بود ای ایشان شفاعت خواهد ایشان در روز قیامت فرموده ابو محمد الحسن بن علی علیه السلام که هر کس بر من بری نماند اما آنست مرا اهل جانبین را و مراد آنحضرت در مدینه رسول الله بود صلی الله علیه و آله در روز سه شنبه نیمه ماه رمضان ذی الحجه در سان دوست و دو آن دم و وفات کرد در بر من ذی کعبه روز گذشته بود از ماه رجب در سان دوست و پنجاه و چهارم و در روز او را چهل و یک سال و هفت ماه بود و ماد و تمام بود که او را سینه می گفتند و در تمام او سی و سه سال بود و مدت اقامت او در بر من ذی کعبه فرموده سه سال و هشت ماه بود و بعضی این مصور را بنظم گفته اند ای گفته شود بر شفاعت کننده که فرمان برده ای او راجب باشد و پسری که در ششای جمیع خلایق بود و پسران معروفات و مشهوران عالم و پسر صاحب شریعت و پسر صاحب کتاب و سنت و پسر صاحب دولت و پسر صاحب آثار و اخبار ملت نسیب عالمی او میگوید نیست بکه معروفست در دنیا و صحرا و بلاد در میان عباد و پسر شده نیست در حضرت سوز با کز است انجمن از هر شایسته و کس در سلام بر کسی که اهل معرفت است با هم و حسب و نسب و سلام بانی بر امام عاقلان نیمه اختری عشر باب سیزدهم در ذکر امام حسن عسکری و امامت

و مناقب و وفاتش بد آنکه امام بعد از آنکه در الحسن پسر است ای محمد الحسن علیه السلام بجهت اجتماع حصال فضل و تقوی و در کافه اهل عصر را موری کعبه که موجب امامتست و مقتضی ریاست از علم و زهد و کمال عقل و عصمت و

بخواند

شیاعت و کرم و کثرت اعمال که سبب تقرب الهی است جلای سینه و نص پدید بر دو کوه بر و انتشارات و مجاهدت بجانب وی از علی بن مهزیار را و سبب گفتن مر فیب الحسن را علیه السلام اگر حاد نه شود نمود باه پس بکه حواله خواهد بود فرمود که عهد من با کبر و اولاد من خواهد است یعنی حسن علیه السلام و از عهد بن یحیی نسبت کردن داخل شدم بر او الحسن علیه السلام بعد از آنکه در کشتن ای جعفر بن یحیی پس غزاکت او را اهل او و عهد ششسته بود پس ابو محمد نسبت آنحضرت روی مبارک کرد موسوی وی فرمود که خدا ای تعالی که این را خدای تو را خلقی از وی یعنی خلیفه کرد این پس خدا کن خدا بر او و نسبت آن عبد الله بن اصفهانی فرمود ای الحسن علیه السلام که صاحب شما بعد از من آنکست که نازک داد بر من گفتی شناختی ای محمد الحسن عسکری را علیه السلام پیش از آن گفت پس بر من فرمود ابو محمد بعد از وفات پدر من که او و بر و نال گذارد و نسبت آن عهد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر که او گفت کار بر ما تنگ شد و گفت مراید من یا تا بر و یحیی موسوی این مرد یعنی ابو محمد علیه السلام که او را وصف میکنند مجرد و مباحث که گفتن پیشنا می او را گفت فی شانه او را و بنویسند ام او را هر که گفت پس قصد دیدن او کردی بد و من در راه گفتم که آنچه احتیاج است ما را آنست که امر کند ما را بر یا قصد در هم که بدهد و دست در هم از برای کس و دست در هم از برای آنکه وصیت در هم از برای فقهه من کتم در نفس خود و سخن شکی مرا میسر کرد بصد در هم که بدهند صد در هم از آن الا می میزیدم و صد در هم از برای فقهه و صد در هم دیگر از برای کس و بیرون آمدن بجانب جبل و رسیدم در سخانه بگردن آمد موسوی ما غلام او و گفت در آن علی بن ابراهیم و پسر او پس چون داخل شدم برو و سلام کردم فرمود مرید من را علی بن جبه باز داشت ترا از ما نا با بر وقت گفت پاسیدی ششم از شتم که ملاقات کنم ترا در کابل پس چون

فرمود پس به آنکه او متاع کند و بعد از آن او را ندانند و پاشنه کرده به بقربان دغنی فرستد و باز نکشت و فرمود اندک گفت مراد راستین که با ابو محمد چگونه دیدی او را فرمود که زنده او را در سان دوستان و زبای گفت مراد راستین که آنرا بقرآن نانی داشت آنحضرت فرمود به پدر من که ای فلان بیکر او را نکشت و گفت و برد و دانست از ای یحیی خودم که او گفت که شدم بسیار ما که آنحضرت حکم فرمود غلامان خود را ملقات ایشان ده تا میان تو کرد و در سفلیه میبودند من تحقیق استم ازین و میگفت او در مدینه متولد شد و ظاهرناخته خود را احدی تا ابو الحسن رحلت فرمود و هیچکس ندیده او پس چگونه این زبانها میداند و با خود این میگفت پس روی آورد بجانب من و فرمود که شدای تمام جلای سینه فلان کرده بجهت خود داد من میان خلق خود داده او را معرفت هر چیزی و او بداند لغات و اسباب و حوادث داد او را که تحقیق بود **دیه میان بخت و بیخجی** فرقی ظاهر نشدنی که بد عهد بن اسماعیل بن ابراهیم بن موسی این جعفر که داخل شد در عبا سیان برضا بن زینب و قتی که محبوس بود ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام پس گفتند مراد او که تنگ کشیده بود زندان و فرموده نداد پس گفت مرایشان را صالح کردن چه فایده کرد که در مرد که بدیق بن مرد مانند بر و موکک ساخته اند و او فرمود که داشت ندان در مطلقا آن عبادت و تقوی نمی نماید در طاعت و صورت و صلاح بازم کرد با حضا دان بر یک پس گفت مرایشان را که و بیکجا ریشا نیست در این نزد و چون یافته اید او را گفتند بگویم آنچه ما میکنیم در باب این مرد آنست که در شب قایمست و در روز صایر و تکلم نمیکند کسی را و غیر عبادت بجزیری دیگر مشغول نیست پس هر که که نظر میکنیم بسوی او بگریه می آید و کشت میان هر دو نشانه ما بود و در می آید بر ما چیزی مالک نیست و بر ما اثر از آن نفسهای خود چون شنیدند عبا سیان این را از کشتند فرمودند شدگان و دیانت کرده اند اصحاب ما که ابو محمد را علیه السلام تسلیه کردند نذیر بجز

بخواند

بگردن آمدیم از نزد او اند ما را غلام او پس داده بد زمین کبسه کرد و در راه بود و گفت این با قصد در هم است دو دست در هم برای کس است و دست برای او در و صد از برای فقهه و کبسه دیگرین داد و گفت این سیصد در هم است صد در هم ازین در وجهای الاغ هر کس و صد از برای کس و صد از برای فقهه و بیرون میجایب جبل و بر و بسور گفت بسور رفت و زنی خن است پس داخل او میوز و هزار و دینار و مع هذا توقف داشت گفت بجز این ابراهیم کردی مراد که و بیکجا ای یحیی ای مرید خاتم قرآن پس گفت راست میگوئی و لیکن هستم ما بر می که پیش ازین بودیم حدیث کرده است این حدیث قرآنی گفت بودم با پدر خود بر من برای بد و من و توقف بطاری داشت بود در میان علی علیه السلام می بود گفت که نزد مستعین استریا بود که مثل او کس ندیده بود در صورت و ترکی و بدی امام میکرد از زمین و لجام کردن و سوار شدن جمع میشد بسیار نایافته ستاران و حمله غیبتا نسبت داشتند در سواری او و بعضی از ندما می گفتند با امیرالمؤمنین ای یحیی فرستی نبرد حسین بن علی بن محمد رضا علیه السلام نایا بد شایه سوار فرستد شده او را با آنکه بکش او را پس فرستاد طلبه ای بجز وقت پدر من با وی پس چون داخل شد ابو محمد در آن خانه من با پدرم پس نظر کرد آنحضرت با آن است که ایستاده بود در محلی خانه پس آنحضرت رفت بسوی او و دست مبارک بر کف او نهاد و من نظر کردم بسوی او راست دیدم که سر تا پا هرق کرده و اندک بیکدیگر از آن بجانب مستعین رفت و در سلام کرد و بر تعظیم نمود و نزدیک او شد و گفت با ابو محمد لجام کن این است و آنحضرت گفته به پدر من که سلام کن او را ای فلان مستعین گفت تو لجام کن او را پس آنحضرت طبلسان خود را نهاد و برخواست و لجام کرد او را و بان آمد و بجای خود نشست گفت مراد که با ابو محمد بن کن او را آنحضرت گفت به پدر من که با فلان بن کن او را مستعین گفت فرود کن او را پس دوم بار بر او وزین کرد و باز نکشت بجای خود گفت مرا آنحضرت دایمی بنی که سوار شوی او را آنحضرت

بخواند

۴۸۹

۴۹۰

بخواند

واو کار بر و تنگ ساخت و انا دی رسانید بوی پس گفت زن او مرا و که از شدای تعالی
 بتوس بدوستی که تو میدانی که گیس در منزل تو بود که کرد برای او عبادت او زکات بدستی
 که من می ترسم تو از دست بخت بخدا که هر آنکه من بدین دین در میان دنیا و دین و بعد از آن
 طلب از آن کرد در آن امر پس از آن بابت پس انداخت او را در میان ایشان و آنکس پیش رفتند
 در خود دانا و پس نظر کرد در آن موضع تا بماند که حال چه رسید پس رفتند او را که در میان
 ایشان ده و آنها در کرد و مراد بوی سقا کستره پس امر کردند که او را برون برینجا نه
 خودش در اینست از حسن بن عمار شمری و محمد بن یحیی و غیره ما که گفتند ایشان که بود پس
 بن عبدالمطلب خاقان مباحث برضیاع و خراج و رقبه پس یک روزی مذکور میشد در مجلس
 ذکر علویه و مذاهب ایشان و او بعبادت شد بد الاعراف بود از مذهب اهل بیت علیهم
 السلام گفت من ندیدم و نداستم در سرین رای مرد بر از علویه مثل حسن بن علی بن
 محمد الرضا علیهم السلام در هدی و سکون و عفاف و بندگی و کثرت عبادت او نزد
 بیت نبوی هاشمیشان و مقدم داشتن ایشان او را بر صاحبان سن و قدر و زربک
 از ایشان و همچنین است حال و نزد پیشوایان و وزرا و عامه مردم او با هم می کرد که من
 روزی استاده بودم بر سر پدرم و آن روز مجلس او بود که دیوان می داشت از برای
 که صاحبان دادند و گفتند که بجزیرت رضا برداست او با او بلند گفت که از آن دهید
 که در این من نمی کردم از آنچه شنیدم از ایشان و از جاسارت ایشان که بکثرت ذکر کند
 می برد و در حضور پدرم و خود که بکثرت خواندم در نزد او و مکر و خلیفه باسد باطل
 عهد را کسی سلطان امر کرده باشد که بکثرت بخواند نزد وی پس در آمد مردی کدم
 کوفت نیکو قامت زیبا روی چیده ابدان خورد سال که او را بچهارت و هیهات حسنه
 بود پس چون پدر من او را بدید خواست و چند قدم استقبال وی کرد و من ندیده بودم
 که این کرده باشد برای هیچ یک از نبی هاشمیان و نزدیکان پس چون نزدیک شد با او ممانعت

۳

کرد و بوسید روی و سینه او را و دستش گرفت و نشاند بر جای خود و نشست بر
 مینوی روی و با وی روی آورد و بنگر میکرد و در مکالمه خود را فدای وی میساخت
 و من شجب بودم از آنچه می دیدم از او که نگاه در آمد حاجی و گفت موق آمد و چون من
 داخل میشدم برید و مرحبا جان و خواص پیش پیش می آمدند و می ایستادند در میان
 مجلس پدر من و باب الدار سماطین تا داخل می شد و بیرون می رفت و لایزال پدرم
 روی آورده بود برای محمد و حدیث میگفت تا نظر انداخت بفرمان خاصه و درین هنگام
 میگفت با حضرت بجز هر چه می خواهی خدای تعالی مرا فدای تو کرد و این بدانان گفت حاجیان خود
 که بگریه باو عقب سماطین تا زبید او را یعنی بوقت را بر او بجز خواست پدرم نیز بخواند
 و او را در منزل گرفت و او رفت من گفت حاجیان و غلامان پدرم را و بجز که هر بود که او را
 بکثرت ذکر کرد پدرم حضرت پدرم و اینها کردید گفتند این مرد است علوی که از حسن
 بن علی میگوید و معروف است با بن رضا پس زیاد که تمهید را درین روز لایزال در
 فکر و اندیشه بودم در امر او و او میزد که هرگز آن زنده بود تا شب و در آمد عبادت
 او آن بود که چون نماز خفتن میکرد از می نشست و نظر میکرد با آنچه محتاج الیه بود
 از مهمات و مواخات و رفع میکرد از سلطان پس چون نماز گذارد و نشست آمد
 و نشست پیش وی و نزد وی کسی بود گفت یا اجد آبا تا حاجی است گفت نمی پذیرد
 پس اذن میدی که ترا برسم از آن گفت اذن دادم گفتن می پذیرد چه مرد بود آکرم دیدم
 در صیاح پیش فر که کردی آنچه کردی از اجل و تعظیم و تکریم و تحویل و خود را فدای
 او میکردی و این را گفت ای جبرائیل امام در واقع بود حسن بن علی که معرفت
 با بن رضا بعد از آن چاهوش شد ساعتی و من هر خاموش بودم بعد از آن گفت ای جبر
 اکرم ترا بشود خلافت از خلفای نبی عباس مستحق نیست از احدی از نبی هاشم
 جز او از جهت فضل و عفت و هدی و وصیات و زهد و عبادت و جلیل خلق

دست امام مرقوم

و صلاح او و اگر می دیدی بد او را می دیدی که چه نوع مرید است از صفات سجده و
 فضل و بزرگی که داشت پس ن یاده کردم من اضطرار و خشم خود را و تفکر در او بود
 خرد و آنچه شنیدم از طبیب وی و آنچه دیدم از فضل او پس من بعد از آن در مصر بودم
 ندیدم مگر رسول و رسیدن از خوار و بخت از امر او و سوال نکردم هیچ کس را از نبی
 حاتم و پیشوایان و نجاب و قضاة و فقها و سایر مردم الا که می یافتم نزد او در نجاب خود
 اجلال و اعظام و محمل رفیع و قول جلیل و تقدیم مر او را بر جمیع اهل و مشایخ چون پس
 عظم شد و دور از مردم چه می دیدم دوست و نداشتن را الا که بزبان خوش بود با او
 و شاکر با او پس گفتند بعضی که حاضر بودند در مجلس او از آن خبری که چه خبر است
 از برادرش جعفر و بگویند است حال او از او در مجلس گفت کیست جعفر که سوال از
 و گفت و فرمایانند جعفر بن علی جعفر علان کننده قس و نجو است و
 تبار خجرات او کثرت از هر که می بینی از مردم او بسیار ضعیف و بسکه قدر
 در ذات و بدوستی که وارد شد سلطان و اصحاب در وقت وفات حسن بن علی گفتند
 علیهما السلام برین چیزی که نصیب کردم از آن و کسان ندانند که آنگاه باشد و
 آن نیست که چون حضرت ما رفتند فرستاد نزد پدر من که این رضا میاوست پس
 پدر من در ساعت چهار شد و آمد بدوا خلافت و با آن گفت تعیین بباوی خجرت بودند ایشان
 خلفه که لغات و خاصه و بجز بر بودند و امر کرد ایشان را بلا زمت سرای امام حسن
 عسکری علیه السلام که از اسرار او بر خبر باشد و فرستاد نزد اطبا و امر کرد ایشان را که
 متردد باشند بسوی او و نقد احوال او کنند در صیاح و مسا بعد از آن چون دور
 با سه روز گذشت خبر او را دیدند که ضعف بر غالب شد سوار شد و رفت و اطبا امر
 فرمود که پای از اینجا کشند و فرستاد بقاضی القضاة و در مجلس وی حاضر بود و فرمود
 او را که ده کس را اختیار کند از مردم ثقه که متدین و باو و عا و امانت باشند و ایشان را

جعفر کتاب

فرستاد

فرستاد که ملازم آن خانه باشند و شب و روز از او غافل نشود پس تعیین بود ستا
 حضرت رحلت فرمود چون این سیزدهم شد غم و از مردم سرین رای بر آمد
 و با زارها بستند و بخواهش و قضاة و کتاب و معذلان و سایر مردمان بخانه وی حاضر
 شدند پس سرین رای شبیه برزقیات شد پس چون فارغ شدند از تقیبه آن سلطان
 فرستاد بعضی بن جعفر مشکل را مکر کرده او روی ناز بگذارد و چون نهادند جنازه
 ناز برای نشان ابو یحیی نزد یک آمد روی مبارک وی کشید و عرض کرد او را
 بر نبی هاشم از علویه و عباسیه و قراد و نجاب و قضاة و معذلان و گفت این حسن
 بن علی بن محمد ارضاست علیهم السلام که وفات یافته بر فراش خود بی سبب دیگر
 و سزا کرده ایند خدا مرسلطان و ماتت او قضاة و اطبا که ملازم داشتند آنجا
 و همه دیدند و تفحص نمودند که او خرد وفات یافته و کسی او را نگفته و بعد از آن روز
 او را پویشید و نماز بوی گذارد و امر کرد که برداشتن و بردن و دفن کرد و بعد
 از آن جعفر برادرش آمد نزد پدر من و گفت مرته برادر و ما این از رانی داری
 و من در هر سال بیست هزار دینار بشمار برسانم چون از آن شنیدم بر او مکره آمد
 زکات ای احقر سلطان بقاوه برهنه کرده بشیر را و نهاده در میان آن کسان که زخم
 ایشان آن بویکه پدر و برادر تو اما مانند نا ایشان را باز دارد از این و بیشتر شد او را پس
 اگر تو نزد شیعه پدر و برادر است اما می پس هیچ حاجت نسبت سلطان و غلبه بر بیت
 کند و اگر نزد ایشان این منزلت نداری بخوانی بابت مرته نزد ما پس آن عیالت
 او را بدین قلیل و ضعیف شمرد و امر کرد که او را در ورکند از او و دیگرانند اد
 او را در دخول بزرگ نامزد پس من و بریدم اندام ما و او برین حال بود و سلطنت
 طلب میکرد آنرا و ولد حسن بن علی بر تا امروز و نیابت بسوی او را می و شیعه مقیم
 بودند که حسن علیه السلام وفات کرد و گذاشت و ددی که قام مقام او است

بامامت و مولد آنحضرت در مدینه بود در روز جمعه که هشتاد و نوزده گشته بود
 از ماه ربیع الاخر و بعضی گفته اند که ولادت او در سرمن راي بوده در شهر بیج
 الاخر در سال دویست و بی و دو م آن هجرت و وفات یافت در روز جمعه در
 بیست و پنج ربیع الاول در سال دویست و شصت و دو آن روز بیست و هشت سال داشت
 و مدت خلافتش شش سال بود و پسر او شد در اول شهر بیج اول و در سال دویست
 و شصت و دو قاصد کوز و زوجه و مادوش ام ولد بوده که او را حدیث سکنته و ترج و فضل
 و زیارت او بیان کرده ام درین باب که آنحضرت فرموده که فرین در سرمن راي خواهد
 بود که امان خواهد بود هر چه ازین روایت و بعضی این مضمون گفته اند که سلام بر کسی که محل
 دفن او سرمن راي است و سلام بر کسی که امیدواری دارد در محراب کتاب الهی سلام بر کسی که
 صاحب زمره و صفاست و صاحب خیف و مناسبت و صاحب رکن و محراب سلام ازین آن
 بیخ من از هفت نفر باشد و راي آنکه شاید شفاعت کند ایشان را در موضع محشر و عمل هر سلسله
 گوید این مضمون را بدین ترتیب که پیغمبر دوستی پیغمبر خودشان این اذن بلا و باحوادث و
 نثار و همچنین نصاری بدوستی پیغمبر خودشان میرهند متعانه در فری بخیران با انواع
 اعتبار و مسلمانان کامل بدوستی پیغمبر خودشان انداخته شده اند و افاق باقی شقیقت
 و حرمان **باب چهارم در معرفت صلح از زمان غز و ولادت و حال آن**
 شه از احوال مادر و صاحب الزمان مذکور میگردد بدانکه امیر ملکه بنت شیوعای بن فیض
 ملک روم بوده گوید پیشتر بن سلبان غنسان که اول فرزند آن ابرو ایل نصاری بوده و او
 از مولایان ابو محمد و ابو الحسن است او گفت مولای من ابو الحسن علی بن محمد العسکری علیه
 السلام داناکرد انیده بود مراد او خریدن و فروختن غلام و کزیر من هیچ چیزی در
 نفروختی مگر بوی عروس گرمی تا جان مندم که آن علم را نیک دانستم و قبیله تو نام
 کرد بیان حلال و حرام شبیه از شه نام در منزل خویش بودم در ساره یکی حلقه بر در زد

اول آنحضرت

فرمود

من بدو سرای رفتم که فرخنده بود رسول مولای من ابو الحسن علیه السلام گفت
 امام ترا میخواهد بای امیدم تا بمنزله آنحضرت را بفرزندان برود و خواهری بر حکیمه در پی
 برده نشسته بود چون بنفسم فرمود که با هیتن تو از فرزند آن ابو اوباب انصاری
 و شمارا منملت تمام بوده پیش بد آن بزرگوار ما و شاعران ما باید که اهل بیت من ترا
 تکلیف نمک و شعلی سفر بیا که جهت آن بر شعله مقدم شوی بریزی که من تر آن علاج
 خراش آنگاه ملاحظه نوشت بخط ولعه روی و بران هر بیفا با دانشتری خود و پارسه اند
 برود آورد که در آنجا دوست و بیست و نوار بسته بود و فرمود که اگر ایستاد
 و بغداد و روی کار فرات بنشین در فلان روز که چون روزن قها در رسد که در
 جا غلامان و کزیرگان باشند و خریداران گردان در آمدند و بکلان و هر هکسان بی عباس
 و غیر ایشان حاضرند تو از دور بنشین و نظاره میکن تا آنکه کزیرکی برود ای باب
 و نصف و خانه خیز بر شیده باشد و روی را نکشاید و نکند از ده که بر او بر کسی عرض کند
 و نکند از ده که کسی دست فراموشی و برود و آن در تو نام کند آنکه بخاش برود ای باب
 و وی بانک بر دارد بروی و معنی آن بانک آن بود که باز باشد تا وقت آنکه در آید
 آن خریداران گویند که ما میسند و بیاریدیم که ما را بوی رغبت افتاده بجهت عفت
 و نفعتی وی ان کزیرک گوید بتازی اگر بنماد لباس سلیمان باشد و نقت و ملک
 وی نماز منبر باشد که من مطلقا بشما رغبت ندارم حال در احوال و اصناف مسا بد بخاش
 گوید چه چاره کنیم و حکونه این را در فری و می گوید کزیرک شتاب کن و صبر پیش ازین
 حریرداری از برای خرد اختیار کن تا من فراری بدیگان که برامانت و غفرتی
 آنکه تو برین فرزند بیک من و مرا بفرش روی و عمری برین بزد بخاش را بگو که من نام
 دادم بخط روی و بلغت روی از بعضی اشراف و در آنجا صفت کردم و زانوهای
 خرد را نوشته بدان کزیرک ده تا برخواستن از کربل بود که من خریدارم بجهت روی

اول آنحضرت

کرم و بخار و بستر بچیمان بخاش گفت آنچه مولای من فرموده بود بجای آوردم و بی
 ان نامه را بکزیرک دادم و خواهم بکزیرک کزیرک سخت و بعمری من بزند بخاش گفت که شوق
 مرا صاحب این نامه و سوگندهای مغفله خورد که اگر اشتباه نمایی و مرا برین مرد کزیرک
 من خود را هلاک کنم تا کجا من خریداری وی کردم و او با من مصافحه بسیار کرد تا آخر فرار
 گرفت بدان صلح که مولای من داده بود آن زر را روی دادم و او کزیرک را تسلیم من
 کرد من شادان و خندان او را بجمع خود آوردم و او در بغداد فرزند داشت و چون نامه
 مولای مرا بجزم بدوست دادی و بزوی ما بدی و بدان میاهات نودی کزیرک غیب
 حالت که نامه کس دای موسی که او را بدی و غمی شناسی گفت ای عاجز زعیف
 تو نمیدانی قدر انبیا و اولیا و اولاد ایشان تا گوش فرا دار تا با تو بگویم احوال خود را
 تا تو واقف گردی بر سرمن بدان ای امین که من ملکه ام دختر پیشوهای بن قیصر ملک
 رومست و من از فرزندان حواریم و نسبت من بمعروف کند که وحی عیسی علیه السلام
 بود دید آنکه حد من قیصر خاست که مرا برادر زاده خود دهد و من سیزده سال بودم و
 بفرمود تا بجم کرد که فرزندان حواریان را از قستیان و رهبانان فریب میسند و مرد
 همه ان بزرگان ایشان بودند و کرسی در آنجا نند که اصناف جواهر را بخواهشند
 بقدران چهل بایر برادر زاده خویش را بجا نشاندند و شاهی صلیب را بر کرد او نهادند
 و دانستند ان کرد بر کرد وی با ستادند و کتاب امجیل بان کردند چون آنها را نمیشد
 ساختند خواستند که عقد کنند یک بار صلیبها بروی در افتاد و نمودهای تخت
 مکت و او از تخت بیفاد و بیوش شد سهرت ایشان بحد من گفت که ایها الملک ما را
 ازین کار عفو کن که درین سخن سستی است که دلیل است بر در وال دین مسیحی
 و مذهب ملکاست حد من ان بن کار متغین شد و با ایشان گفت که صلیبها را از
 نشانید و این عهد ها و است کنید و برادر زاده و بگویم فلان بیاید تا این

گود کرد

گود کرد با او دهم و بخوست را بدین سعادت بدل کزیرک چون چنین کرد نوبت دوم
 بر نیش نوبت اول شد بعد از آن مردم آن ترین شرف شدند و بعد من قیصر از ان بخاش
 شد و من بکرمک رفت و برده فرود گذارم آتش عیسی علیه السلام و سمعون و
 جماعت از حواریا تا بخواب دیدم که در آن موضع کتخت نهاد بود بجای ای انبیا
 نهادند که با حمان را بر بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جماعت اهل بیت
 علیه السلام در آمد عیسی علیه السلام از جای خود برخاست و ایود دست بر کرد
 آنحضرت در آورد و آنحضرت فرمود که با روح الله من آمده ام تا خواستگاری نمایم ان
 سمعون فرزند زاده او را ملکه ان برای بر خودم و شادان فرمود با بی محمد علیه السلام
 خواند این نام مسیح علیه السلام بشعرون نکرست و فرمود که شرف و سعادت بی پی
 او و ده با فرزند زاده حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصلت کزیرک الحانبول
 کرده خطبه خواندند و مرا بر پسر خود ای محمد الحسن العسکری علیه السلام دادند
 فرزند آن وی کوه شدند و حواریان را نیز بر گواه گرفتند و چون بیدار شدیم و تحسیدم
 ترسیدم که این خواب را با پدر و بدم بگویم که میاد امر اناجیر کندان را بشان میداشتم
 و ظاهر نفسا شتم و دوستی امام علیه السلام در دل من جای کرد و گویم تا کانون سینه
 من فروخته شد تا از طعام و شراب باز ایستادم و زخم ضعیف و زخم لاغر شد
 و سخنور شدم و در شهرهای روم هیچ طبعی نمابدم که برای علاج من نیاروند
 و علاجها کردند و هیچ کدام سود نداشتند و تا حجه ما یوس شدند حدیم کت مری
 ترا بر روی شود بکوی تا من نمیشا سازم برای تو کتخت ای جد درهای فرج و شادی
 بر من بسته شده بخاطر من میرسد که اگر کتختی تا که حسی کرده از مسلمانان و
 اسیر خود ساخته غل ز کردند ایشان بر کزیرک و بکند اری و با ایشان احسان کنی
 نماند که بر که مسیح حق سبحانه و تعالی مرا شفا و نفا و هدوی سخنان کرد و

همه را گذاشت و من اندک به تنگ آمد و طعام میل کردم بعد بدان شد و بعد از آن
 سلمان را دعوت کردی و احسان بخودی و چون جهاد در شب ازین گذشت دیدم
 حضرت زهرا را صلوات الله علیها در آن وقت که بدین من آمد و هر ملت عزیزان با وی بود
 و هر دو وصفه از او و صفیهای نبوت که مرا و جوهر عین از با ایشان بودند بر علیها
 السلام گفت من که این هر صلوات الله علیها سیده زینب عالمیاست که ما در شوهر
 تو ای محبت الحسن العسکری است علیها السلام من دست بزرگی زدم و شکایت کردم
 و می گفتم بجهت آنکه ابو محمد علیه السلام نزد ما نمی آید سیده عالمیایان فرمود که او چون
 بیاید و تو بروی و در تمام با منی و این خواهر من بر غیر از این نیست ازین زهد و اگر
 تو میخواهی که خدا و رسول از تو خوشنود باشند و بیرون بروی درین دنیا بدین
 که أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسول له
من شهادت او درم که خدای تعالی بکست و بی شریک و مانده و محمد بنده و رسول است
 چون این گفته فاطمه زهرا علیها السلام هر اینها خود منضم کرد اند فرمود که اکنون
 چشمه صدای که من نیز بر زبان تو فرستم از خواب برداشتم و می گفتم و شوقه از دیدن
 این همه علیه السلام شبی دیگر در وقت دیدم آنحضرت را پیش و گفت ای حسین
 چرا بداد نمی نمایی که من در اشتیاق و انتظار رسوختم فرمود که باغ آن بود که ما در سینه
 زانان علیها السلام رفع فرمود اکنون هر شب بر زبان تو خواهم آمد تا خدای تعالی مرا
 و ترا بهر و ساند و بعد از آن هرگز از زبان من باز نیستد بشرین سلیمان گوید که من
 گفتم بوی که چگونه افتادی در میان اسیران گفتم ابو محمد را بگفتی خبر داد که حدیث
 لشکری بقالی سلسله از آن خواهد فرستاد در فلان روز باید که از نیل ایشان
 بروی بر بیات خد سحران و چون مسلانان آنجا می آیند با سری بگردان از زبان تو
 فرمود در میان آن زمان انداز من چنین کردم و چون جماعتی از مسلمانان من باز خورد

نویس

تمامی را گرفتم و من در میان بودم مرا نیز گرفتند و نداشتند که من دختر قیصر مرا کار اینها
 دست که تو بیستی و آن بی بریدی که من در شهر او افتادم از نام من پرسید گفتم زینب
 بی گفتم که این نام کبریا شست آنکه گفتم که یوازین بی عربی بیگانه است گفتم دوستی
 که جذرا من داشتند همه مویزات اهل لغت از زبان من پرسیدند این را و عربی
 این ختم و زبانم زبان راست بنده بشود که ما را از بغداد میا برود و بی خود است اما
 علی بنی رسانید بر فرمود بوی که چنین دیدم اسلام و دل ترا میا داشت چگونه صفت
 کم بخیر که تو ازین بهتر میدانی آنحضرت فرمود که ده هزار درهم قبول می آری یا بشادتی
 که بنویس هر گفتم بشادتی دوست تو اندام از دهم فرمود که بشادتی با تو ای فرزندی که
 مالک شریف و عرب عالم کرد و بداد و عدل بیاید بعد از آن گویا جوهر و ظلم شده باشد
 گفتم یا امیر این فرزند از آنکه شود فرمود از آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 جرحی نمود و مسیح برای وی بخواند در فلان ماه و فلان شب در سال فلان قادی
 را ایشان ترا که دادند گفت بی بر سر بر کوبیده ای محمد الامام الحسن العسکری علیه
 السلام فرمود که هیچ خطای نشان نردم از آن وقت باز نایدست ما در ستوده تو
 ایان او درم آنکه حضرت امام محقق علیه السلام کافر را فرستاد و خواهر خود را
 حکمه طلب فرمود چون آمد فرمود که ای حکمه آنکه ما میخواهیم حکمه
 او را در کار گرفت و نشان میا فرمود آنکه او الحسن علیه السلام فرمود که او را بخواه
 خود بر فرائض و سنن را بوی میا موزان که او علیه ای محمد است و ما در مقام علیه السلام
در ذکر اوقات نام صاحب از ما علیه السلام روایت کرده حکمه بیست و چهار
 بی موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد موسی بن ابی محمد حسن بن علی علیه السلام
 فرمود که ای عمی استب نزد ما نظر کن که شبیه به شعیب است و حق سبحانه و تعالی
 درین شب بخت خود را ظاهر کرد اند گفت زبانه که من از حمل و ماد را در زینب

کلاوت نام

کلاوت نام

نیامد فرمود که این نوع کسب از اجالات دیگری باشد نه مانند زان در کجای چه استیاد او
 پسری شود که دنیا و آخرت باشد سیر گوید پس من و زینب بیگانه خوا بگردیم و بعد از
 نیمه شب هر دو بیاض رخسار منم من با خود گفتم که صبح نزدیک شد و ظاهر شد آنچه ابو محمد
 علیه السلام میفرمود پس آنحضرت او از کرد که تمجیل میکن من بخت زده بخانه باز گفتم
 زینب به پیش از آمد و همچنین بد سیر زینب من او را سینه خود باز کردیم در بلاد سوریه هر
 اله و اما آن شاه و ابه الکبری خاندان رضی الله عندهم از منک او میخواند آنچه من میخواهم با کاه
 نوری در آن خانه درخشیدن گرفت چون نگاه کردم دیدم که خلف سینه در فساد
 در قبله او را بر داشت ابو محمد آواز کرد از حجره که بیار سپهر از من باغچه نر فوی و در هر روز
 سینه خود باز گرفت و زبان درد هانش کرد دست بر کوش و چشم و سفا عمل می ماند
 آنکه گفتم ای سر کس من کوی خلف گفت أشهد أن لا اله الا الله و أشهد أن محمدا عبده و رسول له
أشهد أن محمدا عبده و رسول له و أشهد أن علیا و آله و آلهم من بعدی جما ناه که کعبه با
من الشیطان ان یخیم بفسر القدر الخیر و یضیع و یزید أن فوج علی الذین استضعفوا سینه
الارض و سینه الخیر انیة و یختمها الذوارین و یستعمل لهم سینه الارض و یزید فیهم
و حاکمات و یختمها ما سکنه ان یختم ذر و ن و صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی
 و فاطمه زهرا و الحسن و الحسین و علی بن محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر
 و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی ای حکمه گوید که در اینها مغز من
 دیدم پس نظر کرد ابو محمد علیه السلام یک مرتبه از آن مرفان پس طلبید او را و فرمود که بگویند
 نگاه دار تا دست تو از پی در رسد و ترا که خدای تعالی رسانده امر خود است حکمه گوید
 من گفتم برای محمد که این چه مرفان فرمود که اینها مرفان نیستند بلکه سیر است با ملائکه
 رحمت بعد از آن فرمود که باغچه از آن او را بادش با بر اسلام کذ و چشم و موی زینب
 کرد و آند و کن میباش که وعده حق تعالی است پس باز کرد دیدم او را با بادش

نویس

و بروی سلام کرد و بخت گفت و پاک و مطهر بودی الودکی و در دست راست وی نوشته بود
 که لما جاءه النبی و زهد الی الطی ان الابطال کما ان زهد الی ان ابو محمد علیه السلام
 گفت من که باغچه چون روز هفت باشد نزدیک من با حکمه گوید که روز دیگر بود اندم نا ابو محمد
 نام بیتم و بروی سلام کرد بر کفتم تا خلف را علیه السلام بیتم بنویس که با محمد جملت بدت
 لحاست ستم من کفنا باغچه زینب را دادم و بیار جان کس که ما در موسی و علیه السلام زینب
 بروی داد حکمه گوید که چون روز هفت بیاید و سلام کردیم و بنشتم و گفت بیارید سپهر ما
 و را علیه السلام آوردند و امام علیه السلام حقیقتان کرد بوی که در روز اول کرده بود
 دیگر فرمود که پیش ما درش بر که بروی سلام کند و پیش من بیار چنین کردم چون او را به
 پیش ای محمد علیه السلام آورد من می چند دیدم که بر کرد روی بران بنویس که ابو محمد
 علیه السلام بی از آن مرفان گفت که بر کردی او را گرفت و برید و دیگر مرفان در فضای آن
 بر او نشان رفتند و آنحضرت این را خواند که أستودعک الذی استودعته أمموی
 یعنی من ترا بویزعه گذاشتم نزدیک آنکه مادر موسی و بر او بویزعه گذاشت و بجز او بود
 زینب از آن حالت بگویند آنحضرت فرمود که آدم کر که همه شهر هاجر ری حرام است الا
 شیرو و زود بود که او را نیز در یک قرارند جناحی موسی بر علیه السلام با در من با نایبند
 چنانکه حق تعالی فرمود که فرز ناه الی امیر کی نقر نیشها و لا تحزن حکمه گوید من
 گفتم او را بگه سیری فرمود که مرفح القدس که شکست است بنامه علیه السلام که ایشان ترا
 علو اذین امیر و بعد از آن جعل روز حضرت قائم را علیه السلام با آن روز در آن چون و بر
 آوردند ابو محمد علیه السلام کس بطلب من فرستاد رفت و دیدم کودکی را که بر او
 گفتم یا سیدی این کودک مکود و ساله است فرمود که فرزندان بختی و اوصیا چون آن
 باشد مختلف فرزند آن دیوانان بود و کودک بگما هه ما چون یکسان که دیگران باشد
 و کودک مادر شکم مادر سخن گوید و قرآن خواند و بخاند و عبادت کند و رحمت فرستاد

و فرشتگان عالم بالا هر باداد و شبانگاه زیارت وی می آید حکیمه گوید من چهل روز
 و نایمی بدم تا آنکه و برام روی باغ پیش از وفات ای محمد علیه السلام چون بچند روز
 بگذرد و برانشا ختم کنم تا بی محمد این گیس که تو میفرمایی که پیش وی بشنم فرمود
 که او را بنیشتای کمتر نه فرمود که او فرزند منست از زحمت او و خطیبه منست بعد از
 من و آنکه دور کارهای مرا باقی بماند که هر چه او گوید بشنوی و بر او اطاعت کنی که
 وی اما منست حکیمه گوید که بعد از آن با بدک زمانی ابو محمد علیه السلام از دنیا رحلت
 فرمود و مردمان متفرق شدند و محمد بن عبدالله مهوری گوید که حکیمه این احوال را
 بقای بگفت و دیگر بخدای که بمداد و شبانگاه و برای بدوم و هر چه از من پرسیدی
 او مرا خبر دادی تا من باز گفتم و نگاه تویدی که پیش از آن که پیغمبر استراحت کردی و خبر دادی
 آنکه من میخواستم که از وی پرسم و مرا خبر داد که با بدی که پیش از من فرمود مرا آنگه
 از آن خبر دانم که من محمد بن عبدالله و بگفتی که حکیمه مرا خبر دادی که پیش از آن
 بر این اطلاع نداد و دیگر بخدای تا آنکه و تعالی من دانستم که آن حق است و از جانب تعالی که
 امام را بر این مطلع گردانیده ابو جعفر هم وی گوید که چون فایم علیه السلام متولد شد
 ابو محمد علیه السلام فرمود تا ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریده میان من
 تصدق کردند و فرمود که عقیقه کردند آن برای وی در روز هفتم و روز نهم که دیگر
 که چون آنحضرت متولد شد دیدم از برای او فرمود بخشندگی که اوقات آنرا فرمود
 و دیدم مرغی چند سفید که فرمودی آمدند آن آسمان و می بودند با آنها و خوردند
 سر و وجه و سایر اجساد آنحضرت با آن پر از می کردند پس ما خبر کردیم ابو محمد را علیه
 السلام با آن تبسم فرمود و گفت که این فرشتگان آسمانند که فرمودی بیدین کیفیت این بود
 و انصاف او خدا بود در وقتی که خروج کند گوید ابو الحسن موسی علیه السلام
 که چون امام رضا علیه السلام که پرسید متولد شد خشک کرده شده ظاهر بطهر

عقیقه

از مادر

ان ما در جدا شد و هیچ کس از ائمه علیهم السلام نبوده مگر که خشک کرده با آنکه مطهر بوده
 شده و لیکن او موسی بود علیه السلام بجهت اصابت سفت و اتباع حقیقت ۵
 در وقت که امامت صاحب الزمان را آورده اند و سابق او بیان فرموده اول قولی
 که فرمود آن من علی الذین استضعفوا لیسوا الارض و جعلهم ائمه و جعلهم اولاد
 و جعلهم ارض و جعلهم ارض و جعلهم ارض و جعلهم ارض و جعلهم ارض و جعلهم ارض
 همی که است ذکر یافت یعنی یا خراسم اگر منتم نهیم بر آنان که در آن گرفته شده بود و بعد
 کشته در زمین مصر و نوحی آن یعنی ارباب با آنکه بر هابم ایشان از آن شدت فرعون
 و سارم ایضا ایشان را در درون و خاندان بخیر و صلاح و کردیم ایشان را از آن اموال
 و اسعه و املاک فرعونیان و حادی دهم ایشان را در زمین مصر رشام و فرام فرعون و وزیر او همان
 و لشکرهای ایشان را از برای ایشان بود که خذری که در آنان از زوال ملک و هلاک ایشان
 بردست دشمنان و بدین این صورت در وقتی که در روی غرق شدن مشاهده کردند و بی
 ابرو را تقیج بر ساحل را نظریه را آوردند و استند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مغلوب
 شدند و مظلومان و بیچارگان برادر رسیده غاب و سرفراز گشتند و بر ائمه المظلوم علی الظالم
 اشد من یوم الظالم علی المظلوم استکارا شد و مقولست از امام زین العابدین علیه السلام که آن
 حضرت فرمود با عدلی که محمد را بچین چنین فرستاد ما که اهل بیتیم بنام موسی بن جعفر بن شعیبان
 ما بنام شعیبان ایشان و دشمنان ما بنامه فرعون اند و بر آنان ما بنامه فرعون
 پس احوال ما بنامه احوال ایشان است چنانچه ایشان از ضعف بقوت ترقی کردند و دشمنان
 کز ضا شدند بعد از مدت مدیدی از ما نیز چنین خواهد شد که مهدی علیه السلام
 ظاهر شود و تسخیر تمام بلاد کند و دشمنان آل محمد را بجزیر کند و دیگر فرزند جلیل و علالت که
 و گند گند است از مؤمنان بعد از آن که از آن در دنیا عبادت الهی و انبیا و اولاد الهی
 که ما نوشتم و کتاب داد علیه السلام انیس نوری بود از آنکه در توره نوشته بودید

تعلیق ساری

در آن بود که در بعضی کتب آمده که مراد از ابو جعفر کتب مرثیه است و مراد از ابو جعفر محفوظات
 یعنی پیشین و در کتابها آمده که در هیچ نوشته بودیم الا کلام زین دنیا میراث کرد از آنکه در آن
 من گویند یعنی همان است حضرت رسالت و این از امام ابو جعفر محمد بن علی ابا قریبهما السلام
 منقول است و دلیل بر اینست که لام در اولین لام بفر جنت است و استعراق و اثنای و اطلاق
 حق سبحانه و تعالی لفظ صالح در اول ترحم شخصی دلیل بر عصمت او بوده اگر کسی از ما کو می دهد
 در صلاحیت شخصی و بر او ظاهر صالح داد و چون خطای غالی دادند ظاهر بر اطن است
 پس صالح سخن اند مگر کسی که در ظاهر و باطن صالح بود و این جز معصوم نباشد پس این صالح را
 محمد مهدی صاحب از ما است علیه السلام که حکم خدای تعالی و موجب فرموده توفیق شریف و عزیز
 را فتح کند و اختلافان میان بر خیزد و ایراد بلفظ صحیح با نظیر و تفرقت با مراد آنحضرت و سخاوت
 وی باشد که سیصد سیزده تن از امامان بعد از ابی محمد الحسن پسر او چندتا و مهدی شش تن است
 اسلام بدلیل آنکه ایشان کشت انص و دیگر آنکه زمان غالی نیست از فرودان معصومی که ان لطف
 باشد کفایت از ابو جعفری که عقیقه قضی است با استدلال صحیح زیرا که ما میباید که معصوم اقرب بیه
 باشد صلاح و ابودان قضا و چون لطف بخدای تعالی و اجمیست و اجمیست که عاقبت نباشد را
 از امام معصوم و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که منصفی بشود و نیز باید ایام و ایالی بنا بر آن کرد
 حق سبحانه و تعالی مردی از اهل بیت من که نه او موافق نام من باشد که برگرداند زمین را از داد
 و عدل همینانکه برده از جور و ظلم و دیگر فرموده که اگر بدیش فاندان دنیا مگر یک روز هزاره دنیا
 کرد اند حق سبحانه و تعالی آن روز را تا بفرستد مردی از اولاد من که مطابق باشد اسم او با اسم
 من و برگرداند زمین را از داد و عدل همینانکه برده از جور و ظلم و دیگر رسول الله فرموده است
 خود که ایمان بیا در پیش قدمه بدوستی که فرود آید در میان آن سان و اگر آن را بر وی آن و آن
 بعد از من که آن علی بن ابی طالب و یار ده فرزندان آن فرزند آن او و ابی جعفر صلوات الله
 علیه فرود مردمان عباسی را بدوستی که شب قدر در هر سال می باشد و فرود می آید در آن شب اعراس

تعلیق

س

سال و مراد از ابی و ابی انبیا بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله این عبارت است که ما از ایشان
 فرمود که من و یاران فرزند انصلیب من که ایشان امامان بعد از منند ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام
 فرموده که حق سبحانه و تعالی فرستاد محمد را صلی الله علیه و آله بسوی جن و انس و بدید کرد بعد از
 دو روز و وی را از ایشان بعضی از ایشان در گذشتند و بعضی از ایشان باقی ماند و سفت او صبا
 جا ریست و هر وی بعد از محمد صلی الله علیه و آله برست او صبا و عیسی بودند و ایشان
 د و از ده تن بودند و ابیالمعین صلوات الله علیه برست مسیح بود چا بر یک بد که در دنیا دیم
 بخدمت فاطمه علیهما السلام در پیش وی بود که دووی امام او صبا نبوت کرده بودند
 و از امامان که از ولد او مید پس شمر در آن زمان و ده نام بود که آخر ایشان نام ایشان بود
 سه از ایشان آن ولد فاطمه بود نام داشتند و یکی از ایشان علی مسروق گوید که وقت آن اوقات
 ما نزد عبدالله بن مسروق بودیم پس عرض کرده شد مصحف ما بر روی نگاه گفت جدایی که
 ایما هیچ عهده کرده بسوی شما بنام بعد از خلیفه چند تن خواهند بود گفت بدرستی
 که تو حق سانی و این چیز پیر سیده از من هیچ کس پیش از تو گفت علی عهده فرموده بسوی
 ما بغیر ما که بعد از او و از ده خلیفه خواهد بود بعد نقیای بی اسرائیلی یعنی بر او است
 کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که همیشه امرات من ظاهر خواهد بود تا بگذرد
 در آن ده خلیفه که همه ایشان از قریش باشند اوها هر چه می گوید که گفته مرا می بخند
 علیه السلام که جلالت تو مانع من میشود آن سوال کردن من تریس از آن مغربها می گویم
 آن تو چیزی را فرمود که پرس گفتم ای سید من ایما هیچ فرزند نهست ترا گفت علی گفتم اگر برای
 حاد ث شود پس و کجا است تا بریم آن فرمود بیدید که عمر را هادی که فرودین ابو محمد
 علیه السلام پسر خود را و فرمود که ایست صاحب شما بعد از من گفت در دین فایم
 که شنیدم از ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام میفرمود کشف بعد از من حساست پس
 چگونه باشد مرثیا را بچینی بعد از خلف گفتم چگونه است که حق سبحانه و تعالی او را برگرداند

تعلیق

تعلیق

تعلیق

تعلیق

فرمودن پاک شایسته و او را غنای خود و احوال غنیست مرثدا را ذکر و باستان کتم پس چگونگی
 ذکر کرد و او را کتب و کتب علیه السلام که در حدیث و احادیث و کتب معتبره است که در این امر
 حسن عسکری بوده و ابو عمر و عمر و ابو علی بن مطهر و ابو عبد صالح و ابو جری او درین
 وجه و غیره علی و ابو نصر و غیره ایضا که همه اینها دیده اند صاحبان زمان و اصول است علیه
 و بعضی از ایشان ذکر حضرت و فرموده کرده اند و در دست علامت قیام علیه السلام بعضی از این
 ترویج سفیاست و نقل حسن و اختلاف بی عباس در ملک دنیا و کسوف شمس در نصف و بعضا
 و خسوف و در آخر ماه و اختلاف عادات و غیره و نقل بعضی از این درین باره و در مشرف
 و رکن و ایستادن آفتاب نزد زمان تا وسط روز غایت عصر و طلوع او از مغرب و نقل بعضی دیگر که
 بظهور و زاید در هفتاد کس از صاحبان و کشته شدن مردها غیر میان رکن و مقام و خراب شدن
 در یازده کوفه و قبایل و ایالت سیاه از قبایل خراسان و خروج یابی و ظهور مغرب و غیره و ملک
 شدن او شامات را و نزول ترک بجزیره و نزول روی بر سر و کفایت شدن ستاره مشرق که در
 د حد مثل خود قریباً از آن مایل گردد و چنانچه نزدیک باشد که هر دو طرف را برسد و بر سر ظاهر
 شود در آسمان که آفاق را فرو گیرد و اوجش ظاهر گردد در طولانی در مشرف که باقی ماند در خور
 هوا سرد و با هفت روز و کند عرب غنای خود را و با کس شدن آنها بلاد را و خروج آنها بر
 سلطان عجم و کشتن اهل بصره و خروج شام و آمدن بصره و ایالت دیو و دخول و ایالت
 قبلیس و عرب بصره و ایالت که در بصره است و در و در حقیقت از قبل مغرب تا مرتبه بفا و جزیره و اقیانوس
 ما باقی است از مشرف و زاید و قیامت و زمان تا آن داخل شود و کوههای کوه و در حقیقت
 کاب که هر دعوی نبوت کند و خروج و در آن هزاران آبی طایفه هر دعوی است کند از این
 خود و اسحاق مرد عظیم القدر و ان کرده بی عباس در میان آن خلایق و با نفی و بسبب جبر و علی
 در یکی که خست در مدینه بنیاد و در مقام با دسیاه در آنجا در اول روز و بنیاد شدن ازین
 تا مختصن شود و بسیاری از خلایق و بی کسی شام را هر عراق باشد و موت برعت و تقصیرات

از علامت شایسته

از انفس

از انفس و اموال و غیرت و بیداشدن مکر و در اوان و غیره و ان تا باید در نزع و غلامت و کج
 کشت و ذراعتی که مردمان کنند و اختلاف و فرج و یقین خون بسیار در میان یکدیگر برسد
 آمدن بندگان از طاعت خویشگان و کشتن ایشان و خرابی و کشتن و وسیع قوی از اهل بیع که
 بگردند ایشان روزی که ان و علیه کردن و علیه کردن بر آید و اندک از آسمان که بشود
 از اهل زمین و زمان و سخن کند اهل هر کجاست و روی و دست ظاهر شود برای مردمان
 در عین انفس و مردمان بر آن کجاست شوند از قبور تا و جیم دنیا نماید و یکدیگر را بشناسند
 و ترویج نمایند بعد از آن ختم شود این بر بیست و چهار باران یا بیست و نه شده شود زمین بعد
 از مردن او و معلوم کرد در بر کجاست ان و را بگردد و بعد از آن هر کجاست و عاصی کجاست ان
 عشتمان حق از شیعه مهدی علیه السلام پس با نند زدن این علامات ظهور او را بلکه
 پس متوجه شدست و بی کردند از برای حضرت او همین است که اخبار برین و رو یافته و بعضی
 از جمله این اخبار است که بعضی مشرف و الله اعلم بما یخون ان صاحب و علم السلام
 فرموده که هر یک از اینها که مکرمان و ترزا سله مثل یک با هم با هم و در یکدیگر و در یکدیگر
 نکند در شب بیست و سیم و قیام کرد در روز عاشورا و از ویست که شهید شد در روز
 حسین بن علی علیه السلام که در روز شنبه باشد و هم بجزیره قیام کرد در میان رکن
 و مقام و بر خیزد جبرئیل علیه السلام بر دست او و نکند که بیست کند از برای خدای
 تعالی بیست پس روان کرد بسوی آنحضرت شیعه از آن اطراف زمین در نور دیده شود
 از برای ایشان زمین تا بیست کند او پس برگرداند خدای تعالی با زمین را از داد و عدل
 صیقل که بر شده باشد از جور و ظلم و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که داخل کرد در هر کجاست
 کوه را و با او سه رایت باشد و بیاید تا غنیمت آید و حطیله بلیغ کند و مردم ندانند که
 آنحضرت چه فرمود از هیبای کوه چون جمعه دوم شود انقاس کند مردم که آنحضرت
 نماز جمعه با ایشان بگذارد پس امر فرماید که حطیله بکنند از برای او سجده را بر خیزد و نماز

مادف

بازمی

بگذارد و در آنجا با مردمان بیدانان فرمایند که چای شود تا عمری و اب تا نصف یاید و بگذارد
 و در هفتاد و سیاه سال از آن بیرون نماند و کندم در آنجا از کندم و قیام
 علیه السلام از ملک بر سر فرماید نصف کوه با غیر هزاران فرشتگان جبرئیل ان بین باشد
 و سیبایل از شمال و مومنان در پیش او و متفق گرداند لشکریان را در آنجا و او امام
 صادق علیه السلام فرموده که ملک قیام هفت سال بود که در آنجا از برای او ایام و ایام
 تا غایب گردید از آن سالها مقدار ده سال باشد از سالهای شمس سالهای ملک او هفتاد
 سال باشد از سالهای شم که آنست و هرگاه که قیام شود باران باران در سجده الاخری و ده
 روز از رجب انحصان باران که ندیده باشد خلایق مثل آنرا پس بر و با حق سبحانه و تعالی
 بان گوشتهای مومنان و ابدان در قرهای ایشان کس کویا که نظر میکند بسوی ایشان در
 مقابل ایشان که می افتند مومنان خود را اندک و دیگر فرموده که قیام هرگاه که ظاهر
 شود و روشن کرد زمین نور روی او و مستقیم کرد در زمان از روشنی آفتاب و زلال شود خلقت
 تاریکی و عمر و در آن عمرش در زمان در زمان ملک آنحضرت چنانچه مردی باشد که هرگز فرزند
 او را باشد از نریه که در میان ایشان هیچ مادینه نباشد و ظاهر کرد اند زمین کجاست و خود را
 تا بر بیست مردمان بر روی زمین از او طلب کند مردی از آنجا که صلح دهد او را با خود و
 زکوة دهد پس بناید او کسی را که قول کند از آنرا و او مستقیم کرد در مردمان آنچه روی
 کرده و حقیق و علا ایشان را بعضی از امام محمد باقر علیه السلام فرموده در صورت طوبی که چون
 قیام علیه السلام قیام نماید بر سر فرماید تا کوفه و خراب کند در آنجا چنانچه در آن باقی نماند و در
 زمین مسیری که آرا شده بوده باشد الا که خراب کند آنرا و همچنان سازد و کشته کرد در هر طرف
 اعطارد و او شکند هر چنانچه در راه و وطنی باشد و باطل کند راههای آب و اوقاف
 که در راهها و طرق است و نکند در هیچ مدعی مگر که از آنرا و نه سستی که مگر بیاید
 در آنرا و آنچه کند قسطنطنیه و چین و جبال دیم را پس مکت فرماید بیان هفت سال

مادف

معدود

که مقدار هر سال ده سال باشد از سالهای شم که آنست بعد از آن کند خدای تعالی آنچه را
 که خواهد برسد ند که چگونه در آن کرد و سالها فرموده که ام که گنای تعالی فک را بداند که
 دلش و قلت حرکت پس در آن کرد و ایام با این واسطه که ایشان میکنند که نگردد کجاست بشود فایده
 کردد فرموده آن در آنرا است و اما سالها از این راه نیست و بدوستی که حق سبحانه و تعالی
 شفاعت از برای عبودیت در ماه را و باز کرد این آفتاب را بی این ارباب بی شمع بن نوا و
 اخبار فرموده بداند از روز قیامت که کس از شیعیان نماند که آن امام صادق علیه السلام
 فرموده که هرگاه قیام قیام نماید بخواند مردمان را با سلام و وحدت کند ایشان را با بریگی
 که حرد اختیار فرماید که جمعی را نرا کرد و و مغانا بوده و مهدی را برای آن مهدی گویند
 که هدایت کند مردمان را بسوی جبرئیل که ایشان را پوشیده بود و بجهت آن قیام کویا که قیام
 خواهد نمود حق و دیگر فرموده که هرگاه از آن فرماید حق سبحانه و تعالی قیام را در خروج یابد و غیر
 آید و بخواند مردمان را بسوی خود و بحق دلالت کند و روش نماید بر روش عبودیت علیه
 و الله و عمل کند در میان ایشان بعمل و حق سبحانه و تعالی بفرستد جبرئیل را تا با اید او را
 پس فرود آید بر حطیله بعد از آن کویا مردمان را که بجهت بخیزد عورت میکنی پس قیام خیزد و خدا و او را
 جبرئیل گوید من اول کسی که بیعت میکنم تو پس دست خود را بر دست وی نهی و بیعت
 کند و سیصد و سیزده کس چون بدیده آید در بیعت با وی موافقت کند و دیگر فرمود
 که هرگاه قیام نماید قیام آل محمد صلوات الله علیه بر خیزد ان فریضت باشد در آنرا و او بزند
 کرد نهایی ایشان تا بعد از آن با نصد دیگر تا بزند کرد نهایی ایشان تا بان با نصد دیگر
 تا بکند این را شش نوبت تا رسد عدل این جماعت با بن مقدار از ایشان و از اموال ایشان
 فرمود علی دیگر فرمود که چون قیام علیه السلام قیام نماید خراب کند مسجد الحرام را تا باز کرد
 با ساس اول و بگردد و تقصیرات بوضعی که باشد در واقع کند ستمهای بی شبهه را و بیاورد
 بخانه کعبه و بنویسد بر آن که ایشان در آن کعبه اند و او جواد در روایت کند از اب

مادف

که هرگز آن باشد ز یاد که ما را و در آن حسنه یعنی ضاعف ما بم ثواب آن حسنه را و اما حسن
 علیه السلام فرموده که حسنه سوره ت ماست و آن اصلی است که ای سید فرود آمد این مصیبت
 که من گفتم با ما صادق علیه السلام که یکا ند آنجا فرمود که شریک او برکت که ما اندا اهل بیت او فرمود
 که آنکه او صیقلی که از عرش او فرود که صاحب عیال گفتم می شد است او فرمود می توانی که صدق کرده اند
 باقیه آورده انحضرت از نزدیک خدی فریسل و مستحک گفته اند شقیان آناه که ما مرزبان
 بمسک جستن بهر دو که یکی نجاب الهیات و دیگر عین کبیرت که اهل بیت اند آنکی که حق سبحانه
 و تعالی برده و دو کرده از ایشان رجس نگاه دار و پاک آورد بنه ایشان و خلیفه انوار امامت
 از رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و ائمه ائمه صلوات الله علیه فرموده در قولی که سلام علی آل
 یعنی صلوات علی محمد و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که ما جز از عبدالمطلب که نزد ما آن اهل
 رسول است او جز که سید شهادت است صاحب دو بال صبح است و علی و فاطمه و حسن و
 حسین مهدی علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که وحی فرشتا خدای علی علیه
 بسوی بیغمی خود که من گفتم فرموده ام مرجع حق اینی طالب را چه را خصلت
 پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواند او را و اخبار فرمود او را این پس
 اصرار آن بودی که حق سبحانه و تعالی ترا اخبار فرموده من اخباری که هرگز
 هرگز من خبر نکرده ام زیرا که من دانسته بودم که اگر یا شام ترا عقل من
 زایل کرد و من هرگز دروغ نگفته ام زیرا که دروغ مروت مرد را کم میکند و من
 زانکه در راه هرگز زبیر که در سیدم لا چون این بکنم عمل کرده شود بین و هرگز هرگز
 ام بت را ز بر آن دانسته بودم که او را مضرت میرساند و نه نفع پس انحضرت
 دست میا کرد و فرمود بر گردن او و گفت و اجبست مرخای عن و جلی را که بیاید
 بر ای تو دو بال را که باین دو بال با فرشتگان پر و از کنی در بهشت و مریت
 که جبریل علیه السلام بر سید از حال خدیجه پس یافت انحضرت او را پس گفت

حیران

چیزی هر جا که او بیا بود اخبار کن او را که پروردگار او بوی سلام رساند پس انحضرت
 بیاد است داد خدیجه تا آنکه از نصب که در وقت درخ باشد و نه تقی بر سید بود از شریک که
 نصب چه بیست کت تقی ذب است و در حدیث دیگر نصب یعنی تقی را گفت که در
 انه صلی الله علیه و آله جشاید خدیجه را از آنکه بر بهشت عایشه گوید که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله هر جا که بادی کرد خدیجه را او را بنیای نیکی می شود گفتم چه یاد میکنی این سرخ
 دهان کشاده را و حال آنکه بدله او را ترا خدا بفرستد و بدو داده سرانای انجان
 کسی که بهتر از او باشد تصدیق کرد ما وقتی که چه فرمودند که پیغمبر می کردند ما را با است
 مرا با لاک می که مردان مرا از آن محرم ساخته بودند و در آنکه مرا فرزندمان از نوگاه هر که
 ردوی نکرد ما از غیر او فرزند می رویت که بهره زلف داخل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 پس انحضرت با وی لطف بسیار فرمود پس چون بر دن رفت عایشه گفت انحضرت با که
 این بود گفت این در زمان خدیجه می آمد نزد ما و بدوستی که حسن عبد از این است
 فرموده علی بن الحسین علیهما السلام که خروج کن از زاد من مردی که او را زید گویند که
 کشته شود در کوه و مردان کرده شود بر کاسه چون آید از قبر سر کشاده که کشته شود
 روح او درهای آسمان چنانچه سرور کرده اند آن اهل آسمان فرشته شده شود روح او در
 حوضه مع سیز که کردد و بهشت هر جا که خواهد و دیگر حضرت رسول الله صلی
 الله علیه و آله فرمود مر حسین را علیه السلام که ای حسین بیرون آید مردی از نصب
 آن که او را زید گویند که در روز قیامت او صاحب او با پر کرد بنای مردم نمند و کند
 که چه معرفان و مشهوران باشند و به بهشت در روزند حساب او خواهد بود گویند
 که من نشسته بودم در ای جعفر علیه السلام که آمد زید بن علی چون نظر فرمود بسوی
 وی ابو جعفر و او ای آمد فرمود که این سید است از اهل بیت او و طلب خوان ایشان خوا
 کرد بد دستی که ما در وی که بنایدنای زید از زبان او خواهد بود و زید بن علی بن

واله باشد و او بر علی بن ابی طالب بود پس رحبت هشام از مجلس و طلبید و کلامی بود
 و گفت این فتنه می اندازد و لشکر من پس زید بیرون رفت از آن مجلس وی گفت
 که هرگز قوی از من نمی بخشند مگر که دلیل شدن پس چون زید کوفه رفت اهل
 و بی بیش او جمع شدند و از این ال با او بودند تا بیعت کردند او را در بخرج جواد
 بیعت او را شکستند و او را تسلیم خصم نمودند پس او را کشتند و چهار سال
 بردار کردند و هیچکس از ایشان سخن این نداشت و بدست و زبان تقی این نگوید
 و چون او کشته شد و این خبر با امام جعفر صلوات الله علیه رسید خرف غمگینی
 بر و راه یافت و اندوه بسیار دی بر دست داد و هر سال از مال خود جواد
 بیاید آنجاعتی که با او کشته شده بودند از اصحاب او هزار دینار طلا و امر فرمود
 بود که قسمت کنند آنرا در میان آنجاعتی که کشته شده بودند از آن جملتچار
 دینار رسیدی بود به عبدالله بن زبیر که برادر فقیل بود و مقتول او در شب زو
 شبیه بود که دو روز از ماه صفر گذر شده بود در سال صد و بیست و از هفت و سی و
 او در آن روز چهل و بود و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که دوست
 ندارد صیقلی را پس یکی از سه خصلت بد با او هست یا منافق شقی است یا از
 زنا حاصل یا مردی که مادر او با او آسین شده باشد در غیر ظلم و دیگر فرمود خدای
 تعالی سه حرمتست که هر که نلکه داشت آن کند خدای عز و جل نلکه داشت کند برای
 او امر دین و دنیا و او را هر که نلکه داشت او نکند خدای تعالی نلکه داشت نکند
 برای او هیچ چیز را که آن حرمت اسلامت و حرمت من و حرمت عزت من و اما هر
 صادق علیه السلام فرموده بدستی که خدای تعالی سه حرمتست که هیچ چیز
 آن نیست کتاب او که آن نور و حکمت اوست و خانه که قبله کرد آنچه آنرا از
 برای مردمان که قبول می کند خدای تعالی از هیچکس نرجه بغیر آن بود بر عزت پیغمبر

حسین علیه السلام عین برادران خود بود بعد از ابو جعفر علیه السلام و افضل ایشان بود
 و روح عابد و زاهد و سخی و شجاع و بیرون آمد بششیرا امر بیرون فرمود و نواز منکر
 می نمود و طلبی چون امام حسین علیه السلام و روح او جوار بود گویند که من بدین آمده ام
 پس از هر که سواری کردم از زید بن علی می گفتند که او حلیف و حشبن قرآن بود و بسیار
 از شیعه احتیاط کرده بودند در راه او امامت را وسیله اعتقاد ایشان در خروج
 او بود بیست و جماعت و کرد بسوی حصول رضا برای آنکه علیه السلام و مکان می
 کردند که برای نفس خود می خواهند آن امامت را و حال آنکه نبود که این از برای خود
 خواهد بیعت معرفت او با استحقاق برادرش یا امامت که پیش زو بود و وصیت کرد
 او نزد فاطمه بسوی او عبد الله علیه السلام و سید خرم زید بن علی بعد از آنکه ذکر
 کردیم عرض او خرد خواستن امام حسین روح علیه السلام روزی داخل شد بیعتام
 بن عبد الملک و بدرستی که حج کرده بود برای او بسیار را از اهل شام و امر کرده
 بود که تنگ کرد اندر برو مجلس و اما متکن نکرد از وصول بقراب او پس گفت مراد
 زید بدرستی که از تنگنای خدای تعالی نمی باشد هیچ کس فوق آنکه وصیت بتقری آنی
 کند و نه از بندگان او کسی جز آنکه وصیت نماید بر همین کاری خدای تعالی و من بیعت
 میکنم ترا بتقری آنکی با امیر المؤمنین بر چیز و بنبرس از ویس هشام گفت مراد اما
 ساخته نفس خود را برای خلافت و اما در ای حال آنکه تو لیاقت این امر نداری زیرا
 که تو لقا از آن تولد بودی گفت مراد زید بدرستی که من نمی دانم کسی را که او بزرگتر باشد
 از روی منزلت نزد خدای عز و جل ازین بیقر که معوث کرد ایند او را خدای تعالی
 و او میرام ولد بود پس اگر بود این نقص از نتهای غایت معرفت می کشت بدینوقت
 اسبعل بن ابراهیم علیهما السلام پس آری بوقت اعظم است از روی منزلت نزد خدای
 تعالی یا خلافت این هشام و بعد از اینچه نقص باشد بردی که پدر او رسول الله

فخاکه محو دست صلی الله علیه و آله امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بنده باشد که
 در رکعت کعبه باشد هرگز از بیعت در دو روزه و بر هر بیعتی است دست است پس سوال کن در حق
 عزوجل تا که بحق محمد و اهل بیت او که بر من رحمت کنی پس بیعت کنی در رسد بسوی جبرئیل
 علیه السلام که بره بسوی بنده من و او را از آتش پرورن آید بر کعبه ای پروردگار
 من چکن نه من فرودم در آتش فرماید که من امرم که او را که بر سره با سلامت شود
 پس کوبد ای پروردگار من من طاعتیتم بوضع او حق جمل و علا فرماید که در صیاحت
 از حقین پس فرود آید جبرئیل در آتش دوزخ بنده که او را سرنگون آویخته اند او را
 از اجپرو آن در حق سبحانه و تعالی فرماید که ای بنده من چندان است که در رکعتی
 در دو روزه او کوبد که من شایسته این نعمت را کرده ای پروردگار من حق سبحانه و تعالی
 فرماید بدان عزت و جلال من که سوال نکند هیچکس مرا باین که من در آن کشته شوی
 او را در آتش و لیکن من بخود لایم ساخته ام که سوال نکند مرا بنده این را که بحق محمد
 و اهل بیت او مکن که بیا مرز ما و آنچه میان من قواست و تحقیق که من امر و از آنست
 ترا و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که دوستی من و اهل بیت نفع دهنده است در
 صفت مومن که اهل ایشان بغایت عظیم است نزد وفات و در قبر و نزد زنده شدن
 مردمان و نزد نامه اعمال و نزد حساب و نزد میزان و نزد پل صراط که بدجا برین عبدالله
 که خطبه فرمود ما را رسول الله صلی الله علیه و آله و فرمود که ای مردمان هر که دشمن
 دارد اهل بیت مرا حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت پیوستی بر آنکه از آن کتب باطل
 است اگر دشمنان آن کرد و در روز دوزخ او آن باشد که مسلم است و دیگر آنکه دشمن
 فرمود که ایمان حاصل نیست بنده تا آن من دوستی باشم بسوی او از نفس او
 اهل من دوستی باشد بسوی او از اهل او و عزت من دوستی باشد بسوی
 او از عزت او و ذات من دوستی باشد بسوی او از ذات او و دیگر فرمود هر که

دوست دارد اهل بیت مرا پس باید که جوابی بجای آورد در اول گفتند چه خبر است
 اول فرمود که پاک و ولادت دوست نزد ما را ملکی که ولادت او پاکست و امام
 محمد باقر علیه السلام فرمود کسی که با ما در دو بافتنکست با ما بر لب خودش پس
 باید که حد آن بجای آورد اول گفتند اول فرمود گفت پاک و ولادت و دیگر رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود که هر که روزی کند او را خداوند رحمت و جلال و سستی بیه را
 از اهل بیت من برسد با و خبر دنیا و آخرت پس باید که شک نکند هیچکس که او در
 بهشت است زیرا که دوستی اهل بیت من میریت بیست خصلت است ده در این
 دنیا و ده در آخرت اما در دنیا پس آن زهدت و حرمین بر علم و ورع و دین و غیرت
 و عبادت و تقوی بیش از موت و نشاط و قیام لیل و قیامی از آنچه در دنیا
 میریاست و محافظت مرا بر آبی و نغمه او را و بعضی دنیا و غوغو و اما در آخرت یاز
 نخواهند کرد برای ایشان دیوان داوطلب نخواهند کرد برای او بر زبان او نامه اعمال
 بدست راستی نمی خوانند او خواهند نوشت برای او برات از آتش و دوزخ و او را
 روی بر خواهد انکبوت و حلال بهشت و روح امتد پیو شایند و شفاعت او خواهند
 پذیرفت در صد تن از اهل بیت او و نظیر او فرمود خدای عزوجل بسوی او رحمت
 و توفیق خواهد فرود از آنجا می جنت و به بهشت داخل خواهد شد بحساب پسرش شا
 حال صحتان اهل بیت من و امام صادق علیه السلام فرمود که چون در بر قیامت شود
 جمع فرماید خدای تعالی اولین و آخرین را در یک زمین فرود کرد ایشان را تا یکی سخت
 که فغان برآوردند بسوی پروردگار خودشان و یکی ای پروردگار ما بر ما این
 تا در یکی دایس رو آوردن قوی که رود فرود در پیش بیش ایشان که زمین قیامت
 تمام روشن کرد که گویند اصلاح که اینها بفرمان خدا آیند پس ندا آید از جانب خدای
 عزوجل که اینها بفرمان خدا نیستند پس اهل جمع گویند که ایشان فرشتگانند پس ندا

ایمان او جزوی را و نبوت او و از زبانت من مهدی علیه السلام چون بیرون آید
 فرود آید عیسی بن مریم بحضرت او پس عیسی او را مقدم دارد در عقب او فاض
 بگذارد و دیگر امام صادق علیه السلام فرمود که یا ایها بصیر ما تم شیعه علی و ما تم اهل بیت
 بیضمیر ما تم محیط جبرئیل و ما تم خازنان علی و ما تم معادن و ما تم حلقه علا هر که
 متابعت کرد نجات یافت و هر که تخلف نمود هلاک شد و این لازم شده بخدا عزوجل و امام
 رضا علیه السلام فرمود که نظر کردن بدویت ما عبادت است پس گفتند ما را که باین
 رسول الله یا نظر بایه از امامان شما عبادت یا نظر بجمیع ذریه بیغم فرمود که نظر بجمیع
 ذریه بیغم و آئی که مذاقت از آن نکرده باشند و آلوده بعضی نبوده باشد حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون نام مقدم شفاعت و شفاعت کم در باره حق
 شما بر ذات خردم پس حق سبحانه و تعالی شفاعت من بپزیرد در باره ایشان و بعد از شفاعت
 کنم در باره کسی که از او برسانید باشد بدویت من و دیگر فرمود هر که از او برساند کسی
 را از من پس بدویت من که ما اندرده و هر که ما با او از خدای تعالی تا از درده و هر که
 ما با او از حق سبحانه و تعالی لعنت کند او را بری اسمها و بری زمین و دیگر آنکه
 فرمود که هر که خواهد قوتل بسوی من و آنکه بوده باشد او را زمین ببری و منی هر گاه
 شفاعت کم برای او از آنجخت در روز قیامت پس باید که صلوات دهد اهل بیت ما و
 در او برسد ما را بر ایشان و دیگر فرمود که هر که نیکی کند یکی را از اهل بیت من بقرای
 تکافات هم او را در روز قیامت بقضا ربی و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده در
 من دین خدای تعالی است و حسب من حسب بیغم هر که فرآورد دین ما و حسب ما
 پس بدویت کم فرآورد دین رسول الله صلی الله علیه و آله و دیگر آنکه حضرت فرمود که من
 نیکی آدم در میان دو چیز یکی آنرا که آن کتاب الهی است و عزت من که اهل بیت من اند
 بدویند که ایشان دو خلیفه من اند بعد از من و از یک دیگر جدا خواهند شد تا یکجا

آید از نزد خدای تعالی که ایشان فرشتگان نیستند پس کوبد اهل عاصات که اینها
 شهیدانند پس ندا آید از جانب حق تعالی و علا که اینها شهیدان نیستند پس کوبد که اینها
 چه کسانی اند پس ندا آید که اهل جمع شاخود پرسید که شما کیستید اهل جمع گویند شاخیه
 کسانید کوبد که ما علویانیم ما ذریت محمد رسول الله ام ما اولاد علی ولی الله ام ما
 محض صمیم بکرامت اهل ما ایمین و مطین از عذاب ناستنای پس ندا آید از جانب حق تعالی
 و تعالی که شفاعت که شفاعت کنید در باره حق تعالی و اهل ممت و شیعیان خود پس ایشان
 شفاعت کنند و شفاعت ایشان پذیرفته شود و امام صادق علیه السلام فرمود که هر که
 آمد بخدایت بیغم صلی الله علیه و آله که پس برآی ایستاد پیش آنحضرت و نظر نظر بسوی وی
 می کرد آنحضرت فرمود که ای بیغمی حاجت تو چیست گفت حق فاضلتی یا موسی بن جعفرات
 چه او بیغمی بود که حق سبحانه و تعالی با او کماله میکرد و فرود فرستاد فرمود تو در
 و بصارا او در باره ای او شکافت و امرد فرود تا بر سر او سایه افراخت پس آنحضرت
 فرمود ما را که خوش نیست که بنده تفرقه کند و لیکن میگویند چون آدم علیه السلام
 بآن حادثه مبتلا شد توبه او آن که با خدا با من از قدر و عوام بحق خود و آنکه هر که بر ما
 مرا حق سبحانه و تعالی آسزید او را و بدوستی که فرج چون بر کشتی سوار شد فرمود
 غرق گفت با رخد ای سوال می کنم ترا بحق محمد و آل محمد که مراجات دعوی از غرق پس حق سبحانه و تعالی
 او را نجات داد از آن غرق شدن بدوستی که ابراهیم را علیه السلام چندی انداختند
 گفت که با رخد ایاد در محرابم از آنکه بحق محمد و آل محمد مرا خلاصی جمی از آتش بیغمی
 سبحانه و تعالی آن آتش را بر سر ساخت با سلامت و بدوستی که موسی علیه السلام چون
 عصا را انداخت در دل او و حق بیاد شد گفت با رخد ای ا از تو در حقم حق محمد و آل
 محمد که مرا این کرد ای پس حق سبحانه و تعالی فرمود که من ترس که تو را ای بیغمی بدوستی
 که اگر موسی علیه السلام در دین بافتن ما را ایمان می آورد پس به بنو قنن هیچ نفع فرود

حوض کوثر بن برینند دیگر فرموده که حق سبحانه و تعالی جبرائیل را فرستاد که بهشت را بر کسی
 کسرت کرده باشد بر او لعنت است تا با کشته باشد انشا تا با اعانت نموده باشد دشمن بر او لعنت است
 یا سب کرده باشد انشا تا بر او لعنت است در آخرت و حق سبحانه و تعالی سخن نکند
 ایشان را که فایده داشته باشد و نظر رحمت تکدی سبوی ایشان در دروغی است و پاکیزه
 از لودی که ایشان را باشد انشا تا باشد عذاب در دنیا که امام صادق علیه السلام فرموده
 که فرموده امده این روایت در اهل ولایت و اهل عداوت است اما آنکه از مفرات نسبت پس بر او
 روح در بیاضت در قبرا و رجعت نمود است در آخرت و آنکه در دروغ گوشت و کراهات
 پس بیستگش و ما حاضر و اب جوشان خواهد بود در قبرا و در آورده شود در هر چه
 دن آخرت و در سوره صلی الله علیه و آله فرموده بدستی که خدای تعالی بدید کرده
 ستا ز کارنا اما ان اهل سما را باشد پس لا يزال ان سما را بر پای خواهد بود مادامی که ستاره
 بر پای باشد پس هر گاه که ستاره گمان از هم برین آسمان سفاهه کردد و بدستی که خدای
 عز و جلال اهل بیت مرالمان اهل زمین گردانده پس فرود نیاید با ایشان عذاب عام
 مادامی که اهل بیت من در میان ایشان باشد پس هر گاه اهل بیت من رحلت کند عذاب
 من با ایشان فرود آید و بکلیت مضمون گفته کرد و سستی رسول و اهل بیت معتقد نسبت
 پس مبلغی ایشان شکر که جز ایشان نمانی نیست و نیست دل من خالی از محبت ایشان و من
 زبان من از آنجا و تقدیر ایشان ما راست بهشت جاودان فرود که مستبعد و شادمان
 کردیم بان و خدای فاسق بر کینه راهت عذاب بران و مصونتی چندین باید در
 مداس با تسمت ذکر یافته **مجلس دوم در ذکر اسلام سلمان فارسی رضی الله**
 بر ویست که گفت در ایامی که بنی بر جعفر را صلوات الله علیه ما کاین رسول الله
 ایا اخباری فرمایید ما را که چگونه بود سبب اسلام سلمان فارسی رحمت الله علیه فرمود
 بلی حدیث کرده را بر در بر کردن من علیه السلام آنکه امیرالمومنین صلوات الله علیه و سلمت

نوی

فادسی و ابو ذر و جماعت از قریش مجتمع بودند نزد قبر انور سرور امیرالمومنین علیه السلام
 امیرالمومنین علیه السلام فرمود در منزل را یا با عبد الله یا انصاری یا نیکه مازان سبنا ان خردت
 پس سلمان گفت والله با امیرالمومنین اگر بفرموی می رسید از من اخباری می گویدم و از حال آنکه مریدی
 بودم از اهل شیراز از ایران دهقان آنجا روزه می گرفتیم بودم نزد پدر و مادر و خویش
 در آن عیدی بودم من با پدرم رفتم بعدگاه ایشان تا که بصومعه رسیدند و آنجا بودی بودی
 کلمات ندانم که گفتند ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان محمدا حبی الله
 کشت محبت آنحضرت در آن روز کوشش و خون من و کوه را می شد مرا طعم و از شراب از آن تاب
 پس گفت مراد من که ای سرک من امروز سینه کردی منظم آفتاب را گفت من که بر تو با او
 تا خا موش شد پس چون باز گشتم بزم خورد دیدم کتابی را که آنجمله از سقف خانه گفتم خوانده
 که این چه کتاب است گفت ای روزی این کتاب است که چون باز کردم از آنجا میخورد خوراهم بود آنجا
 شو که آنچه است پس نزد یک کردی با این کتاب در آن یک شوی پدر ترا خواهد
 کشت گفت پس ملاحظه کردم و مشاهده نمودم او را تا شب در آمد و پدر و مادر من خواب کرده
 پس برخاستم و کتاب را فرکرتم پس در میان فرشته بود که بشنید ان الله انزل الیم ان عهدت
 ان خدای عز و جل سبوی آدم صلی علیه السلام رحمت سبحانه و تعالی فرستاده است ان صلی الله
 بعربی را که اول خدای آمده که فرماید بکارم اخلاق و حسن اتفاق و صبی نماید از برین
 شان ای روزی تو صبی می علی السلام پس هر که کن محبتت را گفت پس فرمودم و بیفای
 و زیادت کشت مرا شرف و شدت گفت پس مادر و پدر من این را دانستند پس مرا کشتند و
 چاه حقیقتی کردند و گفتند مرا اگر با کشت فرود دنیا و الا حواجر کشتت را پس کفتم مرا را که بکند
 آنچه میفرماید که دوستی آنجور صلی الله علیه و آله را نخواهد داشت از سینه من سلمان گفت که من
 ن بان عربی نید انتم پیش از حواذین این کتاب را در دست می گرفتند و تعالی فرمود
 عربی در آن روز گفت پس مدتی باقی مانده در آن چاه پس فرمود سبب آمدن سبوی من یک

بقوی و مرحومم و کفتم مرا ایشان که ای قوم خورده ای و تا شبیدی من میدید تا شما را
 کم گفتند بی من جماعت می خواستند که کوشش خودی میسند و اسفند را پس می گفتند و در روز
 بعد از آن بعضی از کتاب می کردند و بعضی از میان زمین میسند و بعضی از اساع می کردند از خودی
 آن پس میسند که بخور پس کفتم که من غلام در پی ام بودستی که در پی کوشش میسند و من
 برانداخته بودم که در آنجا بودم و کفتم پس کفتم از ایشان که او را نگاه دارد تا شراب تمام
 و بقیه شام شراب را پس چون رسید شراب ایشان من کفتم با شام شراب را کفتم پس
 که من غلام در پی ام بود بر اینان شراب میسند پس بستند مرا و خواستند که بکشند پس کفتم
 مرا ایشان که ای قوم مرا میسند و میکشند که من اعتراف میکنم که شراب تمام شرابم را کفتم
 به بندگی یکی از ایشان پس امیران برد و فروخت بفسد در هر مرد یهودی پس او رسید
 از من قصه مرا پس من اخبار کردم او را و کفتم که مرا میسند و میکشند که دوست میداشتم یهودی
 و صبی او را پس یهودی گفت که من دشمن میدادم ترا و بعد از پس بر من بردم در خانه
 خود در آن هنگام یک سبب بود بردن خانه او پس کفتم بخدا سوگند که با روزی اگر صباح
 شود تو نقل کرده باشی همه اینها را از من منصرف هر آینه من بکشم ترا کفتم من در ایستادن
 در تمام شب و ترا بدوش کشیدم تا بلاطافت شده دستها برداشتم سبوی آسمان و کفتم
 ای پروردگار من بدوستی که دوست می دادی یهودی او را پس سخن آن برزیده تو
 که بزودی فرج فرستد در هر فرمای بر من از این سخن که من درین شب دادم پس سخن چنانچه
 و تعالی بقدرت کامل خود بادی فرستاد که این را بکهارا از آن موضع کند و بر بجای که
 یهودی گفته بود پس چون صباح شد نظر کرد یهودی بر یک دید که در آنجا بود و بجای
 که او گفته بود کفتم ای روزی بدیشک تو سحر می کنی این امر از تو سواد تری را کفتم من ترا
 از بنده بر من میکنم تا تو هلاک کنی او را بر من بر من بر من بر من بر من بر من بر من بر من بر من
 سلیحه پس او مرادوست میباشند او را با غی بردگت بخور از من باغ آنچه خواهی و بیشتر

نوی

فرصت نان کوچک پس چون در آن کشید امیران سر برداشتم سبوی آسمان و کفتم ای پروردگار
 من بدوستی که در دست میگردوی و بی من سخن محمدال مجنون دردی فرجی فرست و رحم فرمای
 بن از آن سخن من دادم در آن چاه سفید بودی من خدا هر چند و کفتم برین ای روزی دوست
 مرا کفتم و آورد بصومعه پس من استا کفتم و کفتم ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله
 الله و ان محمدا حبی الله پس مشرف گشت بر من در پی و کفتم تو بی روزی کفتم علی کفتم بالا برای
 من پس دادم سبوی او و خدمت او کردم دو سال تمام پس او را و نایت نزدیک شد کفتم
 که من میسر میسند کفتم مرا که بگو میسند کفتم نیدام کسی را که بد بقا من مکر راهی
 هست در آن طایفه پس چون بر می با سلام من با برسان و بده با و این لوح را و داد آن لوح
 من پس چون آن دایب وفات کرد غسل دادم و کفتم کردم و در پی نمودم او را و فرکرتم آن
 لوح را و دادم بان بصومعه و ایستادم و کفتم ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله
 ان محمدا حبی الله پس مشرف شد بر من در پی و کفتم تو بی روزی کفتم بالا یا من دادم سبوی
 او پس دو سال تمام خدمت او کردم پس چون اول وفات نزدیک شد کفتم مرا که من میسر کفتم مرا که
 می کفتم کفتم تو بی کسی ترا که گوید کفتم من مکر راهی که در اسکرود است پس چون بر می
 با و سلام من با برسان و بده با و این لوح را پس چون او را وفات رسید او را عشاء ادر
 و کفتم کردم و در پی نمودم و فرکرتم لوح را و دادم بصومعه او و در ایستادم و کفتم ان لا اله الا الله
 و ان محمدا عبده و رسوله و ان محمدا حبی الله پس مشرف گشت بر من در پی و
 کفتم تو بی روزی کفتم بالا یا من دادم سبوی او و دو سال تمام خدمت او کردم پس
 چون او مشرف شد بر من کفتم بدوستی که من میسر کفتم مرا که میسند کفتم تو بی
 کسی را که بد بکفته من در دنیا و بدوستی که هنگام ولادت محمد بن عبدالله من عبدالمطلب
 علیه السلام پس چون خدمت وی در پی سلام من بری برسان و بد و ما و این لوح را در هر
 سوسه شد پس او را غسل دادم کفتم کردم و در پی نمودم و فرکرتم لوح را و بر من آمد پس

نوی

و تصدق کن گفت پس باقی مانده در آن باغ آنچه خواست خدای تعالی پس من بگریزید در آن
 باغ بودم که ناگاه دیدم هفت کس می آیند که او بر سر ایشان سایه انداخته گفت در نفس خود بخند که
 این سباعه همه غیر بنشینند و یکدیگر در میان ایشان بفرست گفت آمدند تا با باغ در آمدند و
 بر سر من میگرد باقیان چون باغ در آمدند این هفت کس رسول الله بود صلی الله علیه و آله و سایر
 المؤمنین علیه السلام و ابی ذر و مقداد و عقیل بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن
 ماریه پس چون باغ در آمدند در ایستادند و من می پیچیدم در دهان خرماری و رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود که بخیزید آنها را و مضرت برسانید بفرم جزیری را پس من بفرم پیش
 خافتم خود و گفتم مرا و را که ای خواجه من معیاکن بیایم طبعی این مطلب گفت مرا است شش
 طبق از طبق پس بر داشتم یک طبق از طبق و گفتم در نفس خود اگر در میان ایشان بفرست
 پس بدستی که او بخراهد خود صد ذریا و میخیزد دهد را پس نهادم این طبق بر آرد شش
 وی و گفتم این صدفه است رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بخیزید و اسما که فرمود حضرت
 از خود در آن و ابی موسی بن عقیل بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب پس آنحضرت فرمود
 زید را که دست دراز کن بخیز در آن آن میخیزد پس آن باقیان خود زدند من گفتم در نفس خود
 که این علامت دیگر است و فرم پیش خواجه خود و گفتم مرا و را که طبعی دیگر میباید ساخت
 ترا شش طبق گفتم پس آمدم بر داشتم طبعی را از طبق و بر دم نهادم به پیش وی و گفتم
 این هدیه است پس دست بپوشید در آن فرمود صلی الله علیه و آله که هر دست کشیدند
 بخیز در آن پس گفتم در نفس خود که این نیز علامت دیگر است که بود که من دور میکردم و میگفتم
 در وقت آنحضرت در آن هنگام اشکاف فرمود و فرمود که ای درون بی بیچای که شامت بود
 را بر بلعی گفتم بلعی پس کشید هر دو و شش مبارک خود را بهر جهت دیدم از هر دو گفتم
 مبارک وی که بر گرد او میبوی نهادم دستم بود گفتم پس افتادم بر دم رسول الله صلی الله
 علیه و آله و بوسه دادم آن پس فرمود مرا که ای درون بی بیچای که شامت بود و بگو مرا و

نویس

که میگوید ترا محمد بن عبدالله که می فرود بیایم این علامت را پس رفت و گفتم مرا و را که ای خواجه
 من بدستی که محمد بن عبدالله میفرماید ترا که می فرود بیایم این علامت را گفت برو که
 تفریرم او را بشو میگرد بجا رسد در سخت خرماری و دست از آن زود باشد و دست خج
 گفت پس آمد محمد مت آنحضرت و اخبار کردم او را فرمود آنچه او میگوید امریست ایشان
 فرمود که ای علی بر شتر جمع کن هر این استخفافی خرماری و نشان من بر تو که شست آنها را و نشان
 فرمود که اب بدنه آنها را نگاه امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله داد آنها را هنوز نرسیده بود
 باخران که بیرون آمد اول آن و سر کشیدند و بعضی بعضی لاحق کشیدند پس آنحضرت فرمود
 مرا که برو بخا قوت بگیر که میگوید ترا محمد بن عبدالله که فرما که خود را و بده با چوبی را از من رفت
 به پیش وی و گفتم آنرا او بیرون آمد و نظر کرد بان در سخنان گفت بخند که تفریرم ترا میگویند
 صد دخت که همه آنها زرد باشد پس جبرئیل علیه السلام فرمود آمد و بان باقیان خود را بران
 کشید همه زرد شدند گفت مرا که بگو مرا و را که محمد صلی الله علیه و آله میگوید ترا که چیزی خود را
 بستان و چون ما را باده پس گفتم مرا و را که بخند که در سختی از آنها در سخت تر است پس وی
 من از محمد و از تو گفتم مرا و را که بخند که بگو در روزی با محمد بر سر کردن بهزات بسوی من
 از تو و چیزی که در آن مدخل داری پس رسول الله صلی الله علیه و آله مرا از آن کرد و من
 سلمان نام نهادم که بد شمع ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن ابی بویه رحمة الله علیه که نام سلمان اندید
 بن خشنودان بوده و او در صحنی بود و را در ای آنچه شمع بود را شمع شد بسوی
 او وصیت از معصومین صلوات الله علیهم اجتمعین او بدو نصت و فرمودی ذکر کرده اند که
 بد من ابو طالب و مشبه شد امر میباید این قول را که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله بر
 سید ندان آنرا وصیای عینی فرمود بد من تصحیف کردند آنرا در زمان و گفتم بلعی و گفتم
 اندک این نیز با میگردد با و مجلس بهم در ذکر سبب اسلام ای در وقت آنکه
 امام جعفر صادق علیه السلام فرمود هر مردی از اصحاب خود که ایان خیرکم ترا که چو نه

بود اسلام بفرمود سلمان و ابی ذر رحمة الله علیهما مرد گفتم ما اسلام سلمان پس آنوقت است ام
 اخبار کن مرا که چو نه بود سبب اسلام ای در آنحضرت فرمود که او در دروادی بود و در آن
 کوه سفندی که او را بود می چرانید ناگاه کوه آمد از راست کوه سفندان او پس او مصفا خود
 آن کوه را دور کرد پس در دامان کوه آمد از چپ کوه سفندان او و همچنین او را در بعضی
 خود او را دانست گفت بخند که ندیدم کوه را نسبت تر بود ترا که کوه گفت بخند که او را که این
 بد تر آمد که حق سبحانه و تعالی فرستاده بسوی ایشان این چنین پیغمبری را پس تکذیب میکنند
 او را و بد میکنند پس واقع شد مردم کوه در کوش ای زدی پس گفت مرخواه خود را که گوشه
 و ظرف آب و عصای مرا با بر گرفته بیرون آمد و راه چو نماند که رسید ناگاه دیدم جمعی مجتمع
 شده اند و حلقه زده پس نشست بنزد ایشان آنها آنحضرت را بد میگفتند و سبب
 میکردند همچنان که کوه گفته بود او زود گفت بخند این آنست که مرا که که آن اخبار صحیح
 و ایشان این حالت در میان داشتند تا آخر روزی که در آن وقت ابو طالب آمد بعضی گفتند
 مر بعضی دیگر را که خود را باز در او بدگوشی اند پس چون نزد کوه رسید اکرام او کردند و
 تعظیم او نمودند پس لا يزال ابو طالب با ایشان در گفت و گویی بود تا آنکه متفرق شدند پس
 چون ابو طالب برخواست من در عقب او رفتم اتفاقا نمود بسوی من و گفت حاجت چیست
 گفت این پیغمبر که دعوت شده در میان شما گفت قریبه حاجت داری با او بود زود گفت یعنی هر
 بری ایان بیارم و تصدیق وی نمایم و چیزی فرماید مرا مگر فرمان برداری او را بجای آورم
 ابو طالب گفت که قریبه اشهادت میکنی که معبود بسزا جز خدای تعالی نیست و اگر بعد رسول او
 ست گفتم بلعی آنکه لا اله الا الله و شهادت آن محمد رسول الله گفت فردا درین ساعت
 به پیش من بیای چون روز دگر بشو بود و آمد و همان سلفه را دید و همان شنیده کردی
 داشتند و همان مقدار در میان بود همچنان که کوه گفته بود پس نشست با ایشان تا ابو طالب
 آمد پس بعضی گفتند بعضی را که خود را باز در دید از این گفتن که عیش آمد پس فرود

نویس

باز که شنیدند آنکه ابو طالب آمد و نشست و با ایشان گفت و شنید که در آن برخاست چون
 برخواست و رفت من در پی او روان شدم پس اتفاقا نمود بسوی من ابو طالب
 گفت حاجت چیست ای پسر زود گفت این پیغمبری که دعوت شده در میان شما است
 آیا با وجه حاجت داری گفت بخند که ایان بوی بیارم و تصدیق او کنم و هر چه خیر
 فرماید مرا بکنم که اطاعت وی کنم که کوه که خدای تعالی بکویت و محمد
 رسول خدای گفتم بلعی آنکه لا اله الا الله و شهادت آن محمد رسول الله گفت خند
 بخانه جمعی از ابی طالب بر سر چون داخل شدم سلام کردم و او جواب سلام مرا گفت گفت
 چه حاجت بری داری گفتم این پیغمبر که دعوت شده در میان شما است گفت حاجت
 تو بری چه چیز است گفت بخند که ایان بوی بیارم و تصدیق او نمایم و هر امری که
 کند مرا فرمان برداری بکنم که کوه که پیغمبر خدای نیز از معبودی دیگر
 نیست و بعد رسول او است گفت گفت بخند آنکه لا اله الا الله و شهادت آن محمد رسول الله
 پس مرا برید بخانه که حمزه بن عبدالمطلب را بخانه بود پس چون داخل شدم سلام دادم
 و جواب سلام فرمود که حاجت خود را بگو گفت این پیغمبر که دعوت شده خدایت
 در میان شما است گفت حاجت چیست گفت بخند که ایان بوی بیارم و تصدیق
 وی کنم و هر چه فرماید بجای آورم گفت کوه که خدای تعالی بکویت و محمد رسول
 او است من شهادت کنم پس مرا برید بخانه که حل بن ابی طالب علیه السلام بود پس
 چون داخل گفتم و سلام بروی کردم و جواب شنیدم فرمود که چه حاجت داری
 گفتم که بخند که ایان بوی بیارم و تصدیق وی کنم و هر چه فرماید فرمان برداری
 بجای آورم گفت کوه که خدای تعالی بکویت و محمد رسول او است
 گفتم آنکه لا اله الا الله و شهادت آن محمد رسول الله گفت پس بر دروازه بخانه که رسول الله صلی
 الله علیه و آله بود پس او فرمودی بود از من چون داخل شدم سلام بروی کردم و جواب

نویس

شیدم فرمود که حاجت تو چیست گفتن این بفری که معیوش شده در میان شماست گفت
 حاجت تو بوی جیست گفت که بیورام ایام بوی پیادم و تصدق وی نام و بپر که کند
 فرمان اویم گفت کما می بدی که میبود بسزا فرزندای تقالی نیست و مهر رسول است
 گفتن شیدم آن لاله لاله و خداوند لا شریک له و ان محمد رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرمود که منم رسول الله ای با ذوق برو بیلا خود تو خود و بیسری که ترا بود
 در اینجا مرده و فریاد کرا و او را و باش در اینجا تا امر من ظاهر شود ای بره و گوید که من در قم
 بیلا خود و بین با قم بیسری که مرده مرده دران وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرموده بود و آنرا داشته اندم و بیلا خود تا ظاهر گشت امر رسول الله صلی الله
 علیه و آله پس آمدم خدمت وی **جلس چهارم در ذکر فضایل صحابه رضی**
الله عنهم حق سبحان و تعالی فرموده در سوره فیه و کفی بالله شهیداً محمد رسول
 الله و الذين معه اثباتاً علی الکفار و کتبهم و کتبهم و کتبهم و کتبهم
 فصله من الله و رضوا انما سبوا من اهل الجحود ذلک کما هم
 من النور و من نور فی الاخیال کما رجع اخرج خطا و کما زره و کما
 شتغلط فاستوی علی سوره یحیی الزراع لیغیظ بهم الکفار
 و صد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات ینهلون من عذبة کثیرا
 یعنی و بیننده است خدای تعالی که او بر نبوت تو که مود فرستاده خدایست و آنرا که
 با وی تو مشان محتدل و غلیظ اند بر کافران مهربان و منافقان بیان یلذ بکرمی
 یعنی ایشان را تو کرم آر ندان سمیه کت کتان یعنی در اکثر اوقات مشغولند بنا تو معلوم
 است که این اوصاف موثمانند که بگردد و بگردد با نند در امر حضرت و این وصف
 که مذکور شد صفت ایشانست در کتاب موسی علیه السلام و صفت ایشانست
 انجیل که کتاب عیسی است حال ایشان ماند کتبتینست که در اول حال بیرون آمد

ماتن

مانند شاخکی خزه یعنی تیغ زنده و یکشاخ هر چه از آن پس قوی کرد اندان یکشاخ را
 پس مطهر کند و بایستد بر ساقهای خود اولد آنه بود و یکاه صغیر و آخره خنثی
 کرد که شکست آرد از اعراضا قوت وسطی و راستی و خوبی و این تیشا فرمود
 تا چشم آرد با ایشان کافر از او عدو کرد خدای تعالی آنانرا که کرد بد اند و کرده اند
 کارهای شایسته آمرزش گناه و بیزد نزدیک حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 فرموده که صحابه چهارند و امام عهد باقر علیه السلام فرموده که دو دست صحابه
 خدای تعالی تجمل چهارند و آنکه زیاده کرده اند هم بحسب تعزاجت عظم ایشان و این
 المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که سابقان پنج تن اند من سابق عمر و سلمان و ابا
 فارس و صحیب سابق روم و بلال سابق حبش و جاب سابق نظر اهل یمن
 صلوات الله علیه فرموده که زمین مخلوق شدن از برای همت تعز با ایشان روزی
 داده میشود و با ایشان با ران داده میشود و با ایشان نصرت داده میشود
 بود و در مقدار و سلطان عمار و حدیفه و عبد الله بن مسعود و بنی یثرب و ابی بلثم
 و ایشان انجاعت اند که همان بر فاطمه زهر اعلیها السلام کز آرد در رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرموده که ای علی پشت مشتاقست بنویسلان و ای در و متداد و
 عمار و عبد الله علیه السلام فرموده که شای ایام برده درجه است مقدار درجه
 هشتم است و ای در برده درجه نهم و سلمان برده درجه دهم و دیگر رسول الله صلی الله علیه
 و آله و بنی و در فرموده مرا صاحب خود را که کدام از شما صایم لایه رست سلمان گفت که من
 با رسول الله در بکرا حضرت فرمود که کدام از شما در هر روزی یکمتر فرآن میکند سلمان
 گفت من با رسول الله پس یکی از اصحاب ختم کرتی از من سخن گفت با رسول الله سلمان
 مردیست از اهل نرسینجا اهد که اخفا را بدید بر ما که فرمود فریتم فرمودید شاکه
 کدام از شما صایم لایه رست سلمان گفت من و حال آنکه اکثر ایام بحر ردن اشغاف او آرد

و فرمودید شاکه کدام از شما شب زنده بود آرد او گفت من و حال آنکه او اکثر شب
 خواب می کند و فرمودید که کدام یک از شما ختم کرد در روزی او گفت من و حال
 آنکه او اکثر وقت خاموش است آنحضرت فرمود همه ای دلان یکاست از برای تو مثل
 قرآن حکیم از خدش بر من تا از برای تو بیان کند بین آن مرد گفت با با عباد الله آیات
 ذکر تو آنکه تمام روزگار و روزها داشته گفت بلی آن مرد گفت که بیشتر روز من
 می بینم که طعام می خورم سلمان گفت نیست ایخفا که تو بخیا کرده داهی آن ناز
 بد رستی که من ما می سه و روز و زهره می دارم و حق سبحان و تعالی فرمود که من
 جانی با حسنه فله عشره اشاطی متصل می کرد از ماه شعبان را بجا
 پس ایست روز که در آن مرد گفت نیستی تو که زعم کرده که تمامی شب زنده
 داری گفت بلی گفتی حال آنکه تو اکثر شب خواب میکنی سلمان گفت نیست ایخفا
 تو بران دخته و لیکن من شیدم ام از حبیب خود رسول الله صلی الله علیه و آله که
 میفرمود هر که خواب کند بر طهارت پس کوی ما تمام شب را زنده داشته و من خواب
 می کنم بر طهارت دیگر گفت ای ایستی تو که زعم کرده که در هر روزی ختم قرآن می کنی
 گفت بلی گفت حال آنکه تو اکثر ایام خاموش نشسته گفت نیست ایخفا که تو زعم
 کرده و لیکن من شیدم ام از حبیب خود رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود
 من علی بن ابیطالب را علیه السلام که با ابا الحسن مثل تو در میان امت من مثل تو بود
 الله احدست پس هر که خواند آنرا یکبار پس بجهت خواننده ثلث قرآن را و هر که خوانده
 آنرا دو بار پس بجهت که خوانده دو ثلث قرآن را و هر که خوانده آنرا سه بار پس
 بجهت که ختم کرده تمام قرآن پس هر که دوست داشته ترا با زبان پس بجهت که کامل
 شده او را ثلث ایام و هر که دوست داشته ترا بدو زبان پس بد رستی که کامل شده
 او را دو ثلث ایام و هر که دوست داشته ترا بر زبان و دو لوصت کرده بدست بد رستی

که نام

که تمام شب برای او ایام بحق آن خداوندی که مرا بخلق فرستاده ای علی اگر دوست
 داشتندی ترا اهل زمین هم در دست داشتی اهل آسمان ترا حق سبحان و تعالی هیچ
 کس را عذاب نمی کرد یا نشد و منم هر روز سه بار قل هو الله احد میگویم پس
 برخواست آن مرد کویا که لقه در حلقش گرفته گفتند مرا بر این زمین در اصوات الله علیه
 که حدیث کن ما را از اصحاب عهد اول حدیث کن ما را از ای در فرمود که او تعلیم گرفته علم
 و حکم بر خود نیست چنانکه در شمع و بحر او کار کرده گفتند حدیث کن ما را از آنچه فرمود
 که او می داند نامهای منافقان را گفتند حدیث کن ما از آنرا گفت اخشیان اندرون او پشت
 از ایام آن که در ایام مذکور است گفتند حدیث کن ما را از عهد الله بن مسعود فرمود که او
 قرآن خوانست قرآن نزد او مست برده نموده گفتند حدیث کن ما را از سلمان فارسی فرمود
 که او در یافتن عمل اول و آخر او بود و با بیست که ساحل ندارد و او از اهل بیت است
 گفتند حدیث کن ما را از خود فرموده که از من سؤال میکنند جواب شافی می گویم و اگر
 نمی پرسند ایملامی نمایم بر عیاس کویا که سلمان فارسی را در خواب دیدم و گفت
 ای سلمان آیا تو نبوی موی یا نبوی صلی الله علیه و آله گفت بلی دیدم که تا چه بر سر است
 از یا قوت و در بر اوست حله از حلهای بهشت گفتنای سلمان این منزلت بلدی نیست که
 عطا فرموده ترا خدای تعالی گفت بلی گفتنای چه دیدی در بهشت که افضل باشد بعد از
 خدای و رسول او گفت نیستند در بهشت بعد از خدا و رسول چیزی که افضل از او و حق
 علی بن ابیطالب باشد او گفتا کردن نبوی و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که به رستی که
 شوق بهشت سلمان بیشتر است از شوق سلمان به بهشت و بد رستی که بهشت بر این
 عاشق ترست سلمان از عشق سلمان به بهشت امام عهد باقر علیه السلام فرموده که آنکه
 و انصار و غیر ایشان بعد از آن واقعه بخدمت علی علیه السلام رفتند خدای ابراهیم بنی
 و بعد آنکه قوی سزاوار تر مردمان و اولی به پیوسته صلی الله علیه و آله بیشتر آرد مستخود را تا

که نام

باقی بیعت کنم چنانکه مردند آنکه پیش قدمی کردند ترا آنحضرت فرمود اگر شما دایت
 مگوئید پس آید ما با شید که فراس بر شید پس بر اهل مین و سلمان و مقداد
 و ابوذر سر ترا شیدند و دیگران ترا شیدند پس رفتند باز یکدیگر آمدند بعد از آن
 گفتند بخدا که تو ای ابراهیم بنی و قوی اولی و رحمان پس فرمود که اگر راست میگوئید
 پس آماده باشید از برای سر ترا شیدن پس ترا شیدند مگر سه تن که غمناک و از ایشان
 نبود فرمود که گفتنم پس عمار آنچه کسان است گفت عمار با معا و نت ایبراهیم بنی با دشمن
 مقاتله کرد امام صادق علیه السلام فرموده که ایبراهیم بنی علیه السلام فرمود که ای اسلا
 م بن و محمدت فاطمه و یگرم او را که خفته دهد ترا از تنگهای بهشت پس سلمان و محمدت
 و یی پس دید که در پیش وی سه ظرف نهادند برکت مرو را که ای دختر رسول خدا
 آیا خفته بمن فرود میروی که اینها سه جاریه اند بر من ایشان را از نامهای ایشان پرسید
 یکی گفت من سلمان از برای سلمان و یکی گفت من زهرا از برای زهرا یکی گفت من مقداد
 از مقداد بعد از آن گفت که از آمدن این کشته بودیم چه میگوئید مگر که مطیب و خوش بوی
 شد بجهت را میخورد او فرموده ابوالمحسن موسی کاظم علیه السلام که چون روز قیامت
 شود منادی ندا کند که ای انصاریان محمد بن عبدالله که رسول خداست آنانی که
 عهد و پیمان شکستند و بر راستی بروید گشتند پس سلمان و مقداد ابوذر برخاستند
 بعد از آن منادی ندا کند که ای انصاریان علی بن ابیطالب صبی محمد رسول الله صلی
 الله علیه و آله پس برخیزند عمر و بنی حنفی و خاضی و محمد بن ابی بکر و عثمان و موسی بنی امیاد
 و ابوذر قرنی بعد از آن منادی ندا کند که ای انصاریان حسن بن علی و ابن طلحه دختر
 محمد بن عبدالله که رسول الله است صلی الله علیه و آله پس برخیزند سیان بن ابی هاشم
 و حذیفه بن اسد عساری گفت بعد از آن دیگر منادی ندا کند که ای انصاریان حسین
 بن علی علیهما السلام پس برخیزند آنانی که شهد شهادت تجسیدند با وی و تخلص نموده

در جوارحه نشسته

برو بعد از آن منادی ندا کند که ای انصاریان علی بن حسین پس برخیزید جبرئیل بیطعم
 و یحیی ام طویل و ابو خالد کلبی و سعید بن مسیب بعد از آن منادی ندا کند که ای انصاریان
 انصاریان محمد بن علی و انصاریان جعفر بن محمد پس برخیزید عبدالله بن شریک عابد و زراره
 بن اعین و بن یزید و معا و یحیی و محمد بن مسلم و ابو بصیر بن جری مرادی و سعید
 الله بن ابی سعید و عامر بن عبدالله بن حذافه و حجر بن رید و حمران بن اعین بعد از آن منادی
 ندا کند ساریر شیبیه را با سایر ائمه علیهم السلام در روز قیامت پس از بیعت است اولی
 و اولی قرنیان و اولی بنی امیه از تأمین رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بدرستی
 که حق سبحانه و تعالی امر فرموده مرا بد و سستی چهار تن گفتند و کیا اندیشیان با رسول
 اله فرمود که علی بن ابیطالب بعد از آن سکوت اختیار فرمود باز فرمود بدرستی که خدا
 تعالی امر فرموده مرا بد و سستی چهار تن گفتند و کیا اندیشیان با رسول اله فرموده که علی
 بن ابیطالب و مقداد بن اسود و ابی ذر عساری و سلمان فارسی در کسان فارسی نزد امام
 محمد باقر علیه السلام میگذشت فرمودند که ای سلمان فارسی و لیکن بگوئید سلمان محمدی
 او در دنیا از ما اهل بیت دیگر آنحضرت فرمود که شنیده بودم در دعوی از اصحاب رسول
 اله صلی الله علیه و آله و تقاضای خود نمیدانم خود در میان ایشان سلمان فارسی بود عمر
 از لقب و اوصاف او پرسید گفت من سلمان بن عبدالله مکرانه بودم هدایت کرد مرا خدای
 تعالی محمد بن عبدالله و من بخیر بودم مرا فدا کرد فرمود محمد و من مملوک بودم ازاد کرد
 مرا بر سینه محمد اینست حب و نسیب بعد از آن بر من فرمود رسول الله صلی الله علیه
 و آله پس حدیث کرد او را سلمان و شکایت برد بسوی او آنچه شنیده بود از قوم و آنچه
 گفته بود مرا ایشان ترا پس آنحضرت فرمود که ای گروه قریش بدرستی که حساب مردم درین
 اوست و مروت و اخلاق او و اوصاف او عقل و اجتناب حق سبحانه و تعالی از فرود که
 یا ایها الناس انا خلقناکم من ذررۃ کرامۃ انثی و جعلناکم من ذررۃ کرامۃ انثی و جعلناکم من ذررۃ کرامۃ انثی

رسول الله مکره و استخفاف آنحضرت او را پس برود کند او را انحراف خدای تعالی و از حرم
 رسول و بعد از آنکه آوردند او را از شام بر شتر برهنه سوار و او فریاد میکرد در میان
 ایشان که عثمان قطار انداخت و خود داد در آن روز و نوح انداخته سوختن من ششم از
 رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود چون بی اذعان بی برود پس سینه خفته در زمین
 دین آبی اندازند و آواز با منوس فریاد کردند و نیکنان خداوند در وی امتیاز کنند و مانند
 عثمان و کبیرکان و مال خدا داد در غیر مصر صرف کند فقری فرما ماند و مکر سستی
 کند مویست که با از زد رنگ کرد در ربه تا دلها و فانت نمود پس چون وفات او نزدیک
 شد گفت بندگان خود که سفندی از کوسندلان خودت ببار و کیش و چینه کردن و برود پیشین
 برس راه پس او سواران که به بینی ایشان از کوه که ای بندکان خاص آبی این ابوذر
 صاحب رسول الله بود صلی الله علیه و آله و وفات کرده و واصل گشته برجت بروی
 خود پس مدد کنید مرا برفق او و اجابت کنید قول مرا زیرا که او گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله خیر داده بود مرا بدرستی که من بهرم در زمین حرمیت و متوفی غسل
 و دفن می شوم و نماز بر من بکنم در مردانی از اطالمان امت من محمد بن علقه گوید که
 من پرورن فرزند در میان جماعتی که اراده حج داشتند با ایشان از جمله مالک بن حارث
 اشتر بود و عبدالله بن فضل بنی قریظ بن شاداد بن جلی چون آمدیم بزید دیدیم که دفن
 بر سر راه داشته و میگویند که ای بندکان خدا ای مسلمانان این ابوذر صاحب رسول
 الله صلی الله علیه و آله بود که در حضرت رحلت کرد و کسی نیست که مراد کند در دفن
 او گفت پس نظر کردند بعضی از ما بعضی دیگر پس خدا کفر با تقییم رسانیدیم بر آنچه
 شویم و آقا لله و آقا ایه را جمعون کنیم در انصاریان که آمدیم با آن زن و
 او را بختیبر و تکفین کردیم و بعد از آنکه بگردیدیم غسل و تکفین او را فارغ
 شدیم از آن پس در پیش کردیم مالک اشتر را تا بروی ما را کرداریم بعد از آن دفن

یقیناً قولاً ان کریمک عبدالله انتم که ان الله علیکم خبیر یعنی ای مردمان
 بدرستی که ما از خودیم بشارا از مردی و زنی که آدم و حواست پس چون هم از
 یک پدر و مادرید پس بنسب نیز گردن و در نسبی طعن زدن هیچ وجه ندارد
 و آنکه به قیابیل و عیشتان بر من تا زد با بد که اند که این شعب شعوب و بطون
 برای لغزشت نه برای تغافل چنانچه هر فریاد که کرد اندیم شما را شعبها یعنی
 جماعتی عظیمه منسوب باصل واحد و قبیلهای منسبیه شعوب تا باشد
 یکدیگر را و متاثر کرد بد که دو کس را که بنام مقد باشد بنسبیه نیز می شود چنانچه
 زید بنیسی از زید فرزندش بدرستی که بز کووارترین شاتر دخدای تعالی بر چینی
 کارترین شاست چه بنوی نفوس را دینه کار حاصل کرد و هرگز تقوی بیشتر ندیم
 او در مرتبه فضل بیشتر المشرف با فضل و الاذکاب با الاصل و السب بدرستی
 که خدای تعالی داناست باصل و سب شاکاه از علم و ادب شما ای مسلمانان هیچ کس
 را از بیخاست بران فضل نیست مگر به بر چهره بد آن از خدای تعالی که ترا تقوی باشد
 بر ایشان پس آن افضل خواهد بود ای مسلمانان کو بدترین بن بد که سلمان گفت که رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرمود مرا که هر کجا حاضر شود موت و در باید ترا حاضر شوند
 آقرا با بندوبی خوش را و ندانند که از یکاست بعد از آن بیرون آید کبسه از شک و گفت که
 این عطیه ایست که رسول الله صلی الله علیه و آله عطا فرمود از من پس از آن با شید ترا
 بر کرد اگر خود نگاه کن من زن خود را که بر خیزد برود در پیش کن پس برخواست و رفت
 و در را پیش کرد بر چون با زکشت قبض روح او شده بود صفا الله علیه ابوعلی مروری میگوید
 کو بد که بود گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده در باره من که آسمان سایه بندد
 و زمین بر نداشت بر صاحب آنچه که راستی کوی ترا باشد از این دنیا زینت کند و دنیا
 بخیر و تنها بر آنکشته شود و تنها در آید به بهشت و چون او تعداد فضایل بر اهل مین و قوی

ایشان است مژگان در زنگار دنیا بینی بیاد که بر زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در بار ایشان گذشته و ما ایشان را مژگانه هست در آن سراوان سلام ملائکه باشد نیست
 بدل کردی مریختن خدا بر این دو دعای و خلافت نیست این پیش موعود آنت رسکارت
 بزرگ که هم هیچکس در دنیا بد و عقوبت ز برک کینه آن نرسد و دیگر فرموده در سوره احرا
 که وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمِينَ
 وَ الشَّاكِرِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقِينَ
 یعنی چنانچه که مستحقان دنیا باشد پس بر آینه بود ایند سو زبان درونی بزرگ و گناهی
 هویدا و دیگر فرموده که در سوره هجرات که لَقَدْ أَلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَانًا فَأَصْلَحُوا بَعْث
 أَخْوَابِهِمْ یعنی جز این نیست که مؤمنان برادرانند یکدیگر در دنیا چه همباز گشت
 دارند باصل و احد که آن ایاست پس اصلاح آید میان برادران شامیر که که خلافتی
 و شتاقی واقع شود و دیگر فرموده در سوره حدید وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الشُّكْرُ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِمْ هُمْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
 و آنانکه گورده اند بخدای تعالی و غیرتادگان او و تنگ بناورد در اخبار و احکام ایشان
 آن گروه ایشان صدیقانند یعنی بسیار راست گویند و گواهانند در قضایات نزدیک
 جدای تعالی بر اینها و ام ایشان مرایشان است نزد ایشان که وعده کرده ایم و روشی که
 در وحش با ایشان بود و روایت که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برین فرموده بیک روز
 بیستان بری که آنکه صحنه است از صحرا ای کوفه و با او برینند اصحاب وی پس نیست
 در درختی از درختان خرمای پس امر کرد بجهله ما آنرا حرکت دادند پس فرو افتاد
 ازان در طبق چند پس مفاد ندادند پیش آنحضرت رشید بگری گفت ای امیرالمؤمنین
 چه خوب جز نیست این رطب فرموده که ای رشید بدان که بدوستی که ترا برد از حرم
 کرد بر تنه این درخت خرمای رشید گوید که من تره و دیگرم بر گرد آن درخت در دوطرف

روز و آب سرد آمد آنرا و بعد از آن امیرالمؤمنین صلوات الله رحلت فرمود از دنیا بداد
 بقا رشید گوید که بعد از چند روزی آمدیم که شامخای او را بریدید اینک گفتن اجل
 من نزدیک شده پس ازان بگورنی آمدیم با بیخاملا می آمدیم امیر ترا و طبله اجابت
 کن پس آمدیم او را پس چون بصره داخل شدیم دیدم چوین افتاده در تره که داخل شدیم
 دیدم نصف دیگر افتاده بر روی آب پس گفتم که در دست من دروغ گفته پس چون آمدن امان
 مود که اجابت کن امیر را آمدیم و داخل شدیم او را همان چوین افتاده بر روی خود را زدم بر آن
 و گفتم معذیب خوام شد بتو من ترا برایت برای خود کرده ام چون داخل شدیم بر صیداه
 بن زیاد همین گفت انداخته داری از دروغ صحبت گفتم یعنی که من دروغ گوی نیستم و
 تحقیق خبر کرده بودم مرا ملائکه من که تو خواهی بری بد دست و پای و زبان مرا آن همین گفت من
 همین زمان ترا دروغ بد آرم امر کرده که برید دست و پای او را بر روی کتیب چون بیخای
 اهل خرد می آمد روی آورد حدیث میکرد مد ما را سخنان عظیم در مذمت آن طایفه گفته
 پس سید که من بگویم که بسیار چیزی نزد من هست آنکه سردی آمد پیش این زیاد گفت
 مرا و او که چه بود که تو کردی دست و پای او را برید و او میگوید برید ما را چیزهای غیر بیخای
 بعد ازان گفت تا او را باز کرد ایند چون بدخانه او رسید گفت باز برید او را و دست و پای
 و زبانش هر سه قطع کنید و برادرش را بریدید و روایت آنکه شمر تا آمد بخانه امیرالمؤمنین
 علیه السلام گفتند او را که بر آینه آنحضرت در خوابت پس فراد کرد که ای خواب کننده
 بیدار شو بخدا که بر آینه هاسن ترا از خون سر و خضاب خواهند کرد چون بیدار شد فرمود
 که او را در دید پس چون در آمد گفت ای خواب کننده بر آینه خضاب خواهند کرد هاسن
 ترا از خون هر قوی بود که راست کن و بعد که بر آینه خواهند برید بر دست و هر دو پای او
 هر طرف ترا خواهند برید این درخت خرمایی که در کنه است و آنرا چرمی پار خواهند
 کرد ترا بر در آن خواهند آویخت و برین غنی در برید و بر خود بر آنم را برید و دیگر خوا

از آن خبر داده بودم که من آمدیم بود بخانه آنحضرت و گفتند بر آینه در خوابت من گفتم
 که بر خیمای خواب کننده بدوستی که هاسن ترا رنگ خواهند کرد از خون سر و قوی فرمود
 که راست گفتم بخدا که بر آینه خواهند برید دست و پای و زبان ترا و برادر خواهند
 کرد گفتم که خواهد کرد این را یا من یا امیرالمؤمنین فرمود که خواهد گرفت ترا در دست
 خدی خرمای داده پس لاله فاجر عیبده بن زیاد پس او بر شد از چشم زکنت بخدا که من
 دست و پای و زبانی ترا بکنم تا او بکند تو و کذب بر من می تو باشد پس امر کرد دست و پای
 با بیخای ترا بریدند و گفت ترا در او ش کند پس فریاد بر کشید یا او را بلند که ای مردمان
 هر که موخا حد که بشوید سختی را از علی بن ابیطالب گوش فراداد پس اجتماع
 کردند مردمان او را و کرد و حدیث کرد مردمان از خبرهای غریب عجیب گویید که آن آمدیم بر ترش و
 منزله او را و خواست گفت که این جماعت چه کردند گفتند که جاعتی اند که گوش کرده اند خیمه ترا
 که او حدیث میگوید از علی بن ابیطالب علیه السلام گفت باز گشت شتاب گشته صلوات الله علیه
 کن و برترت بسوی او کسی را در زبان او را برید که من این رسم ما را که قلب امیرالمؤمنین
 و خروج کند بر تو گفت به پاسانی که بر لای می ش ایستاد بود که بر و زبان این را بگفت پکان
 آمد و گفتم مولود که ای خیمه گفتم که در جمعه پیراهه فاجر آنست که تکلیفین و تکلیف می کنی
 ایک زبان من پس برید زبان او را و خوف بسیار را در وقت تا مرد گفت او را تا مرد کردند
 صالح گوید که بعد از چند مدتی من دیدم که بران دم بر او بود که ایستادم دیدم که سواران
 زده بوم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر روزی فرمود ما صاحبی خود را که بشادقت دهید
 بر روی از آنست من که او را بر ترش می کند که او شاعت خواهد کرد بشادقت و سینه
 و من بعد از فرود بر مرگها که او را بر لای او را سلام برسان او را از من که او را جان خود
 بگویم خواهد رفت پس او در دم در طلب او می بود که شاد و او را با بیخای تا او گفت بخدا
 بسوی او صاحبی او و او احسن ایشان بود از روی بیعت و از روی ما بیشتر

بن مسعود را بدیدم بیکو مشتم گوید که شک کردم در رفتن خود و گفتم که علی علیه السلام
 خیری دهد ما را یعنی پس گفتم مرا و او که آیا ایچین خواهد شد یا امیرالمؤمنین
 فرمود که علی یعنی کینه که آن واقع شد نیست و این معهود بود بیان بغیر و من
 گفتم چرا که گفتم این را من یا امیرالمؤمنین فرموده بیکو ترا در دست خوی حرام زاده پیر
 اینه فاجر عیبده بن زیاد علیه اللعنه پس بیرون فرمود بسوی صحرا و من با آن
 حضرت بودم پس که شتت بد رخت خرمایی فرمود که ای رشید این برای تو بریاست و
 مرا و او را راست از کارها و چون وای شد عیبده همین زیاد بگفته و با آنجا در آمد
 علم او تعلق گرفت با آن درخت خرمای گفت تا آنرا زدند پس خرید آنرا مردی از روی
 و آنرا بپار باره ساختن مشتم گوید که من گفتم و صالح را که پیر من بود که بیکو ما را
 از این نقش بران نام من و نام بود مرا و بگوب در بعضی ازین تنه در رخت چون
 مدتی برین کشتت جاعتی آمدند بسوی من از اهل بازار و گفتند ای رشید بجز بیخای
 ما تا بریم پیش امیر و شکایت بریم بسوی وی از دست عامل بازار و در خرمای او
 که دو کند او را و ما بیکو را بر ما عامل سازد و گفت من خطیب قوم بودم و صفت
 و بلاغتی داشتم که مردمان از کلام من بشکفتند آمدند هر بن حشر حاضر بود گفت
 مرعیداه را که بصلاح از خدای تعالی امرای مرا و شتاسی که گیسبت این شکام
 گفت چه کسی است این گفت این خیمه ترا که ایست که مولای کذیب و دیگر است که
 علی بن ابیطالب است گفت راست نشسته و گفت مرا که چه میگوید گفتم دروغ گفتند
 اصحاب امیر بلکه من صادق و مولای صادق که آن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب
 یعنی کت که ترش کن از علی بدیهای او را یاد کن و تقی لاکن بجان و هاست او را که ما من
 بریم دست و پای ترا و برید از کت من کریمت گفتم که بی از قول نه بقل گفتم بخدا که
 من می گویم نه از قول و نه از فعل و لیکن گویم من ازان شک است که کردم که مولای من

بود چون عمر از وی سید مکر شدند او را گفتند یعنی این گفتند با امیرالمؤمنین قومی
 پریمی از مدهی که نمی پرسد از آن مثل قومی گفتند زیرا که او از ما روایت که گفت
 در عقل او هست و کواکب بر وی می آویزند و با وی می کنند عری کت این دوست
 ترست بسوی من بعد از آن مطلع شد بر حال او کت با اوین بدو شد که رسول الله
 صلی الله علیه و آله بگردن من کرده که بتی بیغای برسام و او برین سلام رسانید
 و اخبار فرموده بود که نوشین خواهد بود در مثل رینجه و نضر و سایر ویران است
 و سچین دور و دورا کرد چنانکه اشک از او افتاد تا کمان کردند که او مرد بین فریاد
 کردند او را که ای اوین که این امیرالمؤمنین است پس سر خود را بر او کت ای امیر
 المؤمنین من کتله این خواهم بود کت علی ای اوین پس مراد شفا عتد اخل کرد آن
 پس مردم در طبل می بودند و بزبان او می رفتند کت ای امیرالمؤمنین شهرت
 دادی و سید ملکین شرفی و بسیار کت که کاشکی من با عر ملاقات می کردم بعد از
 کتله شرف در صحن و امید واری که او را بود بعین ای طایب علیه السلام سعید
 بن مسیب کوبی که قوم از مکه بیرون می رفتند تا بیرون رفت علی بن الحسین زین العابدین
 علیه السلام پس بیرون فرمود و من با وی بیرون رفتم و پیوسته تا ذل فرود آمد و دو کت
 خان کرد و دو صیغ خود تسبیح فرمود هیچ شرف و مدد نداد که با وی می کرد پس ما رسیدیم
 از آن پس سر خود اشتد فرموده که ای سعید آیا از سعیدی کت می باین رسول الله فرمود
 که این تسبیح اعظم است و او بعد از علی علیه السلام فرموده که سعید بر خیر افتد ای
 بن حسین علیها السلام میگرد و شتای بر زبان می راند و سیکستن جراح او را نبود
 مگر این امر او را درین امر مستقیم بود آمده اند که او اخل شد بر جراح بن بر سفت کت
 شتی بر جری کت مادرمین اعرف بود بحال من او را سعید بن جریز کرده کت چه می
 کوبی در ایوانه ای بکن و عمر ایشان در پیشته اند و در دروخ کت اکرم در پیشته

دقه

دقه می بودم مع انتم که ایشان در دروخ اند کت در با غلغای دیگر چه می کوبی کت من ایشان
 و کوبیستم کت کلام از انجا دست ترست بسوی کت کت آنکه خاق من خشنود ترست
 از وقت کلام است خاق من خشنود ترست از ایشان کت این عمل نداد کت است که اشک
 و همان همه داد اند کت سب از یزدی که تصدیق کن مرا کت من خاتم که کت یکم ترا بر
 عید الله علیه السلام فرموده که زاده و ابرو و عودن مسل و برید از آفاق الله که کت
 و نقل فرموده که **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** و دیگر که تصدق
 فرموده که بیگسار جبا کرده ذکر ما را و احادیث بدو را از راه و ابرو بصیرت بر مراد
 و عودن مسلم و برین معا و بر عیالی اگر این جماعت می بودند کت کسی که استنباط کتدین را
 ایشان حافظان دین اند و ایشان بدین بر جلال الهی و حرام الهی ایشان سابقا نند بسوی ما
 در دنیا و سابقا نند بسوی ما در آخرت و ما ذکریم طریقه از مناقب اصحاب ایام علیهم السلام
 و اگر تسبیح می کرد ذکر استیغای ایشان هفتاد ایشان در برابر بر آید درازی کشد آن کار
 پس هر که خواهد استیغای آن را پس بر دست ایشان کرده قول شیخ ابو جعفر موسی بن لطف بن حجة
 الله علیه از کتاب ای عمر که می بین باید که طلب کند از کت می باید ما در آخر در از آن شانه
 تقالی امام محمد باقر علیه السلام فرموده که بدو رستی که خدی تقالی داده بود سه خصلت را
 عزت داده به جهت بنی و در دنیا و رستگار دی در آخرت و هفتاد رسته عالمیان بگویند
 فرموده یعنی امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام که زمین خالی باشد از چهار چیز از
 مؤمنان که بیشتر می باشند و کمتر از چهار می باشند همی آنکه خیر بر پای تو باشد و دیگر
 چپا و خطاب و ستون در وسطش و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که مؤمن هر دو در
 پنج نهر مدخلی او فرست و هر چه او فرود و علی او نرسد و کلام او نرسد و منظر او در روز
 قیامت فرست و دیگر فرموده که کلامه پیش خصلت است که دو کجک اند و دیگر
 و در هیات قاما دی کجک در زبان است اگر تا نل یکد تا سائل او نجانست و کت

انچه را بر او

و اگر کت کند نکشش بدینان و اما بزرگ آن هر دو عقل و عین است و اما بیعت و ایوان
 مال و جان او علی بن الحسین علیه السلام فرموده که مردمان در زمان ما بر شش طبقه است
 شیر و کرک و رویا و سک و حوک و کسبند اما شیر پس آن باد شاهان دنیا اند و دست
 مود از هر یک از آنها غالب باشد و معتوب نگردد و اما کرک پس تا جران شاه اند که مدت
 می کشند شتای را که میزند و مدح می کنند هرگاه که می فریادند و اما رویا پس آنانی اند
 که خود را مستحق سلطنت اند و می باشند در دلهای ایشان آنچه بر آنها وصیت می کنند و
 می گویند و اما حوکان همسانند و مانند ایشان که ایشان را می فریادند و اولی است آنکه
 اجابت می کنند و اما سک بر مردمان عودن بر زمین بر زبان می راند و مردمان را مکره می آید آن
 شتر زبان او اما کسبند از آن قبیل است که موی چشمهای ایشان را می برید و کوشش ایشان
 میزند و استخوان ایشان می کشند پس چون تم بسر کند کوشش سعید در میان شیر و کرک
 و رویا و سک و حوکا بر عید الله علیه السلام فرموده که من را بر زمین هفت حق واجب است
 نیست در آنما حق مکر که آن برود و اجابت است که اگر مخالفت کرد از آن برین دفتن از کتای
 و ترک طاعت او و نباشد برای خدای تعالی فرج و جرح و جرح و قطع قضی کت کت فدا می کردم هر
 که آنما که ام استغفر خود که حدیث کرد مرا بدین فرموده که آسان تر از آن است که خدا
 برای او آنچه برای من فرود خواهد بود و خواهد برای او آنچه برای من فرود خواهد بود
 در حاجت او و سوما بدو طلبی ضای او کند و خدا انت غل او کند حق سیرم که مدد کند او را بشن
 و ما از دست پان دین خود و حق چهارم آنکه عین و دلیل مرا کت و پر این او باشد حق پنجم آنکه
 سیرت خیر و او کسینه باشد و نباشد و او را بر همه کاره و سیرت خیر و او نشسته باشد حق
 ششم آنکه نزارن و فتاد باشد و برادر نزارن و خدا باشد آنکه بر سرستی خادم خود که
 طعام او را برود و جامه او را بشوید و جای او را بپوشد و برین همه بیچارگی در میان خدمت
 و بیان او حق هفتم آنکه سگند او را دست سازی و وصیت او را اجابت کن و بیچاره و محاضر

سوی

شوی و در مرض او را بر می و بدین خود در برادر در حاجت او سوزی که احتیاج نباشد آنکه
 او را بخوابد و کتد از آن و لیکن با جگر که نوبه در کت بی برادر در حاجت او پس هرگاه که کردی
 او را بر او بیست و شوق و لایت او ولایت حق و ولایت خدای عزوجل و دیگر فرموده سزا و است
 مر مومن را که در هوشست خصلت باشد و ناری باشد نزهت کت و بصیرت باشد نزهت بلا و شکر
 باشد نزهت رخا نغ باشد با آنچه روزی کرده او را خدی تقالی ستم در اندازد و بر یکس بدوش که
 علم خلیل مونسست و علم و زینا و هیل بر نگار و در حق بر داد و در پیرو و رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرموده که مومن را بر مومن هفت حق است که آن واجب گشته از جانب خدای
 تقالی جلالت است او ماد در هر دو چشم او و دوستی است برای او در سینه او و مواسان
 برای او در مال او و حرام کرد اند بر خدیقت او را و بر شش کذا او را در مرضش و در
 پی رو خنایه او را و نکند بعد از نوک او در رو آ کله خیر حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله فرموده و بدوستی که حق سبحانه و تعالی هرگاه بدد اهل قریه را که اسرا
 می نماید و معاصی و در سه نفر هستند از مؤمنان ندامت کت حق سبحانه و تعالی جل
 جلاله ایشان را که ای اهل نصیبت من اگر می بود در میان شما مؤمنان که در دستان من
 بجای این عارت کتد کتد کتد بجهت نماز خود را از من مرا و مسجد مرا و استغفار کند کند
 بسجده بجهت خوف از من هر شبه فرود فرستادم بر شما عدا خود را و از آن با کت خود تم
 و دیگر فرموده کسی که اول از نبی خود بداید و از نبی خود مستر افرا بدید و مؤمن است
 امام صادق علیه السلام فرموده که حاجت مومن کردن افضل است از نماز پنجگانه
 و تمام خاک آن و هزار پند که آزا کند آنرا برای رضای خدای تعالی و در هزار کس
 داسرا کند در راه خدای تعالی یا سب و زنی و جاش و دیگر فرموده که کسی بدو برادر
 خد داد و امری که بر او کت است باید ای کند و باز نکره اینها از آن و او داد رست بران
 پس شیانت کرده او را و بر که اجتناب کند از دوستی آنی نزدیکست که مختلف یا خلاق او

شود و دیگر فرموده که منک نیست مؤمن از جا رخصلت از کوفت کشتی که او را برجا اند
 اید آنگاه و شیطانی که اغوا کند او را و از شایقی که در پی او رود و در پی او که حسد
 می برد و از ساعه که بگوید کفر خدای تو کردم من کسی را حسدی کند فرموده که ای ساعه بدان که
 او اشد ایشانست بر کفر و چون چنین باشد کنت زیرا که چنین در باره او می گویند بدان
 صاف است بگو رسول صلی الله علیه و آله فرموده کسی که شناخت خدای تعالی و عظیمت
 جلال او را بداند از هر در دهان خود را از کلام و کفر خرد را از طعام و ریغ بخورد می بندد بیام
 و قیام نکند پیمان و با دران ما بنیادی تو با رسول ما اینجاست و دستا خدا اند فرمود که
 دوستان خدای چون سکوت اختیار کردند سکوت ایشان ذکر است و بر کما نظر کردند نظف
 ایشان عبرتست و چون تظلم کردند تظلم ایشان حکمتست و چون می روند در میان مردمان
 مشی ایشان بر کنتست و اگر نبود آجالی که نوشته شده بر ایشان قرآنی بافت ارجاع ایشان
 در اید اند بجهت خورشید زغراب و شوق قرآب و دیگر آنحضرت فرمود که عذاب نمی کند خدا
 تعالی اهل قرآب را که در عید نماز از مؤمنان باشند عذاب نمیکند خدای تعالی اهل قرآب را که
 در پنجشنبه نماز مؤمنان باشند و عذاب نمی کند خدای تعالی اهل قرآب را که در روز بیست و نهم از مؤمنان
 باشند و عذاب نمی کند خدای تعالی اهل قرآب را که در آن درختان از مؤمنان باشند و عذاب نمی کند خدای تعالی
 اهل قرآب را که در آن بیخ باشند و عذاب نمی کند خدای تعالی اهل قرآب را که در آن یک تن باشند از
 مؤمنان و بیست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم نظر کردی صریح کفیه فرموده که مجال بیست و
 بیست شان تو بیست و بیست است و عذاب نمی کند خدای تعالی مؤمنان را که در روز عید نماز از مؤمنان
 تو زیرا که خدای تعالی هم کرم آن تو بگویم زیرا او از من سه چیز را مال او بخون و آله که آن کند در
 حق او کان بدو دیگر فرموده که هر که یازاد منی را پس مرا آرد و هر که مرا یازاد پس بدوستی
 خدا را آرد و هر که یازاد خدا را پس او دوستی تو را آرد و هر که یازاد تو را پس بدوستی
 من می شود و هر که یازاد منی را پس او دوستی تو را آرد و هر که مرا یازاد پس بدوستی

مهری

بسی خدای عزوجل از زمین تاب و مومنه تا به و بدوستی که می بیند در آن زمان هر وقت محکم
 اهل و بی شخصی نزد او می روند و می آید الله علیه و سلم می فرماید در این شب که شیعه سه اند
 عجب بقایت دوست دارند پس از مالست و بیشترین با او بود اکسیر که ترین او است و
 مستاکل با و کسی که مستاکل است با احتیاج بیاید کند دیگر فرموده که آن جوان کینه شیعیان مال
 نزد سه چیزند و قنای آن که چون عاقلست می کشد ایشان بران و نزد امیر ایشان که چگونه
 نگهداشته آن می نمایند از دشمنان ما و از اموال ایشان که چگونه ماسوات و جوار فرخی می کشد
 برادان خود را در ان اموال و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که با علی بی شارت در شیعیان
 و اضا خود را بدید خصلت اول آن با کسی دوست و دم آن یکی ایان ایشانست بخدا و بیم
 دوست داشتن خدای عزوجل ایشان را چه نام کشد که در قیوم ایشان می فرماید در هر طریقی
 میان چشمهای ایشان شتم کردن فقر است از زمین جان و هدای ایشان و جعفر دشمن است از
 خدای عزوجل برای دشمنان ایشان هشتم آن این بود سنت از جدام تمام انداختن کما باستان
 دقه ایشان دم ایشان با من باشند و بیست و نهم با ایشان باشند در آن مکان پاکیزه شتر
 امام محمد باقر علیه السلام فرموده که شیعه علی علیه السلام شریفترند در لون از آنست در رسم
 که اخلاک اند در رجسدهای ایشان با یکت شکهای ایشان که رسیده است اوان ایشان شریفترند
 که های ایشان در دست هر که که شب دما بد بر ایشان فرای بر بند زمین و فراتر خود رود
 می خندد بر زمین به پیشانیهای خود بسجود و کریمه ایشان بسیار است و دعای ایشان بسیار است
 مردمان مسروبی باشند ایشان اندمک او دیگر فرموده که آیا کتفای کتفای که گوی که
 بر خود می بندند شتر را که ما درستان اهل بیتیم و عجمه که شیعه ما نیستند مگر آن که
 از خدای عزوجل و ایشا از اندامک تراضع و تخم و کثرت ذکرهای روز و نماز و تهجد
 تقصد بسیار کان از فقر و اهل سکنت و فرزند داران و بیچارگان و صدق حدیث و تلاوت
 قرآن و زبان با زکرت اندام از بد مردم مان مگر که گویند از خبر و ایشان امینان عشا این خبر

و بدوستی که هر چیزی را دوست نیست و ستون اسلام شیعه است و بنا که هر چیزی را دوست نیست
 و شرف اسلام شیعه است و بد که هر چیزی را دوست نیست و سینه جلد شیعه است و بد که هر چیزی را
 اما نیست و امام زین العابدین است که شیعیان با سکنند و بنی را جدا که آن در زمین از خدای بود
 بر آینه خدای تعالی روزی داده اهل نملان شما را نمی رسیدند بر روی پاک و نیست ترا بشا ترا در دنیا
 حقل و نه صیقلی که صیقله باشد و آن صیقله است که در دنیا بدان بیرو مشرب است باین آیت که
 طامنة ناهية فصلی تا ظالماتة فتنی من محبت الی الی لیس لیس طامنا الی الی من غیر
 لا یمنون و لا یقینون من جوع می خوردند و در آن علم در دنیا نماندند که در دنیا
 بیخ بدیشان اندد شکشیدن سلسلههای آتشین و خضر و زردن در آتش و صعود و وجود بر حقیقات
 و در رخ و دایند و آتش نهایشی رسیده آتش می شوند یعنی وقت غلبه کشیکی ما شامانند
 ایشانرا از چشمه آب بقایت کم از آن دور که آتش را آفریده اند که آن آید او جوشانند نیست بر
 دو دنیا از خود در فتنه فریب و آه که کجا هست خدا را که هیچ آید آن کرده که هر که آید آید
 نمی کند صریح در روح کسی را دفع نمی کند که سستی را و بر نا صیب میخندد علی اگر بدست که در زمین پاک
 شوه شیعیان مانظر کنند بنور حق و هر که مخالفت کند با ایشان ترا او را در رخ و بدید خدا که هر چه
 بنا شد از شیعه ما که خوا یس کرده باشد مگر که با لا برده در حق و علاوه روح او را با آسمان و اگر برود
 اجله داید بگرد اما مراد در کفر و رخت خرد و مریض بهشت و در رساله بر شرف و اگر اهل اول رسیدند
 باشد بهتر است برای او می خورد و از فرشتگان نادر دارند روح او انجیدش که بر آن آمده اند
 تا سکن گردانند و بعد از آن عجاج و عقار شام خاصان خدای تعالی اند و بدوستی که نقای شما اهل شاد اند
 بدوستی که اغنیای شما اصل قناعت اند و بدوستی که همه شما اهل صحت خدا بندید اهل بیانتان از
 امام محمد باقر علیه السلام منفصلست که از رسول صلی الله علیه و آله سوال کرد جزا بر یکدیگر بود
 فرموده که ایشان جماعتی اند که اگر یکی کرده است ایشان می نمایند و اگر یکی کرده است ایشان می کنند و اگر
 چیزی ایشان دادند شکر آن جای می آید و اگر نیلای بی بلا می شدند صبر بر آن می نمایند و اگر غضب

باشند و در ایشان جا بر کتف با این رسول صلی الله علیه و آله نیست من که شناسا باشم بیکس و با این صفت
 پس آنحضرت فرموده که ای جا بر زنده با این روندند پس استمرا و او که من دوستی می
 دارم علی را و تو با او می آید پس آن کتف که من دوستی دارم رسول صلی الله علیه و آله و او که
 و سلم رسول صلی الله علیه و آله است از علی علیه السلام و هر وی نگردد است او را نفع نرود
 دوستی او و هیچ چیز را این از خدای تعالی برسد و عمل کنید من چیزی را که من خدای
 عزوجل است چه نیست میان خدای عزوجل و میان بیکس قرابت و خویشی و دوستی
 یندگان بیوسی خدای تعالی و اکرم ایشان برود بر چیز کان از ایشان اندمرا و او عمل کنند من
 ایشان به طاعتش و تقربش تو از جنت بیوسی خدای عزوجل کس به طاعت با ما نیست بر این
 از آتش و نه بر خدای تعالی بیکس را جنتی هر که محراب طایع و فرمان بردار است و دوست
 است و آنکه او را بر اعاص است او دشمن است و تو آن باقت ولایت ما را مگر بوجوع و عمل و امام
 صادق علیه السلام فرموده که من و پدر من کرام بر چون در نیم تا واقع شدیم میان قبر و شریف
 جاعتان شیعه پس پدرم بر ایشان سلام کرد و فرمود که بدوستی که من بنده ام از من دوست
 من دارم و بر شما و اوج شام این اعانت کند مرا بران بوجع و اجتهاد و بداند بدوستی که ولایت
 ما را تو آن یافت مکن بوجع و اجتهاد و هر که از شما آفتاب کند به بندد پس باید که آفتاب کند علی او
 شام شیعه و یاران خدا آید شما ایستادگان او بیات و سابقان اخیان سابقان در دنیا بیوسی
 ولایت ما و سابقان در آخرت بهشتی بهشت ملطمانیم شما را به بهشت همان خدای تعالی و شما
 رسول صلی الله علیه و آله و او که اهل و ریاضت بهشت بیکس پیشتر از شما شرفا بود پس شیعیان
 کنید در فضل و ریاضت شما پاکانید و زمان شما پاکیزگان هر وقت خود ای جنب است و هر
 مؤمنی دوستی خاست فرموده امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که ای قریب بی شارت در و استیفا
 زایس بدوستی که رحلت فرموده رسول صلی الله علیه و آله و او را بر ما خود دشمنان که در جنت
 شیعه بدان بدوستی که هر چیزی را گوشه ایست استوار و گوشه استوار اسلام شیعه آید

و برکتی

برایشان که دعوی نمایند و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر بزم پیش من بزمی باشد
یا که دشمن در آمدن شما احدی داشته مرا و اگر بر بزم نجاتی و یا بر ما حق با آنکه دوستی ارد
مرا دوست نخواهد داشت مرا و حکم بر پیجاری شده بر زبان مجید حق می فرمود که دشمن ندارد
نوا من و دوست ندارد نوا من فرمود علی بن حسین علیه السلام که چون تا بر میخیزد حق
سینه و قتل بر او نشیوه ما آنکه عصبانیت را بر کوه انداخته با ایشان از پیوستن در وقت حق
و بریدند که فرمود بر ایشان مقابل فرقت جلی مرد و ایشان حکام زمین و ستام آن باشند و
رسول الله صلی الله و آله فرمود علی بن اخطاب را که ای علی شیعۀ ترا ایشانند و دشمنان در وقت
قیامت پس هر که ایمان کند بگردان ایشان پس بدستی که آنست که در او هر که احاطت کند پس
تحقیق که احاطت کرده و هر که احاطت کند در درختی که سیمان و غنای او را باشت و در وقت
آرا کاهیت ای علی تو از منی و من از تو روح تو از روح منست و طبیعت تو از طبیعت من و شیعۀ
تو مخلوق شده اند از فضل طبیعت ما پس هر که دوست داشته ایشان را پس تحقیق دوست داشته
ما را و هر که دشمن داشته ایشان را پس بدستی که دشمن داشته ما را پیر شعی ایشان دشمنی است
و دوستی ایشان در وقت با ایلی شیعۀ تو آید بر تو شده اند و آنچه بوده اند از عیب و بدی
ای علی من شیعۀ شیعۀ توام در قیامت فرود آید که هر که بر خیزم در مقام شفاعت پس شارت ده
ایشان را این ایلی شیعۀ تو گروهی است که در آنجا از انصاف و دوستی تو دوستان او و دشمن
نیزند با الله ای علی نیکی است کسی که تو را بدست دهد و بدست کسی که دشمنی ترا اختیار کند
یاعلی من ترا بگو است در بهشت و فریاد و فریاد آن مردیست که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرمود بر او از شیعۀ خود بعد از زمان دور دور از که بر سر او را در یافته بود و او در وقت جلد
بود آنحضرت فرمود ما و او را که بر سر دست داده و ترا ای مرد گفت در بهشت و ما امیرالمؤمنین فرمود
که ای علی در وقت خود گفت بر عبادی تو حلیم با امیرالمؤمنین فرمود که ای علی که در وقت خود گفت
گفت آن برای است با امیرالمؤمنین و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق جنانه و غنای او را بگریزد

معنی

برای که در دعوی نمایند و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر بزم پیش من بزمی باشد
یا که دشمن در آمدن شما احدی داشته مرا و اگر بر بزم نجاتی و یا بر ما حق با آنکه دوستی ارد
مرا دوست نخواهد داشت مرا و حکم بر پیجاری شده بر زبان مجید حق می فرمود که دشمن ندارد
نوا من و دوست ندارد نوا من فرمود علی بن حسین علیه السلام که چون تا بر میخیزد حق
سینه و قتل بر او نشیوه ما آنکه عصبانیت را بر کوه انداخته با ایشان از پیوستن در وقت حق
و بریدند که فرمود بر ایشان مقابل فرقت جلی مرد و ایشان حکام زمین و ستام آن باشند و
رسول الله صلی الله و آله فرمود علی بن اخطاب را که ای علی شیعۀ ترا ایشانند و دشمنان در وقت
قیامت پس هر که ایمان کند بگردان ایشان پس بدستی که آنست که در او هر که احاطت کند پس
تحقیق که احاطت کرده و هر که احاطت کند در درختی که سیمان و غنای او را باشت و در وقت
آرا کاهیت ای علی تو از منی و من از تو روح تو از روح منست و طبیعت تو از طبیعت من و شیعۀ
تو مخلوق شده اند از فضل طبیعت ما پس هر که دوست داشته ایشان را پس تحقیق دوست داشته
ما را و هر که دشمن داشته ایشان را پس بدستی که دشمن داشته ما را پیر شعی ایشان دشمنی است
و دوستی ایشان در وقت با ایلی شیعۀ تو آید بر تو شده اند و آنچه بوده اند از عیب و بدی
ای علی من شیعۀ شیعۀ توام در قیامت فرود آید که هر که بر خیزم در مقام شفاعت پس شارت ده
ایشان را این ایلی شیعۀ تو گروهی است که در آنجا از انصاف و دوستی تو دوستان او و دشمن
نیزند با الله ای علی نیکی است کسی که تو را بدست دهد و بدست کسی که دشمنی ترا اختیار کند
یاعلی من ترا بگو است در بهشت و فریاد و فریاد آن مردیست که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
فرمود بر او از شیعۀ خود بعد از زمان دور دور از که بر سر او را در یافته بود و او در وقت جلد
بود آنحضرت فرمود ما و او را که بر سر دست داده و ترا ای مرد گفت در بهشت و ما امیرالمؤمنین فرمود
که ای علی در وقت خود گفت بر عبادی تو حلیم با امیرالمؤمنین فرمود که ای علی که در وقت خود گفت
گفت آن برای است با امیرالمؤمنین و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق جنانه و غنای او را بگریزد

معنی

و این نزد بهشت و فرود در دوزخ و این نزد فرود و قطب نزد میزان و چون از بر صراط و دخول
جنت پیش از همه مردمان نماز ایشان شکر آن باشد و در پیش ایشان امام صادق علیه السلام
فرمود که چون من بزمی شیعۀ شما را او کند بنماید بر او فرشته تا بلب تیرا و چون حکم کند
دو آینه نشانند او را و یکی بندهما را که کبیت بر روی و کبیت بر روی تو و کبیت بر روی تو
خدا و یکی بر روی است بر روی کار من و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در بزم من بر روی
او کشاد کرد اندک کسبند و کبیت بر روی او و کبیت بر روی او و کبیت بر روی او و کبیت بر روی او
و در بزم او است فرزانگی که و آثار آن کنان من المکرهین فرود و کبیت بر روی او و کبیت بر روی او
نعمتی بر روی او است و آنکه در بزم او فرود که هر که در بزم او فرود که هر که در بزم او فرود که هر که در بزم او فرود
زبانۀ آنرا تا فرود بردانده آن بشود آوازی که همه برسد که کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو
الخشین ای کاشکی بر رویی با کبیت بر روی تو و کبیت بر روی تو و کبیت بر روی تو و کبیت بر روی تو
و دیگر کبیت با کبیت بر رویی شایده که کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو
چو این دهنه او را زبانه که حاشا که او را با زکرة اندیبتی خنثی است با سطره حسنه کوبید و ندا
کند ملکی که آن با زکرة اندیبتی خنثی است با سطره حسنه کوبید و ندا کند ملکی که آن با زکرة اندیبتی خنثی است با سطره حسنه کوبید و ندا
بقره در اندوه زمان مقارنت کند اذ انما حکم و کبیر بیاورد او را در هون اکثر صوفی پس شیعۀ
او را و کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او
کرد در زبان او و کادو باشد مجرای پس بر بند او را در بزم او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او
باشد از آن بعد از آن کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او
من عذرا که بند تو نداستی و هدایت نیافتی و دستکاره نکستی پس بکش بندری برای او و
آتش فرود آید بسوی او ما حاضر آمدیم از جهنم و اینست قول آبی که و اما آن کان مرت
الکذیبین الطالین قول من من حیث یومنه و فرود آورده جمیع یومنه را آنحضرت
ششم در ذکر خیریت این است

معنی

و این نزد بهشت و فرود در دوزخ و این نزد فرود و قطب نزد میزان و چون از بر صراط و دخول
جنت پیش از همه مردمان نماز ایشان شکر آن باشد و در پیش ایشان امام صادق علیه السلام
فرمود که چون من بزمی شیعۀ شما را او کند بنماید بر او فرشته تا بلب تیرا و چون حکم کند
دو آینه نشانند او را و یکی بندهما را که کبیت بر روی و کبیت بر روی تو و کبیت بر روی تو
خدا و یکی بر روی است بر روی کار من و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در بزم من بر روی
او کشاد کرد اندک کسبند و کبیت بر روی او و کبیت بر روی او و کبیت بر روی او و کبیت بر روی او
و در بزم او است فرزانگی که و آثار آن کنان من المکرهین فرود و کبیت بر روی او و کبیت بر روی او
نعمتی بر روی او است و آنکه در بزم او فرود که هر که در بزم او فرود که هر که در بزم او فرود که هر که در بزم او فرود
زبانۀ آنرا تا فرود بردانده آن بشود آوازی که همه برسد که کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو
الخشین ای کاشکی بر رویی با کبیت بر روی تو و کبیت بر روی تو و کبیت بر روی تو و کبیت بر روی تو
و دیگر کبیت با کبیت بر رویی شایده که کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو کبیت بر روی تو
چو این دهنه او را زبانه که حاشا که او را با زکرة اندیبتی خنثی است با سطره حسنه کوبید و ندا
کند ملکی که آن با زکرة اندیبتی خنثی است با سطره حسنه کوبید و ندا کند ملکی که آن با زکرة اندیبتی خنثی است با سطره حسنه کوبید و ندا
بقره در اندوه زمان مقارنت کند اذ انما حکم و کبیر بیاورد او را در هون اکثر صوفی پس شیعۀ
او را و کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او
کرد در زبان او و کادو باشد مجرای پس بر بند او را در بزم او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او
باشد از آن بعد از آن کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او کبیت بر روی او
من عذرا که بند تو نداستی و هدایت نیافتی و دستکاره نکستی پس بکش بندری برای او و
آتش فرود آید بسوی او ما حاضر آمدیم از جهنم و اینست قول آبی که و اما آن کان مرت
الکذیبین الطالین قول من من حیث یومنه و فرود آورده جمیع یومنه را آنحضرت
ششم در ذکر خیریت این است

معنی

فرموده که سرشتن بجز ماضی از بعضی وجوه و دیگرین بوده که بشوید سر خود را بر یک سدر
 که بپای باد کرده و او را بر یک طرف و بر غیر سر و سول و بر هر که بشوید سر خود را بر یک سدر کرده
 خدای تعالی از سوسه شیطان و اهتقاد روز و بر هر که کرده اند خدای تعالی از سوسه شیطان
 هفتاد روز عیسان کند و بر هر که عیسان نکند در پدیه بهشت و ابو عبد الله علیه السلام
 فرمود که همه چیز انجمنهای نبوت است سوزن درین و بوی خوش بکار رود و بسیار
 میاشرت با زبان کردن رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر چه را چیزی از دست پیغمبر
 بری خوش بکار رود و مسواک کردن و شانه کردن و با زان میاشرت و امیر المؤمنین صلوات الله
 علیه فرمود که بوی صلی الله علیه و آله فرمود ما را بدین چهار چیز میوی و دندان و ناخن
 و خون و ابو عبد الله علیه السلام فرموده در وقت لاهی که خدو فرما از بیک که عینو کل مسجید
 فرموده که شانه کردن و مو بستن زیرا که آن روزی را که شانه میوی را یکی میسازد
 حاجت را بر او میکند و آب پشت مغان ایو قطع بلغم میکند و رسول الله صلی الله علیه و آله
 محاسن را شانه می کرد از بجز این وقت و از بالا هفت بار و میفرمود که آن دردها می نماید
 و بلغم را می برد و بوی صلی الله علیه و آله فرموده که در مسواک کردن دوازده خصلت است
 پاک کننده دهانست و خشنه کننده صحن و سفید سازنده دندان و روشن سازنده دینکات
 و کم کننده بلغم و اشها آرد طعام و مضایف سازنده حسنات و می رسد بآن نسبت و شاد کننده
 فرشتگان است و سخت کننده صحن دندان و دهنه بطریقه قرآن و دور کند نان با سوسا که از این دور
 بسوی خدای عز و جل از هفتاد رکعت می سوال و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که چیدند آنجا
 و رکعت شایب در وجهه اما شست از جناب و دیگر فرموده که سره میگردن مویرای رویان و شاد
 و شاد کننده آرد از چشم آب و با زان خوش می کند و دیده را جلا دهد و بالطن او را صلی الله علیه
 فرموده که سه چیز دیده را روشن میکند اند نظر کردن بگیری و نکوستن آب جاری و نقل
 کردن بر روی بینی و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که سره بکشید نزد خدای بگردن

دیگر

سکرم

دیگر فرموده که پنج چیز است که بپای میکند برص را در نه نهادن در روز جمعه و در وقت
 چهار شب و وضو و غسل کردن با آب که آفتاب آن کرده باشد و خود را در حال جنابت و
 رسیدن بزندان در حلقه حیض و وضو کردن در حلقه حیض و دیگر ابو عبد الله علیه السلام
 فرموده که سه سنت است نور نهادن در بر یا نرزه روزی و هر که ایاتان نماید بر و نبوت روز
 پس طلب در ایست کند از خدای تعالی و نوره بنهد و هر که چهل روز بر و بگذرد روزی و نوره بنهد
 پس او نوره مومن است و نوره مسلم و نوره باگراست رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که ایات
 بنهد آرد و روزی است پس با دیگر کند تا شیدان خانه آید از چهل روز پس اگر نیافت
 بعد از چهل روز بقرآن بخواند و تا خبر نکند بگوید فرموده که شایب بر بر حجت بر سیدند که
 چه چیز است در با حجت من در کتفه ذکر و امام صادق علیه السلام فرموده که هر که نیک بر نماید
 صلوات الله علیه بر روی کتفها اینان گناهان فرموده که تمام آن برستان خانه شستام با بران کتفه
 کیستند گناهان با اینها ایستاد بر پیشه ام با آنکه در وقت و بدان یک کرده ام دیگر رسول الله صلی
 الله علیه و آله فرموده که هر که جامه نپوشد بگوید بفرموده که از این آرایش باقی و حق الناس دیگر
 بگوید که اللهم لیبدلها ثياب نیکه اللهم فی قلبها منک و اعرفها صاحبک انتم نشرد تا تحقیق جان و وقت
 او را ببرد و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که هر که بجز جامه نپوشد از نماز و سببش
 با رو چیده برسد آنچه که بترک نماز بگذرد و بیرون آرد چیزی از آب و جاشد بعضی آنجا بر جامه با بستن آنجا
 و بگذرد و در وقت نماز را در وقت نماز برود و کراهت را و بگوید که اللهم لیبدلها ثياب نیکه فانما ادری
 فی عورتی و صلی الله علیه و آله و ستان خدای تعالی برسد راست عیبه درست عیبه باشد آن جامه که نه شود
 و سوسه است امام رضا علیه السلام جامه که می پوشید از جامه که در رویان او بود و چون می پوشید
 جامه نپوشد آنچه که طلب می کرد و می خواند و آن از نوره که در قبله آلوده با رو و کلاهها خنده و بارو
 نقل با رو یا کلاه فرود در بعد از آن می پوشید جامه میفرموده که هر که بپوشد جامه خود پیش
 از آنکه بپوشد آنجا همیشه در دستش شامه ای که باقی بر آن رفته و این عباس گوید که فرود آمد

سیر که علیه السلام بر سول الله صلی الله علیه و آله و کتبت ای خدای تعالی بت سلام رسانید و فرموده که
 انکثری خدی و ایدست راست خوردن و نگین آن عقیق ساز و دیگر چیز خدی که او بدست راست
 کند و نگین آن عقیق نیز با بر این عقیق علیه السلام فرموده که با رسول الله عقیق چه چیز است فرموده که عقیق که
 درین که اگر کرده خدا عز و جل را بر ما نیست و اگر داده ما بر ما نیست و اگر کرده ما بر ما نیست
 و بر ما و او را در حق با ما نیست و بر ما شایسته است و در هر یک از اینها که بر ما باشد و در هیچ
 دیگر که بدینسان بر ما که رسول الله صلی الله علیه و آله انکثری را بدست راست میگرد بکار است بر
 ما که که بدید رسول الله صلی الله علیه و آله که در دست می انکثری که انخلاب بود پس زد انکثت
 او را بچیزی که با وی بود تا از دست او افتاد و امام صادق علیه السلام فرموده که شستن خرفوت و لوز
 آستان کشش روزی میکند و دیگر فرموده که فرا گیر با شستن سوسه که خرفوت میسازد و
 دهان را و در بعضی از فرایند و دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که اگر است میکند چهار چیز
 را زیرا که آن از برای چهار چیز است که است میکند زکام را که آن اما است از جناب و کراهت میکند
 دینها را که آن اما است از برض و کراهت میکند از در چشم که آن اما است از کوری و کراهت میکند
 از سرفه که آن اما است از باغ و دیگر آنحضرت فرموده که در کتاب چهار خصلت است زک
 را شتر میگرد اند و بی را بید میگرد و بیامه را که است میکند در را بید او سازد ابو الحسن فرمود
 که طهارت خون چهار است خارش و آنکه در پوست بدن ظاهر میشود و خراب کردن بر دوام و شستن
 سر و مو نیست که رسول صلی الله علیه و آله لعن کرده مردانی که خود را ما نترک کردند
 بزنان و زنان که خود را مشابه سازنده مردان میان بن سدر گوید که من با ای صلی الله
 علیه السلام بر سره بودم بمن ترفید او فرموده که ای عیسان بخود تزیب را که سه برک اوی
 شکند با دا و او لب او داد و بلی می کند و هیچ او قطع بلغم می نماید و رسول صلی الله علیه و آله
 فرموده که در هر چه سه خصلت است شستن با سول الله که است آن خصلتها فرموده که
 دل با وقت و مد و بخیل دانی میکند اند و بددل را شجاع میسازد و ابو عبد الله علیه السلام

فرمود

فرموده که بجز بر بیاد را که در سه خصلت است دهن را خوش می سازد و جای نماز را عکس
 می کرد الله در رجوع می نماید و ابو عبد الله فرموده که چهار چیز است که طبع را اعتدال می برد آن
 شهری و گرمی و خنثی و بنده و کاستی و دیگر فرموده که گداز چهار خصلت است بوی دهان را خوش
 می کند و یاد می کشد و بوی اسیر می برد و اما شستن از جناب کسی که مداومت بر آن با رسول الله صلی
 الله علیه و آله فرموده که بر شستن بجز در آنکه از نوره را می کشد و بلغم را می برد و عصب را محکم
 می کرد اند و مرض عیانی را می برد و خلق را بیک می سازد و نفس را پاک می کرد اند و بوی من را می
 برد و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که پنج سوره هست در دنیا که از نوح است اما انکس و سبب
 و به و انکور و طیب دیگر سول الله صلی الله علیه و آله فرموده در وصیت خود که ای علی نه چیزش این می آرد
 خمر از سبب ترش و خمر از سبب زین و بیز و خمر از سبب خمر و خمر از سبب کتابت قبر و رفتن در میان
 دوزن و شستن با انبندن انباشتن و جهاست کردن در کوز بکوه و بوی کردن در آب استاده و او بید
 الله علیه السلام فرموده که بجز بیز خمر و آنکه روده خصلت بجز است و بیه زمین است که
 در دوزن و شستن بیه است و آن طعام است و شراب و خمر و بیه است و نان خودش و در
 باه می افند و شانه را از یک پاک می سازد او را بوی می نماید و در حدیث دیگر هست که می گوارد
 سنگ ریزه که در شانه می باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله می خورد خمر به را با طیب و امام رضا
 علیه السلام فرموده که خوردن خمر به بناشتنا موجب فالج است و همچنین خوردن خمر ای بری فالج می
 آرد و امام حسن بن علی علیه السلام فرموده که دوازده خصلت است که سر می آید و اینست
 بر مسلم که بناشتنا ایما را از فرخاست و چهار است و چهار تا در آب و اما فرض معرفتست و
 رضا و شیه و شکر و اما است پس شستن دستش بشیر از نظام و شستن بر جانب راست و
 خوردن نسه انکثت و لبیبون انکثت و اما تا در آب انکثت و شستن بجز در وقت و کوه را کوه یک
 برد آرد و دیگر بخوابد و نظر کند در روی مردمان و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده کسی
 که بافت نان و بیزه و یا خمری و آنرا خمر از شستن او برود نزد خدا نسیه و تعالی او را بپارزد

فرمود که در مستان بجاومین است که شیعا در دراز است مدد میکند او را برقیام او
 و نیز فرموده و درون در کوک تا هست مدد میکند بر صیام او و نیز فرموده که هرگاه که گزاری نماز
 فریضه را پس در وقتش بگذارد بختان نمازی که در آن کند که از چه می ترسد که دیگر بخوابد
 کرد بان نماز هرگز با زهر کس دیده خود را بوضع سجده پس ندانستی که است از است
 و چه تو هر شب آن نماز را بیک گوشه و بدان که پیش تو کیست که می بیند ترا و تو بی بینی او
 و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که تا ناف بگذارد در ساعت غفلت و اگر چه آن در رکعت
 باشد چه آن بورت دار کرامت آن گفتند با رسول الله ساعت غفلت کرامت گفتند میان
 مغرب و عشاء امام صادق فرموده کسی که نماز خفتن بگذارد و تعقیب کند و تکمیل کند تا در
 رکعت نماز بگذارد بنویسد برای او در عین درجه بلند پس اگر چه در رکعت بگذارد
 نوشته شود برای او و چه مرده و امام صادق علیه السلام فرموده که یک نماز فریضه بهتر است
 از بیست حج و یک بهتر است از خاتم بر آن زمره که صدق کند آنرا تا نام شود و رسول الله صلی
 الله علیه و آله فرموده که هرگاه که زوال آفتاب شد کوشده میشود درهای آسمان و درهای جانان
 و سستی است و در آن وقت پس خورشید سال کسی که بالا برده شود برای او در آن وقت عمل
 صالح و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که نماز گزارنده را سه خصلت هرگاه برخواست
 در نماز اشرف شکران فرموده که از او تمام او تفرق سرو تا آسمان فرشته مومکست بلکه
 نما میکند که اگر نماز گزارنده میدانست که باک مساجد و نماز میکند از نماز منصرف نشود
 و امام صادق علیه السلام فرموده که کسی که نماز نماز مغرب و عشاء را در اول وقتش و برپای
 داشت حدود آنرا فرشته بالا میرد از آسمان در حالتی که آن نماز سفید و نورانی و پاکیزه
 است و فریاد میکند که نگاه دارد خداوند تعالی همینان که نگاه داشته و رعایت کند ترا
 خدای تعالی همینان که مرا رعایت کردی و هرگز نماز گزارنده بعد از وقتش بی عملی و بی نداشت
 حدود او را و بالا بر فرشته نماز در حالتی که سیاه و ظلمانی باشد او را بر آید که صیام

گزار

۴۸۴ کرد اند خدای تعالی ترا همینان که تو را صیام کرد اییدی و رعایت کند خدای تعالی ترا همینان
 تو را رعایت کند خدای امام صادق علیه السلام فرموده که از چیزی که از بنده پرسند که حاجت برآورد
 او را نزد خدای عز و جل از صلوات مغرب و عشاء خواهد بود از هرگز که مغرب و عشاء صیام
 و آن حج مغرب و عشاء و از ولایت ما اهل بیت هرگز از اولایت ما و بر آن مرده قبول
 میکند از نماز روزی و هرگز و حج او را و اگر از اولایت ما نداشته قبول نمیداند خدای
 تعالی از و هیچ چیز را از اعمال او امام محمد باقر علیه السلام فرموده که داخل شد مردی بسجده
 کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و در آن وقت پس تحقیر کرد سجده خود را و بجا آورد فرزند
 آنکه بنام او بود که بجا آورد در سجده او و تحقیرت فرمود که سجده کرد مانند مستان بر زمین
 غراب اگر بر سر برین وجه مرده بر غیره برین سجده که لایزال شیطان گمراشت از و ما دایمی نماز
 و وقت را بوقتش گزارده پس هرگاه که صیام ساخت از آن مرید در بر شیطان و داخل
 میکرد اند او را در رکعت بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه و از عبادان بود بر ایجد الله
 الصادق علیه السلام پس هر یک من کو ستم بگوید او گفت که با بعد از کعبه ای کعبه ای کعبه
 را علیه السلام نزد موت هر کس می دیدی امر عجیبی کشد هر دو چشم خود را فرمود که جمع
 کند هر که میان من میان او قرابتی است پس کسی که داشته شد مگر که مایع کردیم او را پس
 ملتفت شد و نظر بداخت سوی ایشان بعد از آن فرمود که شفاعت ما را نخواهد یافت کسی
 که او استغاثت نموده باشد نماز و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ نمازی نیست
 که وقت آن حاضر کرد و مگر که فرشته ندانند در پیش مردمان که برین بسوی آسمان
 شده بر ششای شما و فرود نشاید از نماز خود تا آن رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
 که شفاعت من فایز نشود کسی که سبک شرمه نماز خود را داد و در سجده و بر حوض من لا اله
 الا الله علیه السلام فرموده که بنیاد علی بن ابی طالب علیه السلام مرد را و بسبب
 بیشتر نماز خود فرمود که چند کاهست که تو نماز سبب من میکنی از کفایت از فلان نیت

۴۸۵ فرموده که یا عَظْمَةُ الْمُؤْمِنِينَ قُلْ لَيْسَ لَكَ إِلَّا حَلِيلٌ نَضَعُهُ أَوْ أُنْفُسٌ مَنَةً قَلِيلًا أَوْ رَدَّ عَلَيْهِ
 رُتِلَ الْقُرْآنُ ثُمَّ نَبَأَ بَعْضُ يَوْمٍ فِي كَيْفِمْ دَرَجَتِهِمْ بِجِدَّةٍ بِرُحُونِ شَبِّ رَافِعٍ نَمَازِ مَكَارِنِكَ اذْشَبَّ كَمَا
 نَبِيَّ شَبَّ سَتِ يَأْتِيكَرِ اَنْ نَمَشَبَّ اذْكَ تَأْتِشَبَّ اذْ a
 تا نشان برسد و خمره و عجزان قرآن را روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت روشن کردی
 و دیگر فرموده حضرت امام صادق علیه السلام که مردی رسید از علی بن ابی طالب علیه
 السلام از برخواستن شب بقرآن شروع مراد که بشارت باد کسی که در شب نماز بخواند
 مخصوص نیت بجهت طلب رضای خدا فرماید حق سبحان و تعالی فرشتگان خود را که نویسد
 برای بنده من از حسنات بعد از آنچه رویده در نیت از حسنات و او را در وقت و عشاء و وقت
 هر شب و مرغی و علفی و هر که شب بگذارد عطا فرماید او را حق سبحان و تعالی بجهت
 ده دعا و عطا کند او را کتاب و او را بیدست راست او در روز قیامت و هر که هفت شب
 بگذارد بدهد او را اجر شهید صابر صادق و ابتر و شفاعت او بگذرد در داخل بیت او
 و هر که هفت شب بگذارد بیرون اید از قبرش در روزی که بر آن کعبه شود و زوی او
 همواره تابان باشد و شب بدو بگذرد بر صراط ایمان و هر که شش شب بگذارد نوشته
 شود از اولیان و نگاهان گذشته او را بر سر او و هر که پنج شب بگذارد باشد در اول
 رستگاران تا بگذرد بر صراط صحیح با جهنده و داخل شود در بهشت بی حساب و هر که
 سه شب بگذارد بابت نماز فرشته مگر که رنگ بر زمین است او را خدای عزوجل و گویند بر
 او را که داخل شود هر کدام در کسوفی در بهشت از درهای بهشت و هر که بگذارد
 نصف شب خود پس داده شود برین زمین از طلا هفتاد هزار بار که هیچ چیز برین
 توانگر دان و باشد مراد آن فضل از هفتاد در قبه که انا که کندان ولد اسمعیل و
 هر که بگذارد و نشت شب باشد مراد از حسنات بقدر یک عالم که فرزند آن حسنه باشد
 که کربان ترا باشد آن گوه اسعد ده با و هر که بگذارد در تمام شب که خوانده کتاب الهی باشد

فرمود

۴۸۶ فرموده که یا عَظْمَةُ الْمُؤْمِنِينَ قُلْ لَيْسَ لَكَ إِلَّا حَلِيلٌ نَضَعُهُ أَوْ أُنْفُسٌ مَنَةً قَلِيلًا أَوْ رَدَّ عَلَيْهِ
 رُتِلَ الْقُرْآنُ ثُمَّ نَبَأَ بَعْضُ يَوْمٍ فِي كَيْفِمْ دَرَجَتِهِمْ بِجِدَّةٍ بِرُحُونِ شَبِّ رَافِعٍ نَمَازِ مَكَارِنِكَ اذْشَبَّ كَمَا
 نَبِيَّ شَبَّ سَتِ يَأْتِيكَرِ اَنْ نَمَشَبَّ اذْكَ تَأْتِشَبَّ اذْ اذْ اذْ اذْ a
 تا نشان برسد و خمره و عجزان قرآن را روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت روشن کردی
 و دیگر فرموده حضرت امام صادق علیه السلام که مردی رسید از علی بن ابی طالب علیه
 السلام از برخواستن شب بقرآن شروع مراد که بشارت باد کسی که در شب نماز بخواند
 مخصوص نیت بجهت طلب رضای خدا فرماید حق سبحان و تعالی فرشتگان خود را که نویسد
 برای بنده من از حسنات بعد از آنچه رویده در نیت از حسنات و او را در وقت و عشاء و وقت
 هر شب و مرغی و علفی و هر که شب بگذارد عطا فرماید او را حق سبحان و تعالی بجهت
 ده دعا و عطا کند او را کتاب و او را بیدست راست او در روز قیامت و هر که هفت شب
 بگذارد بدهد او را اجر شهید صابر صادق و ابتر و شفاعت او بگذرد در داخل بیت او
 و هر که هفت شب بگذارد بیرون اید از قبرش در روزی که بر آن کعبه شود و زوی او
 همواره تابان باشد و شب بدو بگذرد بر صراط ایمان و هر که شش شب بگذارد نوشته
 شود از اولیان و نگاهان گذشته او را بر سر او و هر که پنج شب بگذارد باشد در اول
 رستگاران تا بگذرد بر صراط صحیح با جهنده و داخل شود در بهشت بی حساب و هر که
 سه شب بگذارد بابت نماز فرشته مگر که رنگ بر زمین است او را خدای عزوجل و گویند بر
 او را که داخل شود هر کدام در کسوفی در بهشت از درهای بهشت و هر که بگذارد
 نصف شب خود پس داده شود برین زمین از طلا هفتاد هزار بار که هیچ چیز برین
 توانگر دان و باشد مراد آن فضل از هفتاد در قبه که انا که کندان ولد اسمعیل و
 هر که بگذارد و نشت شب باشد مراد از حسنات بقدر یک عالم که فرزند آن حسنه باشد
 که کربان ترا باشد آن گوه اسعد ده با و هر که بگذارد در تمام شب که خوانده کتاب الهی باشد

در حالیکه در کعبه و مسجد و آنرا بود داده شود ان توابع آنچه فرودمان باشد اکثرین
 ایدان کاهان همینکه نایابند او را مادر او نوشته شود برای او آنچه افزوده شد
 تعالی از حسنات و مثل ان درجات و در پیشانی باشد و در فرودمان شود که در
 ان دل او و ویها داده شود ان عذابا حیات او داده شود مراد از ان آزادی از ان
 و بر آنکشته شود ان نوبه ایمان و فرماید در درگاه فرشتگان خود را که ای فرشتگان من
 نظر کنید بر بنده من که زنده داشته شب را بجهت طلب رضا من ساکن کرد ایند او را در
 فرمودن اعلی و مراد از ان صد هزار مدینه که در هر مدینه باشد آنچه از او کند
 نفسها و لذت بابتد و در عیاشی و انچه خطور کند بر خاطر هیچکس سوی انچه آماده
 کرده حق تعالی برای او از کرامت و تربیت و قربت امام رضا علیه السلام فرموده که بر شراست
 بنام گزاردن شب چه چیز بنده نماید که بر شیطان در او اثر نباشد پس هشت رکعت نماز که از
 در رکعت شفع و یک رکعت وتر و طلب امرش کند در وقتش هفتاد بار گفته که زنده
 داده شدن از عذاب فرمود ان عذاب آتش و کینه شود برای او در عرض و کشادگی
 بر روزی و سعادت و دیگر فرموده که خانه های که در زمان شب گزارند و روشن باشد نور او
 برای اهل اهل عیال همینکه روشن می باشد کواکب برای اهل زمین و رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرموده که هرگاه برخواست بنده ان لغز خوابگاه شود با وجود خواب در هر دو
 چشم خود تا خشک شود که از او ببرد که در آن بجهت نماز شب میاهات کند خدای
 عزوجل با او فرستگان را و فرماید که ای پیغمبر بنده تو را که ایست برخواستی از ان در خوابگاه
 خود برای نماز شب که من فرض نکردم ان را او را بر او که باشد که من از زمین او را دیدم
 امام رضا علیه السلام فرموده در وقت گفته کسی که نماز عبادت که نماز شب گزارد
 و کمره ماند در هر دو دیگر فرموده بدستی که خانه های که در آن نماز شب گزارند
 و تلاوت قرآن کنند روشن میگردانند اصلا سائر آنها همینکه روشن میگردانند سائر آنها

و

۴۸۸
 اصل زمین او نیست که در بر علیه السلام نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و گفت با محمد نیست کن آنچه خواهی بدستی که تو نیست خواهی بود و دوست دار هر که را
 خواهی که تو خدا از خواهی شد و عمل کن تو آنچه را که خواهی که تو خواهی برسد بان فرشته من
 نماز شب که شب گزارد و عز و ایزد است که از زمین نازل دارد و امام صادق علیه السلام
 فرموده بر شراست بنام شب چنان سنت پیغمبر شراست و ادب صالحانست که پیش از خواب
 اندوان داشته در جهات از اجساد شما و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که نماز
 شب گزارد نیکو باشد و در او در روز و شب و در روز و شب و در روز و شب و در روز و شب
 ان قول الهی که سبها صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که ان پیغمبر است و نماز
 دیگر فرموده که ان شیعیه مانعست که نماز شب گزارند معنی انست که ان شیعیه انی
 مانعند و نیست ان شیعیه ایسانست که اعتقاد کنند نماز شب را چنان سنت برگزیده است
 و نیز اهد که کسی ترک کند انرا بجهت عذری یا با حلی از شیعیه ایشان نباشد بر هیچ حال زیرا
 که ان نافذ است در فیضه بجز آنکه در ان فضل بسیار است و امام محمد باقر و امام صادق علیه
 السلام فرموده اند که هیچ بنده نیامد مگر که او بدان شود بگواهد او را یا چند بار در شب
 پس اگر برخواست تنها و الا بر لب میباید شیطان در گوشه های او نمی بیند بجز ان نماز که
 ان روایت واقع شد که ان در هر دو میباید و دیگر امام محمد باقر علیه السلام فرموده بدستی
 که در شب را شیطان نیست که او را بر میگرداند هرگاه میداند و بدستند و بخوابند هرگز
 برای نماز میگرداند مراد از ان هنوز وقت نیست باز که میداند یا دیگر میگوید که هنوز وقت
 نیست پس الا بر لب از مرغ میگردد و فی نماز تا صبح تمام شد پس چون صبح تمام شد
 شاید در هر دو گوش او پس در هر دو گوش افتاد و او را داد **جلسه دوازدهم**
 در ذکر صلوة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و انچه در آن فرموده حق خود را بجهت
 که انصاف باشد ان صلوات بر پیغمبر نازل و ایست قول الهی در سوره احزاب که ان الله

و

وَمَا يَكْفُرُ بِهِ كَلِمَاتُ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَلِيمٌ
 و شرف و قرب ایشان از پروردگار ایشان و دیگر فرموده که یا ایها الذین آمنوا صلوا
 علیکم باحسانت بنما نبات امرش از نزد خدای تعالی و انچه در شما شفاعت او پس کرده اند
 صلوات با او فرض همینکه فرض کرد انچه شهادت در برای و رسالت و بعد از ان امر که در
 تعالی ما را صلوة فرستاد بر او و صلوة صلوة میفرستد بر او تا باشد در ان ادا حق او است
 نبوت و شرف و انست که صلوة فرستد بر او و بر او از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 من تو هر چه بدان این است و انست که از جمیع برایشان در جمیع اوقات
 تا باشد در ان او حقوق ایشان و صلوة الهی بر او است که داده او را از کرامات و تفضیل
 داده او را و بلند ترین درجات بوی که است فرموده و بلند کرد انچه منازل او را و غیر ان
 اکرام بوی و صلوة ملائکه و مومنان بر او سوال ایشانست که بگوید مثل انرا و ما در رضا
 علیه السلام فرموده کسی که نماز نیست بر چیزی که کاهان او باشد پس باید که بسیار
 بفرستد صلوات بر محمد و آل چه ان و ان میکند کاهان او بر ان کرد فی دیگر فرموده که صلوة
 بر محمد و آل برایی میکند من خدای عزوجل بر یکدیگر تسبیح و تحلیل و رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرموده بر او در خواب بدم ان است خود که بر صلوات بوی میل زید و هسکا بی ان
 در می آمد و کاه می معانی می ایستاد پس در صلوة او که بر من فرستاده بود و دست بابت
 او را بر هر دو در پیش تا کند است بر صلوات و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بدستی
 که بر خدا را فرشته چند هست که بر او نوبت من و سلام امت من من برسانند و بگراوند
 حضرت فرمود که هر که گفت صلی الله علیه و آله حق سبحان و تعالی فرماید که صلوة خداوند
 تبارک و تعالی بر تو پس باید که بسیار بگویی ان من معاوی بن عمار گوید که در گو کرده ی
 شد انند ان ای عبد الله انصاف علیه السلام بعضی بجا من بر صلوة می فرستاد در
 فرموده که هرگاه مذکور کرد بیک از انبیا پس ابتدا صلوة بگردد که ان بر او با ان عبادت

صلوة

صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیا کعب بن عجره که در هر روز از رسول الله صلی الله علیه
 بر ما بگردد و زکی کعب بن ارسوله که بگردد بر صلوة فرستد فرمود که یا ایها الذین آمنوا صلوا
 علیکم باحسانت علی زکیم آنک حمید حمید و آنکه علی محمد و آل محمد که بارک علی ابراهیم آنک
 حمید حمید رسول الله علیه و آله فرموده که هر که بر من ایدی صلوة انقدر نفس و صلوات
 که صادق باشد با دل او مگر صلوة فرستد بر خدا یا عزوجل در صلوات و بلند کرد انست
 برای او در درجه و بنویسد برای او در حسنه و بخونند از او در سینه دیگر فرموده کسی که گفت
 صلی الله علیه و آله علی محمد و آل محمد عطا فرماید او را خدای تعالی او هفتاد و دو شهید و بیرون اید از ان
 عجز روزی که انما در زابیده و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که هرگاه ترا حاجتی باشد و ابتدا
 کن مسئله خود را بر صلوات بر محمد و آل بعد از ان بجهت حاجت خود را چه آنکه حق تعالی ان را بر
 تراست که سوال کرده شود بدو حاجت که یکی را نکند و دیگری بر او نکند و امام محمد باقر علیه السلام
 فرموده که هرگاه نماز صبح که از دی در روز جمعه پس بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد الاصلیاء
 یا فضل صلواتک و یا کبریا کثیرا یا فضل بر کایتک و انست انهم علی ان و احسن و احسن
 و در سجده و بگردد پس هر که انرا بگوید بعد از عصر بنویسد حق تعالی برای او صد هزار حسنة
 و بخونند انصد هزار سیه و بگردد برای او یا ان صد هزار حاجت و بلندمان در برای او انصد
 هزار در وجه و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که کسی که صلوات فرستد بر من و صلوات نفرستد
 بر ان من بشام او نرسد بوی جهشت و بد دستی که بوی او میاید ان مسافت با صد سال راه
 و امام صادق علیه السلام فرموده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بر پیغمبر علیه
 السلام که ای بشاوت ندهم ترا فرمود که بی باقیات بدستی که تو همیشه بشاوت دهنده
 بهر چیزی فرمود که انبیا در کتب من جبرئیل پیش از من پیغمبری فرمود من را که چه استیاز کردی تا ان
 فرمود که انبیا در کتب مرا که هر چه از امت من هرگاه که صلوة فرستد بر من و در میان در در صلوات
 نازل من بگردد که ان صلوات بر پیغمبر نازل و ایست قول الهی در سوره احزاب که ان الله

صلوات
 بر پیغمبر
 و آل
 و صلوات
 بر پیغمبر
 و آل

ترا برکت و اگر مطالب کنی بر ما بجز هر این مطالب میکنم ترا مغفوت و اگر امر کنی بر ما بقی
 هر آنچه اخبار کنی اهل انجا بدین سنی که من بودم که میگفتم لا اله الا الله محمد رسول الله با صلوات
 بر سنی که طاعت سرور میگردد اندک ترا و معصیت مضرت نمیکند ترا پس بر من بخش جنی
 که سیرت نکند ترا و بدیا بر من از چیزی که مضرت نمی کند ترا یا بر من از چیزی و اما صادق علیه
 السلام فرموده که نیک و قوی از هر چه خلیل علیه السلام واقع شده و گویند که نیک است که طلب
 میکند چرا که هر که برای کسی سفندان شود تا که آوازی شنید دید مری ایستاده و نماز میکرد که
 طوفش دوازده فرسود فرمود مرا و او که هیچ کس باقی مانده از قوم تو غیرت گفت گفت پس از یکا غیرت
 پس از هر چه علیه السلام فرمود مرا و او که هیچ کس باقی مانده از قوم تو غیرت گفت گفت پس از یکا غیرت
 گفت پیغمبر از تو درخت و درناستان و غیره فرمود که منزلت تو کجاست گفت اشارت کرد مرا بخت
 خود با آنکه از هر چه فرمود که هیچ یا بر ما بر می آید یا خرد که ناشاید ترا بشکست در پیش من ایست
 که فی زمان گذشت گفت پس چون سبکی من میگردد بر روی او فرمود که پس بر ما با خود شاید که روزی
 کند خدای عزوجل مرا آنچه ترا روزی کرده گفت عابد دست و بر گرفت و هر دو وقت تا بآب رسیدند
 پس او گذشت و از هر چه علیه السلام ترا شکست تا منزلت او رسیدند پس فرمود مرا و او از هر چه که آن روزها
 کدام برتر گزاست عابد فرمود که روزی که آن روزیست که جزا داده شوند مردمان بعضی از ایشان
 از بعضی گفت هیچ تو آن روزی که دست خود را بردی و او را من بر دادم و در عابد خدای عزوجل را
 که این کرد اند ما را از شر او عابد گفت که عای مرا چه میکنی عابد که سه سالست که در عالم کفر
 با جانت می شود از هر چه فرمود مرا و او که آن خبر بگردد که دعای تو برای چه مستجاب نمیشود گفت بلی
 فرمود مرا و از بدستی که خدای عزوجل هر چه دست میدارد بدیده را عیبی میگردد اند دعای
 او را نادانند او را وای روزی که او را بدید و در خوا عابدان و ساجد بسوی او برود و حیرت در تن دارد
 بنده را تقبل کند در استیجاب دعای او و یاد دل او را ملائذ ما بوس بودن تا اذان فرمود مرا و او
 که دعای تو برای چه بود گفت بگردد که کشت من کو سفندان چند و بان غلام کسود ای بود

کشتن

ک

کفتم ای غلام این کو سفندان اذان کجاست گفت اذان از هر چه خلیل الرحمن پس بگفت با صلوات
 آن ترا در زمین خلیل هست پس او را بر بنای هر چه علیه السلام فرمود مرا و او حق سبحانه
 و تعالی مستجاب کرد دعای تو خلیل رحمن پس عبادت کرد او را و چون حق سبحانه و تعالی مستجاب
 کرد از هر چه علیه السلام او را مصاحف آمد و بر دست آن علی بن الحسین زین العابدین علیها
 السلام بود که این دعا میفرمود اَللّهُمَّ وَعَزَّيْكَ وَسِعْلَكَ وَتَحَفَّتْ لَوْاقِي دَعْوَتِ فَطْرَتِ
 مِنْ اَوَّلِ الْمَذْهَبِ بِمَنْذُوكَ دَوَامِ خَلْقِ دَرِيْبِيكَ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَيْفَةٍ كَالْحَرْبِ عَنِ سَيْفِ الْاَلْبَدْحِ
 الْخَلَائِقِ وَشَكَرَهُمْ اَجْمَعِينَ كَلَّمَ مَعْصُرًا بِمَنْعِي اَذْاكَوْ شَكَرًا خَفِيْعَةً مِنْ نَعْتِكَ عَلِيَّ وَاوَالِي
 كَرِيْمَتِ مَعَاوَنِ حَبِيْبِ الدُّنْيَا يَا تَائِي وَحَرْبِ اَرْضِيْهَا بِاشْفَاوِ عَفِي عَلِيَّ وَاوَالِيْكَ اَلْحَقِيْعَةَ بِنِيْ
 ذَكَرَ بَعْدَ ابِ الْخَلَائِقِ اَجْمَعِيْنَ وَعَظَمْتَ لِلنَّبَاوِ خَلْقِي وَجَسَمِي وَمَلِيَّتِي جَهَنَّمَ وَاَطْبَاقَهَا
 حَتَّى وَاَلَا يَكُوْنُ سَعْفُ الْمَاءِ مَعْدُوْبٌ عَرِيْبٌ وَاَلَا يَكُوْنُ جَهَنَّمَ حَطْبًا سَوِيًّا لِكُلِّ مَدِيْكٍ
 عَلِيٍّ قَلِيْلًا سَيْفَةٍ كَثِيْرًا سَوِيْحَةٍ سَيْفَةٍ عَفْوِيْكَ شَاعِرِيْهَا مِنْ مَعْصُرِيْكَ كَفَرْتُ كَيْ اِي مَعْبُوْدٍ مِنْ كَلْمَاوِ
 مَرَا اِنجَابِ كَمْ خَارًا وَاوَعْدَةً تُوْرَسْتِ سَمَاءًا كَرُوْجِيْكَ دِيْبِيْ نِيْسِتِ وَايَكُنْ سِيْرًا
 تَرَا بِسِجْنَشِ كَنْ مَعْصُوْرَتِ جِه مَرَا عِيْرَسِ عَفْوِيْكَ رُوْجِيْكَ نِيْسِتِ اِي مَعْبُوْدِيْنَ تُوْرَسْتِ
 اَمَّا فِي سِرَاوِ اَرْتَمَادِوْ شَاتِيْ يُوْدِيْسِيْ كَمْ كَن كَاهِ سِيْسَا نَكْرَهِيْ اَم اَرُوْجِيْ سَهْلِيْ سِيْ
 كُن اَزْمِنُ زِيْرَا كَعَفْوِيْكَ نِيْوَهْ تُوْرَسْتِ اِي مَعْبُوْدِيْنَ سِيْسَا نِيْشَانِيْوَهْ مَرَا كَه
 دَرِيْشِيْ تُوْرَا نِ كِتَا هَا فِي نِيْوَهْ وَجِيْ نِيْسِتِ زِيْرَا كَدِيْمِ بَا كَرَامَتِ كَتَهْ وِيْوَشَانِيْوَهْ عِيْقَا
مجلس چهارم در ذکر فضل روز جمعه و فضل حاجت
 حق سبحانه و تعالی فرموده در رسیده جمعه که باری تعالی اذْاَنُوْجِيْكَ لِلصَّلَاةِ مِنْ تُوْرَسْتِ
 الْمَسْجِدِيْ فَاسْعُوْا اِلَيْهِ ذِكْرًا لِقَدْ اَتَمَمْتُمْ لَكُمْ حَقْلًا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ
 تَعْلَمُوْنَ مَعْنَى كَسَا فِي كَرْدِيْهِ اِيْدَا حَا كَمْ شَرِيْعِيْنَ حِيْرِيْنَ نَادَاوَهْ شَرِيْعِيْنَ نَاوَا
 و روز جمعه پیشانی بسوی یاد بود خدای تعالی یعنی نماز جمعه و سعی نماز و در آن روز

باشد که سایر نام نری آوردند که بر ما عرض است صاحب و قار که بعد میسرند بسوی در حساب
 حلم با بسا از جمعه شاهد و دعا فقط باشد مرا کس ترا که مساعت نموده اند جمعه که داخل کردند
 مومنان بسوی او فریضه گذارند با امام اگر روزی ترا گذر کند بی علقی سه جمعه را پس ترا کرده سه
 فریضه را ترا که نیکد سه فریضه بی علقی مگر بقیان و دیگر فرموده که هر که سه جمعه با بی را
 ترا کند علقی حق سبحانه و تعالی مهیجندلان نهاد بر دل او رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 که روز جمعه سه ایام است مضاعف میگردد در حسنات و بدت کرده میشود در روزیست
 و استیجاب است در دعوات و زایل میگردد در و کبریات و کارده میشود در و حوائج بزرگ و آن
 روزیست که زیاده کرده میشود در و عشق و ازادی برای خدا اناش و در و خ دعا کند در و
 هیچکس از مردمان در حوائج که ششاد حق آن حرمت آن مکرکه و جبر کرد بر خدای تعالی اگر
 بگرد اند او را از عقاب و طلقای او از انشردن در و پس اگر کسی در شب روز او شهید مری
 و این بر آنکه شود و استغاثت کند هر کس محبت او و صانع کرد اند خوار و مکرکه بر خدا
 واجب کرد که او را باقی در و خ دل را در مکرکه که در هر وقت از امر او مومنان علیه السلام فرمود
 که شب جمعه در روز جمعه هر دو نور هدیه اند کسی که در شب جمعه وفات کند بنویسد خدای
 تعالی برای او را بی انشردن فرود هر که بمیرد در روز جمعه بنویسد آن برای او ازادی از
 انشردن در و خ و میروست از امام صادق علیه السلام حق سبحانه و تعالی اختیار فرموده از هر
 چیزی سیری بر او اختیار فرموده از ایام روز جمعه را و امام عابد با قرعیه السلام فرموده که خدای
 تعالی نما میکند در هر شب جمعه از اول شب تا آخر آن نیست بنده مومن که عاقد بر امرای
 اخوت و دنیای خود پیش از طلوع صبح تا من دعا او اجابت کم ای نیست بنده مومنی که توبه کند
 بسوی من آنکاهان خود پیش از طلوع صبح پس من توبه او را بپذیرم ای نیست بنده مومنی که رفق او
 بر دستک شده باشد و سوال کند از من زیاده تا پیش از طلوع صبح پس زیاده کم او را و روز
 بر فراخ کم ای نیست بنده مومن چنانکه در حوائج آنکاه و اشفا دم پیش از طلوع صبح

خرید و فروخت با و دیگر معاملات و آن سعی و ترا که معاملات بهتر است شما را از معاملات ترا که
 در آن نفع باقی است و آن معاملات آن سود فانی دنیوی اگر هستی که میداند نفع و ضرر
 او تریز میکند میان خیر و شر و فرموده در رسیده بروح و شاهد و مشهود امام محمد باقر
 علیه السلام فرموده جمعه را چه نام میدن ترا که خدای تعالی جمع فرمود در و خلق خود را برای
 ولایت محمد و وصی او در میثاق پس نام کردند از روز جمعه جمع است جمع او در و خلق خود را
 فرموده صلی الله علیه و آله و ان فرموده که سید ایام روز جمعه است و آن شاهد است و شهید روز
 عترت است و دیگر امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر کدام از مسافر که نماز جمعه گذارد در کجا
 که رضیت در و داشته باشد و دوست دارد مرا و اعطای فراید خدای عزوجل از هر چه جمعه
 که آن برای مقامت امام صادق علیه السلام فرموده که کسی که بمیرد از مومنان آنجا در میان
 روزیست است اما آنچه در میان آن است در روز جمعه حق سبحانه و تعالی او را در
 پناه خود در آورد از انشردن فرزند دیگر فرموده که هیچ قدری نباشد که کسی بسوی جمعه مکرکه
 حرام کرد اند خدای تعالی جسدا و ابرایش و هر که نماز گزارد با ایشان در وصف اول پس کویا
 نماز گزارده با رسول الله صلی الله علیه و آله در وصف اول و ابراهیم بن علی السلام فرموده که
 مردمان در جمعه بر سه مرتبه اند مردی که حاضر میشود جمعه را سکوت و خاموشی پیش از
 امام دین کفاهه نگاهان است ازین جمعه دیگر با زیادتی سه روز ترا بر کسب سبحان
 و تعالی فرموده که مَرْتَبًا بِالْحَسَنَةِ فَكُلُّ عَشْرَةٍ اَشْرًا لَهَا وَمُرِيْكَ خَاوَرٌ مِيْشُوْدُ اَنْوَالًا وَا
 برداشتن و خوش خوئی و جزو نمازی پس حفظ او هاست و مردی که حاضر میشود از او
 امام خطبه میخواند پس بر خاست نماز گزاردن پس او سطر کرده سنت را بر این اذان
 قبلاست که اگر آن خدای تعالی چیزی در خواهد آنرا خواهد و در او و اگر خواهد
 بجزم کند آنرا و امام محمد باقر علیه السلام فرموده و قی که خدای تعالی معونه کرد اند که
 باید نام را که شناسند از خلائق با هم او و بیاید او را روز جمعه که مر او را نور نشسته

س

پس من اول عاقبت دهم ایانیت بنده منی محبتی منم تا ان من طلب کند او را برهانند
 از حبس و سر بر گردانم پیش این طلوع فرقی بر جانم او را از حبس او و راه را بر او خالی کردیم
 ایانیت بنده من من مخلصم که در عهدان من کرم او را از ان طلوع برهانم پیش از طلوع فراتقا
 بکم بر ای او از نظالمس لازل با منادی کند تا صبح طلوع شود و امام صادق علیه السلام فرمود
 بدستی که بنده منم چون در صفا هدان خدای تعالی حاجتی من یا خیر می آید او را درود
 حاجت او را تا روز جمعه تا خاص کرد اندا و را بفضل روز جمعه و دیگر فرموده بدستی که
 خدای تعالی چون معنی احد که امتهای خود را در بازه بنده خود تخصص میدهد ایضا
 بان در هر شب جمعه نیت بسیار کرد این در روز ان تکبیر و تحلیل و تسبیح و نما بر خدای تعالی
 و صلوة بر پیغمبر و دیگر هر نیت از آن حضرت که هر که موفق شود او را در روز جمعه مشغول
 بگردد بخیر ای ان عبادت من بدستی در ان روز من فرزند خدای تعالی بنده کارنا و فرستد ایشان
 رحمت دیگر امام صادق علیه السلام فرموده که یک صدقه در شب جمعه بفرستد و صلوات بر پیغمبر و آل
 در شب جمعه و روز جمعه از آن صلوات و محرم کند حق صل و ولا و روزها از سیادت و عیله
 منشا از دهن او از در حاجت چکه صلوة فرستد و بعد از آن در شب جمعه دو شمشاد فرود
 سوات تا روز قیامت و بدستی که فرشتگان خدا در احوالها استغفار میکنند برای او و استغفار
 میکند برای او فرشته که موکلات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله تأییدت قام کرد و مرویت از
 که در عقیبه غنچه و شب فرود آید فرشتگان که ایشان فلها بی طلاست و صحتها
 نفعه که بخیر نیت در ان مکر صلوات بر پی و آل تا فرود نیت آفتاب روز جمعه کوبه زاره که فرستد
 فرمود ما را و بعد عیله علیه السلام بر نماز جمعه تا کان کردیم که بجز احد که ما عبادت وی با
 کفر که فرود آید یا بی خودت فرمودند بدستی که من خواستم این را از شما غسل جمعه بفرستد
 است که سوا او نیت ترک کرد آن در اول موین صلوات الله علیه چون خراسانی که سرش کند
 مرد بر ای فرمودی بر او را که تو خود عاجز تر نیستی از ترک کننده غسل در روز جمعه و مرویت

هر شب

کادور

کادور و طهارت می بود از روز جمعه تا جمعه دیگر و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر
 یک روز از شارب و ناخنهای خود در روز جمعه و یکدیگر در هنگام گرفتن آن که سمه و باه و علی
 سینه خود را و سحر ساق نشود هیچ ناخن نریزه او از مکر که بنویسد خدای تعالی برای او بختان
 آن آذکرن کند و بیا در نشود مگر برای که در روز وفات کند و در بیضی علیه و آله فرموده نماز جمعه
 افضل است از نماز فرادی به نیت و بیخ در جمعه و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که کفارات
 سه اندکی سیاه و وضو در صبا سحای سز و رفتن شب و روز و صلوات و محافظت در جمعه
 و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مرغمان بن مصعون را که ای عثمان کسی که گزارد نماز
 صبح را در جماعت بعد از آن شست بذر خدای عزوجل تا آفتاب بر آید یا نماز او در فرود
 هفتاد در جمعه دوری با جمعه میان هر دو جمعه است در دیدن است بر هر دو در هفتاد سال
 کسی که نماز ظهر جمعه است بگزارد یا بشود او را در جنات عدن بجایه در جمعه که در روزی آنچه میان
 هر دو در جمعه است آنچه در دیدن است بر او باشد بجایه سال و هر که بگزارد نماز عصر را جمعه است
 ما را مرد هشتاد تن از اولاد اسماعیل و با شادان ایشان صاحب چند قبر که از آن در گذر بر ایشان
 و هر که بگزارد نماز شام جمعه است باشد او را ثواب جمعه مرده و عشره متفکله و هر که بگزارد
 نماز خفتن را جمعه است باشد او را ثواب آنکه احیا کرده شب قدر در حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله فرموده که آیا دلالت بکرم شما را بر چیزی که بگویند خدای تعالی بان خطیبات او را
 کند در حسامات گفت علی رسول الله فرموده که تمام کرد آمدن وضو بر مکاره و صیادی کاپوسی
 ایضا جاد و انظار نماز بعد از نماز کشیدن و نیت از نماز کشیدن و در انخانه خود در جمعه
 که طهارت گرفته باشد و نماز جمعه بگزارد با مسلمانان جدا از ان بشقید و منتظر نماز دیگر باشد
 مگر فرشتگان گویند یا رخسار یا نماز او را بر خدا راست فرستد او هر سه بر یکبار برخواستند
 نماز صوف خود را راست بدارد و فرجهای را بگریزد و هر سه که امام شافعی که آه اگر شام
 بگوید که آه اگر بگریزد بدستی که صوف صوف صوف صوف صوف است در زمین آن صوفی

و دیگر حضرت فرموده که هر که منافقت کند جماعت مسلمانان بدستی که برین کرده رفته
 اسلام را از گردن خود کند خدا بد او را در روز قیامت فرود در جماعت اهل حق و آنچه اندک
 باشد و امام صادق علیه السلام فرموده که شرط فرود رسول الله صلی الله علیه و آله بر هر یک
 مسجد حاضر شدن نماز و فرموده که منته حاذی اقامه را امانی که حاضر نشود نماز را با او کند
 بودن تا با کسی وقت بگوید بعد از ان امر کرد مرد بر ان اهل بیت خود و ان علی بود علیه السلام
 باید که بسوزند برای اقامه خاتمی یا بشا زار ششهای همه در آنکه ایشان بر آن سوزند
 دیگر فرمود امام صادق علیه السلام که نماز گزارد رسول الله صلی الله علیه و آله نماز صبح را چون
 فارغ شد روی آورد بر صاحب خود و پرسید از مردم چند که ایضا حاضر شده بودند نماز را گفتند
 یا رسول الله فرموده که غایب شده اند گفتند فرمود که بگذارید که هیچ نمازی نیت بر منافقان
 ازین نماز و نماز خفتن و اگر دست خدی فضلی که درین نماز است همراهی می آید نماز او کرم
 بر او می بود و دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بدستی که ضعف است من مانند صوف
 فرشتگان در آسمان و یک دهک جماعت بیت و چهار در کعبه است که هر که نیت دوست نیت
 بر روی خدای عزوجل از عبادت چهل ساله و هیچ مومنی نباشد که در جمعه باشد جماعت مگر کسی
 که در اندک خدای تعالی بر او احوال و روز قیامت بعد از ان امر فرماید او را بخت و اما ترک نشود
 صراط بدوستی که باز اشق دور باشد از و بعد از آن چه او را او برسد و بجز در صراط
 و داده شود سرور در ان هنگام تا داخل شود به بهشت و نیز فرموده که هر که بامداد کند نماز
 خفتن بگزارد جماعت پس او را زمان خدای عزوجل باشد و امام محمد باقر علیه السلام فرمود
 که نماز نیت بر کسی که حاضر نشود نماز را از همسایگان مسجد مگر که بیار باشد یا مشغولی است
 باشد مجلس **بازوم در ذکر فضل جاد** هر فرمود خدی سجاد و تعالی
 در سوره البقره کذیر مع انهم انهم من البیت و ایضا علی بن ابی طالب علیه السلام
 است السبع القلیب یعنی بود آن که از گردان است ابراهیم علیه السلام اصلها و اسامها

نسخه

از آن داهی میگرداند خدا را و دو خصیلت کجا رو نیست شما با اذان اما آن دویی که
 بان رضای سزای تعالی حاصل میگردد شاهدت آن لا اله الا الله است و آنی بر توفیق
 و آن دویی که چاه نیست شما با اذان معنی اهدای خدای تعالی حاجت شما می خورد مرا
 و نهضت و در زمین هدایت از غفلت و غفلت با هر روز و از آنش و امام محمد باقی
 علیه السلام که رسول صلی الله علیه و آله هرگاه نظر میفرمود به صلابت و رمضان روی تکرار
 میفرمود **اللَّهُمَّ ارْحَمْنَا يَا مَنْ وَالَّيْمَانَ وَالْأَسْفَلَ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْخَلْقِ الْمَخْلُوقِ** و آنرا
 از ناسخ و نافع الاستقام و لا وقت القرآن و المؤمنین علی الصیام **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ**
 انشاء و شکیله **سُبْحَانَ مَنْ تَعَفَّنَ شَهْرَهُ مُحَمَّدَانٌ وَكَرَّمَ شَرَفَهُ نَبَا نَبَا** از آن دویی با آنکه مردم
 می آورند و میفرمود که ای معشر مسلمانان هرگاه که هلال رمضان شود بنده کرده میشود برونه
 بسیار طین و کثرت میشود در راهی آسمان و در راهی جنان و در راهی رحمت و شسته میشود
 در راهی روزی و مستحیا میشود دعا و حق سبحان و تعالی آزاد میکند نزد هر اهل طهارت
 بسیار دای را از بندگی آن آتش و روزی و نشانی که آید میکند در هر شب که آیه هیچ استفاد
 کند هست آیه هیچ سوال کند هست با خود با بد نفعه کند که از عظمی و بد هر است که کند
 تلف و زیان تا هرگاه که شوال طالع میشود ناکرده میشود مومنان که با آنکه بدیها برین
 که امروز روز جایزه است و امام محمد باقر علیه السلام فرموده بان خدای که نفس من بر بد قدرت
 اوست که این جایزه در راه است و در آن ایام دیگر فرمود که خدای تبارک و تعالی فرستاده
 چند حسنه که من بخوانم در روز داران که در هر شب نزد انصاف ایشان بشارت می دهند
 که ای بندگان خدای برستی که گرسنه کشند زود باشد که سری بسیار بختی بگردد باید
 و برکت داده در میان شما آنرا ماه رمضان شود ناکند آن فرشتگان که بشارت با دعا
 ای بندگان خدا که حق سبحان و علاه کاهان شما آمدن و آن شما قبول فرمود پس نظر
 کنید که چگونه استیفات اهل خواهید کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بدوستی

کند در صوم

که ماه رمضان ماه هیبت است که خدای تبارک و تعالی صاعف میگرداند در وحسنات و عی
 میسازد در وسایات و بلند میگردد اندو در درجات هر که صدق کند در ماه رمضان
 یا مرز خدای تعالی نگاهان را در هر که بگوید کند در پیچیدگی که قرآنی و در او میزند او را
 و هر که خلق خود را نیک باز در میان مرز او را در هر که خشم خود را فریاد فرزند در او میزند او را
 و هر که در عیادت صله و رحم کند یا مرز او را بر این فرمود بدوستی که ماه شکر نیست نیست
 صیوم ماهی دیگر هرگاه که در روز سی و نهم شاد روی می آید بگردد و رحمت هرگاه که پند کرد آید
 کرد آید از شامی می کند بغیران نگاهان این ماهیست که در وحسنات مضاعف میگردد
 و اعمال خیر و عقوبت و هر که آن شاد درین ماه در وقت نماز نطقه کنار داری رضای خدا
 تعالی بر مرز خدای تعالی او را باز فرمود بدوستی که شی برین اشفا آنکس است که برین رود
 از این ماه و نگاهان او آمدن به شود پس در هر شبی که رستگار میگردد بدی نیکو کاران بخواند
 کریم ایشان را با نکانند و امام صادق علیه السلام فرموده که هر که سخن کند روزی را بقول
 با اعمال شایسته قبول میکند خدای تعالی او را روزی او را کند و او را که بان رسول الله قول شایسته
 و عمل شایسته کند است فرمود که قول شایسته گفتن لا اله الا الله است و عمل شایسته انرا عظم
 و دیگر فرمود بدوستی که خدای عزوجل در هر شبی از ماه رمضان چندین بار آزاد میکند آنرا
 در پنج مکر آنرا بفرستد که باشد و هرگاه که آنرا ماه رمضان شود آزاد کرده شود مثل
 جمیع آنرا کرده شده در جمیع ماه و چون سه روز باقی می ماند از شصت و سه روز
 پنج ساله علیه و آله میفرمود بلا را نماندای میگردد در میان مردمان پس چندین جمع میشود
 مردمان بری آمد بر بالای منبر خود و تعالی الهی شتم بر سر برانده و میفرمود که ای مردان بوی
 این ماهی که خدای عزوجل شما را از سید ماههاست که شبی دو صوم که بهتر است از هزار ماه که
 شسته میشود در دو راهی روزی و کثرت میکند در دو راهی بهشت پس هر که در این
 آنرا آمدن بده نشد پس در روز آئینه او را خدای تعالی از رحمت خود و هر که ذکر کرد شما

بزرگ فراق و شغل خود که اهل خود پس چون روزی نظر میشود میگردد آید برای رسول الله
 صلی الله علیه و آله یک ختم را و برای علی علیه السلام ختم دیگر و برای فاطمه علیه السلام ختم
 دیگر و برای باقی یه نیز یک ختم تا هر سه دست میگردانند برای تو یک اذان در میان درین
 حکایت پس چه چنین باشد مراد عوض این فرمود باشد که در عوض این که باقی بالقیات
 در روز قیامت گفته ام اکبر مرا این خواهد بود در سه بار فرمود که یکی دیگر رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرمود که بخور بخورید و اگر چیزی از آب باشد بدانید که صلوات خدای فرود بیاید بر بخت
 خزان و دیگر فرمود که خدای تعالی و ملکی و صلوات میفرستد بر بخت خزان و اشفا
 نماید کسان در جبهه پس با بدی که بخورد یکی از شما و آنچه بخورد از آب باشد و دیگر فرمود
 که صلوات کید بخوردن بخورید و آن روز بخواب کردن نهد قیود برای و خواست شب
 ابو عبد الله علیه السلام فرموده که رسول الله صلی الله علیه و آله انصاف میفرمود بر شکر
 هر گاه غنی یا شسته آنرا فطاد می بود بر آب قاشق می فرمود که آن یک میسازد دیگر بگوید با
 خوش میگردد بوی دها را و قوت میدهد در نماز و این چنین می سازد و دیگر نماز میشود
 نگاهان نشوید و شکم می دهد عرق رهنده را و صغری غلبه را قطع بلیغ می نماید و نماز
 ی نشاند حرارت را از معده و زرد سردی بد و امام صادق علیه السلام فرموده که رسول الله صلی
 الله علیه و آله فرمود که هر که یکت یک روز در این ماه را راست چیل او را اگر نقصان بود
 آنرا و چیزی را نفعه عمل کرده و قوت آن طعام آن نیکو و دیگر فرمود که نظر بر مراد او را و داخل
 در سردی بر او عظم است از روی ابراز دین و داشتن فر و امام صادق علیه السلام فرموده
 که روزی که خوردن قوت و منزل براد رسوخود افضل است از روزی که داشتن تو هفتاد چند
 و فرمود و بعد از علیه السلام مرسدی را که ای مدبر هیچ میدانی چه شیوات این گفت
 بی فدای آبی و این شیهای ماه رمضان است فرمود که هر که آنرا از داری که آنرا
 گفتی در شبی ازین شیهاه بنده ما آنرا و در انجیل سدر بگفت با این است و این است

بوفور

من زیاد و صلوات فرستد برین پس آن روز بد شود و حق تعالی ذکر کند اما او را از ذکر کند
 خود و هر که در بایه باشد حاد و بد بخورد و دعوت نکند باشد پس حق جل و علا او را
 کرد آئینه از رحمت خود و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر چه بر اینها درست و
 بهار قرآن ماه رمضان است و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که در شصت و سه
 در رمضان بکثرت استغفار که بخور میگردد بان نگاهان نما و رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرموده که هیچ سر نمی نیست که روزی داشته باشد در ماه رمضان با صلوات مکرر واجب
 کرد آئینه خدای تعالی برای او هفت شصت طاوول آن سیکار از سر آمد و حسد او
 و درم نزدیک میگردد از رحمت خود و سوم آن که نگاهان آئینه او شود جهاد انسان
 میگردد اند خدای عزوجل بر سر کرات مرتبه را این می شود از کسکی و شکر بر روز قیامت
 ششم عطا میگرداند خدای تعالی رات آزادی او را از آنش و روزی هفت اطعام میکند خدای
 عزوجل او را از بیوهای جنت که در او هر چه که رسول الله صلی الله علیه و آله خطبه میفرمود
 میگردد در خطبه خود که ای مردمان هر که روزی ماه رمضان بخورد در خاموشی و سکوت
 و بان در دستش و در به و کوش و بان در دست و جوارح از کرب و حرام و غیبت و از برای
 مردمان نزدیک شود در روز قیامت بنای جبهه که نا نومی او را نومی ابراهیم خلیل علیه السلام
 باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که در این ماه را ناست خود در خواب که بان
 از تشنگی آن دهان برده کرده بود بهرحقی که برینت که آب خوردن منع میگردد نه او را از آن
 پس ماه رمضان آمد و او را آب داد و سیراب کرد آئینه که بدی علی بن مقیرم گفته مرا ما
 موسی را علیه السلام بدوستی که بدین پرسید آن بد توانم قرآن در هر شب گفت
 مرا و از بدین بر کس تو که در هر شب گفت در ماه رمضان پس فرمود چندین که در ماه رمضان
 گفت مرا و او بدی که گفتی که قرآنی بخوانم و بفرمودن که چه عمل ختم میگردد در ماه رمضان
 بعد از آن من بعد از آن بدی بنحیث ختم کردم اما بسا که زیاد میگردد و بسا که نقصان میگردد

گربان برسد پس لایزال کوه میکرد تا یکی رسید امان ده گفت که توانایی من تمام شد فرمود که پس
 قدوت داری که روزی بنگاری هر شبی یک مرد مسلح با کتف بی راهه مسلح را می یزایم فرمود که من
 از تو این مصیبت را می سپردم بدستی که انتظار تو را و مسلح خود را بر این میگردد با ازاد کردن ربه
 از ولد اسمعیل و دیگر بزرگان که نظر تو بر ما بودی سوز را و داخل کردی اندک تو سرور را بر اعظم
 است از این روزی داشتن تو سمیع بن جبر کوبید که من از این عباس پرسیدم هر کسی را که در ماه
 رمضان روزی در داد و شناسد حق آنرا گفت مهابت ای پسر جبر که من حدیث که جبر را که
 کوشهای نوشیدند با شد از او بکن شسته بر دل تو فرایع شو همی اگر برینیدی از من پس آنرا شسته
 توان دان علی و این و آخرین است سعید بن جبر کوبید که برودن آدم از نزد او و مهابت شد برای
 برای او آن روز دیگر با طبع بخرا بدم و نماز صحیح گزاردم با او پس چون با حدیث شد روی
 کرد آید بسوی من و گفت بشنوا ز من آنچه میگویی که آن غیر صلی الله علیه و آله شدیم که میفرمود که اگر
 بر آید بشنید آنچه من میفرماید در ماه رمضان هر چه زیارت میکردید حق تا که و تعالی را بجهت
 شکر از او و هر که که از او شب و رمضان شدی آس از سخی میفرماید هر خطا خان امت بر اینها بی و
 آنکه آن را بدی سازد برای شما و در هر روز در سجده و نماز سبک برای شما بخواه مدینه و بی سبک
 برای شما روزی یکبار خدای عزوجل در روز دوم بفرماید که بری داری در آن روز عبادت
 بکند و ثواب یک میفرماید بر تو میدد برای شما روزی یکبار و عطا میفرماید شما خدای تعالی در روز
 سیم بعد در هر روزی که بر بدیهای نماست قبله در روز و س از دو رمضان که اعلا ای او دو آن ده هزار
 شتا است آن تو روز و س از دو آن ده هزار خانه که در هر خانه هزار تخت است که بر هر
 حریمت و داخل میشود بر شما هر روزی هزار فرشته که با هر فرشته هدیه است و عطا فرماید
 خدای عزوجل در روز چهارم در ده هفت صد هفتاد هزار قصر که در هر قصری هفتاد هزار
 خانه است که در هر خانه پنجاه هزار حوری که هر یک حور بر هزار کزک باشد که میفرماید بهتر باشد
 از دنیا و مافیها و عطا فرماید خدای تعالی در روز پنجم در دشت الماوی هزار هزار صد که در دشت

هر بدعت

هفتاد هزار خانه است که در هر خانه هفتاد هزار دیده است بر هر دیده هفتاد هزار خانه
 است که در هر خانه شصت هزار لون از طعام است که مانند بعضی از آن بر بعضی از عطا میفرماید
 خدای عزوجل شمار در روز ششم در داد اسلام صد هزار مدینه که در هر مدینه صد هزار خانه
 است که در هر خانه صد هزار اندر وقت که در هر اندر وقت صد هزار تخت است از ذهب که طول
 هر تختی هزار ذراع است که بر هر تختی زنجیر است از زنجیر است که بر هر زنجیری بافتن است
 است بد رو با فوت که بری دارد هر کسی را صد جانی و عطا فرماید خدای تعالی شمار در
 روز هفتم در حجت نغم ثواب جهل هزار شهید و جهل هزار صدیق و عطا میفرماید شمار خدای
 عزوجل در روز هشتم عمل شصت هزار عابد و شصت هزار از هاد و عطا میفرماید شمار خدای
 عزوجل در روز نهم آنچه میدهد به هزار عالم و هزار معکف و هزار رابط و عطا میفرماید
 شمار خدای عزوجل در روز دهم که از آن هفتاد هزار حاجت و استغفار کند برای شما
 اقباب و ماه و ستارگان و مرقان و درندگان و هر چه در دهر و هر چه در وایس و باهتان
 در بخار و اوقاف بر اینها و بنویسد خدای عزوجل در روز یازدهم ثواب چهارم و عمو
 که هر چه کرده با بجزای از بیعتان و هر چه با صدیقی از صدیقان و با شهیدی از شهیدان
 و بگرداند برای شما در روز دوازدهم اگر مبدل کرد آن عیانت شما بعبادت و حسنت
 شما را اصفا فامضا عقده کرد آید و بنویسد برای شما هر چه حسنه هزار حسنه و بنویسد
 خدای عزوجل برای شما در روز سیزدهم مثل عبادت که هر مکه و مدینه و عطا فرماید خدای
 تعالی شما را بهر چه بر مدینه که میان آن کرد و مدینه است غناقی و روز چهارم هر کوی که شما
 دیده اید آدم و نوح و بعد از ایشان موسی و عیسی و محمد و داود و سلیمان پس کویا
 که بر سینه اید خدای عزوجل را با هر چیزی و اما بی کمال و بر آید در روز پانزدهم
 برای شما خدای تعالی حاجت های دنیا و آخرت شما را و بدد خدای تعالی شمار آنچه
 داده بود با یوب و استغفار کند برای شما جمله عمرش و عطا فرماید که در روز بیست

۵۱۶
 جهل نور کرده از زمین شما باشد و ده ای صادر شده و در پیش و ده در پس شما و بعد
 خدای تعالی در روز شانزدهم شما را چون برود آید از فرشتت سحر که بر پوشت آید
 تا که سوار شود آید و بفرستد بسوی شما ابری که سایه اندازد بر شما از کرمای آرزوی
 روز هفتم هم کوبید جن جن و خلا که من آرزویم شما را و در آن شما را و دفع کردم از ایشان
 شما را و در قیامت را و چون روز هفتم شد امر فرما بدین جن و عالجریل و میکایل و
 اسرافیل و جبرائیل و کربان را آنکه استغفار کند برای امت محمد تا آنکه عطا فرماید خدای
 تعالی شما را ثواب اهل بدر و چون در روز دهم شود باقی نماید هیچ فرشته در آسمانها و زمین
 مگر که طلب از آن کند از پروردگار خود شما را بر زیارت قبر شما در هر روزی و با هر فرشته
 هدیه و شرفی باشد و چون تمام شد برای شما روز بیستم بفرستد خدای عزوجل بسوی شما
 هفتاد هزار فرشته که عطا کنند شما را از هر شیطان مانده و بنویسد خدای عزوجل برای
 شما و بفرماید که روزی که روزی دهم صد ساله و بر آید در میان شما بر میان آتش
 خدای و بدد شما را ثواب کسی که سزاوار عقیل و زور و فرقان و بنویسد خدای عزوجل
 برای شما بفرماید که بر حسب عبادت یکساله و عطا فرماید شما را ثواب تسبیح عمرش و کبری
 و حجت گرداند شما بفرماید که در قرآن هست هزار حسنی و در روز بیست و یکم عطا
 کرد آن خدای تعالی بر شما قبر با هزار فرسخ و بود آن شما طلب و وحشت را و بگرداند قبر شما را
 همچو قیور شد و بگرداند در بهای شما را مثل روی پوسف بن یعقوب علیهما السلام روز
 بیست و دوم بفرستد خدای عزوجل بسوی شما ملک الموت را همچو آنکه میفرستد بسوی انبیا
 علیهم السلام در دفع کند آن شما را هر که میگرداند و بر آن شما را دنیا و عذاب آخرت و در
 بیست و سوم بگویند شما را بر صلوات با بفرماید صد تقان و شهادت و صالحان و کویا
 ایشان سیر کرده اند هر چه از امت من و پوشانیده اند هر چه از امت من و روز بیست
 چهارم بر بیرون نویسد از شما تا با بنید هر یک از شما مکان خود را در حجت و عطا فرماید هر یک

دانش

حور عینی نشسته باشد که بر هفتاد هزار حدیث بود هر چو بی او صیغه بود و هر روضه
هشتاد هزار کس بود مکل و در وقت پس هر کجا می شود سی روز بزیاید خدای عزوجل
برای شما بفرماید روزی در روز و در روز و روزی بلند کرد از برای شما بعد هر یک از آن بزرگ
است در چهار روز و بوسیله برای شما خدای عزوجل برات از آتش دوزخ و گذشتن
بر صراط و امان از عذاب و بر مبعثت را در دست که مر آن را و بیان میگوید که کشود نمیشود آن
تا روز قیامت بعد از آن بکشاید برای مردان و زنان روزی در روز و از امت محمد
بان نداد کند رضوان بخوان بهشت که ای است محمد باید باب بیان پس داخل بهشت شود
است من از آن باب پس هر که مغفرت شود در ماه رمضان پس در کدام ماه مغفرت خواهد
شد و لا حول و لا قوة الا بالله و امر بوسن صلوات الله علیه فرموده که خطبه فرمود ما را
دو سال آه بگری و گفت ای مردمان بدوستی که دردی آورده بر شما شهر آه برکت و رحمت
و مغفرت آن ماه است که نزد خدا افضل با هاست و روز هجرت که افضل روزهاست
و شبهاست که افضل شبهاست و ساعت او افضل ساعات خوانده میشود شما در آن
ماه بصیافت حضرت عزمت و میگردید شما در آن ماه که است بی علت نفسهای شما در
تسبیح است و خراب شما در عبادت است و رحمت شما در و مقبول است و دعای شما در
استجاب است پس در رخا هید از پروردگارا خودتان بر نیات صادق و قلوب طاهره آنکه
توفیق دهد شما را بروزه داشتن آن ماه و تلاوت کتاب او شبهاست پس بدوستی
که شکی نیست که محروست آن مغفرت الهی درین ماه مغفرت و یاد کنید و کسکی و شکی
شمارد و کسکی و شکی قیامت را و تصدق کنید بر فقرا و مساکین مردمان و عظیم
کنید بر زبان خود را و بر کنید بر کوچکان خود و رعایت کنید صلوات خود را و نگاه
دارید بر زانهای خود را و بوشاید چشمهای خود را از چیزی که حلال نباشد نظر نکن
باید و محافظت کنید گوشهای خود را از چیزی که حلال نباشد شنودن آن و مهربانی کنید

ترجمه

بر عیان خودتان و زبان گشت نماید بسوی خدای تعالی از کلمات خود و در آن بسوی
او دستهای خود بعداد و اوقات صلوات شایع آن افضل ساعت است که نظر مبرای شما
عزوجل در آن ساعات نظر رحمت بسوی بندگان خود اجابت فرماید ایشان را کماهی که
ساجد گردند بسوی و لبیک میگوید بوی کماهی که لاگردند او را و امید هدر خاش
ایشان را کماهی که سوال کردند آن و مستجاب میکردند دعای ایشان را کماهی که خوانند
او را ای مردمان بدوستی که نفسهای شما مرفوست و اعمال شما نیکبشاید از باغ
خندان و بهشتهای شما گراست از کاهان شما پس سبک سازید با ما بطول بچود دوستی
تا و بداید که خدای تعالی قسم با کرده عزمت و جلال خود که عذاب نکند نمازگزاران
و سجود کنندگان را و در نماز ایشان را با تسبیح دوزخ مردمان آستانه باشد برای رب عالمین ای
مردمان هر که بکشاید از شما منین دوزخ دارد و در آن ماه باشد مردان و بیعتان نزد خدای تعالی
از آن کردن بنده و امروز شایع کند شسته از کاهان او گفتند یا رسول الله شاید ما کلامی باشد
بر آن فرمود که اتفاق کنید برای خدا آنچه هم خرما باشد و اتفاق کنید برای خدا آنچه شربتی
از آب باشد ای مردمان هر که نیکو سازد از شما درین ماه خلق خود را که شستن صراط بر و اسانت
کردد در روزی که قدمها دروغزان باشد کسی که تخفیف کند درین ماه از آنچه نیکبشاید
باشد و تخفیف کند خدای تعالی از حساب او را و هر که با دارد در روز خود را با دارد
از و عصب خود را در روزی که چیزی او ملاقی شود و هر که از کردد در روزی که از آن فرماید
او را خدای تعالی در روزی که چیزی او برسد و کسی که درین ماه رعایت کند صلوات بر شما
خدای تعالی با رحمت خود را در روزی که چیزی او بکشد و کسی که قطع کند رحمت خود
خدای تعالی با درد او رحمت خود را در روز ملاقات جبراً هر که با دارد در روزی که
خدای تعالی برای او برات ازادی از آتش دوزخ و هر که درین ماه فرضی بجا آورد باشد
مرا را ثواب آنکه او کرده هفتاد فریضه را بجز آن ماه از ماها و هر که تسبیح کند آنکه

بیدار میشود و سحفتها در بهشت با و ای بدوستی این او انبست که هیچ شنونده نشیند آوازی
که ممترازان باشد پس حور عین خود را بیاورد تا بالا می آید بشرف و غرضهای بهشت
پس ندانم کند که هیچ کس خطبه کننده هست بسوی خدای عزوجل تا در بیخ کند او را پس
گویند که ای رضوان بهشت این چه شبست پس جواب دهنده ایشان را که ای عزیز
جیلان این اول شبست از ماه رمضان که کشود شده در و درهای بهشت برای در
داران از امت محمد علیه و آله حق سبحانه و تعالی فرماید که ای رضوان بکشاید درهای
بهشت را ای نیک در بند دوزخ را از دوره داران امت محمد علیه و آله
ای جبرئیل نزول کن زمین و بند بر نه نموده شیا طین را و غل کن ایشان را و غلای پسند
ایشان را در درهای زخار تا بفساد دنیا رند بر امت حبیب من دوزخ ایشان را و گوید حق جل
و علا در هر شبی آن ماه رمضان سه بار یا هیچ سالی هست که تا خراش او را بدیم
ایا هیچ تا بی هست که برست بروی باز کرده ایای هیچ مستغزی هست تا او را با مر
ایا هیچ فریض دهنده هست فقره تا او را بر اعراض دم و دیگر فرمود که خدایا او را که
و تعالی با هست در هر روزی از ماه رمضان در وقت افطار هر از او را که از آن
پس هر که که شب جمعه شد با دوزخ جمع از آن میفرماید در هر ساعتی هزاران بنده از آن
آتش دوزخ که همه ایشان مستوجب دوزخ اند پس هر که که خدا خواند رمضان
از آن کرده میشود در آن دوزخ دانه اند کرده میشود از اول ماه تا آخر آن پس
چون شب قدر آید امر میفرماید خدای عزوجل جبرئیل را علیه السلام تا فرود آید در
سپاه جماعت فرشتگان در روی زمین و با وی باشد لوی احقر پس فرود نشاندن او را
بر هر کعبه او را ششصد با هست که در بالاد آن نیکند از آن مکرر در هر شب قدر فرود
کس با آن نیکند هر دو بالاد درین شب جبرئیل فرود میگردد مشرف و مغرب عالمین
بنوتمه میکند جبرئیل و فرشتگان در میان امت درین شب پس سلام میکنند بر هر

۵۴۱

از صلوات برین گران کرد اند خدای تعالی میزان او را در روزی که میز آنها سبک باشد و هر که
بجز آن در روزی که قرآن باشد مرا و مثل آنکه ختم کرده قرآن را در عیان از شهر و ای مردمان
بدوستی که درهای بهشت درین ماه کشود است پس در خوا هید از پروردگار خود
که بی بندد از شما بر شما طین در بندند پس سوال کنید از پروردگار خود که آنها بر شما تسبیح
ندارد یا میروین علیه السلام فرمود که پس من بر شماستم و گفته با رسول الله چه چیز است افضل
اعمال درین ماه فرمود که یا ای احسن افضل اعمال درین ماه دو است از عبادت الله بعد از آن
که است گفت با رسول الله سبب کرم چیست فرمود که ای علی میگرد برای چیزی که واقع خواهد
شد بر تو درین ماه که بیایم بگویم که در آن ماه با بی برای رضای پروردگار و در پی در این ترا
شقی ترین آدمیان و از این مثل شقاوتی که بی کننده نامه نمود از پروردگار بر تو طریقی بر تو بود
که عیان تو از آن سرخ شد ای امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من گفته با رسول الله در آن
درین ماه سلامت باشد فرمود که سلامت باشد درین تو بعد از آن فرمود که هر که بکشاید ترا کشته
و هر که دشمن داشته ترا پس مرادش داشته و هر که سب کند ترا پس مرادش کرده بود که تو از
منی مانند نفس من دوزخ فراز روح منست و طینت نما از طینت من بدوستی که خدایا یا که
و تعالی فرموده مرا ترا و بر کرده مرا ترا و اختیار فرموده مرا برای نبوت و ترا برای امامت
پس هر که منکرست امامت ترا پس تحقیق منکرست نبوت مرا ای علی تو وصی من و پدرفر
تو ندان منی دوزخ و دختر من و خلیفه منی مراست من در حیات من و بعد از آن موت من
ای تو امر منست و منی تو منی من سوگند میجویم بان خداوندی که بر کنیده مرا بر نبوت و
که آید مرا بهترین برت بد دوستی که تو بخت خدای بر خلق او و امین او بر سر او و خلیفه او
بر بندگان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که بهشت مشرف زمین میگردد از سالی بسالی
برای دخول شهر رمضان پس هر که که اول شب آن ماه رمضان شدی و در تسبیح رحمت
عزیز که او را میرسد میگوید پس بگری می آرد بر کهای در سخنان بهشت با و صوفی آن

صبر

ایستاده و منقشه و نماذ که از آن ده و ذکر گویند و مصاحفه میکنند ایشان را و امین
 میگردید برای دعای ایشان تا صبح طالع شود پس چون صبح طالع شد نماز میکند چنانکه
 علیه السلام که ای گروه ملائکه امیرالمؤمنین را بگویند ای جبرئیل چه کردی در حق سبحان
 تعالی در حاجت های استعجاب صلی الله علیه و آله گویند بدوستی که خدای عزوجل بر حق فرمود
 بسوی ایشان درین شب و عقوبت بران ایشان و امر بد ایشان را مگر چه رفتن در رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود که این چهار تن مردیست که مداومت بر سحر خوردن دارد و تقوی
 والدین می نماید و قطع رحم میکند و از ایشان می برد و مشاغل کفند یا رسول الله مشاغل
 چیست گفت از یکدیگر بریدن و هرگاه شب عید نظرند ان را شب جایزه می نامند پس چون
 صبح نظرند حق سبحان و تعالی میفرستد فرشته که براد هر بلای پس ایشان بزمین آید
 پس بر زمین در دره های کوهها و نما کند با آوازی که بشنود جمع خلائق از آسمان و جن پس
 گویند ای استعجاب بر من و بد بسوی رب بگویم که او میدهد ثواب جزیل و بی ارزش نگاهان
 بزرگ پس چون بر زمین و اوله بصلی شان فرماید حق سبحان و تعالی میفرستد که برای فرشته
 من چیست جزای اجر کماهی که عمل کند عمل خردا پس گویند فرشته که ای معبود و سید مآلک
 اولی فیما جی است که خدای تعالی که من گواه میگردم شما را ای ملائکه من که از من بگویم تا ایشان را
 از روزی که ایشان ماه رمضان را و قیام ایشان رضای من و مغفرت منست و فریاد
 سحر چهل و عدا که ای نیکوکار من در سحر اید از من پس بفرستد در سحر اید از من امر روز
 سیروی در هفتان در ایام عزت خود زمان مگر عطا فرماید شما را و نه بری در میان من مگر بد هم
 شما را بفرستد و سبلان من که هرگز نشود مگر بر شما غفران شما را در عوض آنچه مرتب بوده اید و
 بفرستد خود که روزی و قضیتکم شکر شما را بدوستی که شما را صیحا خید و اراضی شدیم من
 از شما فرموده پس فرشته که فرحنا که و منبشیدند با حق چون چهل و عدا فرمود با این است
 چون نظر کردند بیاه رمضان **جلسه مقدم در ذکر شب قدر و فضل روز**

حق سبحان و تعالی فرموده در سوره ذخان که انا انزلنا و فی لیله مبارکة
 انزلنا کلماتنا و انزلنا کلماتنا و انزلنا کلماتنا و انزلنا کلماتنا
 من سبلان و من سبلان و من سبلان و من سبلان و من سبلان و من سبلان و من سبلان و من سبلان
 قرآن را در شب بزرگ و بزرگ که شب قدر است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است
 شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیویست و مایه صوری و معنوی آن را محض
 با سنان دینی شرف نزول آنرا می باشد و از آنجا که دفعه در وقت بیت رسوله
 سال برین صلی الله علیه و آله نزول اجلال یافت بدوستی که ما هستیم بر کشته بازال
 قرآن درین شب و در آن شب جدا کرده کرد و فضل اده شود هر امری که سحر کرده شده
 است و در همه سال بدوستی که ما هستیم فرستند تا که محمد بخشایشی از پروردگان
 تو بر خلق بدوستی که خدای تعالی شنو است جمع سخنان بندگان است همه نیهای
 ایشان بعضی گویند که این شب قدر است و بعضی گویند که این شب تراست که همه
 شعبا شست فرمود در سوره العنبران که ان اول لیلته و وضع اللیلات للذی یکرم
 مبارک و قرآن را مبارک گفت در سوره انعام فرمود و هذا کما انزلناه و ما یستجاب
 و عیبی را علیه السلام مبارک گفت چنانچه در سوره مریم فرموده که و جعلنا مبارک
 انما کنت و نزلنا را مبارک نامید همچنانکه فرموده در سوره فرقان که انزلنا من سحیر
 مبارک و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا
 که گفتا انما نزلنا من سحیر و نزلنا من سحیر و نزلنا من سحیر و نزلنا من سحیر و نزلنا من سحیر
 ان لای املی و باران را مبارک فرموده چنانچه در سوره که نزلنا من سحیر و نزلنا من سحیر
 مبارک و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا و نزلنا
 و او عهدا علیه السلام فرموده که شب قدر اولی سالت در آخر رمضان و امام موسی
 علیه السلام فرموده که هر غسل کند در شب قدر و از آن ده دارد تا طلوع صبح یک

شوند از کماهان خود و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که برای دارد شب قدر را
 از روزی که خلاص با مرزد حق سبحان و تعالی نگاهان گذشته او را و رسول الله صلی
 الله علیه و آله رتیب معبود بران واجب نمیکردند و امام محمد باقر علیه السلام فرمود
 که هر که در نماز شب بیتیست و بیسوم و مضامین و در و صد رکعت نماز بکند و در کفایت
 کرد انفاق سبحان و تعالی معیشت او را در دنیا و کفایت کند او را از سزای شاد او
 نگاه دارد او را از عرق شدن در فرود آمدن خاد بر و چیزه در رکعت و ان شکر و در
 و دفع کند از هر هول مگر و بگریه و بیرون اید از قبر و زار و رختان باشد مرا هل صلح با
 و بد حد کتاب او را بدشت راست او و نوبتید برای او تریات ازادی از انش دویج
 و بگردان بر صراط و امان دهد از عذاب و در برده به جهشت بخصایب و کرد اند او را و
 بهشت از و فغان شهیدان و صدیقان و صالحان و این جماعت نیکو و فیکانند و امام
 محمد باقر علیه السلام فرموده که رسول الله صلی الله علیه و آله چون باز میگشت از غزوات
 و بیایند و اول غسل میدید و رسید و مردمان در خدمت وی جمع میشدند آن حضرت را
 پرسیدند که از شب قدر پرسیدند از برای خطبه پس بعد از آن شای برخدای عزوجل فرمود که
 اما بعد پس بدوستی که شما بر سیدید مرا از شب قدر من در روز دیدم انما انزلنا
 که من عالمیستیم بان باین دای مردمان کسی را که وارد شد بر ماه رمضان و او صحیح و قوی
 در دستت پس روزی از او روزی بداد و بر خیزد برای ورد ان شب او را و او تریاید
 صلح و بخورد و ان که بر ایندیشه بجهت دور و طلب کند انچه تراوست پس بدوستی
 که او دریا فتنه شب قدر را و با بکشته بجایزه سر و در میان او و بعد از آن علیه السلام فرموده
 که بعد از او با بکشته بجایزه که نیست مانند خرابی زندگان و ان عباس گویند که این شب
 در شب قدر نامیدند زیرا که خدای عزوجل تقدیر میفرماید آنچه بوقوعی ایام سال
 تا سال آن عیب و مرگ و روزی و غیران رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بدوستی که حق

بشود و در آن ۷۰ و ۷۱ این بنی ترازن خود ایشان که بنیاد اجماع در آنکه ایشان بشوند فرمود که
 برخاست بسوی وی می رفتند با رسول الله که می زد و می کوبیدند و فرمود با کفایت یا رسول الله ای کفا
 یکا کند فرمود بعضی طمان کنای بعضی دیگر میگویند که در آن مجاز بود و خواستن او بنا شد میگوید
 جان او نه بیدار و آنچه دوستی دارد و پس که در آن مجاز بود و خواستن او بنا شد میگوید
 مال او و سیاه او محرم می کرد که با تو که زانی نه جانی ماند و نه مال پس برخاست که در آن دار
 را بخواهد و جابر بعد از آنکه از وی پرسید که ما روزی نشستیم بر سر رسول الله صلی
 الله علیه و آله و در آن روزی که در آن راه و فضل بعضی را بر بعضی پس آنحضرت فرمود که آن
 اخبار کتب شما را با آن کتب علی یا رسول الله اخبار کن ما را فرمود که بعضی از آن شما
 بودند و در دست و مستوره یعنی روپوش باشد از نا محرم عن بر باشد بر اهل خود
 ذلیل باشد بر شوهر خود اظهار ذنبت کند یا شوهر خود حفظ کند خود را از غیر او
 باید که بشود سخن او را فرمان برداری کند امر او را و چون خلوت کند با و بذر
 نماید آنچه خواهد از او و بذر نکند آنچه بدلی کند مرد بر با از فرمود که اخبار
 کتب شما را به بدترین زنان شما گفتند علی فرمود بدترین زنان شما آنست
 که ذلیل باشد از اهل خود عزیز باشد بر شوهر خود تا زاننده باشد بر کس آنکه با او نوازد
 از زشتی زینت هرگاه غایب باشد از شوهر او و هرگاه خلوت کند با او استماع نماید
 هیچی استماع داده سرکش نزد سوار شدن وی و از وعده بگوید کند و در کفر زند
 برای او کوه را او دیگر آنحضرت فرمود مجازا بعد از آن بگریز از آنکه دختر اطیاس است
 از روی او و بیکی ترست از روی او در آن زمان بسیار روپوشیست از روی
 اخلاق و کشاید نیز جز نیست از روی او رحم و کثاده ترا از روی غنم و این آن و امام
 صادق علیه السلام فرمود که برخاست روزی رسول الله صلی الله علیه و آله برای خطبه
 فرمود که ای مردمان برخاست که حذر کنید از خضرای دمن گفتند یا رسول الله خضرای

دمن

دمن چه چیز است فرمود زن نیکی بد نهادی امام صادق علیه السلام فرمود که نیست مرزبان
 دمن بنی که صلوات الله علیه و آله ایشان را اما صلوات الله علیه ایشان نیست حسرت او هب و فتنه
 چه او بهتر است از دمن و فتنه و ماطالمه ایشان پس نیست خاک حرمت او چرا که خاک بر سر
 او رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در آن است من است که صباحت وجه او بیشتر
 باشد و هر او کمتر زایدین ثابت گفت که گفت مرا رسول الله صلی الله علیه و آله که ای زید زنی
 گفته فرمود که زنجیره که عفت او باعث خروج کنی و هزار پنج زن را گفت زنی که مانند آن
 یا رسول الله فرمود که عفت او بهتر از آنست که عفت او را نه بفرود را و نه عفت او را گفت
 یا رسول الله آنچه فرمود که من هیچ کدام از آنرا نبردیم آنحضرت فرمود که آیا عارف نیستی یا یابا
 اما شنیده من بود چشم بد زبانت و اما بفرموده در آن روزی که از آن است و اما نموده کونا
 نایستد برده است و اما عهده برهه زن مدبره است و اما لغوت صاحب ولد باشد از
 غیر تو و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که کسی زن خواست داد و می شود نصف عبادت
 و دیگر فرمود که اعظم ایشان از روی برکت آسان تر ایشان است از روی محبت و دیگر
 فرمود که حلال نیست سر زنی را ببنویسد کسی شیعی و عیسی کند نقش خود را بر روی خود
 گفتند چگونه عیسی فرمود که هرگاه جامه بکند و در قرآن شریف داخل شود خود را با و
 بپسیناند و دیگر فرمود که هرگاه طلبد مرده زن خود را بفرش او او با گرد از روی
 نافرمانی هستی می کنند او را فرشتگان ناصح طام شود و دیگر فرمود که هیچ زنی
 نباشد که سواد کند شوهر خود را از طلاق در غیر آنچه می که ما موس باشد پس
 حرام می شود بر او راجعه بهشت و مرگ است که بعضی زنان گفتند رسول الله صلی
 الله علیه و آله که با رسول الله می روند من آن بیعت فضل بجهاد در راه خدا پس
 چه عا کیم ما که در با هم عمل بجهاد از راه خدا فرمود که بجهت کردن یکی
 از شما در خانه خنجره دمن یا بد عمل بجهاد از راه خدا مجلس بیست و هشتم

در حسن خلق و فروتنی و خشم فرو خوردن و سبزه و تقای فرموده
 در سوره آل عمران که فیما بینکم من الله لئن لم یکنتم کفرا لکنتم کفرا لکنکم لا انقضوا
 مشحونان و دیگر فرموده در سوره قل که قل انکم لعل الخلق عظیم و رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرمود که نیکی خلقی حسن دین است و دیگر گفت آنحضرت را که احسن الخلق
 که داده اند مرسل را چه چیز است فرمود که نیکی می ام سلمه گفت من رسول الله صلی الله علیه
 و آله که بدو داده ام فدای تو را در آن که او داد و شوهر بوده باشد و برود ببرد و به بهشت
 روند کدام یک از آن مرد و باشد مردان زن را فرمود که ام سلمه اختیار می کند نیکی خلق من
 از آن هر دو و آنکه بهتر باشد مرا هر دو را ای ام سلمه بدستی که حسن خلق برود و دیگر دنیا
 و آخرت ابراهیم بنین صلوات الله علیه فرمود پس خود را بر شاست که سزا رفتند از شما
 مردمان زیرا که ایشان خالی نیستند از دفع افعال که در مقام مکنت با شما با جاهلی که
 شتابی نماید با شما سخن ترست و جویب ماده چون هر دو با هم جمع شدند از نیکی و رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرموده که کجا پیش مدید هر کز مردمان با اموال خود تان و لیکن آنچه
 هدید با خلق خود تان و دیگر آنحضرت فرموده بودند که افضل مردمان از روی ایمان
 نیکی تر ایشان است از روی خلق و اصل مردمان اصل ایشان است برای مردمان و بهترین
 مردمان کسی است که شتمن شوند و مردمان و امام صادق علیه السلام فرموده بدستی
 که حق سبحانه و تعالی و می فرستاد بسوی او و علیه السلام که اگر کسی مردمان را خلق و
 با ایشان با خلق و برابری کن ایشان را با عا لا ایشان تالیبی آنچه میخواهی نزد من در روز قیامت
 و امام صادق علیه السلام فرمود کسی که بدست خلق او عذاب کند نفس خود را و رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرموده که در مردم می را در دنیا که نفاق را کند و برود و برود بود
 میان او و میان رحمت آبی پس نیکی بخلق او آمد دست او را گرفته در آرزو در رحمت
 خدای تعالی دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر کز مردمان را نازل شد از نزد رب العالمین

و کنت

و کنت یا بعد بر است بد نیکی خلقی چه او برود بخیر دنیا و آخرت امام صادق علیه
 السلام فرموده که او در دنیا عت اسیرا از خدمت پیغمبر پس امر فرمود بقتل ایشان
 غیر یک مرد دیوان ایشان آن مرد گفت یا رسول الله بدو ما درم فدای تو یا
 چون در میان ایشان مرا اختیار کردی فرمود که خیر اما ما جبر علی از خدای عزوجل
 که در حق بیخ خصم است که دوست بود از آن خدای تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سخای نیکی بخلق و راستی زبان و شجاعت پس چون شنید آنرا آن مرد مسلمان شد
 و نیکی کرد انید اسلام خود را و معانی که کرد در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و کنت ایست
 تا شنید شد گفت مردی می امام صادق علیه السلام که اخبار کن مرا بکدام اخلاق
 فرمود که عفو کردن از کسی که ستم کرد تو او بیوسستن کسی که بر باد تو وعطا کردن نیکی
 که هر مردم کرد تو و گفتن حق و اگر چه بر نفس خودت باشد و دیگر فرمود که بر شاست این
 نمودن بکدام اخلاق زیرا که خدای عزوجل دوست مردان را و بر شاست بد نیکی
 خلق زیرا که او می رساند بصاحب خود درجه صائم امام صادق علیه السلام فرموده
 که هر که خواهد که خدای تعالی او را داخل کرد اندر رحمت خود و سزا کرد اندا و او
 در بهشت خود پس باید که نیگوید اند خلق خود را و باید که بدمه انصاف را از نفس
 خود و باید که دم کند بنی را و باید که اعانت نماید بصغیر سرا و باید که فروتنی کند آن غنا و
 را که آرزو بد او را و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که نزد دیگر شما از من من
 او واجب تر شایسته از روی شفاعت راست گوی تر شاست از روی شفاعت راست
 زبان و ادانگنده تر شاست امانت را و نیگوید شما از روی خلق و نزد دیگر شما بظفت الهی
 و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که بشاست دام موت است و مرد باری گشت
 عیوب و صلوات الله علیه و آله فرموده که هر که از حسن خلق است و امام صادق علیه السلام
 فرموده که رسول الله صلی الله علیه و آله آمد گفتند ما سرا که سعید بن معاذ مرد پس

برخواست آنحضرت و برخاستند اصحاب وی تا آمدند بمیزل وی پس فرمود بعلی
 دادن سعد و خود برپای ایستاده بود برپا زوی در پس چون او را حوطل کردند و
 گفتن نمودند و برداشتن برچانه او و در پی چانه او رفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و کف و در پی او رفت دست چانه او را یکبار و بار دیگر چینه زده او را تا به
 رسانید پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله تا طوبی نمود او را و خشت بر وجه او
 ایشاند و می فرمود که بدیدم بن سنگ و بدیدم بن خاک تا سده که با آن میان خشتها با لب
 چون قانع شد و بر حیت خاک را بر او فرار است ساخت و فرمود که من نمی دانم که روز
 باشد که با و برسد چری و لیکن خدای تعالی دوست من دارد بنده را که هرگاه عمل کند عمل کرد
 من حمله و زخم او را بر چون شوی و خاک را بر او و ما در او وقت طوبی کند پس آنحضرت
 فرمود که ای مادر سعد من چون بر پروردگار خود چه بدستی که سعد او را فتنه
 رسیده بود پس چون مراجعت کرد آنحضرت و مردمان با وی باز گفتند گفتند یا رسول
 الله بدستی که ما ترا دیدیم که کاری کردی با سعد که بگردد بودی یا هیچکس بدستی
 که نمی چانه او رفتی و پیدا و گفتن فرمود زیرا که ملائکه حاضر بودند در او گفتن
 پس اقتضای شایسته مردم گفتند بگیا و فراتن راست چانه او را و یکبار چینه زده او را
 فرمود که دست من در دست جبرئیل بود فنا کردن آنجایی که او فراتن گفتند امر فرمودی
 بعقل او و ناز کردی بیخانه او و وحده ساختی و در قرآن باز بدستی که سعد او را فتنه
 رسیده فرمود علی بن ابی طالب آن بود که با او حلو خود بدخل کرده بود و رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرموده که هیچ شیئی نیست که آن در درین از نیکی خلق و دیگران بود که بر شاست
 مدد او است بخون حسن خلق زیرا که حسن خلق در جنت است بلا شک و بر شاست حد
 کردن از وی خلق زیرا که بدخل در دوزخ است بلا شک و آنحضرت این فرمود
 که باز خدا را همچنانکه نیکی ساختن خلق مرا نیکی کرد آن خلق مرا و دیگر فرمود و مردمی

که

که ایان آورده باشند و محبت کرده و مرد و ایم به بهشت باشند پس بلند کرد اندکی
 اذان دو را بر صاحبش همچنانکه بلند دیده می شود شرا پس او که بدیجه جز تقصیل کردی
 او را برین ای پیوسته کار من فرما بد زیرا که او نیکی تو بوده از تو نیکی که داشت و بر
 المؤمنین صلوات الله علیه این معصوم را فرموده که سلیم را عرض کنی که است که خود کند
 از جواب تا لاین و کسی که مدد او کند مردمان را پس بدستی که صواب را یافته کسی
 که حیت نماید مردمان را او را بگوید که برکت بر هر که بخورد یا بدد از این برکت او را بهایت
 نداند و اگر حسنی تو محتاج بچشم بدستی که من بخواهم در بعضی اوقات محتاج تم و مرا
 مریکی برای حلم که بچشم بخام کرده شده و مراست فرسی برای تو اهل که بخواه از بی بر فاده
 شده پس هر که قصد کرده راست بداشتم ما بدستی که من راست بداشتم می شوم و
 هر که قصد کنی من کردم من می شوم و اگر بکنید بعضی مردمان که در دنیا خیر نیست
 پس بدستی که دست گفته و حال آنکه خاری با از آن خارش تراست ای پروردگار من
 زاده کن امر تو را بچشم زیرا که من می بینم حرام که حلیم پیشانی من کشد برو و می بینم من مثل
 حلیم چیزی که بهتر باشد مرصا حلیم خود را و نه صاحبی برای مرد که بدتر از حلیم باشد و
 بدستی که حال کرم اگر چه بر پیشان باشد پس خلق آن و لا یزال شریفیاست و حدیثی از هفتاد
 نیم نه که او را هر یک اندکی می پوشانند و در کرم غلظت سیمانه و تقال فرموده
 در سوره آل عمران **وَ الْكَاظِمِينَ الْفِتْنَةَ وَالْعُلَمَاءَ مِنْ عِنْدِ النَّاسِ وَ فرموده در**
الْحَاجِلُونَ كَأُولَ الْأَسْلَافِ یعنی نیکان با پرستندگان خدای بزرگ رحمت کنند
 آتاند که میروند بر روی زمین از روی تواضع مرد باران و نیکی کاران و چون خطا
 کنند مرا پیشان را نادان و سخنان بی ادبانه را گفتند که بنده ایشان در جواب
 قوی با سلامت و دیگر فرموده در سوره حم ص **وَ إِذَا مَا عَصَيْتُمْ لِيُقْبَلْ**

امام صادق علیه السلام فرموده که غضب کلید برده است و دیگر فرموده که حواریان
 گفتند مرعیس بن برید علیها السلام که ای معلم خیر تقلم فرما ما را که کدام چیز از چیزها
 سخت تر است گفت اشدا شیا غضب است گفتند بچه جز فرمودی توان نشاند غضب است
 را گفت با آنکه غضب کنی گفتند منشا غضب چیست فرمود که کبر و تجتر و حقیر داشتن
 مردمان بی بر صلی الله علیه و آله فرموده که ای علی کسی که مستولی شد بر سنگدلی رحلت
 می کند از رحلت امام صادق علیه السلام فرموده که گفتن رسول الله صلی الله
 علیه و آله بقی که سگی را مرغ می سازند فرمود که چه جرئت این گفتن من شایسته
 باین سخت تر و پر قوت تر ما را فرموده که آبا و اجداد من شایسته سخت تر شایسته تر شایسته
 بی با رسول الله فرموده که سخت تر شایسته و قوی تر شایسته است که چون راضی شد داخل کرد
 در صحنه خورده و در راه و نه در باطل و هرگاه خشم گرفت خشم او پرورن بود او را از گفتن
 حق و هرگاه قادر شد خشم نیاید چیزی که حق نباشد و دیگر فرموده که عاقل تر مردمان سخت
 تن ایشان است از روی مدد با مردمان و استوار تر مردمان خشم فرخنده تر ایشان است
 و مرویست که من علی بن حسین را علیه السلام جا دیده بود که آب برای وی می کشید آنحضرت
 وضو می ساخت پس ابروی افتاد از دست جا دیده بر روی او و شکست آن پس آنحضرت
 سر خود را برداشت بسوی او جا دیده گفت که خدای عزوجل فرماید که **وَ الْكَاظِمِينَ الْفِتْنَةَ**
 فرمود مرا و اگر خشم خود را فرمودم جا دیده گفت **وَ الْكَاظِمِينَ الْفِتْنَةَ** سر فرمود که خدای
 تعالی عفو کند از تقوی الله **يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** فرموده که تو آزادی امام صادق علیه السلام
 فرموده که شکایت کرد مردمی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام زنان خود را
 پس آنحضرت بتخلیه برخاست و فرمود که ای گروه مردمان فرمان مرید زنان
 بر بر حال و این حکم را بنده ایشان را بر اموال و ایشان باز مکرار بد امر عیال چه اگر
 باز کن اشتد آنچه اراده ایشانست و آدمی کرد اندر دعا ملک و تجاوز میکنند

ان

از امر ما که بدستی که مایافته ایم که در بیست ایشان نزد حاجت ایشان و نیکی
 بیست ایشان از آن جهت ایشان که لایم ایشان است و آنچه بر شردن و عجب لا خیر
 ایشان و آنچه عاجز کردند شک نمی کنند بسیار و کاهی که ممنوع شد تا ز قبیل
 فراموش می کنند نیکی را و حفظی کند بدی را و می افتد به یقین و متقاد بند
 بطغیان و متصدیند از برای شیطان پس مدد او کند ایشان را هر جا و نیکی کند ایشان
 در مقابل شایده که ایشان نیکی کردند در مقابل امام صادق علیه السلام فرموده که هر
 که مالک شود نفس خود را کاهی که رحمت کند و کاهی که ترسد و کاهی که آرزو داشته
 باشد و کاهی که غضب کند و کاهی که راضی باشد حرام کرد اندخدا تعالی ما و را
 از آنست و مرویست که ذکر کرده میشد غضب نزد امام محمد باقر علیه السلام فرمود
 بد دستی که مرد هر آنچه غضب می کند تا غایبی که برکن راجع شود و خود را از غضب
 باز ندرد پس داخل میشود باین جهت آنست و فرخ را پس هر کدام مرد که غضب
 بر مستولی شد و او ایستاده است پس باید که بشنید چه نود باشد که برود
 از و رجوع و وسوسه شیطان و اگر نشسته است باید که بر خیزد و هر کدام مرد که
 غضب کند بر ذی رحم خود پس باید که آن ذی رحم بر خیزد و نزدیک شود و خود را
 بر و ساید زیرا که رحم برگاه مس کرد در دیگر اعضا و سکن میشود و امام صادق
 علیه السلام فرموده که سه تن نزد یکدیگر خلق اند بسوی خدای در روز قیامت تا او برده
 شوند از حساب مردی که نزدیک کند قدر خود را در حال غضب خود تا حیف کند بر
 کسی که در رحمت بد اوست و مردی که رود در میان دو کس پس ملو نشود یکی از ایشان
 بران در یکس یکی سر و مردی که حق گوید در چیزی که بر دست و برای اوست و رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرموده که کسی که خشم فرخورد و او فرود شود بر آنکه تا جیز
 سازد مقصوب بچنانند او را خدای تعالی در روز قیامت علی و سوا غلابی تا اختیار

مراجعه علیه السلام اخذ و تعالی که در حق صلوات که دوست بود از آن خدای
 تعالی در رسول و غیرت شده در هر جا نمودی و جوایزی و بیکی بی خلق و راستی زبانی
 و شجاعت پس چون آن مرد این را شنید مسلمان شد و بیگانه گردید اسلام خود را و استقامت
 نمود با رسول الله صلی الله علیه و آله و آنگاه نمودن سخت تاشید شد دیگر رسول صلی
 الله علیه و آله فرموده که سخت ترین مردمان کسی است که داد زکوه مال خود را و بریزد مرغان
 در دنیا از روی قد کس است که دنیا نوزاد و قد و قوتی ندارد و کمترین مان از روی
 بیخبل است و بیخبل تر مردمان کسی است که بخل ورزد در چیزی که فرض کرد آئینه خدای عز و
 جلال بر او و بر او زمین علیه السلام فرموده که بهترین مردمان در دنیا اسخیا اند و در آخرت انبیا
 و امام صادق علیه السلام فرموده که عجب می آید کسی را که بخل ورزد در دنیا و امری
 آورده باشد برو یا بخل کند با آن و آن پشت کرده باشد از و پس اتفاق یا اعتبار ضرر می کند
 او را و نه اساک یا دادر لغی می ماند او را و دیگر فرموده که بدترین کسی که خدای تعالی را عیب گفته
 شمارا که اسلام دین شایسته پس بگو کرد ایند صحبت او را به سخا و حسن خلق و ابراهامین
 صلوات الله علیه فرموده که بخل عارست و عین منقسه جانم باشد و صرف میاش و تنگ
 گیری مکن در انفاق و فرسخ روی خدای از دادن اندک زیرا که خیر آن کمتر است از آن
 و دیگر فرموده که عجب می آید مگر بر آنکه بخیل بکند و فرمایند که گزاف است از تو و قوت می کند
 او را و غایبی که طالب آنست پس زیست میکند در دنیا زمین فقر و محاسب می کرد در آخرت
 بحساب انبیا بخل کند بدیهای عیوبیت و اوافا و نیست که میکنند او را بعد بدی که
 هست و بر ویست آنکه ابراهامین صلوات الله علیه آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله
 و در او سر آید پس امر فرمود آنحضرت صلوات الله علیه و آله بزدن کردن بر روی کردن یکی
 از آن هر روز بگذرد بعد از آن قصد آن دیگر کسی فرمود آمد جبرئیل علیه السلام و گفت یا
 صیقه بدستی که بر او گذار تو بنویس سلام رسانید و میفرماید که او را مکن زیرا که او بیگانه بی خلق

دارد

دارد و سخاست در میان قوم خود بیگانه نبودی و در نبر شمشیر که این رسول پروردگار
 نشت که خیر کرد ترا فرمود گفت نمک بخند که من مالک نشدم ام در هر که میاید با برادر خود
 هرگز و روی خود را تو نش نکرده ام در حین من میگویم **أَسْمَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و آنکه
 محمد رسول الله و این از حسن خلق و سخای او بود که شایسته او را بیعتات نعیم و رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرموده که سختی نزد بیکست بخند از بیکست به بهشت نزدیکست
 چو در مان در دست از در تریخ بخیل و دست از خدا و دست از بهشت و دست از تر دنیا
 نزدیکست بیوتخ و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که سخا درختی است در بهشت
 که شاخهای آن در دنیا است کسی که در او بیعت بشاخ از شاخهای او میبکشد او را به
 بهشت و بخیل درختی است در روز قیامت که در او بیعت بشاخ از شاخهای او میبکشد
 او را بدو رخ و علی بن حسین علیهما السلام فرموده که بهترین مردمان در دنیا اسخیا
 و بهترین مردمان در آخرت انبیا و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که ای علی
 سختی باش زیرا که خدای تعالی دوست می دارد هر سخی را و اگر آمد مردی پیش تو بجهت
 حاجتی بگذر حاجت او را پس اگر او از اهل آن نیست تو هستی از اهل آن شاعری این
 حضور گرفته ای منع کننده مال چند بخیل کنی با و طمع داری بخدای تعالی در پاد و بدین
 با و آید آفته میشود مالیت با و آید آفته میشود آنرا که می بیند آنرا غیر او و ظاهر میگرد
 بخل او عیب مرد را در میان مردمان و سخای او می باشد از نشان همه عیای او را برایش
 بجایهای سخا زیرا که من می بینم که هر کسی که هست سخای می باشد او را می بینم زیرا که آرزو
 داری نیکویی شاد او روزی نمی کند آنرا خدای تعالی به بخیل می گویند که نیکو بر او
 شکم است بسیار می دهد و چیزی اندک دهد بخیل مکن دنیا و قتی که او را آورده چه گو
 نمی کند او را بگذرد و اسراف پس اگر بشت کرد سر او از آنست که حور و زرد بان پس
 اگر آن ماند شکر آن می ماند هرگاه که جمع شد آفات بخل بدتر آن گفاست و بدتر است

از بخیل می آید و اما از پس خیری نیست در وعده هر که که دروغ باشد و خیری نیست در
 قول هر که که خلاف فعل او باشد **مجلس سی و یکم در ذکر قرآ و خویشان**
و امسایه حق سبحانه و تعالی فرموده در سوره نسا که **وَأَقْوَمُ اللَّهُ الَّذِينَ**
تَنَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَنْصَارُ مَنَ اللَّهُ كَأَنَّ عَلَى كُرْسِيِّ رَبِّكَ وَ يَتَسَاءَلُونَ
أَن تَخَالَفَتِ الْمَرْغَايَ أَخَذُوا بِيَدِي كَمَا شَاءَ رُوِيَ عَنْهُ اسْتَعْطَافُ از بیکدیگر
 حاجت می طلبید و سوگند بر یکدیگر میدید بان و بر زمین از قطع دم و با یکدیگر
 به مهربانی پیوند کینند بدستی که خدای هست و بود و باشد بر شاد دیده بان و دیگر فرمود
 در بن سوره که **وَالْحَادِثِ الْفَقْرَ وَالْحَادِثِ الْفَقْرَ وَالْحَادِثِ الْفَقْرَ وَالْحَادِثِ الْفَقْرَ**
 الا به و دیگر فرموده در سوره عن صلوات الله علیه و آله که **فَمَنْ فَتَنَّا فَتَمَّ**
أَن تَقْتَدِلُوا فِي الرِّضَى وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ كَمَا كَرِهَ اللَّهُ لِقَوْمِهِ
اللَّهُ فَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِبَتَا وَ صَبْرًا لِقَائِهَا شَائِدٌ قَدِ قَمِ عَسْتَ از شاخ اگر کافر
 خلق شد او آنکه فساد کیند در زمین بسبب جاه خود و بر بردهای خود را از روی بیک
 و تقلم آنکه مفسد و معرض اندر انده است خدای تعالی ایشان را و در کرده از هفت
 خود پس ایشان را بر فضل آن که کرده آینه تا سخن حق نشنوند و گوید آینه ایشان را از آینه
 قدرت نمی بینند چه رسیدند از امام صادق علیه السلام که چه خبر است در حق زمین
 بر بردار خود فرموده آنکه اختیار نکند بر چیزی که محتاج تر باشد او از او و دیگر فرمود
 که تقرب چون کرد بسوی خدای تعالی بواسطه کردن با برادران خود و دیگر فرموده که مومن
 بزدگنست از روی حرف از کینه بگویند که قیام کرده یک روز شوم را نزد امام صادق
 علیه السلام فرموده که شوم در سه چیز است زن و دو آبه و خانه اما شوم در زن بسیار
 مرا و است و نامز مانی او شوهر را و اما آبه بدی خلق او شوم چون آنکه سوار شود و
 آنکه ساخت او تنگ باشد و همسایه او بزد باشد و عیوب آن بسیار باشد و در سوره

دارد

دارد

ما مامور نیستیم آنچه ما مومنین بآن نزوح است و وقت و کبریا و خیرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده هرگاه مرد مسلمان که بشکند در بعضی خرد که در روز ناصح کز او و در کوی بخدای تعالی را تا آفتاب طلوع شود باشد او را از اجرام مانده بگذرد بیت الله و آمد دیده کرد و دیگر آنحضرت فرمود که هرگاه یافتید ریاض جنت را بگردید در آن کشتند یا رسول الله چه چیز است ریاض جنت فرموده که نشینند قوی که ذکر گویند خدا را هرگز که نماند با ایشان از آسمان که بر نیز بد رستی که بجز شد سیاحت شما بچشمت و آس زیده کشید شما و نشینند عددی چندان اهل زمین که ذکر گویند مگر که بشنوند با ایشان عددی چند از فرشتگان و دیگر فرموده که نشینند هیچ قوی که ذکر گویند خدای تعالی را مگر که بگویند ایشان در آید فرشتگان و فرود آید ایشان از آسمان که گفته که هر سام برادر خود را بر آردی که بمن احسان کرده باشی که در قی بد رستی که من اگر چه هستم که ملاقات کرده ام او را ملاقات خرام کرد و بد رستی که طوف من رسیده خواهد شد بر او شب او اگر چه دور است مقام من از مقام او و خدای تعالی می داند که من بستم که یاد کنم او را و چگونه یاد کنم او را که من بستم که هرگز فراموش کنم او را چه یاد کردن بعد از فراموشی می باشد و چون نه امید واری داشته باشم که غیر او مونس باشد مرکز و چگونه یاد گویند او و حال آنکه او ملامت می آید و است مجلس سر و سیم در ذکر اوقات و آنچه متعلق است آن حق سبحانه و تعالی فرموده در سوره که آن عده الشهور و عید الله انشی عشر شهره فی کتاب الله فی مکتب خلق السموات و الارض من ثلث اربعه کرم یعنی بدستی که شمار ماهها پسندیده است خدای تعالی در آن روز کرده است در لوح محفوظ یاد رکیم او که نوشته است خدای تعالی این حکم را روزی که بیاید آسمان و زمین را از این دو ماه

چهار ماه حرام است سه درم بیست که ذی القعدة و ذی الحجه و محرم است که اینها سرد کنیند و یکی رجبت که او را فرود گویند اینست حساب درست در شمار ماهها پس ستم بکنند دین چهار ماه بر هفت ماه خود یا در کتاب محرمات و ترک حرمت این اوقات بدانکه خدای تعالی خلق کرد دنیا را و آفرید زمان و مکان پس کرد اینها را از صاحب ادوار و فصول از دست سال و از قیام و از روز و شب و ساعت و از دست فصل بهار و تابستان و پاییز و زمستان امام عباد بقوله السلام فرموده که ایام الله سه اند روزی که بر خیزد و روز قائم و روز رجعت و روز قیامت و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که روز جمعه روز عبادت عبادت کنیند عبادت خدای برادران روز و روز شنبه برای آنکه است عظیم السلام روز شنبه برای شیعه ایشان است و روز دوشنبه روز بی ایامه است و روز سه شنبه روز بیت که نرم کرده شد در آن روز آیین برای او علیه السلام و روز چهارشنبه روز بی حساب است و روز پنجشنبه روز مبارکت مبارک کرده شده برای امتی در کوی آنچه دوست و امام صادق علیه السلام فرموده که هر که سفر کند باید که سفر کند در روز شنبه پس اگر سگی زایل شود از کوی در روز شنبه هر آینه باز گردانیده میشود بکمان او و کسی در حاجتها متعذرست پس باید که طلب کند آرزو در روز سه شنبه زیرا که آن روزیست که نرم کرد این خدای تعالی در آن روز این را برای او علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرموده که شنبه برای ماست و کینه و کینه شیعیان ما و دوشنبه برای دشمنان ما و سه شنبه برای بیخایمه و چهارشنبه روز بیت که در شربت و خوشمز و پنجشنبه در حاجتها و او کرده میشود و روز جمعه از برای بگو و بری خوش است و آن صید مسلمانانست و آن افضل است از روز عید فطر و عید اضحی و روز ذی الحجه که آنرا بخوانند و آن افضل عید ماست و آن عید ذی الحجه است و روز جمعه روزیست که ظاهر شود در وقت نماز اهل بیت و قیامت در روز جمعه

خواهد بود و هیچ علی شیت که افضل باشد در جمعه از صلوات بر بقر صلی الله علیه و آله و در وایت کرده صفر این وقت در خیر طوبی گفت کنیم سر امام علی نقی را علیه السلام که سید من شد شب و ایت کرده شده از حضرت بقر صلی الله علیه و آله که فرموده که آن روزم که فرموده که کدام است آن فرموده که قول آنحضرت که لا نقادوا ایام تعداد کم فرموده که ای ایام آنست که هست ما دای که آسمان و زمین بست پس ستم اسم رسول الله است صلی الله علیه و آله و احد کتاب از ابراهیم است صلوات الله علیه و آله و آئین حسن حسین علیهما السلام و ثلث علی بن حسین و جعفر بن محمد و ابراهیم بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و بن یونس علی بن محمد و خیر حسن بن علی پیر من و جمعه پیر پیر من و بسوی او اجتماع خداوند نموده کرده اهل حق و او آنکس است که برگردد زمین را از او عدل چنانکه بر بود و از خود و طلب چون اینست معنی ایام معاد است مکتب ایشان از روز دنیا تا ابد بکنند شمار در آن وقت و امام صادق علیه السلام فرموده در قول آنی که انکس لیس فی عید الله انشی عشر شهره فی کتاب الله فی مکتب خلق السموات و الارض فرموده که محرم است و صفر و ربيع الاول و ربيع الاخر و جمادی الاخر و رجب و شعبان و شهر رمضان و شوال و ذی القعدة و ذی الحجه از آن چهار ماه حرام است بیست از ذی الحجه و رجب و صفر و ربيع الاول و ربيع الاخر و دیگر روزی ساعات شنبه و از ده اند و ساعات روز دوازده و افضل ساعات شب و روز اوقات نماز است بعد از آن فرموده که هرگاه توان آفتاب شد در ای آسمان نشود می شود و باها و زبده میگردد و نظری فرما بدین حد و عله بخلق خود و بد رستی که من در مودادم که با اینند برای من نزد این وقت علی شایسته را بعد از آن فرموده که بر شایسته بعد کردن در وقت نماز باید بدستی که آن مستجاب است و امام صادق علیه السلام فرموده که شب قدر آن اول سال است پرسیدند از آنحضرت که سالی چند روز است فرموده که

رسوله صلی الله علیه و آله سوره شاد در روز دوشنبه و بفرستد در روز دوشنبه
 و برده شده است از او در روز دوشنبه و برین فرمود که در وقت صبح در روز
 دوشنبه و رحلت فرمود در روز دوشنبه با زخای تعالی آن بدست از او نام کرد آنرا
 ثلثا با زجه نام دین نام کرد آنرا اربعا با زجه نام کرد آنرا خیم با زجه نام کرد
 شد آن زیرا که خدای تعالی جمع کرد روز خلق آدم را و گفته اند نام نهاده شد با آن زیرا
 که خدای تعالی جمع کرد آنرا از زمین را و فرمودت جلال ایشان را و پندار که هر چه
 التام با زجه نام نهاده شد با آن از جهت قطع خلق دو و این است که خدای
 عزوجل که ابتدای خلق اشیا را در روز کیشنه کرد و فایز شد در روز آخر ساعت
 روز جمعه و آفرید در آن ساعت آدم را و آن ساعت خواهد بود که قلم شود در ساعت
 که تمام است و خدای تعالی فرمود که **وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْمَاءَ بِسِتَّةِ
 أَيَّامٍ وَرَأَيْنَا آيَاتِ الْغُيُوبِ** نام نهاده شد در روزی که فایز شد خلق
 جلال و علا در روز آخر سنبخت قطع عمل در وجه سبت در کلام عرب یعنی قطع
 است رسوله صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه آفرید بخت را در روز پنجشنبه
 و آنرا بون نام نهاده مرویست که یهودی آمد بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سؤا
 کرد آنحضرت را از خلق آسمان و زمین فرمود که آنرا بد خدای تعالی زمین را در روز
 یکشنبه و دوشنبه و آنرا بد کرد بها و آنچه در میان ایشانست و روز سه شنبه و آفرید
 در روز چهارشنبه و رخت و آب و مداین عیان و خراب را و آنرا بد آسمان را در روز
 پنجشنبه و آنرا بد در روز جمعه آفتاب و ماه و ستارگان و فرشتگان را بفرمود گفته
 با زجه کرد با جمعه فرمود که مستولی شد بر عرش بود گفتند صواب گفته بودی
 اگر تمام بگردی گفتند نه که استراحت کرد پس آنحضرت غضب فرمود عظیمی پس
 این آیه نازل شد که **وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْمَاءَ فِي سِتَّةِ**

زایم

أَيَّامٍ وَرَأَيْنَا آيَاتِ الْغُيُوبِ فاصی علی ما یقولون یعنی و بدستی که آفرید ما آسمانها و زمین
 را و آنچه در میان آن بدست در وقت آفرینش روز و رسید با هم روزی و تقی پس صیون
 بر آنچه بگوید و گفته اند که در هر ساعت از ساعات شب و روز ششصد هزار آن
 میشود و ششصد هزاری زاید و ششصد هزاری میبرد و زاید میشود ششصد هزار
 کس و هر یک یکصد و ششصد هزار کس و ششصد هزار کس آنرا بدست در آن وقت
 دو بخ و امر بملئین صلوات الله علیه فرموده که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** یعنی
 کند آن آنچه فرست کرده و زنده کرد اندکی آنرا آنچه برانیده و شاعری گفته این حضرت بلکه
 انداخت برده بای دست با یعنی دست و پا زدیم و در هر با جمیع با و در روزی که افساد
 کرده بعد آنرا اصلاح میکند آنرا امروز و افساد میکند آنرا فردا و دیگر گفته که بدستی
 که صبر یافتند چندان که هر کس از زمین ملو شد بدست کسی که از زمین ایشاست و من ملات
 دایم از صبر و سزاوار است که کسی که برو کند دست و دست و چاره سال معلوم شود آن
 مکان خرد و آواز داد میشود روزی که فرود آید آمد او را و شبی که بعد از دست است
 مجلسی و چهارم در فصل **ما در حجب** حق سبحانه و تعالی فرموده در سوره البقره
 که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** که در روزی که
 حق سبحانه و تعالی چهار چیز را در کتاب خود حرام گفته اند آن مسجد مکه فرموده در سوره البقره
 که **وَمَنْ حَرَّمَ حَيْثُ شِئَ قَوْلُ مُحَمَّدٍ شَطْرَ الْمُشْرِكِينَ** فرموده در سوره مائده که چنانکه
اللَّهُ الْكَبِيرُ آیه **لَيْسَ الْغُرَابُ بِحَالِكِ** سیم که چنانچه فرموده در سوره نمل **إِنَّمَا
 أُنزِلَتْ أَنْ هَبْتُمْ رِيحًا مَكِيدَةً** از جهت حرم ماههای حرام چنانچه
 فرموده که **مِنْهَا أَنْزَلْنَاهُ حُرُوفًا وَرُوحًا** در سوره البقره که **لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا**
 لغیر او فرموده در سوره که **لَا تَحْمِلُوا أَسْمَاءَهُمْ** و **لَا تَسْمُوا لِلْأَسْمَاءِ** نام نهاده
 حرم جهت انفراد او بر اختصاص فرموده که **يُسَمُّونَ الْكَلِمَةَ الْكَلْبَةَ الْغُرَابَ** و حجب

سوره البقره
و سوره مائده

افضل ماههاست از وقت نوح پیغمبر علیه السلام زیرا که ظاهر شد در معجزات او و
 سوار شدن او بر کشتی را با آن که ایمان آورده بودند بر وی و نجات ایشان و هلاک
 دشمنان ایشان بطرفان امام صادق علیه السلام فرموده که نوح علیه السلام سوار
 شد کشتی را در اول روز از حجب پس امیر که آن کسان را که در روزی که روزی بد
 در آن روز فرمود کسی که روزی بخورد در آن روز دور شود آتش دوزخ از او و یکسایه راه
 و هر که هفت روز را ورزیده باده بپوشد شود دعای دوزخ از او و هر که زیاده بخورد
 زیاده کند خدا تعالی ثواب او را امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر که نوزده روز
 یک روز در حجب از اول آن با سلطان یا آخر آن واجب کرد انقضی سبحانه و تعالی بر او و هفت
 تا بود او را با ما در رجه ماه در روز قیامت و هر که در روز از حجب روزی بخورد
 کون بند برای او که عمل از سر بگیرد که کتاها کن شده فراموش شده شد پس شناختن برای
 هر که خواهی از کتاها کاران برادران خوف و اهل معرفت خردت و هر که هفت روز در روز
 بد اند از ماه رجب بیسته شود از و در ای هفت کتا که دوزخ و هر که هفت روز در روز بخورد
 کشته شود بر او و در روز قیامت هفت در هفت پیر اخل شود آنرا از مردی
 که خواب و امام رضایه السلام فرموده که هر که اول روز از حجب روزی بخورد
 بیست و هفت ثواب آبی واجب کرد برای او هفت و هر که یک روز روزه بخورد
 در وسط آن صبیح شود در شل رجب و هر که یک روز روزه بخورد در آخر آن یک
 نهار از حجب رسول او را از ملک جنت و شفاعت او را ببرد در حق بد رو باد و روزه
 و خا و خا که او نشناختن کتا که او و حسا یکا که او و کتبه در آن میان نماند باشند که
 مستحب و نوح باشند سالم که بد که داخل شد با امام صادق علیه السلام در ماه رجب
 و باقی مانده بود از و در روزی چند پس چون نظر فرمود بیوی من فرمود مرا که ای سالم آفرید
 داشتی درین چیزی را گفتن لا والله باین رسوله پس فرمود مرا بدستی که فرست کرده

از حجب

از ثواب چیزی را که فرمود اند مبلغ آنرا که خدای عزوجل بدستی که این ماه را استغفر
 فرموده خدا تعالی و بزرگدشته حرم او و بزرگدشته برای روزی داران
 دو دو کرامت خود را که گفتند مرا و که با بن رسول الله که روزی بدیام از آنچه باقی مانده
 چیزی را آید با هم فرموده بعضی ثواب زنده داران دو فرموده که ای سالم یک روز روزه بخورد
 از آن ماه این ماه باشد او را امان از سختی سگرات موت و امان باشد مرا و از اهل مطلع
 و عذاب قبر و هر که دوزخ بخورد از آخرین ماه باشد مرا و امان از کشتن بر سر
 و هر که سه روز از آخرین ماه روزه بخورد این شود از نوح اگر او را هوا و شد آید
 او و بدهند او را برات آزادی از دوزخ و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بد
 که ماه رجب شهره است و آن ماه بزرگ قدر است و نام نهاده شده است از اضم
 زیرا که مقارن او نیست هیچ ماهی از ماهها از روی حرم و فضل از خدای تبارک
 و تعالی و اهل جاهلیت آنرا تقییم کردند در جاهلیت شان چون اسلام آمد
 زیاده نکردند او را مگر تقیم و فضل بر آنکه شعبان و رجب هر دو ماه هستند و ماه
 رمضان ماه است من بداید که هر که یک روز از ماه رجب روزه بخورد از روز
 ایمان و احتیاط مستحب رخصان بزرگ آبی کرد و روزی او فرمودند که
 ماه ختم آبی را بیسته می شود در روزی از رهای دوزخ و اگر داده شود مثل
 زمین یکی را طلالی خاص نخواهد بود افضل از روزه ماه رجب و استکمال اجرا و
 نخواهد شد بیخ چیز از زبان دستان هر که اخلاص ورزد آنرا برای خدای عزوجل
 و مرا و او باشد هر که که نسیب آورده دعای مستجاب اگر دعا کند بجزی پس اگر
 از دنیا طلبد خدای عزوجل بدهد او را و الا ذخیره کند برای او ذخیره افضل آنچه دعا
 کند با و دعا کننده از اولیا و اعیان او و هر که روزه بخورد از رجب و
 روز را و وصف نماند کرد وصف کنندگان از اهل آسمان و زمین آنچه مرا و او باشد

تو خدای تعالی از کرامت و بویید برای او از اجرتل اجوده انصافان در
 عمر خورشیدان که به نهایت عمر رسیدد باشد و شفاعت کند در روز قیامت مثل آنچه گفتند
 کنندگان و بیشتر کرده شود با ایشان در زمره ایشان تا داخل شود به بهشت و
 باشد از رفقای ایشان و هر که روزه ندارد سه روز بگرداند خدای عزوجل سیان او و بر
 آتش خندق یا بجای راکه طول او بمقتاد ساله راه باشد و بفرماید خدای عزوجل مرا و
 تو را اطوار و بدرستی که واجب شد حق تو بر من و واجب گشت مرزای حیت و ولایت
 من گواه بگیرم شادای قریشکان من که من آن روزیم کناهان گذشته و آینده اول
 و هر که روزه بخورد از ماه رجب چهار روز را عاقبت داده شود از همه بلاها از جنون
 و جذام و برص و قنقه و جال و زنیهار داده شود از عذاب قبر و نوشته شود برای او مثل
 اجهر صاحبان عقل که توبه کندگان و یاز کندگان باشد و داده شود کتاب
 او برات او را و در عبادان و هر که روزه بخورد از رجب پنج روز را واجب است بر
 خدای عزوجل آنکه مباحی کرد از روز قیامت و برانگیزد او را در روز قیامت
 و روی او درختان باشد هم فرودش بند و نوشته شود برای او حسانت همد
 دمل علاج بود در بند او را به بهشت بویید و کند تنگ بر پروردگار خود آنچه
 بخواهی و هر که روزه بخورد از ماه رجب شش روز را بر او آید از قیامت و مروی
 او را نوری درختان باشد که درخت کوی و زیاده باشد از نور آفتاب و داده
 شود سوی آن نوری که روشنی مانند آن نور در جح اهل قیامت و برانگیزد شود
 از ایشان تا بگذرد بر صراط حساب و بر او باشد از تقوی و طیبه رح
 و هر که روزه بخورد از رجب هفت روز را بر او آید از روزه راحت در دست
 بسته کرد اند خدای تعالی بهر روزی بگذرد از او ایوب آن حرام کرد اند خدای تعالی
 جسد او را بر آتش و هر که روزه بخورد از رجب هشت روز را بر او آید از روزه بهشت

بشست دست کشاد کرد اند خدای عزوجل بهر روزی در روز نهمت و فرماید مرا و در
 داخل نماز هر کدام در که خواهی و هر که روزه بخورد از رجب نه روز را بر او آید از قیامت
 و او تا کند بلا آه الله و کرد آینه بنمود روی او سوی غیر خست و چون آید از قیامت و بر
 روی او نوری باشد که روشنی بر کند از آن اهل جح تا کویندکه این بقیه بر کند است و در
 تخریزی که داده شود آست که او را به بهشت برسد بویید و هر که از ماه رجب در روز
 روزه بخورد بر او آید از خدای عزوجل برای او دو بال بر او که مصمم باشد بدو یا قوت که
 پرواز کند بآن هر دو بال بر صراط همی برقی چند سوی بهشت و میل کرد اند خدای
 تعالی شیانت او را بعیسنت و بنویسد برای او که او از مقربان و قیامت نماید کاست
 مرضای تعالی را بعد و کویسای خدای را برستن کرده بر از سال در حلق که قائم و صابر یا
 اخلاص بوده و هر که روزه بخورد از رجب ده روز را بر او آید از روزه قیامت نده که
 افضل باشد از آن روزی صواب مگر کسی که روزه داشته باشد شایق و زیاده بر او
 و هر که روزه بخورد از رجب دوازده روز را بر او آید از روزه قیامت بد و
 حله سیزده روز را بر او آید از روزه قیامت و هر که روزه بخورد از رجب چهارده روز را
 دنیا بر آینه روشن کند آنچه میان شوق و غریبست و بر آینه بگذرد در بنا خوشی بی نوزاد بوی شک
 و هر که روزه بخورد از رجب سیزده روز را بخورد بر او آید از روزه قیامت مایه را
 از باقوت اخضر و رسایه عرش که قویم آن از دوازده باشد که بمقتاد با کشته تر از دنیا
 باشد که بر کاسهای در باقوت باشد که بر هر کاسه بمقتاد هزار لون از طعام باشد
 که هیچ کدام بدیگری نماند نه بری این بوی آن پس بر سر از آن و مردمان در دست
 شد بد و کربت عظیم باشد و هر که روزه بخورد از رجب چهارده روز را بر او آید
 خدای تعالی او را از قراب چیرا که هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوش شنیده و هر روزی
 بشری خطمه بگوید باشد از قیامت بهشتی بنا کرده بدو یا قوت و هر که از رجب پانزده

روز روزه بخورد بدو ایستاد در وقت قیامت این بس نکند و با هیچ نوشته مغرب
 و نه بقیه غسل کند که در کس شاکل نکره آن از اجتناب و آن مغربانی مشرف
 و عطیه برده شد مسوز که ساکن بهشت خواهد بود همیشه و هر که از رجب
 شانزده روز روزه بخورد با او آید از کسی که سو او شود بر آفتاب باشد
 که از نور باشد که بر او آید با ایشان در عرصه جهان نآدار و هر که روزه
 دوازده روز روزه بخورد از رجب نهم روز را بر او آید از روزه قیامت بمقتاد چراغ را از
 نور تا بگذرد بر صراط نور آن چراغها همی بهشت و مشایعت نماید او را
 فرشتگان با دفاع تقظیم و تسلیم و هر که روزه بخورد هزده روز از رجب هفتاد
 ابراهیم خلیل باشد و در تبه او در جنت خلل بر خیزد که از دت و یا قوت باشد
 و هر که روزه بخورد از رجب نوزده روز روزه بخورد خدای تعالی برای او قصری از عباد
 تو در بر او قصر آدم و ابراهیم علیهما السلام در بهشت عدن پس سلام کند بر ایشان
 و ایشان نیز بر او سلام کند بجهت تقظیم و تکمیل او و نوشته شود برای او بهر روزی
 که روزه داشته از آن چیزی روزه داشتن هزار سال و هر که روزه بخورد از رجب
 بیست روز را بر او آید بر سرش خدای عزوجل کرده در بیست هزار سال و هر که
 بیست و یک روز از رجب روزه بخورد شفاعت او پذیرفته شود در روز قیامت
 از مثل همه پیشه و رقیه و شکر که از اهل خطایا و ذریب باشد و هر که بیست و دو
 روز از رجب روزه بخورد نماید تو کند از آسمان که بشارت باد برای او و الله
 از جانب خدای عزوجل که است عظیم و مرافقت آنالکه انعام فرمود خدای تعالی
 بر ایشان از بیهران و صد بیان و شیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان و هر
 که بیست و سه روز از رجب روزه بخورد نماید که شود در میان آسمان که خوشا
 حال تو ای بنده خدا اند که کردی و غنی طریل بافتی خوشا مرزا و قوت که برداشته

باین روزده خشکوی تقالی و خلاصی از جهتم بر آید بیامرزده خدای تعالی او را
 بجهت این و هر که بی روز و نه چهار روز از رجب منادی نمود کند از آسمان
 که ای بنده خدا اما آنچه گذشته از کنایان تو آموخته شد پس عمل ما از سر
 کبر و اما آنچه باقیست بجهتین وعظافن باید او را خدای عز و جل که در دهه هجرت
 که در هر هفتی از آن چهل هزار مویسه از دست که در هر مویسه چهل هزار مرتبه
 قصص باشد که در هر قتری چهل هزار مرتبه بخانه باشد که در هر خانه چهل هزار مرتبه
 تحت باشد و نیز در هر خانه چهل هزار مرتبه نماید یا شده از دست که بر هر مویسه
 چهل هزار مرتبه باشد که در هر کاسه چهل هزار مرتبه از طعام و شراب الهان باشد
 که در هر طعام و شرابی از آن حرفی جمله باشد و در هر خانه چهل هزار مرتبه
 تحت باشد از دست که طوبی بر تختی در هر روز از راج در هر روز از راج باشد که
 بر هر تختی جاریه از جوی باشد که او را سبید هزار کیس باشد از نوبت که بر کیس
 او را هزار مرتبه بیاورد که علاوه از مشک و عطر باشد این برای روز در آن تمام
 ماه و بجهت کشتن یا رسول الله کسی که از روزده داشتن ماه رجب عاج باشد یا باطل
 علی بن ابی طالب که پاک باشد پس چندان باید آنچه از وصف فرموده آن فرمود که تصدی کند
 بر روزی کرده را و آن خدای که شش من بجزوه قدرت او است که چون صدق کند یا بر صدق
 بر روزی را یا بد آن من وصف کردم و پیش از آنکه هیچ کس در هیچ خلایق از اهل آسمان
 و زمین را که قادر شود بر قدرش از آن من رست مبر باشد و سبیده شود در رجحان انفضاض
 و درجات کشتن یا رسول الله کسی که قادر باشد با صدقه چندان که یا بد آنچه وصف فرمود
 آنرا فرمود که نسیب کند خدای عز و جل در تمام ماه رجب تا آخر هر روز صد بار که سبحان الله
 الجلیل سبحان من لا یغنی الشیخ الا الله سبحان الاغنی الا الله سبحان من لا یغنی الا الله اول
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که هر که روزده بخورد در رجب بیرون رود و او را بد در کعبه او

باد

باد آرد یا میزد کنایان گذشته و آنچه از او را که سه روز روزی بخورد روزی از او سه
 در وسط او سه روز در آن روز یا بر روز خدای تعالی کنایان گذشته و آنچه از او را که
 زنده دار و شریک شبهای رجب را آنرا که در خدای تعالی او را آن آتش و رخ و کونین که بیرون
 شفاعت او را در باره و منشا از رکن آنرا که از آن هر که تصدق کند صدقه در ماه
 رجب برای رضای الهی که او را در روزهای تقالی در روز قیامت در هفتاد و نه مرتبه
 چیزی که هیچ چیزی ندید او را هیچ کس نشنیده و خطور نکرده و در هیچ شریکی که بداند
 بن آسمان نرسد که فیه چشم من کسی که افضل بوده باشد از جعفر بن محمد علیهما السلام بجهت نهد
 و فضل و ورع و عبادت و بودم که بخدمت وی می رفتم اگر ام کرد مرا و روی آورد بر من
 پس گفتم مرا و او روزی که این رسول الله چیست تقاری کسی که روزی از رجب روزی بداند
 بجهت ایمان و اخلاص فرموده که هر که با حدیث کردی راست گفتی حدیث کرد مرا بود مرا
 بد بخورد از آنجا که در رسول الله علیه و آله فرموده که هر که روزی از رجب روزی بداند
 از روی ایمان و اخلاص بیامرزده خدای تعالی او را که این رسول الله قیامت که بگوید از آن
 شعبان روزی بداند رجبیت فرموده که حدیث مرا بدرسن از بد خود از آنجا که در
 هر که روزی بداند یک روز از ماه شعبان از روی ایمان و اخلاص بیامرزده خدای
 تعالی او را امام صادق علیه السلام فرموده بدستی که در رجب نهدیست که آنرا
 می گویند که سعید از برشته و شیرین تر از عمل پس هر که روزی از رجب روزی
 بخورد یا شامان خدای تعالی او را از آن تمام صادق علیه السلام فرموده که چون
 روز قیامت شود منادی ندا کند از بطن عرش که روزی از آن رجب کجا آمدین
 جامع بنی بریزد که در دشان باشد و بهای ایشان برای اهل جمع و بر سر ایشان ایشان
 تا جهای باشد بد و ریا قیامت که با هر یکی از ایشان هزار فرشته از راست و هزار فرشته
 از چپ او باشد که میخوانند که کورا یا در آنرا که تا آنجا ای بنده خدا پس منادی می نماید

از آن در حق جلی و عا که ای بنده ای امی من بجزت و جلا من که گویا داشته ام مکان شما
 و بسیار کرد آید ام عطایای شما و مرا آنچه جای داده ام شما در بهشت عرفها که برود از
 تحت او جویا که در حالین که جاوید باشد دو و یکبار جبریت اجز اول کنایان بدستی که شافعی
 برداری نوید بر روزه داشتن ما من که بزرگست مرتب او و او بجهت حق او فرشتگان
 من در ما بدندان او و امی بر ما هفتاد و یکجا جعفر بن محمد علیهما السلام فرموده که این از برای
 کسی است که چیزی از رجب داشته باشد اگر چه یکی روز باشد خواه در اول او یا در وسط او
 مجلسی است بخورد روزی در روزه ماه شعبان بداند که این ماه را سه نام
 است شعبان و نام نهاد شعبان این زیرا که منسحب میگردد در خیرات برای ماه رمضان و گویند
 بجهت آنکه منسحب می گردد در روزهای مؤمنان و دیگر ماه غفران زیرا که آفریده می شود دو
 کنایان و دیگر ماه حیران یعنی حساب ماه رمضان امام صادق علیه السلام فرموده که روزی
 داشتن ماه شعبان ذخیره ایست مرینده را در روز قیامت و هیچ نرسد که بسیار داشته
 باشد روز ماه شعبان زیرا که با صلاح آرد خدای تعالی امر معیشت او را و کفایت کند از
 شر دشمن او را و بدستی که روزی برای کسی که یک روز از شعبان روز داشته باشد آنست
 که واجب کرد برای او بجهت امام رضا علیه السلام فرموده که کسی که استغفار کند در ماه
 شعبان هفتاد بار کنایان او آفرینده گردد و اگر شهادت ستارگان باشد رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرموده که شعبان ماه منسبت و ما رمضان ماه خدای عز و جل پس هر که یک روزی
 بداند از ماه من شایع او باشد در روز قیامت و هر که دو روز بداند از ماه من آفرینده
 شود کنایان گذشته او و هر که سه روز بداند از ماه من گویند مرا و که علی ز سیر و کما
 ماه رمضان روزی بداند و نگاه دارد فرج و زبان خود را و از اینست که از مردمان بیامرزده
 خدای تعالی کنایان گذشته و آنچه او را او را آن آتش و رخ آرد کند و فرود آرد او را در
 دارالقرار و گویند شفاعت او را بدیندر بعد از کفایت از کنایان اهل توبه و امام رضا علیه

السلام

السلام فرموده که شب نوبه شعبان شبی است که آنرا می خوانند و هر که در روز کنایان از آن روز و امر آنرا
 در دو کنایان که بر پیش کند ملو که است در روزهای زیاد بر سایر شعبان فرموده بجهت دو
 نمازی مؤمنان و لیکن اگر خفا می نماید از تقوی در و برین برست تا جعفر بن ابیطالب
 و بسیار کرد او را و در کفایت او و او را دعا و استغفار پس بدستی که بدین روز که فرمود
 که دعای در سجده است اگر چه اندک باشد بدستی که در نماز میگوید آنرا از لیله العتقا که آنحضرت
 فرموده که آن شب قدر است در ماه رمضان دیگر فرموده که شعبان ماه منست و ما رمضان شهر الله
 پس هر که روزی بداند از ماه من یک روز من شایع او باشد در روز قیامت و هر که روزی بداند ماه
 رمضان را آنرا شود از آتش و درخ امام رضا علیه السلام فرموده که کسی که در روزی از آن شعبان
 متبادد یا بگوید که استغفر الله و لیسله القی به بنویسد خدای تعالی برای او برات آنرا از او در رخ و
 گذشتن بر صراط و تا آوردن او در از آنرا امام صادق علیه فرموده که هر که تصدق کند در
 ماه شعبان صدقه رعیت کند خدای تعالی آن صدقه را همچنانکه تربیت میکند بجز آن طایفه از مردم
 تا نام بدهد در روز قیامت و او کشته باشد شکر او را عدد و دیگر فرموده که سه روز از ماه شعبان
 روزی بداند که به پیوند آنرا ماه رمضان بنویسد خدای تعالی برای او روزی از آن شعبان
 و فرموده که روزی شعبان و ما رمضان از آنست بسوی خدای او که چه از مردم تمام باشد و رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که در روزی از آن شعبان او در روز او شعبان را
 فرموده که آن شهر شریفست و آن شهر منست و حمله عرش بزرگ می آید او را و او می شناسند
 حق آنرا و آن ماهیست که زیاد میشود در آن روزهای مؤمنان برای شهر رمضان
 و برای مؤمنان در و جنان و نامیده اند آنرا شعبان زیرا که منسحب میشود در روزهای
 مؤمنان و آن شهر نیست که عمل در آن حنا صفت میگردد در حوضه هفتاد و نه مرتبه و سینه
 محو میشود و گناه آفریننده میگردد و حوضه مقبول می شود و جبرئیل رحمت میساحات می
 کند در او بدندان خود و نظیر رحمت من فریاد برده داران و قیام نماید کنایان آنرا و

طهران عن کاتب فوق خانه کعبه بیعت عظیم وی مجلس سی و هفتاد روز
 فصل مدینه و بیعت مدینه و خیمه و تعالی فرموده در سورح نبی اسرائیل که وان کاذب
 لیستقر و نیک من انما ارض یخرب حرمک شیئا و اذا لا یکتون حیلک الا کلبه
 رتبه من قد اذ سن اقلک من رسلنا و لا یکتون حیلک الا کلبه
 اذ فیک الحسب لای عسک البتة و فزان الفجر ان قران الفجر کان من فی
 و می البتة و کتبید به ناله لک عسک ان یکتون و کتبک ما یکتون و کتب
 کتب اذ حلی مدخل صدق و آخر شیخ صدق و اجمل من کذبک علی
 یحیی و قل جاء الحق و زکون الابطال ان الابطال کان زهو کما یزید
 که خواست اهل مکه تا بلغز اند بدینها از زمین مکه تا از بیرون کنند از آنها و نگاه
 که چنان شود در دین کنند پس از رفتن تو مکر زمان اندک ست نهاد ام ست نماز دینی
 آنها که رفتاوم چنین زق از فرستادگان ما و ان ست هلاک اتناشت بکذب بجزیران
 و اخراج ایشان از میان خود و بیای تو مست مادا تقیری و نه تبدیلی بیای در نمازنا بعد
 از روال آفتاب تا تا در کعب و بیای در نماز با بعد از بدستی که نماز است دیده شد
 یعنی می بینند او را مکه که لیل و نهار و فرشتگان شب او را مشاهده می کنند و در آخر بی
 علوی آفرینش می نایند و مکه روز او را می بینند و استیحا اعداد روان روز آن میکنند
 و بعضی از شب پس بیاوراش بقان یعنی نماز که باقی اوست بر صلوة مفروضه
 و شاید البته چنین بود که با در شاخه ای تقارن مقام پس بدیده که آن مقام شفاعت است
 و گویا بیرون در کاردان در امر در مردار و دردن پسندیده و بی ثامت و بیرون از بیرون
 آوردن ستود و با کرامت و بعضی گویند که در امر بیرون در آمدن و بیرون
 بر می آید یعنی بکه بیرون آوردن بگویند و مرا از نون دیکه خود جتنی برای داند و پس استیحا
 کعبه ای خدای تعالی دعای آن حضرت را و کثرت بر برد دستوی شهر کعبه را و قالی کعبه آن

برایشان

برایشان نیست که فرماید که قل یا علی و زکون الابطال عین و کون که آمد خلق
 یعنی دین اسلام و آنکس که دین از وقت گرفت و تا بجز باشد باطل نبینا و بدستی
 که باطل است نیست شده و تا بجز کشته او ابراهیم بنین صکرات الله علیه فرموده
 که مکه حرم خدای تعالی است و مدینه حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و کعبه
 حرم من و اید نکند و او اجباری کردن کشی که چون کند در مکه که در مکه شکند و او
 خدای تعالی و امام صادق علیه السلام فرموده که بدستی که در حال باقی نماز هیچ
 آستیندی مکه که پای او برسد مکه و مدینه بدستی که بر هر شکافی از شکافهای
 آن ملک است که تا به بالا و او از دنیا که در مکه فرموده که حد و وضع در مسجد رسول بنا
 طریقه خلافت و دیگر فرموده که هر که ببرد در مدینه حق سبحان و تعالی برانگیزاند او را در زمره
 ایمان در روز قیامت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که یک نماز در مسجد من برای
 میکند بهزار نماز در غیر آن مگر مسجد الحرام که آن افضل است از آن و دیگر امام صادق
 علیه السلام فرموده که ترک فرموده که ترک کند ایمان نمودن بجهت آن مساجد و مسجد
 قبا آن مسجد است که اساس نهاد شده بر تقوی از اول روز و مشرفه ماد و ابراهیم
 و مسجد فضیخ و قبر شهدا و مسجد احراب و آن مسجد فخر است و فرموده که زبیده
 یا که بغیر صلی الله علیه و آله هر کجا عبور می فرمود بغیر شمشاد می فرمود که السلام علیکم
 یا صبر بر فقر عقوبت الاله و میفرمودت در مسجد فتح با صرخ المستخرجین و اعیب
 الضلوعین اکتف علی و هیتی و کونی غاکت عن نبیک مکه و کعبه و کعبه و کعبه
 در هذا المكان و دیگر فرموده که تا سیده اند آن مسجد را مسجد فضیخ است یعنی که آنجا
 آنرا فضیخ می نامید پس از جهت آنرا مسجد فضیخ گفتند اما بیت المقدس حق سبحان و تعالی
 فرموده که شنبان الذي اسرى بینه لانه من المسجد الحرام الى المسجد الاقصی
 الذي بارکنا حوله لانه من الايات انه هو السبع البصير بین بال و سبه

عین آنراست که بیعت کرامت برده خود را که محلاست صلی الله علیه و آله شعی
 یعنی بعضی از شب مسجد حرام یعنی مسجدی دورتر از مکه یعنی مسجد اقصی که مبارک
 کرده اندیم برکت دینی دریم آنرا با شیار و آثار و بسیاری میوه و فراخی میست و از آن
 پس بدینجا محلاست صلی الله علیه و آله و کعبه که در مکه و در بناجیم دلالت قدرت خدایا بر برستی که
 خدای تعالی شفاست سخنان گفتار در راه کذب انبیا با حواله بر همان در تصدیق بدگاه مس
 بیت المقدس را هم چندست که در قرآن مذکورند و آن مسجد اقصی است و ربه که ذات
 قرآن و معین است بر ما که حق سبحان و تعالی فرموده که و یحیی ابن مریسوا الله اذ اولی
 علی ان یخرب فی آت قرآن و عین و اکثر مشران برانند که آن بیت المقدس است و آن
 مشهورست و امام صادق علیه السلام فرموده که ربه بیعت کوفه است و معین فرات
 و مکان قریب شمره چنانچه فرموده و استیع یوم یقینا المئاد من سکنان قریب
 یعنی صور بیت المقدس را نایده اند مکان قریب زیرا که از قریب است از سایر زمینها
 یا همان بد بزه میل بر می خیزد نشسته بران و نایبکنند که بیایند استخوانهای مریمیه از م
 پر سیده و اعضای جدا شده که در تنجیل و علا امر فرموده و شمارا که جمیع شدید بیعت فضل
 قضا در ارض مدینه چنانچه فرموده که اقم اذ خلق الارض المقدسه التي کتب
 الله لکوه یعنی بیت المقدس و قری که در حوالی اوست عبدالله سلام گفت که یا محمد
 اخبار کن مرا از وسط دنیا فرموده که آن بیت المقدس است کعبه برای چه فرمود زیرا که حشر
 و منتشره در خواهد و از موقع خواهد گشت عرش و در و صراط و نیزان خواهد بود گفت
 راست فرمودی یا محمد پس اخبار کن مرا از قطاط موسی بن عمران فرموده که موضع بیت المقدس
 کتب چه کسی ابتدا کرد بنای بیت المقدس را فرموده که داود و بعد از او پسر سلیمان گفت
 پس اخبار کن مرا از آدم که از انکام زمین مخلوق کشته فرموده که سرو روی او مخلوق شده
 از کعب و بدن او مخلوق کشته از بیت المقدس و دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده

که حضرت

عَلَّمَ صَالِحًا وَلَا يَشْرِكُ بِبِعَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا وَفَرَموده
 در سورة تنزيل سرچین خود را که قَاعِيدُ اللَّهِ مُخْلِصَالَهُ
 الَّذِينَ آتَى اللَّهُ الذِّبْنَ الْخَالِصَ وَفَرَموده در سورة حم مؤمن
 که قَاعِدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَالْوَكْرَةَ الْكَافِرُونَ
 فرموده در بینه که وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا رِجَالًا مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
 خَتَمَاءُ وَيَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَذُرُوكَ يَوْمَ
 الْفَيْتِنِ ثُمَّ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَموده که در فاستان کوشته پاره
 هست که هرگاه آن سلامت است و صحیح است بآن سام و صحیح است بآن
 جندها و هرگاه آن بیادست قاسد و بیادست برای او سایر جندا و
 و آنرا دل می نامند رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که ای علی سب چیزی
 که در ریاضت می سازد شنیدن لیس و طلب کردن صید و آمدن
 باب سلطان و دیگر آنحضرت فرموده که چهار چیز دل را قاسدی
 کرداند و نفاق می رویا ندهی بلکه می رویا ندهی درخت را شنیدن
 لیس و بد گفتن زبان و آمدن باب سلطان و طلب کردن صید و دیگر
 فرموده که چهار چیز دل را می میراند کلاه کردن و باز نمان
 حدیث کثرتن و عبادت لله احق همان می گوید و می گوید
 و باز نمی کرد در خیر هرگز و مجالس موفی گفتن و یا رسول الله
 مجالست موفی کدام است فرموده که هر غنی شتم و دیگر فرموده که از
 علامت شقاوت هشتکی چشم است و سختی دل و شدت حرص در
 طلب رزق و اصرار بر کفایت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که این
 دلها ملول می کردند چنانکه ابدان ملول می کردند پس درین در آید و ای اطراف

ملول

حکمت داد رستی که مقلب را اقبال و اباد به دست بی چون اقبال ارد پس باید اول
 بر نوافل و اگر داد در می اقتدار کند باین بفرایش و امام محمد باقر علیه السلام فرموده
 که هر چیز فاسد تر نیست مقلب را از کلاه نری که هرگاه که بکناه افتاد فرود می آید و پاره
 میشود پس درین جلا می آید و بکند و بلا می آید و او را بر سر او صلوات الله علیه و آن فرموده بدستی
 مؤمن هرگاه که در نخطیبی می دهد او را و بدینستند بسیار کثرت کرده و آن کوشته بود و استغفار کرده
 آن صیقل میدهد دل او را از آن و اگر زیاد کرد برین او شستی است که شستی تعالی ذکر کرده آنرا
 در کتاب محمد خود که کَلْبُ لَنْ عَلَى قَلْبِهِ طَائِفًا لِكَيْ يَسْتَوِيَ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
 الله علیه و آله فرموده که هر چیزی با حقیقت است و نیرسد بنده بحقیقت اخلاص تا دوست ندارد
 که شایسته کند او را بر چیزی از عمل کرده برای خدا و آنحضرت فرموده که برین روز قیامت
 شریف منادی ندا کند چنانچه بشنود اصل جمع را که کَلْبًا اِنْ دَانِيَ كَعِبَادَتِ كَرِهَ اِنْ دَرَمَانَا
 بر چنین روی دیگر بدختر و خود در آن آنرا که عمل کرده اند برای ایشان چه من قبول نمی کنیم عمل را
 که اینجته باشند از اسپرتی از دنیا و اهل آن بر آنکه دل از غرض حضرت است زیرا که آن منبع
 عقل است و معدن علم و بزرگتر جوهر آن خوانم معرفت است و منظر حق سبحانه و
 تعالی پس او مانند امیر است برای بدون و بیست است که از برای صلاح او و شفا علی است و برای
 نشاد او هر سال بر هرگاه آن بصلاح است جسد بصلاح است و هرگاه آن فاسد است
 جسد فاسد است همین که ما وایت کردیم ازاد بر خیر با او با وجود شرف و فضل او و محفو
 است با فوات و عیوب و هر آنچه از فرمت میساق او او فوات او او عاید او هست اکثر
 گفته اند که قلب هیچ اند قلب مشرب یعنی پیش پایش از آشته باشد آن دل مؤمن است
 و دل مطروح که از حسی اعتبار ساقط است آن دل کاف است و دل مدوح که مودع است آن
 دل منافق است و دل مجروح که آن دل غامی است و دل مصفوح آن دل تاب است دیگران
 حکم گفته اند که دل پاک درجا مهی چو کین در سرت است بسویین آن دل بر کین درجا مهی کین

و گفته اند نیز ترین دلها بی درمان است کلاه او کز باشد و مردی گفت که اگر گوید مرا کدام
 چیز عیب تراست من میگویم دل پردهی کشناخته باشد برورد کار خود را بعد از آن تا فرجانی او کند
 و گفته اند که اخوت در دل کبی باشد بدستی که دنیا هم میگذرد و او هرگاه دنیا در دل کبی باشد
 روح میگذرد و اخوت زیرا که اخوت گرم است و دنیا بیام گفته اند که بدن هرگاه که بیاد شدمان
 کاو نیست در و طعام و شراب و نخراب و راحت در ادم و نیز همین دل اگر متعلق
 کربت بدستی نیا سوزد من نیست در و مواظط و گفته اند که مغز مخلص کسی است که جهان
 می دارد حسناات خود را همین که جهان می دارد صیات خود را و گفته اند هرگاه که بنده روی
 دل او در بسوی خدای عزوجل روی می آید نیز خدای عزوجل بد دلها بدگن و میفرماید
 که ای پسر ادم ای بار خرم نداری که تکلم میکنی بکلام دعا کند کان و جملی را در جمله جانان وی
 کبی عمل منافقان و خود را در ای لباس عابدان و فرقی میکنی ما نذوق میمان و اینترش
 می نای میماند اینترش مغزوران این نیست حصول مخلصان پس نظر کن که در کدام خلق خواهی
 آمدن در روز قیامت و می گوئی بار دیگر نفس خود را که ای نفس میکنی کفایت ناهدان و عمل
 میکنی عمل منافقان و طمع دانی در بهشت جاودان این چه دوداست بدستی که هست بهشت
 برای دیگران و مریض از است ای اولیایه شما عمل میکنید بدان و مرویت که امام صادق علیه السلام
 بسیاری میفرموده این مضمون را که علم هر طریقی روشن است مخرها شده ازادی بیزیشتر دلها
 که آن گوی اند و بدستی که عیب دام مرهاگن دا و نجات او که موجود کشته و محفوق عیب
 دام رستی را که عیب یا بدوشی عیب این مضمون گفته که وحیت مرا که نوم نیکم بر حطای خود
 و حال آنکه من بیاد زنت برهه ادمه ام بخدای سبحان و فرانه ام کتاب او را نافرمانی کرده ام
 در وجهت بزرگی صحبت خود و بجهت شرمی دای و اندیشه خود و سگوزی باشد و عیب
 من آن گوی بدورد کار من که براند صاحب دیا را بسوی نیران پس نیست که نافرمانی کرده ام
 باشکار و زعم او است که او از دستانت منست عمل کرده برای بندگان و نخواستاره مرا بود

که عیبت است یعنی غیر مجلس جهل بگرد در ذکر محبت الهی و رغبت در دوستی و
 دشمنی در راه خدای تعالی و تعالی فرموده در سورة البقره و الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 یعنی و انانی که ایمان آورده اند است برین در دوستی برای رضای خدای تعالی فرموده در
 سورة آل عمران که لَا يَجْعَلِ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ مِنَ الْأَعْمَالِ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَنَبِيٌّ يُقْبَلُ
 ذَلِكَ كَلِمَةً مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ فَيَقْبَلُهُ يَعْطَى بِأَنَّ كَلِمَةً مِنْ مَنَّا كَأَنَّا
 در ستان بجز مومنان و هر که بکند این را پس نیست از خدای تعالی در چیزی از خیر دیگر
 بر چیزی از ایشان بر چیزی بدی فرموده در سورة مایده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
 الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى الَّذِينَ آمَنُوا بِهِمْ وَأُولِي الْأَرْبَابَةِ مِنْهُمْ يَخَوَّفُكُمْ مِنْهُمْ وَلَمْ يُخَفَوْا مِنْكُمْ فَأَلَّه
 يَخْشَوْنَ اللَّهَ لَا يَخْشَوْنَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ فَيَقْبَلُهُ يَعْطَى بِأَنَّ كَلِمَةً مِنْ مَنَّا كَأَنَّا
 دوستان بعضی ایشان دوستان بعضی اند و هر که دوست دارد ایشان از آن شماسب
 بدستی او انیشاست بدستی که راه نمایند خدای تعالی کرده ستم کارا زار بهشت
 و در سورة توبه فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ أَهْلَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ
 وَأُولِي الْأَرْبَابِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَى الْأِيمَانِ يَعْنِي أَي اَهْلِ اِيْمَانٍ فَرَأَى كَرِيمًا بَدَانَ خُودِ
 و برادان خود و دوستان بدستی که اختیار کرده اند ایشان کفر را با ایمان فرموده
 در سورة مجادله که لَا يَجْعَلِ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَنَاتِهِ وَالْمُؤْمِنَاتِ لِمَا كُنَّ يَفْعَلْنَ مِنَ
 ذُنُوبِهِمْ وَلَا لِمَا كُنَّ يَفْعَلْنَ مِنَ الذَّنْبِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
 فرمی که ایمان داشته باشند بخدا و بر اخوت دوست دارند انانی را که مخالفت کرده اند
 خدای را و رسول او را و اگر چه بوده باشند بدان ایشان یا مسلمان ایشان یا برادران
 ایشان یا خویشان ایشان و در سورة مایده فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ
 عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذَلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَافًا عَلَى
 الْكُفَّارِينَ يَجَاهِدُكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُنَ تَوْمَةً لَا يَمُوتُ فِيهَا فَضَّلَ اللَّهُ

کلمه

بالتو الکتاب رسد کفیع بد رستی که نفس هارینه فرماید است بدی مکرانگر او هر
 کند بر و بدی که از ان بافت ایستد و دیگر فرموده در سوره و الذوات که قاتلانی
 خاتم مقام کربو و فقی الشمن بنی اهلوی قاتل الخیة الخیة و فی بنی و اما کسی که برسد
 مقام پروردگار خود را و با آن دار نفس را از هوا پس بد رستی که بهشت آن منزل و صافی
 اوست و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده کسی که در تن در از نفس خود را بجز آنکه در تن
 دارد و ما را از این بود اندخداي تعالی او را از فرخ روز قیامت و علی بن حسین علیه
 السلام فرموده که حق نفس بر تو است که بگردد در ای او را بطاعت اهل و دیگر رسول
 الله صلی الله علیه و آله فرموده که عجز ادم عجز استی بر آن کسی را که با آن میزد و خود را
 آن پروردگار در طعام بجهت خوف دود و بیامدی سگونی با آن نمی در خود را بجهت خوف
 آتش و نکند و بدی و دیگر علی بن حسین علیه السلام فرموده که حق سبحانه و تعالی میفرماید
 که هر که عصبان کرد مرا از خلق من کسی که شناخته مرا من مسلط میکرد ام یو کسی را که شناخته
 مراد دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که گفت ما در سلیمان بن داود سلیمان که
 ای پسرک من بر توست که سوزد کنی از بسیار ای خواب شب تا مرد فقیر نماید در روز قیامت
 و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بسیار ای مزاج اب روی بر وی بسیار رخساره
 ایمان را می میکند و بسیار دی دروغ قدر و قیمت دای بر و گفتند مرا امام صادق علیه السلام
 که چند چیز شناخته میشود تا بی فرمود کسی که فعل او موافق قولش باشد پس او را جبهت
 و کسی که فعل او موافق قولش نیست پس او را بیع است و دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرموده که حق سبحانه و تعالی میفرماید که من معبودی که نیست معبودی بجز من آفریده
 ام من پادشاهان و دلهای ایشان بید قدرت منست پس هر کس قوی که زمان بر او بی
 من میکند من دلهای ملوک را بر ایشان مهربان میکرد ام و هر کدام از ایشان که کافر بود
 من نکند دلهای ملوک را بختش می ادم تا با ایشان غضب کند پس مشغول مگرداند

نفسهای

نفسهای خود را بجهت ملوک و با دشمن نماید بسوی خدای تعالی تا مهربان کرد ام دلهای
 ایشان را بر شما و دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بدی که بنده هزایه حسین
 کرده میشود بر کتبی از کاهان او صد سال تا نخل کند با آن و او را در آن صورت در جبهت
 حضرت خورد و امام صادق علیه السلام فرموده که هر که او را و اعطی باشد از دل او و او بی
 نباشد از فضل او و هم نشینی بر شدی بنما شد او را از جای کرد دشمن او بر گردن او امیرالمؤمنین
 صلوات الله علیه فرموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که مقدسه لشکر را بغیر ای پس چون
 با آن کشتند فرمود که سرش را قوی که کار جهاد اصغر را کرد و با آن کشتند بجهت آن که کشتند یا رسول
 الله چه چیز است بجهت آن که فرمود که جهاد با نفس جهاد از فرمود که افضل جهاد است که
 کند نفس خود را که میان هر دو مصلحتی اوست رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که حق سبحانه تعالی
 میفرماید که هر کدام بنده که فرمان بر او بی کرد با آن می گذارم او را بفرمود و هر کدام بنده که نافرمان
 کرد مرا می گذارم او را بنف خود پس با آن باک ندانم که در کدام وادی هلاک شود و امام صادق علیه
 السلام فرموده در دست نداشته خدای عزوجل را کسی که نافرمانی کرده او را اولی گوید که ما مشایب
 کویم امام حسن را علیه السلام پس چون در غم در محل با آن کشتی گفت مرا و در صفتی فرما ما را
 فرمود که از خدای تعالی بترسد و سوزگید از طمع زنا طمع می کرد طبیعت و امیرالمؤمنین صلوات
 الله علیه فرموده که خشک فی سادد آنک چشم را مگر سختی دل و سختی دل فی باشت مگر بسیار
 نگاه و امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود هر یک را که هستی که اطاعت ساخت خود فی هر مگر
 از دوری او و اگر هستی که دوست می داری در تمن او را پس برودن دوازده ملک او را در
 هستی تا به نصی قضا و قدر اهل پس ملک بر پروردگار را بر عین او که تقدیر فی فرمود خدای تعالی
 بر معصیت بنده هارینه واجب بود که عصبان نکند بجهت شکرت نعمت او عقل بی است بزد
 بکش هوای خودت را بعقل خودت و امام محمد باقر علیه السلام فرموده هیچ سالی نیست
 که بابت او کشتن باشد از سال دیگر و لیکن خدای تعالی بی بد از هر جا که میفرماید هر چه

کربانیت و معبود میکرد انداختن بر که فانیست پس او را با و قارست و نه عام و با امیر است او که بر
 ترا نکاهان هلاک تو و بند و خسته باشی جز بر آن خدای تعالی هیچ عزت نداده آرا هستی تا یک
 فانی کرد در حیات و منفعتی شود و تو در نقصان باشد و مال تو برقران باشد **مجلس چهل**
 و سیر در ذکر صوفی و شکیبایی حق سبحانه و تعالی فرموده در سوره البقره و لیکن
 یحیی من الخوف و الرجوع فی نفس من الاموال و الاکس و العزات و غیر القصار
 الذی اذ اصابتهم مصیبة قالوا انما نؤمر انما الله را جبرون اولیک علیهم صلوات
 من زینهم و زینهم و اولیک هم المهندکون بنی هر آینه می از ما می نماید با شما معامله
 آید ای کسان بیکم چیزی از ترس و کسکی و نقصان مالها و نقصان در نفسها و نقصان بر ما
 و تلف محمولات و بشارت ده صبر کند کار را که در بابت طریقه نیکی پیش آید و ترس
 خج و فرج و شکایت فرود کار در دو ان صابران که استحقاق بشارت دارند انانند که حکم اطعمه
 برسد ایشان را مصیبتی و آفتی بگردند که در اذوبی اخلاص کما انان خداوندیم و بگرددند
 او در بندیم و ما بسوی محاسنات و عیافات او باز کرد نکات آن گروه بر بشارت صلوات
 از پروردگار ایشان و انان ایشانند راه بافتن و فرموده در سوره العنقران که والله یحب
 الصابرين و در سوره انفال که اولیک هم المهندکون بنی هر آینه می از ما می نماید با شما معامله
 و یحبکم و اصبروا ان الله مع الصابرين بنی هر زمان بری نماید خدا را و
 رسول او را و نزاع نکند ناید دل شود و بر سید و پرورداد دولت شما و صبر کنید و بد رستی
 که خدای تعالی با صابرانست با عانت و فرموده در سوره تمیز که انما اولیک الصابرون
 اسی هر چه یحیی حسنی است امام صادق علیه السلام فرموده که صبر کن بر این ای اعدایس
 بد رستی که تو اگر بکافات کنی کسی را که عصبان خدای تعالی بر او زده در باره تو افضل آنکه
 اطاعت کرده خدا را در باره او و امام رضا علیه السلام فرموده که مومن مومن نشود تا
 در سوره حضرت سنی از پروردگار او و سنی آن بجهت او و سنی از وی پس

خدای تعالی میگرداند انان با را از ایشان هر که که تو نامر مانی او کرد ند میکرد انداختن
 آنچه مقدس ساخته بود برای ایشان از با آن درین سال بغیر ایشان و با آنها و در یاها
 و کوههای روز بد رستی که خدای تعالی عذاب میکند جمل ما در سوراخش بچسب کردن با
 از زمین که در آنجا نگاه کرده اند و نگاه هست که بدلی میکند برای او خدای تعالی را هر بسوی
 ملک غزلان موضع که در آنجا معاصر کرده اند و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که اعتبار
 کردی صاحبان شای که ما باقیم در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرموده که هر که از ظاهر کرد در مکه مفاجات بسیار کرد و هر که با کسی لان کورجا بدید ایشان
 را خدای تعالی بسالهای قحط و نقصان جبرسات و هر که شمع زکوة کند شمع کرده شود زمین
 برکات خود را از زرع و ثمار و معادن و هر که که ستم کند حکام و احکام ادا کرده باشد قطع
 وعد و ان و هر که که بکشد عهد و ایمان را مسلط کرد اندخداي تعالی بر ایشان دشمنان ایشان را
 و هر که که قطع اسباب کند که دیده شود اموال ایشان در دستهای بدان و هر که که میزند
 و فقی نمایند از فقر و بی رویی نکند اشعیان ان اهل بیت مرا مسلط کرد اندخداي تعالی بر ایشان
 بدان ایشان را پس در خاکند و ان یکان ایشان مستجاب نکرده اند دعای ایشان را و دیگر فرمود
 که در توبه نوشته ای بوسی بد رستی که من آفریدم ترا و برگردم ترا و قوت دادم ترا و امان
 کردم ترا بطاعت من و فقی فرمود ترا از مصیبت من پس اگر طاعت کنی مرا امدادم ترا بطاعت
 خود و اگر عصبان کنی مرا امداد نمی کنم ترا بر مصیبت خود ای مومی بر است منت بر تو در طاعت
 تو و بر است جهت بر تو بر مصیبت تو رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بر آمده شده بجهت
 و کرد بر آمده شده و در حق بشهادت حق سبحانه و تعالی فرموده و او علیه السلام که سراسر بر
 هر دل دایمی که دوست دارش هاست آنکه کرد ام او امام متقیان و بسوی صلی الله علیه و آله فرمود
 که هر که علم او غالبست بر هوای او پس ان علم نفع دهنده است و هر که شورت او در بر تو است
 میگریز شیطان از سایه او و امام زین العابدین ابن مضمون فرموده آنکه شراب میکند آفتاب

کربانیت

در سوره طلاق و من یؤکف علی الله فهو حسبه برسد حسن ترجمه از امام رضا علیه السلام گفته که خدای فرمود که دست خدای هر کس فرمود که نوبتی باشد خدای تعالی هیچکس را در سوره اهل صلی الله علیه و آله فرموده کسی که دوست می دارد که بر او بر کار تر در مان باشد پس با بدی که توکل کند بر خدای عزوجل امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر که توکل کند بر خدای تعالی علیه هر که در او بخت خدای تعالی مستند نباشد و بر خدای تعالی علیه و آله فرموده که خدای عزوجل میفرماید که هیچ آفریده نیست که در او برتری باقر بدهد جز من مگر که قطع کنم اسباب اسبابها و زمین را از او پس اگر او بر کسی در سوره طلاق در هم باور دارد که عاقلند و عاقل او را مستحق است از هر که طلب او را نشد کند باور او را و دیگر حضرت فرمود که هر که از خلق شش قطعه شود و بسوی خدا برود خدای تعالی علیه بخت کند مؤمن او را و روزی دهد او را از جایی که نداند و اگر شش قطعه شد و برگردد بدینا و او کند او را با دنیا نشد و دیگر حضرت فرمود کسی که میخواهد و خوشش دارد که قوی مردمان باشد پس باید که توکل کند بر خدای عزوجل و هر که خوشش دارد که گرامی تر مردمان باشد پس باید که بر خدای عزوجل و هر که دوست می دارد که حق تر مردمان باشد پس باید که با خدا که آنچه در دید قدرت الهی است حکم تو معتمد تر است از آنچه در دست اوست و گفته اند حقیقت توکل اعتماد کرده است بر خدای تعالی و کار خود را با او گذاشتن و گفته اند که توکل آداب آن که توکل نمیکند با او علم و غیور و تو شغولی کنی بان و بدانی که ناگاه آمد ترا و نکند اند و باید که تو مبادرت کنی انرا و بدانی که خدای تعالی اندام میکند ترا بر حال و گفته اند که آن چنگ زدنت خدای تعالی و گفته اند که آن تعلق است خدای عزوجل چه اگر بدی توکل کند بر خدای عزوجل بصدق نیست آری به محتاج شوند وی امسیر او بر کارش چه گفته محتاج شد او و حال آنکه بولای او بی نیاز بوده است و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بر کسی

تاری

تعالی بخت و سبب خرد بدید کرده روح و فریاد در برضا و تقوی بدید کرده غلظت اندوه نازد شک و خشم و او بر سوره اهل صلی الله علیه و آله میگوید که میگویم در روزی که در دنیا فتنه مرا و گفته اند هر گاه که تو را ضعیف یا خبی انخدالی تعالی بر چه گوید و در بعضی احوالی با نشان تو را شاعران مضمون را گفته که نیست من که حسیل کننده با هم طعم فرود ابرامی اگر هر فردای معلوم مقارنت برای مردمان یک ماست و مردی ماست که نیست ایشان را هر که سواست کردند اهل مال آن اموال نامال من رضاست با که با مداد کم و مالک شوم آنرا و مال دیگر با من است از آنچه مردمان مالک آنند سعی میکنم برای آن طلب کم روزی را و می خلد مرا و روزی بزرگتر از آنست که از من بوی او طلبی باشد مجلس جمعی و ششم در ذکر مال و فقر **ن** حق سبحانه و تعالی فرموده در سوره الکهف که **الْمَالُ وَالنَّوْتُونَ زُيْنَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ لِّكَرَامًا** یعنی باقی و پسند آنرا بقی در کاف دنیا اند و کارهای شایسته باقی ماند آنرا باقی ماند هر چه است نزد خدای تعالی آن مال و بران از نسیجت با دینی و غیر از نسیجت اسید بسری باقی و دیگر فرموده در سوره تغاب که **أَمْثَلُ أَنْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَةٌ مِّنَ اللَّهِ عِنْدَهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ ذِكْرَهُ لِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ** امیرالمؤمنین علیه السلام برای حاجتی فرمود بدو که چیزی که میری از دنیا و بی باقی آنرا که فرق قوت نیست پس بدوستی که بدان خازنی و غیر بخردن امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که دنیا را در ره و هتک آنان بود که پیش از شما بودند و حال آنکه هتک شما اند و دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بر می شود پس از دم و جوان میشود در دو و چیز حرص بر مال و حرص بر عمر و عیبی بفرم علیه السلام فرموده که دنیا را در او ریت است و عالم طیب دین است پس هر گاه دیدتید طیبی در اول بنشین خود پس متم می دیند او را و می داند که او غیر ناصح است بر غیر خود را و امام صادق علیه السلام فرموده که آمد مردی بخدایت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفته شده بود جامعه حضرت پس در ادبوی دوازده داد

فرموده که ای علی را آفرین در هم و بخوان و ای من باین در راه جامه تا من از او سویم فرمود که دافتم با او و سویدم برای آنحضرت جامه بان دوازده در هم ما دردم از آن و رسول الله صلی الله علیه و آله پس نظر فرمود بسوی وی و فرموده که ای علی خیر این دو مرتبه بسوی من آری میدانی صاحبان را تا غلبه این بیگنی گفت علی فرمود بر این ما برای او و در راه باستان پس اندام پیش صاحب آن و گفت بدوستی که رسول الله صلی الله علیه و آله نمی خواهد این جامه را غیر این را بخواد پس من خشم آن بیگن کردم و او در کرد بر من در راه را و او درم از آنرا آنحضرت پس برخاست با من تا آمدیم با او تا بخیر جامه پس نظر فرمود بخیر که بر سر او شست و می کرد پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ما و او که چیست حال تو گفت یا رسول الله بدین که اهل من دادند ما جامه و در هم تا بخیر برای ایشان حاجتی پس آن از من کم شود بی تویم که باز کرده بسوی ایشان پس آنحضرت در هم را بوی داد و فرمود که باز کرد بسوی اهل خود و آنحضرت از آنجا گذشت و خود جامه را بجهار در هم و از او شنید و خود برای اهل بیبا آورد در بر این آمدن از بازاد دیدم بر او برهنه است میگوید که هر که مرا بوشامه حق بچینه و تعالی او را بوشامه آنجا هفتت پس رسول الله صلی الله علیه و آله را کند جامه سوید که خریدم بود و بسا بلو شایند دیگران که بدید با او را پس خرید بان چها در هم که مانده بود جامه دیگر پس فرمود از او و سر خدای تعالی تقدیم رسانید و باز گذشت بمنزل خود تا جامه دید که جامه نشسته بر او همان میگرد پس آنحضرت فرمود که چیست ترا که بی روی بسوی اهل خودت و چرا میگردی گفت که یا رسول الله در یک کشیده که من از آنجا بر این آمده ام و میگویم که اگر بروم ما بر شد آنحضرت شرم کرد که تو پیش میروید لعل غیر ما را از خودت و آمد رسول الله صلی الله علیه و آله تا آمد بر دستان ایشان پس فرمود که السلام علیک یا اهل الدار جواب گفتند سلام آنحضرت بر او و جامه با عاده کرد پس جواب گفتند سیم بار که سلام کرد گفتند و علی السلام یا رسول الله و رحمة الله و بر کار خود فرمود که چه بود شما را که جواب سلام من بکنند در اول

۶۳۴

با دو دم گفتند یا رسول الله ما شنیدیم سلام ترا دوست داشتیم که بسیار بشنیم از تو آنحضرت فرمود که این جامه در یک کشیده که باید بر شما پس او را فرستید گفتند یا رسول الله او از دست برای آمدن تو آنحضرت فرمود که شایسته خدا را که بدیدم دوازده در هم که بر سرش با نشان الله برکت این در راه که پوشانید بان خدای تعالی دو برهنه و او از او کرد بان جامه را و علی بن حسین علیهما السلام فرموده که حق و دل تو آنست که بگویی که آنست و مضاف به تقوی دنیا بخیر و شرف و بدوستی که تو بر میدی خواهی شد آنجا که انا زیده او را بان از حسن ائمه دلالت بسوی برودت تا در جل جلاله و امید خود او را و بطاعت او پس عمل کن در آن او چنان عمل کردی که بانی که او شایسته بر احسان بسوی او و معافیت بر بی عیبی او امام صادق علیه السلام فرموده بدوستی که عیبی بن بر من علمها السلام تو چه نمودی در حقی حواص خود و بوی سه تن از اصحاب او بودند پس اتفاقا گذشت بر سه خشت از طلا که افتاد بود بر او ایشان پس فرمود ما صاحب خود را که آنها میگفتند در دما و او گذشت از آنجا پس یک گفت که ما حاجتی است پس باز گفت باز دیگری گفت که ما این حاجتی است پس او هم باز گفت باز سیم گفت که ما این حاجتی است و او هم باز گفت تا آمدند نزد آن خشتهای طلا پس دو گفتند یکی بلی ما طلا می بخردیم پس رفت او و طلا می خرید و هر که در دوتا بگفت هر دو را تا شریک نباشند آن دو کس با او در آن طلا گفتند آن دو کس چون او باید او را قبل می آید تا او شریک نباشد پس چون او آمد هر دو برخواستند او را و گفتند معذرتان طعام خوردند و چون خود دهنه در آورد پس باز گفت بسوی ایشان عیبی علیه السلام و ایشان از آنجا برده دید پس زنده کرد اند ایشان را بان اهل فرود کس نکتهم شما را که آنها را خواهد گذشت این عباس کو بدید بدوستی که اول دهمی در شاری که افتاد در زمین نظر کن بسوی انبهر و ابلیس پس چون آنها را فرار کردت نهاد و برود و برود و هر دو را هم که بدیدند بدندان او را و داد او را در بی بدندان گفت که شما را چشم من دیوید و لیسند باک ندانم

تاری

با بن ای پدر گفت کی بود این امر که من گفت تو تکلفی که میان مهشت و دروغ عقیده است
 که در نزد اربابان کبریه کندگان از خشیب آنگی گفت علی بن جدوسی ناکر نشان و کار تو غیرت
 و کار نیست پس برخواست بیچی و درید جامه خود دایس گرفت او را مادر او پس گفت مادرش که
 ای تو اذن میدی برای ای سرکشی برای تو دو قطعه از برود که پوشانده و ناله های ترا در وقت
 که بگری پیش دهن خود و آن هر دو پاک کند از شک چشم ترا او میگفت تا هر دو همیشه ناله کند
 چشم او پس او دستها بالا میگردد و میگفت آراوی نشود و اشک بر چشمت از میان انگشتهای او
 پس نظر کرد زکریا علیه السلام به سر خود و با شکهای و زبان چشمانش پس بر داشت سر خود را
 بسوی آسمان و گفت باز خدا یا ابن مرسلت فاین اشکهای چشمت ای اوست و تو را چه اراحتی
 و بن زکریا که هر گاه که عظمی گفت در میان بنی اسرائیل ملقب بر است و چپ خود میشد
 پس چون دید بیچی را که در مهشت و دروغ نمیکرد پس شست بگوری و او عظمی کوید بنی اسرائیل
 و آمد بیچی که بچیده بود سر خود را بعبای خود نشست در میان مردمان زکریا الشفقت کرد بر است
 و چپ خود نیافت او را گفت که حدیث کرد مراد بن جبرئیل علیه السلام از خطی بن و سپید کرد
 که در چشم که حدیث که از اسکران میگردد و در اصل آن واد نیست که از انحصار بنی نامند و
 غضب برود در کار عالمیا و در آن وادی چاهیت که قامت او صد ساله است و در آن چاه و آتش
 هاست از آتش که در آن تابوتها است و قهاست از آتش و زنجیرهاست از آتش و غلهاستان
 آتش پس بیچی سر خود را برداشت و گفت ای کافران بدان که ما از اسکران بعد از آن دو بی بیچیه اسکران
 پس زکریا علیه السلام برخواست از مجلس خود و آمد پیش مادر بیچی میگفت ترا و که ای مادر
 بیچی چلکین بیچی ما که بنی نهم که در بکره بنم او را مگر وقتی که او را دریافته باشد مگر پس برخواست
 و برود آمد و در طلب او تا گذشت بجای از بنی اسرائیل پس گفتند ترا و که ای مادر بیچی
 چه بیچیه ای گفت بیچیه نام که طلب از نزد خود کم میم که مذکور شد و بیچیل و آتش و دروغ پس او
 سرگشته و در بعضی احواد پس رفت مادر بیچی و بنی حوران با او تا گذشتند بشیبا بیچیه

و اورا

مرا و را که ای شبان هیچ دردی بدین صفت جوابی گفت شاید که تو طلب بیچی ترا زکریا میگفت
 گفت علی بن فرزند من بگردد شنید ذکر آنکه از تو رخ را پس سرگشته و در بعضی احواد گفت
 من کذا شتم او را این ساعت در پس شسته چنان و چنان که هر دو قدم او در آب بود و در بعضی احواد
 داشته بود بسوی آسمان و میگفت بعزت قوی تو لای بیچی اتمام چشمت را که زکریا زانیم
 منزلت خود را از فرس آمد مادر او و بنی حوران او را بدین زد که شد با او گرفت سر او را و نهاد در
 میان هر دوستان خود و سوگند میداد او را بخدا که باید داد او بنیول پس رفت با مادر او آمدند
 بیچیل پس گفت مرو را مادر بیچی که هیچ میشود که برکتی جامه مویله را و بیچی جامه صوف را چه
 آن نرم ترست پس چنین کرد پس بخت برای او آتش عدس را پس انان مستوفی خورد و خواب
 کرد پس خواب او را برید و برخواست از برای نماز پس ناکرده شد خواب او که ای بیچی ترا
 خواستی خانه را از من زخانی من و همسایه همرازان حساب من پس بیچاره شد و گفت ای پروردگار
 من در کز آن از من لغزش مرا ای معبود من بعزت تو که من فرار نیام و هیچ سازه غریبت انقدر
 گفت مادر خود را که بده بن جامه مویله را بر ما در غم آورد و داد بوی آن جامه را و پوشید
 برکت مرو را زکریا که ای مادر بیچی پس بگزار او را بدستی که ولد من برداشته شده مرو را
 قناع قلب و هرگز شفق نخواهد شد برت این عاشر پس برخواست بیچی و پوشید جامه را و باقی
 بر سر نهاد تا آمد به بیت المقدس پس در ایستاد و عبادت نمیکرد خدای عزوجل را با احسان او
 او را شنید گوید و هب بن سینه که با تو در بعضی کتب آنگی که در او لغزین چون فایع شلان علی سد
 روان شد و با لشکر یاشق که تا که گذشت بر شیبی که نماز میکند او پس ایستاد و لشکر یاشق
 تا افاقان فایع شد پس بگفت مرو را در قاف لغزین که چگونه ترا بر سر یاد در د لشکر بان من که ای
 حاضر آمد گفت من در آن میگفتم بکنی که لشکر او بیشتر است از لشکر تو و سلطنت او غالبتر است و قوت
 او سخت تر از تو و دردی خود را بر تو می آوردم در غی یا تو صاحب خود را پیش او و او از لغزین گفت
 که هیچ توان بود که با من بیایم من مواسات کم ترا بنس خود و در د طلم ترا بر بعضی از خود گفت

که در سب بنی
 انجیل صحن موم

گفت علی اکرام من میوشوی از برای من چها و خصصت را بیچی بلکه در آن بدو نماند و صحیحی که
 در و بیچاره باشد و سوزانی که در و بیچی نیاند و صحیفی که در و مگر تا باشد میگفت دو لغزین
 که در آن مخلوق قادر توان بود بر و خصصت آنها گفت بدستی که من بگفتم که قادر است بلان و مالک
 است از او ترا پس او در آن وقت سر میگرد تا او قفسد بر است عالمه از فرمودی تا که هر دلیت یافته
 بود و بیچی و بان عمل میکرد پس چون دید ایشان را گفت مرا ایسا که ای قوم اخبار را کنید پس
 خودتان بفرمودی که من در و کردیم شرف و غریب زمین را و بر بجزان و سهل و سول آن و نوب
 و ظلمت آن پس یافت مثل شما را گفت اخبار را کنید مرا که چیست حال شما که خود در دکان شما بر دکان
 حاضر ای شاست گفت در چنین کردم تا فراموش کنیم مگر ما و بیرون بود زکریا از دلها ای ما گفت
 چیست حال شما ای شما که نیست در مواضع او گفتند ترا که در میان ما دند و در کار نیست و نیست
 در میان ما که گفت چیست حال شما که نیست بر شما و او حکام گفتند که ما بر یکدیگر بیچی میگفت
 چیست حال شما که نیست در میان شما ملک گفتند که ما مکار و بی علم گفت که چیست گفتا صلی و
 قفاست بیچی خود گفتند چیست اگر ما نظر میکردیم در امانت ای ارم و بر یکدیگر تریم میگفت چیست
 حال شما که در میان شما نازم و خلاف نیست گفتند چیست گفت دلها ای ما و صاحب ذات من ما گفت
 چیست حال شما که کس کرده نیستید و کشته نمیکردید گفتند که غالب است طبعها ای ما بیچی و بر
 و در او بیخته و بی نفسهای خود را بجهت گفت چیست حال شما که سخن شما بکلیت و هر بقره شما را
 و در سست گفتند ترا که ما با یکدیگر دروغ نمی گویم و فریب نمی دهیم و عیب نمی گفتم بعضی زما و
 بعضی را گفت پس اخبار را کنید مرا که چیست که در میان شما از سکین است و نه فخر گفتند ترا
 که ما تقسیم بسوی تو میکنیم گفت چیست حال شما که در میان شما غلیظ و درشت نیست گفت چیست
 دل و تو قانع گفت چون است که عمرهای شما در آن تر از عمرهای دیگر است گفتند ترا که ما از ما میگویم
 حق را و حاکم میکنیم سخن گفت پس چیست حال شما که غلط نمی باشد گفتند ترا که ما غافل نیستیم
 از استغفار گفت چیست حال شما که ترک قوم کرده اید گفتند چیست اگر ما فسر خود را فرغان

کرده ام

کرده ام بر بالای غزا میکنم نفسهای خود را و حیثیت حال شما که نمی رسد بشاقت گفتند ترا
 که ما تو کل نمیکند غیر بضای تعالی و طلبه با آن نمیکند با تو و دست او کان گفت در آن لغزین
 حدیث کند مرا ای قوم که حسیبن بودند در دکان شما که حسیبن میگردد گفتند ترا ای مادران
 خود را که تریم میگردد ندر و مسکاف خود نشان و بخشش میکند در قافرا نشان و عفو می نمودن
 ظرا ایشان و بیکی میگردند بده بدان ایشان و استغفار می نمودند برای کاران ایشان و بیچی
 با درجم ایشان و او را میگردد ندامت ایشان را و است میگفتند در آن و در و بیچی میگفتند بر صاحب
 فرموده بود خود را بیچیل و بیچی این امر ایشان را پس قامت کرد نزد ایشان ذی لغزین تا رحلت
 نمود از دنیا و عزو و با نصد سال بود امر او بنین صلوات الله علیه فرموده ای و زمان بر رسید
 از خطایی که اگر گفتند میشوند و اگر بنها را داشتند بیچی را اند و بنیادت ناید مری که اگر بگفتند
 در بی با بدیشان و اگر بیحای ما ناید میگردد شما را و اگر بنها را داشتند بیچی را اند و بنیادت ناید مری که اگر بگفتند
 بیچیه فرمود صلی الله علیه و آله و علی بن اعلیه السلام بدستی که خطای تعالی داشته ترا با بیچی
 که ترا ز ستمه خلاصی را با راستی کرد و دست ترا با سستی بیچی تعالی نشان که آن زهد است در دنیا
 و کرد ناید و نیا که نیافته آن فرسوز را و دیگر فرموده که چه تقوی در قول الهی است که ایت الله
 یا لغزین و ای حشاش و دیگر فرموده که بریزید و بر سید از خطای قالیچه او جمع خیزت و گفت
 آنگاه که صفیان بجزانند و فقها پیش بدانند و هفت بیچی ایشان را و بیچی خیزت و دیگر آنحضرت
 فرمود که بخون ترا بچیه من می ترسم بر امت خود حیات و طول امل و اما هو ایس با بیچی در داری
 و اما طول امل پس فرمودش میگردد اخوت را و دیگر فرموده که هر گاه بدیدید مری که داده اند اولاد
 در دنیا پس زکریا میگردد بد با و چه او رسیده حکمت را و دیگر فرموده که خازم من قضا است
 و طعام او مانن بر هاست و سرا کرده آودست و جامه اش کهنه است و دل او طماع است و
 بر او میکند هیچ چیز را با سلامت و مرد نیست که اسامه من زید خود را دیده و تا یک ماه پس شنید
 رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا فرمود که ای بیچی نینداید از اسامه خزینه است تا یکبار بعد

که در سب بنی
 انجیل صحن موم

که اسامه هر اینه طبعی الاملاست بان خداوندی که جان مجرب قدرت اوست که بر هم می آید و حقیقت
 خود را که می کند کان دارم اگر کجا بر چشم من بجهت برسد تا مقصد خودی تعالی روح مرا و برودم
 چشم خود را و کان دارم اگر فرو بیاید تا آنکه تصدق روح من بشود و غیره غیر خودم مگر کان
 دارم تا فرود برده هر که حاضر کرد در باغ فرمود که ای بصران آدم اگر شما هستند که عقل را دیده
 پس بشنایید و بنفسمای خود را در زمین کان که بان خداوندی که کان من بقیضه قدرت اوست
 بدوستی که آنچه و داده او را دیده هرگز آینه آینه است و و نیست که آنحضرت را یا بر بید
 که او را بر هام می گفتند او را و در عابد بود گفت با آنحضرت که ای سرور منان وصف کن برای من
 متقیان تا عیبی که گویا که من نظر میکنم با ایشان پس آنحضرت خود را کون ساخت از جواب
 او پس فرمود ای حاتم پس هر از خودی تعالی و نیکی بکن با انام زیرا که خودی تعالی با هر که آید
 و با نیکی کاران پس ناعت نکرد حاتم بان گفتار آنکه خود را در بان خلاصه بر او پس سناش فرمود
 خدا را و تا گفت و صلوات بر سقر فرستاد پس زبان مبارک بجای اسب او کشاد او را بداد سناش
 الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی بدوستی که حسن سخنان و تعالی آفریده خلق جهان را در
 هنگامی آفرید ایشان را که بی نیاز بود از حاجت ایشان این بود از معصیت ایشان زیرا که
 هر که نیکد او را معصیت کسی که ده عصیان او سرود و سود می دهد او را از طاعت کسی
 که او را فرمان برد بلکه هر که در عبادت نفس معاصیان و منفعت طاعت راجح است
 نفس مطیعان من نیست فرمود در میان خلق معیشتها می ایشان را در هر زبان و نهاد
 ایشان را از دنیا بخواهی که بود با ایشان را و او را پس متقیان در دنیا ایشان را از اهل فضل
 کامل در علم و عمل بر می آید از این احوال ایشان مستجمع جمیع فضایل نفسانی اند که متعلق است
 بدوستی بلا عاقل که آن علم است با عمل محض ایشان صوابست بلا فتنه و پرورش ایشان
 سناش در دوست در امور و روش فرقی است برای رضای خدای تعالی فرمود پس اینها را از چشمها
 خود را از آنچه سرام کرده خدای تعالی بر ایشان با حکام شریف عز و اربان داشتند گوشای

ایشان

خود را در علم فایده مند برای ایشان دو ما قوس سود مند فرود آمدن نفسانی ایشان و در کفری
 و بلا همی فرود آمدن آن نفسها در فریاد رخا و دیگر ایشان شکسته است در صورت شفقت
 بمصیبه دارنده و سال و داشته اند اشباح در او را ح خود را در مقام رضای الهی باید و
 سال و حسی که اند نفسهای سرکش زاده را در او مطیعیت ایشان را با بجهت در دست عیب
 نفسهای ایشان غیر قرب بارگاه او را اوقات تجسسه غایبات را صرف می نماید تحصیل چیزی
 که بخوف شده اند برای آن و بکل وجه روی آورده اند بفرمان حضرت بزرگان و انصاف ایشان
 با آن می بلند بر طریقی مع بلا خلیل مثل لغات سالکانه از برای حج حقیقی بخوانند حاصل
 و یقین داشته اند که آنچه با ایشان میرسد از مشقت و محنت هر چند عظیم است چیزی نیست که
 قرب محبوب و بل مطلوب پس سخن نزد ایشان منجاست و بلیست مثل غم و ایشان را از بلا و ضایعه غم
 آفریند می آید که نشت خدای تعالی برای ایشان قرار نمی گرفت و وجهای ایشان در ابدان بقدر
 بگریستن دیده و بختی می بود نذر آن او مید بجهت شرف شواب الهی ترس از عقاب بنا
 متاهی بر دست خال خلاق در جافای ایشان پس بر کجاست غیر او در دودهای ایشان پس
 نسبت ایشان بجهان همی نسبت کجاست که دیده باشد از اربعین یقین آنچه و عده کرده اند
 برای متقیان پاک دین چه ایشان را علوم بقیه حاصل شده که ساری محرابی صورتیست کافال
 علیه السلام نوک شریف العطا و ما از دست بیایا پس یکی ایشان در هشت اند منقول است
 حا و را و نسبت ایشان تار همی نسبت کجاست که دیده باشد از اربعین یقین ایشان بر عید
 عرصه است و کما بر کسی یاد داد مقید اند و گریان و ان یقین بعد و در هر کار موجب
 غلبه خویش و رحا بر بپرداز دلهای ایشان محرومست و سرهای ایشان مایوس و بعد
 های ایشان بجهت نشاء غل عبادت لا عزت و ضعف و ساجد ایشان بتاع دنیا بخواهی
 حقیق از دنیا بخراستند مگر آنقدر که سد رمق ایشان کند از غلبه و لطیف و نفسها
 ایشان پاکیزه است و عقیق صبر کرده چند درود کنی که که داد عاقبت ایشان را اسایش دران

ایشان

در حجاب آله تجارت سود کند که اسان کرد آید برای ایشان پروردگارا ایشان بدان آن دستکار
 خواست ایشان را دنیا بخراستند ایشان او را که مقروضت بشنا امر که ایشان را دنیا بخراستی پس
 دیده دادند نفسهای خود را از آن گرفتاری با مشایخ پس صفت زدند قومی ایشان در زمان
 در جانی که خواستند این اجزای فرزند از روی نیان حیوانان در آن را بنیل و تانی فکر معانی و
 انظاری متنازه و همگین می سازند بر آن نفسها و با نیشه کردن فراوان و سرور می آید
 بان در دای در دست و شان پس کوزند با حق که در روشنی و آذونندی باشد همان میل کند
 بسوی آن بجهت طعم کردن دران و دیده و روشنی و چشمه ارد نفسهای ایشان بسوی
 آن بشوق آنکه و عده فرموده حق تعالی در دین آیات با برکات آن ثواب و نعم و جنات و کائنات
 که آنها پیش چشمهای ایشان بر پاست و کوشش نمایند بر جویی که خدای تعالی خواست و
 چون بگردند بر آن حق که دید و بخوبی باقی باشد آن بجهت حق عمل و علا بدان و عذر فرمود از عذاب
 و عقاب فرود آن بسوی آن است مسامح دلهای خود را با اضطراب و کان رفته که او از فکر
 جمع چون اول او از سر تا نو آواز او که ز فر و شوق عبارت از است هست در بطنهای کوشها
 ایشان پس ایشان بنفشه خم دهنده اند و میل کند بجهت حضور بر میانهای خود در رکوع بر زمین
 نهاده اند پیشانیها و کفها و زانوها و طرفهای قدمها در سجود و بکل اشخس طلب میکنند
 بسوی خدای تعالی در طلب هر که در او آید کردن گردنها و حمد و از آن نار و نار و درها پس بر
 یا مانند انایان نیکو کاران بر چیز کاران تحقیق تراشید ایشان را خوف و خطر همی تراشیدند
 چه که ایشان است استقامت احوال آنست ایشان میگرد بسوی ایشان ناظری ندارد ایشان را
 بیا و بحسب ظاهر و نسبت بان فرموده ایمان بلکه زرد و ضعفی نمایند بواسطه کثرت بایست
 و بیداری و مگر که ناظر تحقیق شود آید مردم کرده اند در کفها و هرگز آینه آینه با ایشان
 امر عظیمی که اتصال ایشان است بلا اعلی بر اشتغال سزایشان با مایوس جل و علا پس می آید که
 میکند چیزی که بر وقت از معارف عقلا از است که کجاست نیست می دهند ایشان را بجز آن با وجود

آنکه هستند ایشان در فتنه خشنودی خود اند از اعمال خود عمل قلیل و بسیار بی ثمران عمل کثرت
 و جلیل پس ایشان بر نفسهای خود عقبت گفته اند و آن کرد ارضای خود تر شده اند که سواد که قبول
 نیستند و پذیرفته نکردند و رویت که امام زین العابدین علیه السلام در مورخ بر مرحله تلبیه
 میفرمود تا که بهوش افتاد بحسب ظاهر چون آنان با از آمدن آن سال رسیدند فرمودند که تو مید
 کحق تعالی در جواب آن فرمود که لا لیک ولا لحدیک دوستان بر گردان چه نوع برساند و ای
 بر دیگران چون شنایش کند یکی از ایشان ترسد آن آنچه گویند بر او را مردمان پس گویند ما آن تر
 بر نفس خود از غیر من و پروردگار من تا از دست نفس من از دست پروردگار من برانداخته
 میکند و بگردان ما تا ضلقتا آنچه کانی بر بند و بر او را بر این آنچه می دانند و بحسن ظن
 بر او نیکی نام می برند پس از نشانه یکی از ایشان است که بی او را قوی و محکم در دین و استقامت
 درونی و لاین و ایامی و یقین و حرمی و در فعل و دانشی در سل و مایه درونی و نوری که بر
 در عبادت و تحمیل از فقر و قنات و شکای در وضو و طلب و در روزی حلال و نشاط دران
 راه راست و ورع و باز ایشان در انضمام میکند کارهای شایسته و سلا که او در تری آنرا که
 مبادا نیاند بر فرقه شایسته میکند و مضدا و مشرف است و مبادا میکند و مضدا و مشرف است
 شب میکند تا ند ترساند که ناکه بر بخیزد و عمل از وفوت شود و مبادا میکند فرسان که طاعت آن
 در نعمت می داد ترسانست برای آنچه ترسانیده شده از غفلت و تا دانست از آنچه باوریده
 از فضل و رحمت اگر سر کشی کند براد نفس او را آنچه نگردد و تا در حد و را خواهرش او را آنچه
 نفس او را و دست دارد و شوی چشم او را از آنچه نیست که بر او نمی آید و بعد در زیدان او
 در جویبست که ندارد ایفا و می باید از او بود دنیا می آید علم را جلوه گفتار سل که بر او بی
 او را که نزد کست اصل او از کست لغزش و لا و خاست است دل او با حق است نفس کامل او
 از کست خود را و بقدر ضرورت دیگر بطلعت می میرد فطنت او دل سخن میگرد و اساست
 کار او را که او از دشواریهای دنیا و دست و از امتاع او محجور و محفوظ است دین او

معلوم

کویت مازنا اختیار رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که زبند در دنیا بسیار بجزید اندر و اندوه
 با و زهد در دنیا روح و ریاضت می دهد قلب و بینش را و امام صادق علیه السلام فرموده که در
 آنچه دل خود را بدینا داده ای بخته آنان سه خصلت را می کنی که ایان ندارد و آرزوی که در پاشنه
 نیش و آمیزدی که بان نمی توان رسید و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که دنیا گاهی برای
 و گاهی برای آن است آنچه هست مرزا در وی اندر تا بر صفت تو آنچه هست از بر تو سران
 می زند از حق و بر خود را در حق نیاید از بقیوت بعد از آن در حق این کلام در آرزو دیگر فرمود
 که هر که ما بر بند از آنچه فوت شد از راحت یافت بدان او هر که قائم شد تا آنچه بود آمد و چون
 گشت هر دو چشم او امام صادق علیه السلام فرموده که چون شای تبارک و تعالی سگوار زلف
 تو شد پس احترام تو برای حییت و چون روزی مقوم است پس حوص برای حییت و اگر
 حساب حقیقت پس جمع آن برای حییت و اگر داده ان خدای عز و جل است پس محمل برای حییت
 و اگر محترم آن جان شوی تعالی است پس معصیت برای حییت و اگر شیطان دشمنت بود غفلت
 برای حییت و اگر کرد و بر اطاعت خود پسندی آن برای حییت و اگر هر چه بقیضا و قدرت
 پس اندوه برای حییت و اگر دنیا برای فحاش است پس دام دور برای حییت به قول الله علیه و آله
 فرموده که غافلترین مردمان کسی است که بند نگیرد از تقیر دنیا از حالی بچاهی و غنی ترین مردمان
 کسی است که اگر سرپوش نباشد از امر المؤمنین علیه السلام فرموده که بعضی آن حکا و فقهها و فاشند
 یعنی سه چیزند که نبود با ایشان جاهلی که هر که قصد او از آن است کفایت میکند خدای
 تعالی قصد او در دنیا و هر که اصلاح کرد بجهانی خود را با صلاح ارد خدای تعالی اسکار
 او را و هر که با صلاح آورد آنچه میان او میان خدای عز و جل است با صلاح آورد خدای تعالی
 آنچه میان او و میان مردمان است و امام صادق علیه السلام فرموده بدهستی که او دیگر
 علیه السلام بیرون رفت روزی که میخواندند بود را و هر چه که از خود خواندی باقی مانده بود و نه
 شلک و نه مرغ و نه درنده مگر که با او خواندی پس لا يزال میرفت تا سنجی شد بگوهر پس بر آن کوهی

علوی

عاری بود که او را خرقه ای گنجد پس چون شنید از زبند که بود و آواز ستیغ و طوبی بر او
 داشت که او دوست علیه السلام پس گفت داد که او خرقه ای آری نصبت بر من می
 تا با ایلام بسوی تو نکتند نه پس کز نیست داد که نگاه و جعفر ستاد خدای تعالی بسوی وی
 که او خرقه ای سر زینت من داد او را و جعفر ازین معایت را پس برخواست خرقه ای و دست
 و او گرفت پس بالا برد بسوی خود پس داد و گفت ای خرقه ای هر کجا می رود گفت نه گفت هیچ
 سجده راه داده در آنچه هستی در روز عبادت خدای عز و جل گفت نه گفت این عارضی در من میشود
 گفت پس چه میکنی هر چه که ایضین باشد گفت داخل شو با من و عبادت کن از آنچه در دستت
 داخل شد و او بر علیه السلام دید در روختی از آنکه بر سر می پوشیده بود و ایستاد ایام
 و بخته پس بوی بد از حدید که در روختی پوشیده بود پس خواند از او علیه السلام نوشته
 بود که من فلان پادشاه بودم که هزار سال ملک داری گفتم هزار شهر را نگردم و هزار دستیار بکار است
 پس آخر من آن شد که خاک ستر من بود و سگ باشت من بود و دران و ماران و هسایه های من پس گفتم که
 کند مرا پس معرود مشهور دنیا امیر المؤمنین علیه السلام فرموده و در بعضی از خطبه های خود باینکه دنیا با
 فحاش است و آخرت دار مقام برتر از دنیا است و در بعضی از خطبه های خود فرموده که نیست
 از قمار دنیا و بیرون کشید دنیا را از دلهای خود تا آنکه پیش از آنکه بیرون رود از آن بدنه ای نمایان
 دنیا عیب سید و بر او آخرت مخلوق شده اند بجز این نیست که دنیا مانند زهر است بخورد آنرا کسی که نشنا
 آرزو بدستی که بدهد هر که مرده در ششکان کوبند که چه فرستاده و مردمان کوبند که کذا داشته پس بین
 فرموده عیسی تا با آمد برای شما و با پس مکنان تا با باشد بر شما پس بدستی که محرم کسی است
 که محرم کرد او را و خدای تعالی از فقر آنچه مراد است و رشک که کسی است که مبادی او را کزین
 باشد عیبرات و صدقات و نیکو در دهشت با نافرمانی او با ندرت خوشتر و بر صراط بان مسلک او امام
 صادق علیه السلام فرموده که عیسی آدمی که بر سرش بختی در دنیا و آن در آن باشد بر او با نیک
 دروند از او و پشت کشنده باشد از پس نیست اتفاق یا اقبال که مضرت نکند او را و نیست اسباب

با او با کفایه دهد او را و روا نیست که مردی فوت با امام حسن بن علی علیهما السلام که او میدید
 من احسان مرا به معرفت دنیا و انبوت پس نوشت بسوی وی که بنم الله الرحمن الرحیم بدستی که
 هر که طلبگر خوشنودی خدای تعالی را و ناخوشی مردمان کفایت میکند او را خدای تعالی از این
 مردمان و هر که طلبگر خوشنودی مردمان را ناخوشی خدای تعالی خدای تعالی او را با کفایه داد
 خدای تعالی و علیه السلام کوبید حادثه عود که بگری می رفت با امیر المؤمنین علیه السلام بی رفتن به هر چه
 که آن فریه است از قریب کوفه که آنجا بود و خود دیدم بر این که تا قریب سیزده آنحضرت فرمودند که چه
 میکند این تا قریب گفت خدا و رسول و ان عمر رسول او را تا ترست فرمود که او مثل دنیا و آخرت من بند
 تا قریب و میگوید که لا اله الا الله حقا صفا صفا صدقا بدستی که در نایب می دهد ما را و مشغول
 می کرد ما را و حیران می سازد ما را و از غمی که ما را می ملازم دنیا مهله مهله ای ملازم دنیا و تا
 دتا ای ملازم دنیا جمعا جمعا تا فی سازه و نایب قریب را بعد از قریب هیچ روزی نیست که میکند روز از ما
 الا است میگرداند بعد از آن زمان ما را بدستی که گشای کرد آینه ایم دار باقی را در وطن گرفته ایم
 دار تا فی ما بسیم که بدیم آن قصصی که کرده ایم در و مگر و نمی که بماند ما را حرامت گفت با امیر المؤمنین
 مضار این لای و اند فرموده اگر می داشتند این لای می گفتند مسیح بن مریم بعد از آن معصوم و بیسواس
 آمدند پیش بریانی و گفتند ما را بدستی که مسیح برست بر این تا قریب را بر حقیقت که میزدی آنرا گفت
 و اگر گفت و بیاید دزدان کرد و من میگویم حرف زانا رسید آنچه که بر آید در ما و بر این گفت یعنی
 خودتان که چه کسی خدایگره تر از این گفتن من می که در و شیشه با من بود گفت ایامان او میان بعضی
 هیچ خوشی هست گفت او هر چه است گفت سخن بیهوده آنکه که شده است این را از من بیهوده گفت
 علی پس او صدان شد بعد از آن گفت بر خدا که من با قدام در توبه که با شد و ما را خیر برین بجهت که
 تفسیر کند آنچه میگوید این تا قریب و بروست که بفرستد علیه و آله چون می آمد از سفر انداخته
 فاطمه علیها السلام میگرد و داخل میشد و در آن میکشید نزد او و رنگ داس آرد بیکاری
 از سفر فاطمه علیها السلام در دست برین ساخته بود از فقر و گردن بند و دو کوشا و برده

که از پیش در او بخته بود برای آمدن پدر و شوهرش پس چون آمد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد با
 پس ایستاد در اصحاب بر دستهای می داشتند که توقف جواد کرد با او بیرون خواهد آمد بدستی که
 مکت او نزد او پس حضرت بی نیک بیرون آمد بر ایشان و غضب معصوم شد بر روی مبارک آنست
 نه صریحی کان کرد فاطمه علیها السلام که آنحضرت در ننگ کوبید که بخت آن دست و سخن و فدا و برده
 بود پس آنها را همه فرستاد پیش آنحضرت و گفت برنده را که بگوید خود تو بر سلام رسانید و گفت ایها
 در راه خدا صرف کن پس چون آورد او از فرموده سخن کرد سه مرتبه فرمود که خدای او بد من نیست دنیا
 از عود نه ازال بجز بگری و اگر می بود دنیا که قدری می داشت نزد خدای تعالی از خیر مقدان باد و پیشه
 می خوردند کاران ازان هر که یک شربت آب بر ایدان از رخاست آمد بخانه وی عبادت هر روز و هر روز
 که چون وفات یافت اسمعیل بر امام جعفر علیه السلام واقع شد از غم و تنگین او آنحضرت نشست
 و قوم بود که او نشستند و در مانی سرد پیش آنکه بود بعد از آن مریدانست و گفت ای مردمان بدستی
 که این دنیا در افشست و داری فراموشت ز دار با قریب که فرات ماوت حرق حق است که در کوه نشسته
 و چون شجاست که با ز کرده آید میگرد و بد دستی که بشنا و توند مردمان و حسن عز و صحت کن پس هر که
 تکریمت بر ما را و خود برادد او بر خواهد گریست و هر که پیش فرماتد فرزند خود را از خود پیش برده
 رفت نبردند بعد از آن گفتی که بقول ای قرآن جز می که بر او در خود را نشسته گفته بود این معصوم را پس
 بد دستی که من فراموش کرده ام عهد او را و یک صبر من بران معصیت صبر نیست جمیل گفتند امام صادق
 علیه السلام که کدام خصلت بر میگوید است فرمود که ز قادی مهابت و جود و طلب مکارفات و تقا
 بی شماع دنیا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده هر که با باشد و دور او پس از مغیبت و
 هر که دنیا همت اوست سخت میگرد و حسرت او ز دنیا شده اند و هر که از ای او بدتران او را زود
 پس و محرم است و هر که باک ندارد بر کسوفه او را و هر که باک سالم باشد بر ای او بدتران او را
 است و هر که تعاهد نموده نقصان او نقص خود غالب میگرد و هر که با باشد در نقص پس بر که معرفت
 برای او بد دستی که دنیا سر را است شربت و مراد از اهل بیت و بد دستی که اخوت را بر اهل بیت و هر که

کلی

که کند نفس خود را در مقام حیرت اهل دیار عیت نخواهند داشت در دنیا و شاد نخواهند شد باریش
 و رفت اولاد و عین نخواهند داشت و سختی و بدوستی که طالبان دنیا دارند و در طلب
 ایشان جریان و بویان و غافل نیستند لکن غافل از آن نکته اند و بر آن نکته نشسته می آید
 بدوستی که خدای تعالی فرمود خلق را و نیکو کرد آید او در دوزخ ما را ایشان آن از جهت نظر حق تعالی
 که بسوی ایشان دارد و صفت کند دنیا را ایشان نیکو کرده و در مقام و حیطه بیوفی رفت کرده
 ناز عیب و میل نایند بدارا السلام که خوانده ایشان را بخت آن و دعوت کرده علی ایلام پس ایشان
 بوعده الهی میبکنند بر تنگی معیشت و شکایای پیشه می نمایند و مکره و شدت و دشمنانی میباشند
 بآنچه زاد حق جل و علاقت از انب و کرامت و بدل و ذم میکند نفسهای خود را از جهت رضای حضرت
 عزت و هست عاقبت و اعمال ایشان شهادت پس ملاقات میکند بجزای الهی و از ایشان دعوت
 باصدا که نعمت بیغین دانسته اند که در راه انکسار واقع است که گذشته اند و انکساری که
 باقی مانده اند چه هیچ کس را از او بزرگو بزرگ نیست پس نوشته بر او بد از جهت آسوت خود
 غیر طلب و تقوی بر شدن آن طلبه ناس شش در رشت و حضرت میکند بر جرای فاقه و دما ری
 اند از نزد ریس پشت و می فرستد عملهای نیکو از پیش و دوستی می نماید در راه خدای تعالی
 و در تنگی و درون فقره راه او پیش از پیش از جماعت مصاحبه است در هدایت و اهل بیرون در
 آخرت امان رضا علیه السلام فرمود که فرمود عیسی بن مریم علیهما السلام بر سوار را که میبندید
 بر آنچه شرم شد شما از دنیا می شمارد سالم با نماند بر شما هم اگر نمیدانستند اهل دنیا را آنچه
 فوت شده از دنیا ایشان هر یک که بیلا منتست دنیا می ایشان و امام خود باقر علیه السلام فرمود
 که اولی مرتب صلوات الله علیه در کوفه و حق نماز کرد و منادی کرد که در نماز ما را همه بار چنانچه
 شنیدند اهل مسجد که ای مردمان بجهنم راه کنید تا رحمت کند شما را خدای تعالی پس بدوستی
 که نمانده شاهد شده در میان شما رحمت پس پشت قریح و مشغولی شما دنیا بدانند تا که
 در بر رحمت سازد راه کند و رحمته و انتقال نماید بر بهترین چیزی که حاضر است شما را از راه

و نوشته که آن تقوی است و باید بدوستی که راه شما برود میسر د و بر شما بر صراط است در دنیا
 نتواند و هو لا عقرب و پیش شماست و در راه شما عقبه سختی است و من از دل بر حق خیمه که لا
 بدوست شما را از کشتن بران و توقف در آن بدید که رحمت نجاتی باید بدید از حول آن
 و بزرگت خطرات و شایع است نظران سختی است سخنران و اما بملک است نسبت بری او
 بعد از آن انجبار امام صادق علیه السلام فرموده که روح بستر علیه السلام و هزار بار با صد سال
 زیست کرد از آنچه هشتصد و پنجاه سال پیش از آنست بود و نهصد و پنجاه سال فرم بر او
 نمود و در ویست سال در ساختن کشتی بود و با صد سال بعد از آن که از کشتی چرمن آمد زیست در
 بعد از آن آب زمین فرو رفت و شهرها بسو شد و ساکن کرده اند بر نودان خود را در دنیا بعد از آن
 ملک موت آمد او را کف مروا حاجت تو چیست ای ملک موت گفت آمده ام برای قضی دحض تو
 گفت ای ای که ای که از آفتاب بسایه روم گفت بی پس فوج کرد بعد از آن که گفت ای ملک موت پس
 گویا آنچه که گفته من از دنیا مثل کشتن من است از آفتاب بسایه پس سخن آنچه تر فرموده اندیانت
 و دیگر امام صادق علیه السلام فرموده که هرگاه در آورد دنیا را در بی دهد با و محاسن غیر اولاد
 و هر چه پشت کرد نماید از و سلب میکند از محاسن نفس او را و اولاد من صلوات الله علیه فرمود
 که چه وصف کن سزای که اول او رخ است و عینا و آخر آن قیامت و مفا وقت از اهل و احباب
 در حلال او حساب است و در حرام او عقاب هر که تو از کرمت در در ورفته افتاد و هلاک و آنچه
 محتاج است کرد در شده ملک شد و عساکر و هر که پشتافت بدین وقت شد از راه و سود و هر که
 شقا عد شد از در و معاصی او فرود و هر که نیست بد بود اعتبار دنیا با از خودش نه است
 را و هر که نظر کرد بسوی او نظر در روز بود که سساخت آرایش دنیا چشم بصیرت او را رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرموده که بدوستی که خدای تعالی و حق فرستاد بدی که تبع انکار کنی که خدایت کرد
 ترا و بدوستی که هر که در کرد ترا بدوستی کند هرگاه که بسید خود در دل شب تا نیکه و بدی
 کرد او را همی می سازد خدای تعالی فرم بر او دل او پس چون گفت که ای پروردگاد من نای کند او را

مجلسی در شرح
 این حدیث است

حق جل و علا که بیکای بدی من از من در خواسته تا بدم ترا و تو کوی من تا کفایت کم ترا بعد از آن
 فرماید حق سبحانه و تعالی بر فرشتگان خود را که ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من بد دوستی
 که خلوت کرد با من و در دلان شب و تطالین غافلان و غافلان در خواب غفلت اند که با شکیه من
 آمد بر ما و با من فرمود که بر شماست ای قوم من بوجع و اجتهاد و عبادت رب عبادت و زهد
 و در زهد و درین دنیا خود و در دینی در میان خود نماند و زیاده دنیا در غرور است و در انزال
 و بیان مغروران که دنیا هلاک ساخت ایشان را و بسا اعتقاد کند که آن با که خیانت بود آورد او را
 بسا اعتقاد کند که آن بود که فریب داد او را بآن بنده بد دوستی که در پیش شما را چیست و در و در آن و
 سرایت بر حور و بر بیت بر صراط جانکد از و با جا بست بر مسافر از آن داد و نوشته و هر که نوشته
 بر نداشت و سفر کرد هلاک شد بی اندیشه و بهترین زاد زاد تقویت ای آخر الخیر کوی شرح کافی
 که خریدم خانه را بهشت او دنیا در طلاق و شرم مجوز و ششها دم عدول در ساندیم پس این خبر با میر
 المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام رسید پس فرستاد بسوی مولای خود تا فرستد
 دفتر پیش او پس چون داخل شد مدد و گفت ای شرح ای خدیو خان را و عجله در آن با بر نشسته
 و شهود عدول بران گرفته و ما را با و در آن کرده گفت گفت ای شرح من از خدای تعالی که او
 دور باشم که بفرستد بسوی تو کسی را که نظر کند در کتاب او و بنظر رسد آن عیبه ترا بر من بر ترا
 از خانه تو در حالتی که شام خص و طاهر باشی و تسلیم کند ترا بقرت بی شاید پس بظن کن ای شرح
 که نای تو بخوید با شی این و در آن غیر مالک خود با نقد کرده باشی بهای آن از غیر حلا خود
 که در آن حالت تو زبان زد عالمی در داد و نیا و هر در سرای اخوت بدانکه اگر تو بودی که می آید
 من ترا خریدن چیزی را که خودی بهشت داد دنیا را هر ایندی نوشتم برای تو قیاله برین بنده
 حضرت اما در پس و عیب شکری در خریدن ای داد بدوستی و بالان از او ان کثرت باقی است
 مقدار و قیاله ایست که بسبب آنکه از شرح این چیز است که خریدم بنده خود از مرگ که
 بر من کرده شد برای رحمت از دنیا بی خدا و با و با وصف فرمود نبوت بجهت قرب او و حق

برای بخورد و اعتبار خود اذان مغرور ساری را از سرای غرور از جانب فانیان و خطه هالمان
 وضع میکند از راه سعادت نهات از غیبات خداوند مستفی میشود بد و ای اوقات کلانم
 سارید از آن و بخادم و دایه و اولاد و اتباع که واق در معرض عاهات و سجد دوم مستفی میشود
 بسوی دوا می نصیبات از او بوند کوره مقرونه با فوات و داعی صاحب نصیبات و بد نصیر
 مشغی میشود بعد از آن زوهای هلاک کننده در فریاد نا رسیده نماند و استحقاق و شایع دنیا می
 نکار موجب سخت نفسی است و الفت نامه او بدین آمده تا با با با و در حدیثی است می شود
 شیطان کوه کننده مردمان از سلوک طریق کرد کار جدید نفس بیهوشی است بسیار و درین حد
 با ن کرده میشود در این دار چه شیطان باغری میبند از مدخل است در دوا می با عتبه بر شاز
 آن و بر آن زوهای بی شمار و آنچه صادر است از درین ابواب همی بر سر آن فریفته با ما ازین
 برین کرده شده با حلالی سراب برین آمدن از عزت تمام قناعت و بر داری و در آمدن از مذلت طلب
 و فریبی و خودی در آن سرای زیاد نیست بر قدر حاجت و مستلزم حاجت نیاس که
 منافست بفرماتست بر آنچه دریافت این مستزنی در آنچه خرید از همان درک و ازین وقت آن
 پس بر مضطرب سازند اجسام با شاهانست و شریکند و تبه کرده اند بهای ایشان
 در بایند صاحبهای کردن کشتان و زایلکننده ملک فرعونان مانند ملک کبری و نصیر و شرح
 پس فرادی و انسی با آن ای حاجتی پس باید که باقی کلمات شد امن شوی و ضعیف لعین خود
 اسرار حیوانات زمان ماضی و آنکه جمع کند مال را بر مال پس بسیار ساخت و آنکه با ناهاد
 حکم کرد و با فراخت و زینت داد بر بساط و ماندان و ذخیره بنهاد و اعتقاد کرد و روی بر
 آورد بجان خود بر این فرزند پس جمع کرده آن مستند بعین پس بر مسلک اوست فرستادن ایشان
 همه شان بوقت فریض و حساب و مواضع قرب و عقاب چون واقع شود بفصل کردن قضایا
 که بکار بقطع حکم میان حق و باطل و عالم و مباهل از آن کار شوق دنیا باطل کرد آن کو است
 بران مضان عقل چون برین رود بنده آن بدو و بسلطت ما نماند از آن زنیهای دنیا و بلکه

مجلسی در شرح
 این حدیث است

در قافله آن حضرت و آن ائمه و اهل بیت علیهم السلام فرموده بدوستی بیرون
و اولاد بجزایان و اتباع ایشان اختصاص یافته اند همه خلعت بیابری در ایران و غیر
سلطان و فخر و ایشان را امام رضا علیه السلام فرموده که کسی که در سید بقیه مسلمانی و در اسلام
کرد خلاف سلاهی که بر غنی میکند ملاقی جزای الهی شود در روز قیامت و او بر خشت کجایند
و این امین علیه السلام فرموده که من حراست میکند نظر زود را از جهت و غلبه و
در پیش عزیمت در شهر خود خورشید را هر آنکه ذکر کند معاد را و عدل کند وای حساب و قیام
شود بکفایت حتی در عزیمت وطن است و فقره در وطن عزیمت قناعت مالیت که از خود دارد
فقرت است اگر کسی که حق سبحان و تعالی فرزند فرموده در احوال آفتاب انوار فقر را پس
گرمش نشود فقرمگر بجزی که منع کند غنی چه نیگوست تراضع کردن اغنیاء فقر را بجهت
طلب کردن آنچه نزد خدای تعالی است از ثواب و بهتر از آن استغنائی فقر است براهی بجهت
و شوق و اعتماد بر خدای تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بخورد اید
مومن یا مومننه یا باسحق شها رد او را بجهت فقر او دست نمی آید شهنشیر کند او را خنقا
تعالی در روز قیامت باز رسوا کرد اند او را و دیگر حضرت فرموده که با رخسار یا بر انگیزان
مرا مسکین و بیوان مرا مسکین و حشر کن مرا در زمره مساکین و او را اندک آرد و در
بخت دست بگیر صلی الله علیه و آله و گفت بخدا که من دوست میدارم تو را در راه خدا
آنحضرت فرمود اگر تو هستی که دوست میداری مرا پس باز گفتند تا اقر زبیرا
که فقر شتابنده ترست بسوی کسی که دوست میدارد مرا از سبیل نامشغلهای او و دیگر
فرموده که نظیر کسی که فقر تو را شماس و نظیر کسی که فقر تو را شمس است
زیرا که شمس از ترست آنکه از هم فرزند نعمتهای الهی را و دیگر فرموده که هر چه دوست
داشت خدای تعالی در داد دنیا به هیچ می آرد او را کند یا رسول الله صلی الله علیه و آله
می آرد او را فرمود که در موضع طعام اوزان و آن بسیار دوست سخاوتی با بعلما را

بیاورد

که بر کفایت شک خود را و دیگر فرمود که در راهی بهشت کشیده است بر فقر و بر دست فرموده می آید
بر رحمت و سخاوتی تعالی را یعنی است از آنجا و دیگر فرمود که فقر و فقرت فقرت نیا و فقر آتوت
فقر دنیا غنا آخرت و غنا دنیا فقر آخرت و این موجب هلاکت و دیگر فرموده که کسی که
شده بدی من که جمع مال را باثر از اجران و لیکن در همه شده بدی من که تسبیح کوی که
خود را باثر از اجران و عبادت کن پروردگار خود را تا یاد تو اوست و گفته همان حکیم
پرسوزد که ای پسر من حاضر بشمار همگی را بکنی چه جاهای اوجه بدستی که بر دست
تو پروردگار او بکسیت و امام صادق علیه السلام فرموده که چون روز قیامت شود بداند در
بند مومن را از برای حساب که هر چه و اهل بهشت باشند یکی فقره دنیا و دیگری فقری در دنیا پس
فقره کوی که ای پروردگار من بر چه چیز داشته شام بهزرت تو سوگند بدستی که تو هر آنکه
می دانی که تو را و ولی ولایتی ساخته بودی تا عدل کند در او یا خود تمام روزی نکند
بودی تا عدل کند در او یا خود تمام روزی نکند بودی تا عدل کند در او یا خود تمام روزی نکند
تا بر نوبت مراد می کند باشد ما بقدر کفایت آنچه دانسته بودم و در کرده بود
من پس حق سبحان و تعالی فرماید که راست میگوید بنده من بگزارید او را نام بهشت در
دو و باقی ماند آن دیگر تا چندان عرق از او برود که اگر جهل شتر از آن بیانش آمد
هر آنکه کفایت باشد او را بعد از آن به بهشت رود پس گوید مراد او فقر که چه چیز باز
داشت ترا که بد که طول حساب لایزال می آید چیزی مراد از چیزی تا آرزوی
شدم من باز سوال کرده می شدم اند چیزی دیگر تا بخواشد ما سخاوتی تعالی بر دست خود
و ملحق کرد اند ما ثلثان کوی که کوی کسی که بدین آن فقرم که با تو بود پیش ازین
بدستی که ترا تغییر داد نعمتهای تو بعد از من و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
که کذا شرف بافته عنکبوت در خانه دورست فقرت و پول در حجام سبب فقرت و
خوردن بر جناب مودت فقرت و شلال کرد بد بچوب که موجب فقرت و شانه کردن

کافیست ترا از دنیا آنچه به بندد کوی کسی که ترا بوشاند عودت ترا پس اگر ترا شایه باشد
که در دنیا نشینی و موی باشد که بر سواد شری من خوشا و شکیلا تو دلا پس خبر و آنچه
بعد از نیست حساب است بر تو با غنا و دیگر فرموده که قناعت کجاست که فانی نشود
دیگر فرموده که نیست غنی از کثرت متاع جز این نیست که غنا آن نفس است و دوا الهی گفته
که هر که قناعت کرد استراحت کرد آن اهل نماز و خیر و تقوی دارد بر اقران خود و عیسی
علیه السلام فرموده که بر روی کن طبع را از دل خود تا باز شود قناعت باقی تو بغیر صلی
الله علیه و آله گفته که نیست هیچ کس از غنی و نه فقیر مگر که دوست دارد در روز قیامت کرده
می شد در دنیا بعد از قناعت کوی عیسی قائم که گفت مراد صادق علیه السلام در روایت
میکنند حدیثی با آن بدو بر زکوات تو که او فرموده که سر بخورد رسول الله صلی الله علیه و آله از آن
کند هرگز ای ابن حجاج است فرمود که سر بخورد رسول الله صلی الله علیه و آله از آن
هرگز سر بخورد از آن جوهر کن عایشه کوی که سر بخورد رسول الله صلی الله علیه و آله از آن
جوهر ناصت فرمود و بغیر صلی الله علیه و آله فرمود که بار خدایا بگردان در قناعت و عایشه
کوی که همیشه دنیا بر ما دشوار و تیره برد تا رحلت فرمود بغیر صلی الله علیه و آله نگاه
ریخته شده دنیا بر ما ریخته و کوی که رسول الله صلی الله علیه و آله طعام بر سفره
بخورد تا رحلت فرمود و بان تک بخورد تا رحلت فرمود و روایت کند امیر المؤمنین صلوات
الله علیه و آله ای عیینه که آدم بخندت رسول الله صلی الله علیه و آله که پروردگار من آن
طعام که از آن از طعام فرمود که با عیینه فرو نشان اثر آن پس بدستی که پیشتر
مردم که سر خورده اند در دنیا و از خا هوشند که کسی ایشان در روز قیامت
و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که تو سبکتر است و دوری از خدای تعالی
سبب است و نزدیکی بخدا دوستی مساکین است و نزد یک شدن ایشان سبب خیر
نا فرود نشانه معرفت دارد در لهای شما هر که شب بزرگ و صبا کردارد در حاجتی که سبک

ایستاده موجب فقرت و گذاشتن رفته نخاله موجب فقرت و سوگند بدو فرموده فقرت
و دنیا مودت فقرت و خواب کردن میان شاهر و خفتن مودت فقرت و خواب کردن پیش
آن بر آمدن آفتاب مودت فقرت و بریدن ریخه و اسطه فقرت و در سال شب مودت
فقرت و ترک تقدیر در معیشت موجب فقرت باز فرمود آنحضرت که ای ایشا انکسر
شماره بجزی که بغیر از شما در روزی گفتند علی یا امیر المؤمنین فرمود که جمع کردن میان
دو نماز می افزاید در روزی و تعقیب بعد از صبح و بعد از عصر می افزاید در روزی و پیش
بصر می افزاید در روزی و استغفار می افزاید در روزی و رفتن آستان خانه می افزاید
در روزی و موساسه و شکوی برادر می افزاید در روزی و پاندا د طلب کردن می افزاید در
روز و بکار داشتن امانت می افزاید در روزی و گفتن حق می افزاید در روزی و اجابت
مردن می افزاید در روزی و ترک کلام در تلا می افزاید در روزی و ترک حرص می افزاید
در روزی و شکر ستم سبب افزاید در روزی و اجتناب نمودن در روزی می افزاید در روزی
و شستن دست پیش از طعام سبب افزاید در روزی و هر چه می افتاد سفره می افزاید
در روزی و هر که شسته خدای تعالی را روزی می یاد دفع کند خدای تعالی از وی
هفتاد دفع از بلا که آسمان تر آن فقر باشد بر سید عالمی از امام رضا علیه السلام
از فقره کردن بر عیال فرمود که میان دو مکره گفت کفم فدای تو که می داد و مکره
یا فرود بی بر سبک الله یا نداشته که خدای عزوجل مکره می دارد اصلاح و انشا را و
فرموده که **وَالَّذِينَ إِذَا أَفْعَوْا لَكُمْ عُثُوبًا وَقَرَّبُوا لَكُمْ ذُلًّا قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
الله صلی الله علیه و آله فرموده که با مومن از غراب سه خصلت را بجان داشتن
میانشتر و بگرت از طلب رزق و سزد کردن او از شکر و رسول الله صلی الله علیه
و آله فرموده که هر که با مکره و صبح است جسد او و این است در راه خود و دیگر نزد
او قوت بگذرد هلت پس کوی جامع کرده شده برای او دنیا دیگر فرمود که با بر جیشتر

ان طعام بیقوت میکنند و حرام الهی در کردار او دیگر حضرت فرموده که میرانید دلهای خود را
 به بسیار خوردن طعام و شراب و بدستی که دلها بی بریند هیچی ذوق و قی که آب بر غلبه
 کرد بر سیدند آن حضرت که بیشتر آنچه آبکس با بدو رخ می برید چه حضرت فرمود که در عیادت
 نمی که شکست و فرج و دیگر فرمود که هر که سب کند بر عیال خود در طلب سلال پس او در راه
 خدای تعالی سعی کرده و دیگر فرمود که بدوستی که طلب کس سلال فریضه است بعد از فریضه
 و دیگر فرمود کسی که خورد سلالی را بی ایستد و بر او فرشته که استغفار میکند برای او تا
 ازان لغت فایع شود و دیگر فرموده هر گاه واقف شد لغت انحرام در اندرون بنده غلبه
 میکند او را هر فرشته در آسمان و زمین مادام که این لغت در شکم اوست نظریه کد خدا
 بسوی وی و هر که خورد لغت از حرام را میگردد و غضب الهی بر او نازل کرد و باز گفت
 نمود باز میگردد خدای تعالی بر رحمت پس اگر بر دست آمد و رنج او بیست باوشامی
 این مضمون ترا گفته که ای عیب کننده قرا یا مغرخی شوی که عیب غنی بیشتر است اگر عیب
 گیری و بدید بصیرت کنشی از شرف فغان و فضل او رنجی اگر صحیح است از تو نظر
 بدوستی که تو عاصی میگردی کاچی که ترا خدا در یاد بدوستی که عاصی شوی کاچی که فقیر
 کردی شامی گفته که ای نفس اگر تو عاصی شوی بوقی و فرزند باشی همیشه و غنا
 ترا حاصل باشد بکار از خود مطام و آرزو هارا که بسا آرزوی که کشیده شده بهلا
 و باز میدانه ترا از داد خود مطام و لذت عیش ترا مانع نیست پس در سلال آن نقش
 و استغناء حسابیت و در حرام اطعام تو زقوم است در روز و قیام مجلس خنده و
 در انتشار سلام بر خاص و عام حق سبحانه و تعالی فرموده در سوره شاکر آیه
 سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا إِنَّا أَسْأَلُكَ أَزْوَاجَهُمَا وَذُرِّيَّتَهُمَا وَأَنْتَ أَكْرَمُ مَا نَدْعُو
 جَاءَكَ الذِّكْرُ بِأَمْنٍ وَإِنَّا بِمَا نَدْعُوكَ عَلَيْنَا وَنَحْنُ عَلَىٰ نَفْسِهِ
 أَوْسَعُهُ وَفَرُودَهُ دَرَسَهُ نَدْرُكَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُمُ فَاسْتَلِيمُوا عَلَيَّ فَكَيْفَ تَجْعَلُونِي مِنْ عِبِيدِ

اللَّهُ مَا لَكُمْ مِنْ حَبِيبٍ وَفَرِيدٍ دَرَسَهُ نَدْرُكَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُمُ فَاسْتَلِيمُوا عَلَيَّ فَكَيْفَ تَجْعَلُونِي مِنْ عِبِيدِ
 و روایتست که بعد آمدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنگاه که سلام علیک با بعد و سایر
 بخت ایشان موست و دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که ابتدا کند بیک سلام پیش
 اجابت میکند او را و دیگر فرمود که بخوان کسی را طعام خودت تا سلام کند و اما بعد باقر علیه السلام
 فرموده که سه چیز در سالیان سه چیز کفالت و سه چیز مهلبات و سه چیز معیبات تا ما
 در سالی آن افشای سلامت و احطام طعام و نماز شب و در میان دستاوب گران و کفالت
 اسباب و صنوسد در سحرهای سخت و رفتن بروز و شب بسوی نماز و محافظت بر
 جماعات و اما مهلبات یعنی فرمان برده شده و هیای بر وی کرده شده و عیاب مردینس
 خودش و معیبات خوف الهی است در نهان و آشکار و میانه روی کردن در غنا و فقر و کج
 عدل در خوشنودی و نا خوشنودی و امیرالمومنین علیه السلام فرموده یعنی توده رسولانه
 صلی الله علیه و آله از سلام دادن بر چهار مرتبه است در حالت سستی و بر کسی که غسل
 نائیل کند و کسی که با نای بند کند و بر کسی که با نای بجهارده خانه نماید و من زیاد میکند
 بر شایسته آنرا یعنی چه نماز شام را از آنکه سلام میکند بر صاحب شطرنج و دیگر بر بلونین
 صلوات الله علیه فرموده که شش تن اندک سزاوار نیست که سلام کرده شود بر ایشان و
 شش دیگر از اخلاق قوم لوط است و اما آنکه سزاوار نیست سلام بر ایشان پس بفرمود
 در نصایب اند و اصحاب نزد و شطرنج و اصحاب خمر و ربط و طنبر و مشغول شوند کا
 سب امهات و شعرا و اما آنکه از اخلاق لوط است پس کلا از آنکه سزاوار نیست
 و شایسته مضطرب و رنخا و از آنکه نایبند و کثورتند بیکه از قبا و پیراهن و امام محمد
 باقر فرموده که سلام میکند بر بفرموده بر رضای و نه بر محوس و نه بر بت برستان
 و نه بر مؤید شرب خمر و نه بر صاحب شطرنج و نه بر بخت و نه بر مشا عربی
 کذبت محضات کند و نه بر نماز گذارنده که توانایی نداشته باشد که در سلام کلام

نیز که تسلیم از سلام کند قطعه است و در بر و فریضه است و نه بر سوزنده و باونه بر روی که
 نشسته بر رضا حاجت و نه بر کسی که دو حجاب است و نه بر ناسق که اعلان حق خودی نماید امام
 محمد باقر علیه السلام فرموده بدوستی که فرشته از فرشتگان گذشت توبی که است با او برود
 خانه پس گفت بر او فرشته که ای بنده خدا بیا ایستاده و توبی را با خودت برداری هست در
 میوه اگر سلام کن بر تو گفت ملو را آن فرشته که آبا میان تو و میان او قرابتی و خویشی هست با
 بسوی او حاجتی است گفت میان من و او قرابت و خویشی نیست و حاجتی نیست بر او می
 بر داری اسلام و حرمت او و من خدا نموده ام که سلام کن بر او برای رضای پروردگار عالمیان
 پس گفت آن فرشته که من میام آفریننده خدای تعالی صبی تو او را سلام برت میاند و میباید که
 جز این نیست که آفراده تو برای رضای منست و خدا تو را بی بدوستی که من و او بر کرد اندم
 برای تو عیبت با تو عیبت دادم تا از غضب خود و زینهار دادم تا از آتش تو و من قولی ندا
 میبراد و خود را که اسلام علیک یعنی سلامی باد برای تو از من حسین که من سب و عیال فرموده که
 فسک و کفر است از صاحب الهی پس سلامه تک و گفته اند هر که سلام کرد بر کسی بر مطیع حق یعنی
 است که گواهی داد از خطای تعالی و ثنات کرد بر تو بر طاعت تو و هر گاه سلام کرد بر اهل معصیت
 معنی او نیست که سلام مطلع کرده انده است بر نفس متقلبه شد و غفلت نمود و رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرموده که سلام است از اسماء الهی پس بیشتر کرد ایند از در میان نمودنات
 چه مسلم هر گاه گذشت توبی پس سلام کرد بر ایشان پس اگر بد نکره تو بدید میگردید
 که بهرمت از ایشان و یا بگویند تو بدید بیکر آن حضرت فرموده بدوستی که عاصیترین مرد است
 کسی است که عاجز باشد از دعا و بدوستی که بحیلترین مرد مان کنی است که بخال و زده
 بنام عباد بن یاسر رحمة الله گفته که سه چیز است که هر که جمیع کند آنها را جمیع کرده
 ایما را اتفاق از افتاد و اضاف دادن از نطق خود و بدل کردن سلام بر اهل خانه
 مجلس بیجا و دو قوم در ذکر خبیثات حق سبحانه و تعالی فرموده در سوره نسا

يَسْتَفْتُونَكَ مِنَ النَّاسِ وَلَا تَسْتَفْتُوهُمْ مِنَ اللَّهِ وَفَرِيدٍ دَرَسَهُ نَدْرُكَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُمُ فَاسْتَلِيمُوا عَلَيَّ فَكَيْفَ تَجْعَلُونِي مِنْ عِبِيدِ
 من استفتی تکتلم الا هو را بعهد ولا تحسبوا الا هو ساء سهمنا الایة ابراهیم
 امام موسی علیه السلام فرموده که باقی نماند از انسانی انبیا علیهم السلام الا یک کلمه
 و آن آنست که هر گاه ترا حیا نیست پس بکن آنچه خواهی و بدوستی که آن در میان بی ایبه
 شایع بود و امام صادق علیه السلام فرموده بدوستی که خدای تعالی کرده شهوت داده جزو
 نه از آن در زناست و بیکه از آن در مردان و کمره آن بدی که کرده خدای تعالی و بسبب دلایشان
 از اجزای حیا بر قدره اجزاء شهوت هرانی بی بود مهر مردی را زنا و او نیز فرموده که
 جاد جز و او را در آن در زناست و بیکه در مردان پس چون حیا شد زن جزوی انحصار
 او رفت پس چون شهو کرد جزوی دیگر رفت و چون ماضی کرد جزوی دیگر رفت و جزو
 زاید جزوی دیگر رفت و باقی ماند برای او بی جزو او جزو که تمام سیاهان و رفت
 و اگر عفت در زنا باقی ماند برای او بی جزو رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که ایمان
 برهنه است لباس او حیا و زینت او زناست و اول صاحب شهوت از فرج و هر چه بی
 اسباب است و اساس اسلام درستی ما اهل بیت امام صادق علیه السلام فرموده هر که
 سه چیز نیست در او پس امید داشته نیش و خیر او هر که کسی که نرسد خدای تعالی تا
 غیب و کسی که رعایت نکند نزد شب و هر که شرم نداشته باشد از عیب و رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرموده که نیست حیا در چیزی هر که مکره آرایش دهد او را و نیست
 بخش در چیزی هر که مکره عیب ناک سازد او را و فرمود آن حضرت صلی الله علیه
 بدوستی که هر چه را خلقی است و بدوستی که خلق اسلام حیات و دیگر فرمود که
 حیا از ایمانست و مردی گفت مرا آن حضرت لکه و صیبت فرما فرمود شرم دار از خلق
 تعالی همیشه که شرم می داری از مرد صالحی از قوم خودت و دیگر فرمود شرم داری از
 خدای تعالی حق شرم داشتند و ایک مردی گفته که من شرمی دارم از خدای تعالی

فرموده که اینست یعنی لیکن کسی که شرمی داد و از خدای تعالی عن شرمی است پس باید که حفظ
 کند سداً آنچه می شنود و شک نراند آنچه او در او می کند و باید که در کمره که در او می نشیند و هر که می خواهد که
 یا باید که در کمره که در وقت نیازش هر که چنین کرده پس بدستی که شرم داشته از خدای تعالی حق
 شرم داشته و گفته اند کسی که حسیا جامه خرد و او بر پوشانیده نهان خاخر بر مردمان عباد
 و از آن دعای شاعرین این مضمون را گفته که هر که از عفت روزگار خود را و شرم
 نداشته باشد بیست و یک آینه خراش می بخشد که خیری نیست در دنیا که خیری و نه
 در دنیا که خیر است و حسیا باشد بیست و یک مردمانی که حسیا دارد و خیر و باقی می ماند و
 مردمانی که با آن باقیست و بسیار است که سایل میشود میان من و میان آن مگر حسیا
 پس حسیا دوی امور نیکه است و لیکن چون حسیا رفت پس باقی نمی ماند و مجلس
 پنجاه و سیم در ذکر کسوف نفس و زنا حق سبحانه و تعالی فرموده در سوره نسا
 که **وَمَنْ يَتَّبِعْ مَظْهَبًا مِمَّا خَلَقْنَا لَهُ مِنْ عَمَلِهِ غَيْرَ الَّذِي هُوَ أَدْعَاهُ وَكَفَى
 وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا** یعنی هر که بکشد مومنی را بعد و قصد و حلال دانگشتن افد
 یا بکشد او را بر دین و ایمان پس یاد است او در نسخ است و حسالی که جاوید باشد در
 و خوشتر گرفت خدای تعالی پرو براند و در ساخت او را خدای تعالی از
 رحمت خود و آ ماده ساخته برای او عذاب بر او که با جهت از کتاب این نگاه
 حق سبحانه و تعالی از عید پنج چیز ذکر فرموده که در عظیم جرمی کافی بود
 و دیگر فرموده در سوره اسری که **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ الْكِبْرِيَاءَ
 وَذَكَرَ فِي مَرْحَمَةٍ** در آن سوره که **وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ الْكِبْرِيَاءَ وَتَقْتُلُوا
 وَسَاءَ مَا يَصْنَعُونَ** و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که عمل نکند پس اول
 عملی را که بزرگتر باشد از خدای تعالی از روی که بکشد بمنبر بی بامانی را یا ویران
 کند کعبه را که گرد آمده آنرا خدای تعالی آنرا قیله بندگان خود یا بریزد آب خود را

دو

دو زنی در حالیکه آن سرام برآید آواز بر تار در زمین بمبوسی بود و کار خود را ماند آواز
 برداشتن آواز سه چیز از سخن کردن سحر و در سخن خون بران یا غسل کردن از زنا
 یا خواب کردن بر زمین پیش از طلوع شمس و امام صادق علیه السلام فرموده که در
 فرستادن خدای تعالی بر او که ای داد بر شاد باش و بزرگتر از آن که در نماز است من
 تا و خطای کن خانه را از آستان و دیگر دان لغت مرا بر ستمکاران و رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرموده که هر آینه زوال دنیا اسان ترست بر شادی تعالی از کشتن مومنی و دیگر
 آنحضرت فرموده که اگر اهل هفت آسمان و اهل هفت زمین شکر شوند در خون مومنی
 هر آینه حق سبحانه و تعالی دو کسان برود همه ایشان را و بیدارند در آفتن دوزخ
 و دیگر فرموده که اول چیزی که حکم کرده شود در روز قیامت در باب خرمها
 خواهد بود و دیگر فرموده که اگر بکشد یکی مردی بر بصری و دیگری رضای باشد
 باشد بغرب که می آید او کشته او را و شکر است دان خون و امام صادق
 علیه السلام فرموده که در بی فرمود خدای عزوجل بوسی عمران علیه السلام که ای
 مومنی بگو مگر و بی سبب را که بر شاست که حد کنید در کشتن نفس حرام و بغیر
 حق پس هر که بکشد از شما نفسی را در دنیا بکشد او را خدای تعالی در آتش دوزخ
 حد کشتنی مثل کشتن او را صاحب او را امام محمد باقر علیه السلام فرموده اول
 چیزی که حکم کرده شود در روز قیامت آنست که بداشته شود پسران آدم پس
 فصل و قطع کرده شود در میان ایشان با نانی که در بیرون ایشانند از اصحاب
 و با نانی که با نانی ایشان هیچکس با نانی در میان بدانان پس باید مقبول
 قائل خود را و خون ریختن باشد در روی او پس گوید که این کشته مرا سخن
 سبحانه و تعالی فرماید که تویی قائل او را قرآنی نداشته باشد که پنهان کند
 از حق سبحانه و تعالی این حدیث را امام صادق علیه السلام فرموده که هر که

دو

بک نداشته باشد آنچه گفت آنچه گفته شود پس او شریک شیطانت و هر که پاک
 نداشته باشد آنکه بیند او را مردمان بد کنند او هر شریک شیطانت و هر که غیبت
 کند برادر مومن خود را بی طریق صواب که میان ایشان هست او شریک شیطانت
 و کسی که شعت داشته باشد بجهت حسد و شهوت زنا پس او شریک شیطانت با ن
 زود بد دستی که ولد از نارا علامتی چند هست یکی از آن بغض ماست که
 اهل بیتیم و دوم آن آنست که مهر با ن باشد بجای که مخلوق شده از آن و
 سیمر آن استحقاق او باشد بدین چهارم آن بدی حضرت برای مردمان
 و بدی حضرت برادران خود نمی باشد مگر کسی که متولد شده باشد بر غیر ازش
 پدرش یا کسی که مادر او با و حامله شده در محل حیض و امام صادق علیه السلام
 فرموده که هر که فاش شد چهار چیز ظاهر میشود چهار چیز هر که فاش
 شد زنا ظاهراً هر یک در زنا و هر که اساک کرده شود ذکوة هلاک میشود
 و هر که که حکام خود کردند در حکم با ن می آید باران از آسمان و هر که زینها
 ذمه بطرف کردند حضرت می آید مشرکان بر مسلمانان و امیرالمومنین صلوات
 الله علیه فرموده که دوزخ میگوید کسی که او میگوید متولد شده از حلال و او دست
 می داد زنا و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده کسی که زنا کرد بر زین سل
 یا بعدی یا مصداق یا محوسبه حرمه را سه پس توبه ناکرده مرد در حالیکه
 مصرود بران بکشد از خدای تعالی برای او در قبر او سیصد در را که از ومارات
 و عقربان و قملها که در دوزخ می باشند بیرون آید و او سوزند و در روز قیامت
 پس چون بیرون آید از قبر خود متذکر می شود مردمان از بوی بد او و بوی
 علامت شناخته شود و آنچه که برده می کرده در دنیا تا امر شود که او را
 بدوزخ برود و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که ای معشر مسلمانان

دو

بر شماست که احتراز کنید از زنا پس بد دستی که در و شش غصلتست مه دو
 دنیا و سه در آخرت فاما آنکه در دنیا است پس او آب روی را می برد و فقر را پیدا
 می کند و عمر را می کند و اما آنچه در آخرت است آن موجب عصب الهی است
 و بدی حساب و خلود در دوزخ و دیگر آنحضرت فرموده که راست است برای
 ایشان نفسهای ایشان آنکه غضب خدای تعالی بر ایشان واقع شود و در عذاب
 باشد سجای بدان و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بسیار شد زنا بسیار
 میشود موت مجاه و بی فرمود خدای تعالی بومنی علیه السلام بد دستی که من
 جزا دهنده ام پسران را بسوی پدران میگردانم مگر میگردانم ایشان خیرست پس جزا
 ایشان خیرست و اگر عمل ایشان شرست پس جزا آنرا ایشان شرست زنا کنید
 تا نمانند زنا شما و هر که محسبید بر فراش مرد مسلمانی محسبید بر فراش او
 همچنانکه کنی بکنند امیرالمومنین علیه السلام فرموده که چون دوز قیامت شود
 خدای تعالی باد بوی را که متذکر می شود بدان اهل جمع تا غایبی که مردمان ایشان
 خود را بگیرند اید ایشان را که هر میداند که این چه بوست که از زنا می رسد شهادت
 پس گویند بر اینها رسانید ما را و رسیدند ما را هر رسیدند پس فرماید که این بوی
 فوج زناست اما ای که ملاقی جزای الهی شده اند بزنا بعد از آن توبه نکرده اند پس
 لغت کنید ایشان را که خدای تعالی ایشان را لغت کرده گفت و باقی نماند هیچ کس مگر که گوید
 بار خدایا این کن زنا را از مجلس پنجاه و چهارم در ذکر شریک شیطانت سبحانه
 و تعالی میفرماید در سوره نموده که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَاللَّعْنَةُ
 وَرِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُواهُمْ لَعَلَّكُمْ تَكْفُرُونَ** یعنی ای کوه مومنان
 جزاین نیست که خمر و ميسر و لعنات و قمار و این نزهت است و
 بتانی که نصب کرده اند برای عبادت و حرامست نیز تکلیب عمل آن و تیرهای افح

دو

بیدست آن وسوسه شیطان است و تزیین او پس اجتناب کنید ازین بیدان الله
 که رسک را بشوید ازین اجتناب و دیگر فرموده در سوره البقره **الَّذِينَ يَكْفُرُونَ**
الْبِطَالُ يُكْفُرُونَ بِاللَّهِ الَّذِي يَخْلُقُ السَّمَانِ مِنَ الْمَتَلِ هَبِي
 انان که میفرزند مال را را بر خیزند از قیرهای خود برای بعث و نشور مگر چنانچه
 بر میخیزند انکس که برند و میبندند او را و بر پا سازند او از سون مراد صبح و عقیقت
 و مخلص سخن آنست که خردندان را با در قیامت بکوفه با بن باشند و اهل بیت
 ایشان را با ن شناسند و دیگر فرموده درین سوره که **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ**
مِثْلُ الْبِطَالِ وَأَسْأَلُ اللَّهَ الْبِقِ وَحَسْرَتًا لِيَعْنِي آن عذاب ایشان را سبب است
 که ایشان گفتند که جز این نیست سبی که در آن را نبست مثل عبیت که در روز با
 هست و میان را با و بیع فرق نکردند سال آنکه حق تعالی سلال کرده است مع لا
 رسوا کرده و بار او سوال کردند از ابا عبدالله علیه السلام از فرموده مایه فرمود
 کسی که شراب خورد و طینور زند و دیگر فرمود بدستی که خدای عز و جل می فرستد
 هر روز و شبی برشته را که نما میکند که از این سبب دای ندکان خدا از معاصی وان
 نافرمانی می پس اگر نه بهایر خیزد و برود آهوان شرد هنده و چون کوفج کننده هر آینه
 بی بخت بر شمع عذاب بخفتی که بی جدید با آن جدیدی رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده
 کسی که ایمان بخدا دارد و پروا از حق پس باید که نشیند بر مایه که بر خور شامد و امام
 صادق علیه السلام فرموده که سه تا اند که داخل می شوند به بهشت ریزند خون و آشامند
 شراب و سخن چنین امام محمد باقر علیه السلام فرموده که لغت کرده رسول الله صلی الله علیه
 وآله و باره خیزد و تن را شامد در سخت آن نگاه دارند آن و خیزند آن و خیزند آن
 و ساقی آن و بردارند آن و برداشته شده آن و فروشنده آن و خیزند آن و خیزند آن و
 فرموده که هر که خمر آشامد مقبول نیست نماز او جهل و در پس اگر کرد نماز درین ایام

مکروه

میکرد و بر عذاب بجهت ترک نماز و در خیزد دیگر آمده که نماز خیزد که خیر را میداند بنی
 آسمان و زمین پس هرگاه توبه کرد با آنکه آید میشود بر و رسول الله صلی الله علیه و
 آله فرموده که اول چیزی که نخی فرموده مرا از آن خدای عز و جل عبادت با نشت و اقامت
 خیر و نماز بعد مردمان بد دستی که خدای تبارک و تعالی ببعوت کرد ازین امر بجهت رحمت
 قائمان و تا بخو که ملاهی و مذا مید و آلات طرفه فایز با طهیت و ایمان و آرام واحد
 آن قسم با فرموده هر چه در کار من که نیشا مند بود من شراب داد و دنیا ملک که نیشا نامان
 در روز قیامت از آنکس که در زنجیان آنچه او آشامیده از آن نامعذوب باشد با بیامیزم
 او را بعد از مدتی و دیگر فرموده که نشینید با اسامند شراب و زن برای او خوارید و وی
 مدهید و اگر بیارشد به پریش او و هر چه او را مودعنا ذم او حاضر مستوبی بد دستی که
 آشامد خری آید در روز قیامت سیاه روی از آن چشمها فرود شد لعاب از دهان
 رود و برود آمده زبان او از تقای او و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که خورنده
 خمر اگر با شد مردم به بیاد است او و اگر شهادت کرد قبول نکند شهادت او و او اگر مکلف
 شد پس او را بیایک یاد نکند و اگر زن خواهد پس مدهید با و اگر حدت کند پس تصدق
 کند پس تصدق آن نماید اگر مرد پس حاضر شود او را خورنده خورد وقت خمر آن
 مانند بر سر سینه بت خواهد بود خورنده خمری آید روحانی که نمی شناسد در آن
 حال پروردگار خود را بد دستی که شرب خمر نکند است با آن خمر که با آنکه در
 بلند تری باشد از هر دختی خورنده خمر بی بد در روز قیامت و سیاه نماند او را
 بویل و شور و وصیت کرد قصه من کلاب پسران خود را و گفت ای پسران من بر شامت
 که صد کنید از آشامیدن خمر چه آن که با صلح می آید بدان را فاسدی کند اذهاردا
 امام صادق علیه السلام فرموده که شرب خمر بر توستان از ترک نماز با و آن که چرا
 چنین است این لغت نافرمود زیرا که او را حاجت دست مدهد که در آن حالت

الله صلی الله علیه وآله فرموده که عادل تر مردمان کسی است که خواهد برای مردمان آنچه
 خواهد برای خود بخورد برای ایشان آنچه خواهد برای نفس خود و درشت نتر مردمان کسی است
 که بشکند خیر تا آنکه خود را یا بر ندیند ظلم خود را و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که
 چون وفات رسید علی بن حسین و علیهما السلام ضم فرمود مرثیه سینه خود و فرمود که ای
 یسوی که من وصیت می کنم ترا چیزی که وصیت کرده ام با آن بدل بزرگوار من در وقتی که او را
 و فاند سید و چیزی که ذکر کرد آنرا من وصیت می کنم با آن فرمود که ای یسوی که من وصیت
 که حد و کشید از ستم کسی که نیا بد بر تو باری کند و بجز خدای تعالی امام صادق علیه السلام
 فرموده کسی که شرفی امری شد از او مردمان پس عدل کرد و کشت و باب آنرا برداشت
 پریشش آنرا و نظر کرد در امور خود تا آن واجب کشت بر خدای عز و جل آنکه این کرد اندر من
 او را در روز قیامت و در برد او را بجهت و دیگر فرمود که هر که بخورد خدای تعالی بر شبت
 چیزی بدید میکند برای ایشان سلطان و بیبوی آرد برای او و ذریه عدلی و امام محمد باقر
 علیه السلام فرموده که وظلم را سه مرتبه است ظلمی که می آرد او اعدای تعالی و ظلمی که می
 آرد از اعدای تعالی و ظلمی که می کند آنرا فاطمه علیها السلام که می آرد آنرا پس آن شرکست
 بخدای تعالی و اما ظلمی که می آرد آنرا خدای عز و جل و ظلم مرد مست بر نفس خود و آنچه میان
 او و میان خدای عز و جل است و اما ظلمی که فرود آنرا از اعدای عز و جل پس آن ملاحظه
 است میان بندگان و دیگر فرموده که فرای بری ظلم از دین ظلم بیشتر از آنکه فرای بری ظلم
 از دنیا ظلم امام صادق علیه السلام فرموده که از جرئت قتل سوار مریدان را که
 از راه و در رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بد دستی که عیبی بر سر علیها السلام
 برخواست در میان شما اگر اولی و زن مرد که ای شما اگر بیکد بشکند جهت حمد او که ظلم
 کرده اید او را و منع میکند آنرا از اهلش پس ظلمی که کنید ایشان را عادت میکند ظلم را بر
 ظلمش که با ظلمی کرد اند فضل شما امام صادق علیه السلام فرموده که هر که ظلم کرده شد

نی شناسد پروردگار خود را و بر سپردن از بد من خمر فرموده که هر که بافت آشامید
 و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که بنشد خمر را بر کف خرد قبول نتر ما بدست
 تقاد صحت او را و هر که آشامید آنرا قبول کند خدای تعالی جهل صباح شما ز او را
 و هر که این شود بران نوشته شود از اهل بیتان گفتند چه چیز است خیال یا رسول
 الله فرموده که عصاره اهل بار و بیم ایشان دیگر آنحضرت فرموده که در بار هفتاد و جزو شت
 آسان تر آن شت است که جمع شود مردم در خود را و دیت الله الحرام ای علی بن
 دیا تر خدای تعالی عظم است از منمندان و بنا که در خانه خدا کنند با ذات محرم بطنه
 دیگر آمده که در بار هفتاد یا بیست که آهون آن نزد خدای تعالی آنست که کسی
 جمع شود با ما در خود امام صادق علیه السلام فرموده که هر مردی شرکست امام
 صادق علیه السلام فرموده که در هر چه را نزد خدای تعالی اعظام است از منمندان و بنا با
 محرم و ابراهیم بن علی علیه السلام فرموده که ای گروه مردمان فتنه می باید بعد از آن تجارت بری
 فقه بعد از آن تجارت بخدا که با دین دنیا همان ترست از دین مویجه بر ستمک و دیگر
 فرموده کسی فتنه نو نویذ و در دین خود بعد از آن تجارت کند فرمودت در دین پس فرودت
مجلس سینه و بجم در ذکر و بال ظلم حق سبحانه و تعالی فرموده در
 سجده ابراهیم که **وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ ظَالِمًا لِمَنْ لَمْ يَلْمِ الْظَالِمِينَ** و دیگر فرموده در سوره
 شعرا که **وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آله فرموده که سه حضرت در هر که هست پس او استکمال با آن کرده آنکه هر که را حق
 شد داخل کند اندر دین خود را در اتم فقه در باطل و هر که ختم گرفت باید که برین نبرد
 او را ختم رحمتی و هر که قادر شد ختم کرد چیزی که با شد مراد امام صادق علیه السلام
 فرموده بدستی که من هر آینه امید و ام جنات را برای این امت میسوی را که شناسته حق ما را
 از ایشان مکران برای بکن از تن صاحب سلطان جا بر و صاحب هوا فاسق مصلح رسول

مردی که در بیکه دعای کند بر صاحب خودش و حق سبحانه و تعالی فرماید که ایجا دگر بست
 که دعای کند بر تو زعم او آنکه ظلم کرده قوا را پس اگر تو ایجابت کن ترا او اجابت کند بر تو و
 اگر تو امام تا جرات بر روی شادا پس وسیع است شادا دعوت من امیر المؤمنین علیه السلام
 فرموده که بدترین زاد بسوی معاد عدو است بر عباد و روز مظلوم بر ظالم سخت تر است از
 روز نظام بر مظلوم مظلوم را از رجال سه علامت است ستمی کند آنرا که فوق او است و بصفت
 و آنکه فرودتر است بعلیه و هم نیست میشود قوم ظلم را و از امیر المؤمنین علیه السلام
 از عدل و وجد کدام افضل اند فرموده که عدلی بند آورد در مواضع خود و خود بیرون نبرد
 آنرا از جهت خود عدل سایر عام است و خود عارض خاص پس عدل اشرف است و افضل
 آن حد زدن است و حریف دنیا که ستم یازد در جلا و خیف می خواند بسبب و رسول است
 الله علیه و آله فرموده بر شاست که حد زدن از ظلم زیاده او خراب می کند لیا شادا و بدین
 فرموده که در ستمین مردمان در روز قیامت و نزد دیگر ایشان بسوی خدای تعالی را روی مجلس
 امام عادل است و بدینست که دشمن ترین مردمان بسوی خدای تعالی و سخت ترین ایشان آن
 روی عذاب بیشترای جا نیست و دیگر فرموده که کسی که با مداد کرد و قصد ستمی ندارد بر کسی
 جز آنکه کرده مغفور میشود و شاعری گفته هر لایقی که هست تا جاد است از عز و ل و کرد بدست
 روزگار و قدریست که با زوای شود و بدترین بسوی که باقی می ماند برای ولی بر صفت روزگار
 احسان و عدلست مجلس عباد و ششم در ذکر نگاه داشتن زبان و با ایشان
 از بسوی در میان حق سبحانه و تعالی بیفر ماید در سوره قبه که با عیبه الذین آمنوا
 انقروا لله و کوفوا مع الصادقین و می فرماید در سوره حجرات که ولا یقنت
 بعضکم لبعضا الحیث احدکم الا ان یاکل لحمه اخیه شیئا و می فرماید در
 سوره ق که ما لیلظ من قول الا لذیه و قریب عتید و فرموده که و بل لیکل
 حمتهم و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که هر چیزی سزاوارتر نیست بطول مجلس

از زبان

از زبان و امام صادق علیه السلام فرموده که لایزال فرشته میشود برای هر کس
 نیکی نماید که خدا سوگند است پس چون تکلم در نوشته میشود که او نیکی راست یا دیگر دارد
 و فرموده علی بن حسین علیهما السلام حق لسان باز داشت اوست از بدگفتن و
 عادت دادن اوست بر سخن و ترک کردن او زبانی که فایده نماند برای او و نیکی
 کردن بر دشمن و نیکی قول در میان ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
 که قول کنید از من شش خصلت را تا قبول کنم برای ایشان بهشت راه را که حدیث
 کنید پس دروغ مگوید و چون وعده کنید خلاف مکن و حدیث را که از خدا را
 پس خیانت مکن و بپوشانید جنبشهای خود را و کلاه را در فرج خود را باز نازاید
 در سینه او زبانی خود را و امام صادق علیه السلام فرموده باشد برای ما زین و باشد
 بر ما شین و نیکی بر برای مردمان نیکی می آید نگاه دارد زبانی خود را و باز داند از آن
 زیاد گفتن و زشتی قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که صلاهی نیست از
 دروغ گویی بدتر نه هرگز و آنکه وعده کند یکی از شما دوست خود را باز نماند فرموده
 که کذب راه می نماید پیچور و خجور راه می نماید باقی و دروغ و لایزال یکی از شما دروغ مگوید تا باقی می ماند
 در دل او وضع سرسوزنی از راستی پس نام نهاده میشود از زهدی کتاب زبانه که بود
 بر میدم از امام محمد باقر علیه السلام که حبیب حق خدای تعالی برندگان فرموده اگر نگویند
 چیزی بزرگ نمی داند و مری کند نزد صریف که می داند امام صادق علیه السلام فرموده که بدست
 کسندای تعالی سزای فرموده بدکان خود را بر دلت از کتاب سزای آنکه گویند تا نماند و درایت
 نکند ما را ای که نماند زدی که فرما بدخدی که اگر بزرگد علیهم السلام ان کتاب الله
 یقولوا علی الله الا الحق و دیگر فرموده که کسندای با ما بظن خطا بر عیبه و کما بان یفهم
 تا و بگله و رویت کسلسان رحمت الله علیه کشت بر تقاری پس گفت که السلام علیه

با اهل القبور من المؤمنین و المسلمین یا اهل الدیار یا اهل میدانی که امروز جمعه است پس
 پس چون با زکنت بنزل خود خواب کرد رنگ شادوار هر دو چشمهای او آمد و او را آید
 و گفت و علیک السلام یا ابا عبدالله تکلم کردی پس ما شنیدیم از ما سلام کردی پس ما جواب
 گفتیم از او گفتی که میداند که امروز جمعه است بدستی که ما میدانیم کسبه میگویند
 مرغان در روی هوا گفت چه میگویند گفت میگویند قدری قدری دنیا الرحمن الملک
 نشناخته عظمت پروردگار ما را کسی که سو کند خورده بنام او بدروغ بدستی نام
 صادق علیه السلام فرموده که بدستی که ستدای تبارک و تعالی هر آینه دشمن میدارد
 فرود شده متاع خود که موکد بسو کند میسازد و فرمود کسی که سو کند بخدا خورد پس باید
 که راست سازد و هر که راست نساخت پس نیست از خدا بر چیزی و هر که سو کند خورده بخدا
 پس باید که داخل شود و اگر داخل نشود نیست از خدا بر چیزی امام محمد باقر علیه السلام
 فرموده که بدستی که خدای تعالی آنرا خوروی را کسفیدست کردن او در حق
 و هر دو پای او در هفت زمین است و او را بالیست مشرق و بال دیگر جنوب و جنوب
 او از نمد هدما او از نمد هدس چون او از داد بلوز می آرد هر دو بال خود را باز مگویند
 سبحان الله العظیم الذی الیس کمثل شیء من جواب میفرماید او خدای تعالی و میدانی
 که ایمان ندارد بن کسی که سو کند بخیزد بن بدروغ و امام صادق علیه السلام فرموده
 کسی که سو کند خورید بر زمین و او می داند آن دروغ است پس می آردت کوه خدای
 تعالی بطور بسید ناز رسول الله صلی الله علیه و آله که مومن بد دل می باشد فرمود بی گفتند
 بتجلیل می باشد فرمود بی گفتند دروغ گویی می باشد فرموده و دیگر فرمود که هر که خاوشی
 اختیار کرد نجات یافت و دیگر فرمود که بلا مگو است بمنطق باقول و فرمود که اکثر خطا
 پس آدم در زبان اوست هر که باز داشت زبان خود را می پوشد خدای تعالی عورت
 او را و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که زبان در مذاق تست ما دام تکلم کرده

باز

نوی در روز قیامت و بیست و یک بار در سجده که بر پروردگار خوش آمدیده من که در راه
 در پری بگرد و شریک نگردد ایندین هیچ چیز را در کتب حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی
 فرموده که بری مؤمن نور است از زمین و من بخراهم و من نور است سوخت نور خود را با نار خود دیگر
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود نیست از ما کسی که تقصیر کند بزرگ ما را و رحم کند کوچک
 ما را و شتابد ما را و دیگر فرمود که شیخ در بیان اهل خود میفرستد در بیان استخود امام
 صادق علیه السلام فرموده بدوستی که بنده بر آید در کشف است از امر خود آنچه میان او
 و میان جمل است پس چون بیست سال رسید و می فرستد خدا می فرستد جوی و در وقت خود
 بدوستی که من عمر آدم بنده خود را عرض کرد پس غلبه با شید و شید با شید و حفظ کند و بگوید
 بر او اندک عمل او بسیار آن و صغیر آن و کبر آن را و امام خود با تقرب علیه السلام فرموده که هرگاه
 بر بنده چهل سال گفته میشود مرا و را که فراموش خود را پس بدوستی که فرستد دوستی و نیست
 پس چهل سال مرا و از بعد از پس بیست ساله بدوستی که طلب کند هر دو را بیست و نیست
 از ایشان بر غنلت پس چهل کن مرا چیزی که در پیش ترست از هر دو ترک کن از خود فضل قول
 و شاعر این مضمون را گفته در بر روزی که در دم آفتاب را کمال شد و بگوید که آن روید
 در نظر بصر ما آید اگر بریم ترا بفرستیم از بصر خود پس می توام بر بردن از حق و فرخنده بدوستی
 که با ز کرد پری بر تو جامه را و نیست بعد از پری بجز رفتن پس فریاد و برای تشریح و مضایح
 مگردان آنرا پس آنکه ضایع کرد آید ایام جوانی را خراب میکند آنچه درم می ماند بر ما می ماند
 مگر در وجودی که در دعوت برای خراب شدن کند چشمها و سستی استخوانها از بخلت هر کس که
 به پناه ماست اگر کسبت شوم از آنچه گذشته است پس بر کسی که در زندگی دیاب هلاکت ما در کرم
 برای نفس خود نهایت کرد بر کسی که با کسی با عقل کنی آنرا دیاب ما و نیست عیب با کلام ما
 مصاب کرده بعضی آنچه در دست اوست و از میان کرد بگویند ما را با دانش است و از ما
 عیب کنند و نیست است بسوی او مجلس بچاه و انهم در ذکر توبه و اناست

مجموع

خبر سجان و تعالی فرموده در رسیده البقره که قل انکم لله ربکم و انکم له قانت علیہ
 انه هو التواب الرحیم و فرموده هم درین سوره که لا اله الا الله انما اولوا الصلوات
 و یسئلون الله فی شئ من شئ و ان الله غفور رحیم و فرموده در سوره الم
 عزرا که فاذین اذا صلوا فانحسوا و انظروا انفسهم ذکر الله فاستغفروا
 لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و انهم لعلوا و انهم لعلوا
 یعنی و آنان که از روی متابعت حوائق نفس چون بکنند کارهای ناشایست با ستم کنند بر نفسهای
 خود بی شرف معاصی و بعد از فاحشه و ظلم با بکنند عقوبت خدا را با ستم کنند و عقوبت
 را که با استغفار باز بسته است پس آمرزش خواهند برای گناهان خود و کسبت که بسیار مرد
 گناهان را یعنی که هیچکس نیامرد جرم بکنند ما بگردانند ای قائله امر را نکرده بعد از استغفار
 بر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی و ایشان گناهان را بکنند و می اندک عقوبت اصرار از گناه
 عظیم ترست و بگویند در سوره نسا که انما التواب علی الله الذین یعملون الصلوات
 یتقوا و یؤتوا من قریب کافوا لیک توب الله علیهم و کان الله علیما
 حکیما و کسبت التواب الذین یعملون الصلوات حتی اذا احضروا احدیهم
 الموت قال لیل لئلا ان ال الذین یؤتوا و هم کما و اولیک اعدنا
 لهم عذابا بالذین و فرموده در سوره مائده که من تابت من بعد خطیه و اصل فان
 الله یؤتیب علیه و دیگر فرموده در سوره انفال که قل الذین کفروا ان یتوبوا
 لهم ما قد سلف وان یعودوا فقد خست سبت الا و انهم و فرموده در سوره بقره
 که و ان استغفروا و ان یؤتوا انهم یتوبون منا غافلا حتی الی اجل
 سنسئ و یؤتوا کل ذی فضل فضله و فرموده در سوره مریه که خلف من قد حرم
 خلف اضا عوا الصلوات و انتموا الصلوات تنوب للصلوات عینا الیوم
 تابت و امن و تحکم صالحا و فرموده در سوره نور فی الملک الله حیفا انما

و خیری نیست در دنیا مگر از برای د و مرد مردی گناه کار که نداد کند آنرا توبه و مردی
 که شبها بد در خیرات و مکر تا توبه دادند محرم نمی گردد از ذنوب و مکر استغفار از سزا
 داشتند محرم نمی گردد از مغفرت و تصدق این در کتاب الهی است که و من یعمل
 سوءا او یظلم نفسه فاستغفر الله یجد الله غفورا رحیما و دیگر آیت کریمه
 انما التواب علی الذین که مکرر شد و دیگر کلام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
 که حال گفته که استغفار درجه بلنانت و امام صادق علیه السلام فرموده که چون
 نازل شد این آیه که و الذین اذا قبلوا فاحشوا الی الله المیسرین بالارقت بکرمی
 که در مکه است که آنرا که توبه کند پس آواز داد به بلندترین آوازی صفای خود
 پس تمام جمع شدند بسوی وی گفتند ای سید ما چه خواندی ما را گفت نازل شده این
 آیه است پس کسبت برای آن که علاج آن کند گفت عفرنی از شیطان که من برای او چنین
 چنین کم گفت توبتستی برای علاج آن پس برخاست دیگری و گفت مثل آن کسبت تو توبتستی
 گفت و سوا سألنا من تم برای آن براه آن کسبت چه چیز علاج میکند آن روها و یوتها
 در دل ایشان می اندازم تا در گناهی افتد پس چون در گناه افتادند از یاد ایشان
 می برم استغفار را گفت فرمود این کاری پس مویکل کرد ایندو را باین تا دور قیامت
 و مرویت که معادن جیل آمد بجمعت رسول الله صلی الله علیه و آله که بران پس سلام
 داد و جواب شنید آنحضرت فرمود که سب که چیست ای معاذ گفت یا رسول الله
 بدو خطا جوان ایستاده تازه جسد پاکیزه لون نیک صورت و می کرد بکسی بیستی زنی که
 بر فرزند خود کرد بد میخواهد که بختت قریبا بد کند بیاد او را ای معاذ پس آورد او را
 و سلام کرد بد آنحضرت و جواب داد فرمود که چه چیز مرا بگو بود آورده ای حیوان گفت
 چگونه تکلم و حال آنکه هر یک بسیار گناهان شده ام که مرا بخند سازد خدای
 عز و جل مرا بعضی اذن گناهانی می شایه مرا با تین چشم نمازد و می بینم من میک

المؤمنون لعلکم یفلحون و فرموده در سوره زمر که و انبوا الی الذینکم و انظروا
 له من قبل ان یأتیکم العذاب فترسوا و فرموده در سوره بقره که بله ما
 الذین امنوا فوالله انهم لکرمون و انهم لکرمون ان یؤتوا من قریب
 یتوبون و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که حق سبحانه و تعالی و فرماید
 که بسوی بنی است مجرمین ازین منکر را و دهای ایشان بیدقت سست پس هر کس از توبی
 که هلاکت کرد در معاصی که در دهای منکر را در ایشان مهربان و مهربانم از توبه که تا می آید کرد بد
 ماری که در حلقه چرخک پیشان خشکین پس مشغول کرده اند نفسهای خود را بیدقت منکر پس
 توبه کند و با زکات نماید بسوی من تا بیان کرد ام دهای ایشان را بر شما و امیرالمؤمنین علیه السلام
 فرموده که در زمین دو مانند از عذاب الهی و بدوستی که برده شده یکی از ایشان و آن توبه
 شاست پس چنگ در زنجیر بان آمانی که برده شده پس آن رسول است صلی الله علیه و آله
 و اما مان باقی پس آن استغفار دست چه حق سبحانه و تعالی و فرماید که و ما کان الله لیبغیهم
 و انما یتوبون ما کان الله مع الذین یحسبون و هم یستغفرون و فرموده آن عزیز باریکه
 مکرر بیده مرا که گفت بجز توبت او استغفار الله که بران با در تمام رفق آری میدان که چیست استغفار
 بدوستی که استغفار در رحمت است و مرتبه در جنات و آن تا خواست که واقع میشود در پیش
 معنی از معانی سابق اول ایشان بر آنچه گذشت از گناه دوم و سوم جرم کردن بر ترک بازگشت پیش
 بسوی گناهان گاه سیم آنکه ادائیگی بخلای حق است و ایشا تا تا رسی جزای خالق پاک از گناه
 و نامه است نباشد از گناه سیم که شکلی نماند بر تورا اثر از مال یا جاه و چه نام آنکه قصد کنی بجز توبه
 که برستی که ضایع ساخت آنرا و هفتاد پس بگزار از بدعت آنرا و کمالی بیکاه هم آنکه قصد کنی
 بکوشی که رست بر اکل کرامت بسوی آنرا با ندم و ما و لام تا آنکه بچسبید پوست بدست
 با سخن و بر و بدوشی نوی از حلاوت آن بیان ششم آنکه بچشمان بجملم طاعت را چنانچه
 چشاند و مردی او را حلاوت معصیت پس بر حصول این امر اولی اشتباه می گوئی استغفار الله

مجموع

مجلس ختم و توبه

عليه السلام فرموده که وصیت واجبست بر هر مسلم و در هر فرموده که هیچ وصیت کسی که حاضر
 شود و او وفات مکره که درمی کند ای اتالی بر او از سمع او و بصرا و عقل و برای وصیت
 اخذ کند وصیت را با آنکه آن وقت را حقیقتست که آنرا واجبست که او را وصیت من کسی ندید پس آن واجبست
 بر هر مسلم و دیگر فرموده که وصیت کرده نزدیک موت او برای فریضت آن ادا آن که مرگش
 برسد پس بدستی که ختم کرده می شود عمل و بصیرت و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 کسی که وصیت کردی آنرا در یک موش آن مقصود است در هر وقت و عقل او نشنود یا رسول الله
 چگونه وصیت کند میت فرموده که چون حاضر شود او وفات مدمم را جمع کند بسوی خود و بگوید
 اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا أَرْحَمَ الرَّحِيمِينَ وَالشَّهَادَةُ أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ
 إِنْ أَعَدَدْتَ لِي لِقَاءَ دَالِي نِيَالِي فَتَمُدَّ إِلَيَّ أَلَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَتَحَدُّ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنَّكَ
 مَوْجِبُ حَقِّكَ وَرَسُولُكَ يَا أَرْحَمَ الرَّحِيمِينَ وَأَنَا الْبَشَرُ وَاللَّسْبَعُ وَالزَّيْرَانُ وَأَنَّ
 الْفَرَأْنَ بِنَاوَتِكَ وَأَنَّكَ أَنْتَ الْخَلْقُ الْبَرُّ مِنَ اللَّهِ هَذَا صِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ خَيْرٌ لِمَا رَوَى وَحَقِيقًا وَأَنَّ
 مُحَمَّدٌ بِاللَّسْلَامِ اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ مَا أَحْبَبْتُ مِنْكَ وَيَا وَدَّعِي لِقَاءَ اللَّهِ وَأَنَّ الْإِبْرَاهِيمَ
 لَا تَكْفُرِي فِي نَسِي طَرَفَةً عَيْنٍ فَالْحَقُّ لِي فِي الْكَلْبِ وَالْحَقُّ لِي فِي الْكَلْبِ وَالْحَقُّ لِي فِي الْكَلْبِ وَالْحَقُّ لِي فِي الْكَلْبِ
 وَأَنَّكَ الْفَرُّ وَحَقِّقِي وَاجْعَلِي لِي بِحَقِّكَ قَوْلَ الْفَكَرِ وَنَشْرُوبِ الْمِدَانِ وَصِيَّتْ كُنْ
 بجانست خود و تصدیق این وصیت و قرآن در سوره ایست که ذکر کرده شده در
 مريم در قول آیه که لَا تَلْمِزُنَا الشَّفَاعَةَ إِنَّمَا نَخْذُ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمَنِ عَمَلًا پس این
 عهدت است و وصیت واجبست بر هر مسلم آنکه حفظ کند او را و تلمذ کند او را و
 ابراهیم بن صلوات الله علیه فرموده که تعلیم فرمود آنرا رسول الله صلی الله علیه
 آله و فرموده که تعلیم آنرا این چیز است که علیه السلام بگوید در صدای حقین علیه السلام فرموده
 بد دستی که خدا یاری کند و تقالی می نماید که ای پسر آدم تقا و لجنتم بر تو نبه چیز
 پوشیدم بر تو چیزی را که اگر آستندی آنرا اهل تو نمی پوشیدند آنرا بر تو نگویند

کوه اینم

کودانیم بر تو و زنی تو و اسقراض که هم از تو برای تو پیش فرستادی خبر بیا و اگر اندیم
 برای تو نظر کردی تو در موت تو در ثلث ما و تو از پیش خبری فرستادم رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرموده هر چه این اطفال را صلوات الله علیه علی وصیت کن که تو در نفس بچند
 حصلت پس نگاه دار آنرا بعد از آن تو بود که با خدا یا اعانت کن او را اما اول پیش از وصیت
 که بر او نیاید اودان تو هرگز دروغ دوم دروغ که جرأت کنی بر میانه است مگر سیم خوف از خدای
 تقالی که بیا که تو می بینی او را چه در مسیاری که بر برای رضای خدای تقالی چه بنا کردی
 برای تو بهوشکی بر از خازنه و بهشت و نیز بد کردن تو ما خودت را و خون خودت را از نزدیک
 دین تو چشمم اخذ کردن بستن من در صلوة و صیام و صدقه و اما نماز پس بچاه و بیکت
 و اما صوم پس سه روز است در هر ماهی چشمنه در اول او چهارشنبه در وسط او
 و پنجشنبه در آخر او اما صدقه پس می کنی تا آنکه سید که اسراف کردی و حال آنکه اسراف
 نکردی و برکت بطلوه شب و سه بار این را فرموده و دیگر فرموده با دردی که برشت
 صلوة زوال و برکت به نالوت قرآن بر هر حال و برکت برداشتن هر دو دست
 در نمازت و کرد آید آن و برکت سوا کردن تو در یک وضو و برکت بجا سنا خلاقه
 پس از تکلیف آنرا از ابدی اخلاق پس جنتی است آنرا پس اگر نکردی ملا منت
 نکردی مگر نفس خود را مجلس شصت و یکم در ذکر علامات قیامت حق سبحانه و
 تقالی فرموده که لَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ فَلَا تَسْخَرُونَهُ وَدَعُوا الَّذِينَ يَسْتَسْخَرُونَهُ أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ
 حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ فرموده در سوره انبیا که وَأَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ
 الْحَقُّ فَأَدْعَى شَاحِسَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَتَا و دیگر فرموده که اللَّهُ
 الشَّاعِرُ وَالنَّشْأَةُ الْعَمْرُ وَمَرُوبِيَّتْ كَمَا كَفَنَهُ مَرْدِيحًا كَمَا مَاشَتْهُ بَوْمِي وَمَر
 مدینه در سایه دیوار رسول الله صلی الله علیه و آله آنحضرت در غرقه بود پس
 دیده و دشت بر ما فرمود که چه میگوید که گفتی سخن خدای تو فرموده که این چه بایست

زنا با بدو بگردد آنم باشند زانی بسیار آنکه بچاه دزد در میان ایشان بگردد و شود در پات
 کند او سجد حدی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که سدی در میان ایشان بگردد
 عمر ایشان هر وقت باشد و لا هشت باه تم کند امت من در زمان او تم کردی که تو در با باشند
 شل آن مرکز نه بگو که در میان و نه بگردد از ایشان فرود ستند اما آنها ایشان با مانهای بسیار
 برآید و حسیرت کند زمین هیچ چیز از اینها خود و با هم فریاد است باشد که آید آنچه خواهد
 بردارد و صبح در سندان مذلت و لایت ظلم علیه السلام آنست که ما ذکر کرده ام از آنرا در باب امانت
 وی و دیگر بقره صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه فاش شود در میان شما چیزی از شما چیزی
 که فاش شود در میان شما از بدیها و بدیها فاش شود در میان شما با حفظ ما بگردد و هرگاه
 منع شود گوئی به ما هم که شوند هرگاه که جوید و کند سلطان با این می باید و حفظ شود هرگاه اما داشته
 برخیزه علیه بشرکان باشد بر سلطان شاعری این حضور داشته که همه مردمان بیست میکنند از آن
 و بیست مردمان ما در عیون می بینیم ما ندان خود را بصیحت دانست و آنرا نطق خود است همان
 آن می بینیم که ما می بینیم ما از برای فریب نیست پیشینه را پس می فریبی که باید ما را و بیست
 کرد که امروز کسی شکرت کرد که او بیخودند بعضی اما بعضی اشکالی بیتم که حلال نگاه داشته شود
 بر مردان و می بینیم بعضی از آنها که خود رسد نگاه داشته می شود و می گوید که فساد از زمانت و ایشان
 فساد می کنند و پیشانی فساد نیست با آن دیگر مرزا دم می کند گوش زمان که تو ظلم می کنی مدت
 کن بشیر که در بیست صافیهای زمانا تا کت و شب و کیم دان و لیکن کدورت در ماست
 مجلس شصت و دوم در ذکر موت و روح ه سخن سماعه و تقالی فرموده
 در سوره العنکبوت که وما کانَ لِنَبِيِّ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بَدَأَ خَلْقَ الْبَشَرِ الْأُولَى مِنْ عَلْقَةٍ مِنْ عَجَلٍ
 كَسَلٍ فَتَشْرَبُ آبًا مِنْ مَرْمَرٍ وَفَرَّغَتْهُ دَرَسَةٌ مِنْ عَجَلٍ وَجَعَلَ عِشْرِينَ
 عِنْدَهُ وَفَرَّغَتْهُ دَرَسَةٌ مِنْ مَرْمَرٍ وَجَعَلَ عِشْرِينَ مِنْ مَرْمَرٍ وَجَعَلَ عِشْرِينَ مِنْ مَرْمَرٍ
 يَشْرَبُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وَفَرَّغَتْهُ دَرَسَةٌ مِنْ عَجَلٍ وَجَعَلَ عِشْرِينَ مِنْ مَرْمَرٍ

کتمت از قیامت فرمود بدستی که شما نخواهید دید قیامت را تا به بنشیند پیش از زود
 این را طالع شدن از عقربت و بیرون آمدن دجال و آیه ۱۷۱ در
 به حفت که بیاید در زمین یک فرود قن بشیرق و فرود قن بغرب و فرود قن بجهت بره
 عرب و خروج صلی بن مریم علیهما السلام و خروج یاجوج و ماجوج و در آخر از آن
 آفتی بیرون آید از زمین از مغرب زمین که کفار و کفر کس را در تقای خود مکره که برانند
 بخش برگاه که برخواهند برخیزد آتش و بران ایشان از سوی جنت امم بعد از قرطبه
 السلام فرموده بدستی که زلال و دو کسوف و بادای علیه از علامات قیامت اندیس
 هرگاه دیدید چیزی از آن پس متنگ شوید قیامت در او غیر بوسی مساجد خودتان
 او رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که باشند در آخر از زمان عابردان جاها و قاریان
 قاسق و دیگر فرموده که هرگاه امت من داشته باشند با نزهه خلعت از فرود آید ایشان
 بگرددند و آنچه به چشمست با رسول الله فرموده هرگاه فرزندانی را برای خود و امانت را
 ختم دانند و آنچه را تاوان و اطاعت کند مردن خود را و عاشق شود مادر خود را
 او نیکو می کند دوست خود را و جفا کند پدر خود را و او آشامد شراب را و پر شد بر روی گدا
 را و فرزند ملاهی و قیامت را و کرامی داد مردم را بجهت ترسیدن از شر او و کینیل
 قوم از اول ایشان باشند و لغت کند آنرا بنات اول او را و برده داشته شود آوازه
 در مساجد پس سه سیزده منظور باشد آمدن باد سحر و فرود قن بزین و مسخ
 شدن و دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که باید بر مردمان زمان که کشته
 شوند در غلجا آنکه کشته می شوند در زمان هر که شکلی غلجا حاضر میزند در آن زمان
 و دیگر فرموده که بیاید بر مردمان زمان که حیز باشد مرد میان نامردی و مجور پس هر که
 دریافت آن زمان را پس باید که اختیار کند نامردی را بر مجور و دیگر فرموده بدستی
 که از علامات قیامت آنست که برده شود علم ظاهر کرد در جهل و شراب خوردن و افشای

ذی وفاق را فقیهت و مجرد آن را خورنده و توقوت مرگ و بدستی هر که شناخت ایام را
 نماند نیست از استعداده آنکه غایت سخن اهدا یافت از مرگ هر کس نه سخن یا نش و نه فقیر
 بجهت اولادش رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که هر که آماد کرد مردگن خود را
 ما جوست هر که می بیند و نظری کند بسوی وی دید امام صادق علیه السلام مردی
 را که سخت گشته جنج او برودش فرمود که ای فلان جنج میکنی برصیبت صغری
 و عافی از مصیبت کبری مستعد میکنی آنچه بر آن که کرده بسوی او ولد تو بر آن استند
 نمی شد بر وجهی تو پس مصیبت تو بزرگ کردن است آنرا که استعداد مرا و او را بزرگتر است
 از مفارقت تو و ولد خود را امام صادق علیه السلام فرموده که قوی آمدند مر میفری را
 که مرا ایشان را بد و گفتند که سوزان از برای ما از پروردگار خود که دفع کند از ما مرگ
 را پس دعا کرد برای ایشان پس برداشت خدای تعالی از میان ایشان مرگ را و بسیار
 شدند تا آنکه شدو ایشان منازل و مثل خود و شمار شد و بود مردی که با مدادی کرد
 پس محتاج شد که طعام دهد پروردگار خود را و جدی خود را و جدی خود را و امر
 ایشان را می ساخت و نفاذ حلالا بشا می نمود پس باز می ماند از طلب معاش پس آمد
 و گفتند درخواه از پروردگار خود پس باز کرد ایشان را آنکه باز کرد انعام را
 باجالی که بودیم بران پس درخواست از پروردگار خود پس باز کرد ایشان را ایشان را
 یا جالی که بران بودند امام عبد باقر علیه السلام فرموده که هر که مؤمنی غلوه در دین می
 را و یکی بد هر که که میگردد اند او را از یعلوی به یعلوی که الله عزوجل بدان عیدک
 المؤمن و قد اخرجت روحه منه و فرقت بینهما انفقك عنك خدای تعالی بسیار زکات
 یکسا که او را سکر کیا که امام صادق علیه السلام فرموده که هر که غسل دهد مؤمنی را پس
 او کند در و مانند آمرزیده شود گفتند چگونگی است او را آنکه او را مانند در فرموده که
 ایشان را کند با آنچه دید و مرویست که پرسیدند از امام حسین علیه السلام گفتند مر

آنحضرت

آنحضرت را که چگونه با مداد کردی این رسول الله فرموده که باید آید کرد و مراست برورد کرد
 که فوق دست و آتش در پیش من و موت طلب میکند مرا و حساب چشم و دسته بین و من
 در کرد عمل خود من با م چیز را که بخوام و دفع می فرماید که هر چه بر آن که خواهم و امر برید
 غیر نیست پس اگر خواهد عذاب میکند مرا و اگر خوا بد عفو میکند از من پس کدام فقیر است
 که فقیر تر از من است و رواست که امام صادق علیه السلام برخواست و رفت بغیر از حاجتی
 که از ایشان یکی مرده بود و عرض داد ایشان را بعد از آنکه مرا پیش از آنکه ای حاجت چنان
 نیست که مرگ آید کرده و نه بسوی شما منتهی شده آیا این میت شماست گفتند
 بلی گفت پس بشا دید این را از بعضی اسفاد او پس آن آمده شما فیما و او شما با و دروغ گویید
 و مرویست که آمد مردی بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت آمده ام ترا تا تعلیم کنی
 مرا عرض آید علم آنحضرت فرمود که آیا شما خنثه پروردگار خود گفت بلی فرمود که چه
 کرده در حق او گفت آنچه خواسته آنرا خدای عزوجل گفت پس برو و بگو کن آنچه
 آجات بعد از آن بیا تا من تعلیم کنم ترا عرض آید علم ابراهیم بن علی علیه السلام فرموده غفلت
 و فایده در پیش شاست بدستی که در عقب شاست قیامت حدی می کند شارا را
 و میراند تا عقب سبک شود در سفر بر خطر و قطع علائق و دفع عواید تا بطلوب
 حقیق برسد پس تحقیق چشم داشته و شود با و آتشا آخر شما یعنی پیشینان که درفته اند
 انتظار می برد پیشینان را و نیز فرموده که پس نجات می یابد از موت کسی که میترسد
 او را و داده می شود بقا کسی می خوا بد آنرا کسی که دود در عتقان امل خود ناکاه دره
 در آید با عمل خود پس روان شدن در بی امل نشاید و غافل گشتن از اجل نیاید
 چون باغی تو از مطلوب نیست دادن و مرگ بسوی تو در روی نهادن پیش شاست
 با ایشان رسیدن و از دنیا بودن دخت هستی کشیدن جگر در حمایت حد در آن کما قسم
 بد آنرا که که بر آینه پوشانید تا آنکه گویند آنرا زید در وقتی که ابراهیم بن علی صلی الله علیه و آله

و مرویست که سعد بن قاص بیادت سلمان علیه السلام وقت پس کریمت سلمان
 گفت سعد مرا و را که سبب کریمت است یا با عبد الله رحلت فرمود رسول الله
 صلی الله علیه و آله و حال آنکه از تو خوشتر بود و وارد خواهی گشت بر عرض او
 پس سلمان گفت بعد آنکه من نمی گویم بجهت جنج کردن از موت و نه حرص بر دنیا
 ولیکن رسول الله صلی الله علیه و آله عهدی گرفته بود بسوی ما باینکه بگذارد
 یکی از شما روزی را مثل تو شده برداشتن را یک و در کرد من این چیزها هست و در
 کرد او دست آسیای بود و کاسه چینی و مظهره و امیر المؤمنین علیه السلام
 فرموده این مضمون را نزد من فاطمه زهرا علیها السلام و مرا جتماعی را از دو دنیا
 جماعتی هست و هر بلا بی همت نزد خدا شدن اندکست زود باشد که اعراض کنی
 از ذکر من و نماز من و دوستی من و حادش می شود بعد از آن برای دوست بدلی
 و بد دستی که نایافتن من فاطمه را بعد از احمد صلی الله علیه و آله دلیل است بر آنکه دوست
 دایمی می یابد و امام صادق علیه السلام فرموده این مضمون را که عمل کن بر مصلحت و اهن
 پس بدستی که قمره و اختیار کن از برای آدمی آنچه خواهی پس گویند آنچه بود نبوده
 چونکه گذشت و گویند آنچه بود نیست تحقیق هست بدستی که مرا و راست فرزند
 منزل پس امن میگویی بدینا و حال آنکه فقر بر بی نیست روزگار و مگر مثل روزی و شبی
 نیست مرگ مگر فرود آید و من دیک پس بدستی تو و ایام بچیده شده همچنان که می
 بینی مصیبت ما است با زمان دست ننگ کن که چگونه فان کرد مرگ قوی را از فرود
 و قدم فرعون و عابد و سوال کن دار دنیا را که چندین راهل کرده از ملوک بزرگ قدر
 که سوار می شدند بر اسبها پیروز و سوال کن از خانه ثنا که نیاری از پادشاهان عظیم الشان
 که کشتند خاک و خاکساز نیست کدام روزگار را در روز و در تقیم و تارگی بعد از آنکه
 قریبانه من در بیستی زمین را بسا طمن حق سبحانه و تعالی فرموده در سوره البقره

الله علیه و آله در پی جنازه می رفت پس شنید آوازی مردی را که میخندید فرمود که
 کوینا مرگ در دنیا بر غیر ما نوشته شده و کوینا حق در روز قیامت واجب کویا
 که از جنین خنده و خوشی بر ما غالب گشته کوینا که با کنایم و نیشم زیاد راه داطاب
 و کوینا آنرا که می بینیم از مدد ما سزا فرزند که از آن ذکر زمان بسوی ما تا با یاد کردیده
 اند روزی فرمودی آیم ایشان را بقیوم ایشان و میجویم میراث ایشان را بقیوم
 ایشان کوینا ما حرام بود و بعد از آن بعد از ایشان درین جهان بدستی که فراموش
 کردیم خودی دهنده و از قصه با کلیه و انداخته شدیم بفرحتمتی ندوه بردل
 فخره را و عجب داد مرگسی را فراموش کند مرگ و حال آنکه او میبند مرگ را و بگر
 بسیار کند یاد مرگ را صنی و خوشتر می کرد از دنیا با ندک و امام صادق
 علیه السلام فرموده که نوشته شده در قوریه که ما خولان شام و شاکر به می بیند
 و ما شتاق شاکریم و ما شتاق نیستید آیا می دانند قتال کنندگان می اندک که در وقت
 خد ابراهیم میری هست که خواب نمی کند و آن جهت است ای که بچهل رسیدند
 ایفار حساب خورد بکنید ای که به بیخا ه رسیده اید گشت از شما نزدیک بدو شده
 ای که به نضت رسیده اید چه چیز را بیش فرستاده اید و چه چیز را پس گذار
 اید ای که به هفتاد رسیده اید شما اسیرانیدان خدای تعالی در زمین او
 بعد از آن فرمود چه می گویند در باره مرگ هر که اسیری گرفته چه خواهد
 کرد با وی گفت که طعام و آب می دهد او را و میگوید بوی آنچه می باید کرد پس
 نمی بینی که خدای تعالی چه خواهد کرد با سیر خود رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرموده که چون آنرا بد خدای تعالی آیم از شکایت کرد زمین بسوی پروردگار
 خود چون فرا گرفته بود از چیز برایش وعده فرموده که باز کرد اند با آنچه فرما
 گرفته اند و پس هیچ نماند که دفع کرده شود مگر در حال که آن فریده شده از آن

مردم

و لا تسئلوا الذين يتسلل في سبيل الله أموالاً بل أخياء ولكن لا تسئلوا
 يعني وكنید مومنان را که مستول می گردند در راه خدای تعالی مردکان بلکه زندگانند
 و لیکن شایسته دانید و بگردن فرموده در سوره آل عمران که و لا تسئلوا الذين قبلوا
 فی سبیل الله أموالاً بل أخیاء عند ربهم عزوفون فرحین بما
 انزل الله من فضله و یسئلون الله بالذین لهم یحکمون ان ینزل
 الا حروف علیهم و لا یسئلون فی سبیل الله ان ینزل الله
 در راه دین خدای تعالی مردکان یعنی ایشان مردکان نیستند بلکه ایشان زندگانند
 بر سختی کرامت با انواع ناز و وقت نزد پروردگار ایشان روزی داده شوند از دعوت
 جنت حال آنکه شاد اند با آنچه حق تعالی بدیشان انعام کرده از نعمتهای خود و شاد اند
 که هنوز در نسیبیده اند بدیشان از دین ایشان و امید می دارند که بدیشان رسد
 و در کرامت با ایشان باشند و یقین دارند که هیچ ترس بدیشان راه حق احد یافتار
 هیچ حرف و اندوهی بدیشان نخواهد رسید بدانکه روح جسم در حق جوایب است که آن
 هوا ترده می کند و نماند روح بدوستی که خبر داده خدای تعالی از ارواح ایشان
 زیرا که اجساد ایشان در محاکم بر سینه گفته می رسد و عذاب با ارواح ایشان
 و آن زنده ماند و او امانت و حجت ماند بشرایع و باطن برای که داشت ارواح
 این بر نسیب کس است که گفته ایشان آن روح است و نزد ما آنست که ایشان او این
 جمله مرده و هیچکس محض است و بدوستی که مایکوم که او لطیفاً جزا میکند از
 انسان که می رسد بسوی او نفی و آنچه او بکماله انسان نیست و حق سبحانه و تعالی فرموده
 در حق مومن که انما یفرحون علیها عذرا و عذرا یعنی آنش عرضه کرده می شوند
 بر صیحاب و ارواح پس در لالت می کشند بر آنکه ارواح ایشان زنده اند گفتند مویعبد
 الله و علیه السلام که ما می بینیم خواب را پس چنان می شود که دیده ایم آنرا و بسا می بینیم

چنان

چنان نیست فرمود بدوستی که مومن هرگاه خواب کند بیرون می آید از خواب چنان
 حرکت میدهد که بالا می رود با آسمان هرگاه که دید آنرا روح مومن در ملکوت آسمان در
 مواضع تقدیر برسد برین آیه است و هرگاه که دید آنرا در زمین پس آن خوابها شریعت
 گفتند سر او را که بالا برود روح مومن با آسمان فرموده بل گفتند تا باقی می ماند از چیزی
 در بدن او فرموده نه او هرگز درود از آدمی تا باقی نماند از چیزی در بدن
 حکام هرگز نه او مرده باشد گفتند چگونگی بیرون می رود فرمود که می بینی آفتاب را
 در آسمان در موضعی و در موضعی او در زمین پس چنان است روح اصل او در
 و حرکت او مودده است امام عده باقر علیه السلام فرموده بدوستی که زندگان هرگاه
 خواب کردند بیرون می رود ارواح ایشان با آسمان پس آنچه روح در آسمان پس آن حق
 است و آنچه بدیدارها پس آن خوابهای شوریده است بدان بدوستی که ارواح ظنما
 آراسته است پس آنچه شناختند یکدیگر را اختلاف حاصل است و آنچه شناختند
 یکدیگر را پس اختلاف نموده اند و هرگاه ارواح در آسمان تفاوت و تماغض حاصل
 است ایشان ترا هرگاه تفاوت در آسمانست تفاوت در زمین است و هرگاه تماغض در
 آسمانست تماغض نیز در زمین است امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که سوال کردم از
 رسول الله صلی الله علیه و آله از مردی که خوابی می کند پس خوابی می بیند بسا که آن حق
 است و بسا که آن باطل است آنحضرت فرمود که ای علی هیچ بنده نیست که خواب کند
 مگر بچیزی که در روح او درگاه و رب العالمین پس آنچه بدیدارها درگاه و رب العالمین
 پس آن حق است باز هرگاه امری در حق سبحانه و تعالی یاد کشن روح او بچیز
 پس می رسد روح در آسمان بسوی زمین پس آنچه دید آنرا در زمین پس آن خوابها
 شوریده است امام صادق علیه السلام فرموده بدوستی که مرا بپرسد شیطان است
 که آنرا هر چه بچنان است درست است از آنچه میان مشرق و مغرب است در هر شب خواب برود

باشد که بداند هرگاه که داخل شد بد مقارن کلاماً سوف یقولون باحقا
 زود باشد که بداند وقتی که بیرون می آید بچشم خود آن کلاماً سوف یقولون علیهم
 الکیفین این وقتی است که برسید با آنچه و صد کرده شده اید گفت سوف یقولون الخیر
 و این وقتی است که آمدی بصراط که می کنی بر آن سوف یقولون الخیر
 العظیم یعنی برسد خواهید شد در آن روز از نعیم فرموده که سوال خواهد
 کرد از آنچه جزای سبزی شکها و آشنامیدن آنها می خندد و لذت خواب و سایرهای
 مسکن و اعتدال خلق و مرویت از اخبار ما که بدوستی که نعیم ولایت علی ترب
 ایضا است علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرموده که اشرف بیبگو
 امیر المؤمنین علیه السلام برین مقایر فرموده ای اصل تربت و ای اصل تربت اما خانه
 شما پس بدوستی که مسکن ساختند دیگران و اما از آن شما پس بدوستی که به نکاح
 در آورند و اما اموال شما پس آنرا قسمت کرد پس اینست خبر آنچه نزد
 ما است پس چیست خبر آنچه نزد شماست بعد از آن ملت شد بسوی اخصایه
 خود و فرموده که اگر آن می باشد ایشان در کلام برآینه اخبار می کردند شما را
 بدوستی که بهترین زاد تقوی است و امام صادق علیه السلام فرموده کسی که بر روی
 چنان مؤمنی کرد تا دفن کرده شد او در قبرش موکل کرد از دنیا می ترسد با و بتقاد
 هزار فرشته را از پروردگاران چنان که بر می آید و او استغفار کنند برای او
 تا از قبر بیرون آید و امام عده باقر علیه السلام فرموده کسی که تشیع جنازه مردی
 مسلم کرد بر حنظل او را در روز قیامت چهار شفاعت و مکن بد چیزی مکن که بد
 فرشته که سر شاست مثل آن او بر صراط بود که امام صادق فرموده که آیا اندھا کینی
 شوی یا آنکه کینی نمی آید تا می شوی کینی بل می الله فرموده که هرگاه آن ترا سبیل
 شد یا در آن مرکز او وحشت توید و ترسید و فرود آمدن اشک از چشمهاست از رخسار

می آید امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که روح فرشته است از فرشتگان که او را
 هفتاد هزار وجه است و بر هر وجهی با او و هفتاد هزار سالست و هر هر
 سال را او هفتاد هزار نعمت است یعنی کند خدای تعالی را همه این نعمت که
 آفریده می شود از هر شیئی یک فرشته که پرواز می کند با فرشتگان در روز قیامت
 یکی از هر کس گفته که بدوستی که خدای تعالی فرید ارواح را از بیخ جزا نجره برود
 و دلیل برین آنکه روح مادای که در جسدست نودانی می باشد هر چه چشم می
 بیند و هر چه گوش می شنود و تکلم بر زبان می کند و قلب با آن کار می کند و بظهور
 می آید از او افعال ظاهر و باطن پس هرگاه که نایل شد از روح نایل شد از او این
 افعال و دیگر از چیزی ترساید و دلیل برین آنکه جسد با کفایت می باشد مادام که روح
 از دست پس هرگاه که روح بیرون آمد از جسد تنق پیدا می کند بدترین تقنی
 و دیگران و جزو بیگانه است دلیل برین آنکه جسد باقی می باشد مادام که روح در دست
 پس هرگاه که نایل شد روح او فانی می شود و دیگران جزو حیات و دلیل برین
 آنکه جسد می باشد حق تعالی که در حیات است پس هرگاه که بیرون رفت از نیست
 می شود و دیگران جزو جسد و دلیل برین آنکه جسد عالم می باشد مادام که روح در دست
 پس هرگاه که بیرون آمد از چیزی پس چنانست که هیچ چیز نمی آید و شاعر می
 این سخن را فرموده که می سازد مدت حیات مرا و می کند ببرد آمدن زها
 می اندازد مرا موت نهاد دنیا بان بروحست ای فرزند کز من در کوی بیایانم
 و من مرمونم بکناهان و خطای های که کنه مجلس شصت و بیستم در ذکر قرآن
 عتس آورده که بفرموده رسول الله سوره الفهم انکما تران آنحضرت فرموده که
 نکافر اموال جمع اوست از حق او و مع اوست از حق او و سد کردن اوست در اقیار
 حتی زدم المقابره داخل شد بد قریهای خود را کلاماً سوف یقولون یعنی زود

باشد

نیزه و خشکی از باقوت و بلاط آن از مشک از فرو شتره او از باقوت او و صاف و
 اخضر و دهی او و کثرت اندام با ب رحمت از باقوت حراست و اما با ب صبر
 با ب کریمت و یک لنگ در از باقوت حراست که کفک نیست مرا و او اما با ب شک
 پس او از باقوت بیضا است که مرا و او دو لنگ در دست که میان آن مسافت یا ضد
 ساه راهت مرا و او از و ناله است میگوید که بار خدا یا اهل مرابین بیادنا طاق
 کرد انبیه او و اطلاق و الاکرام و اما با ب بلا از باقوت زرد است و آن تک لنگ است
 کم کسیت که در ا بدوران و اما با ب اعظم صبر اخل میشود و روینکان شایسته
 و ایقان اهل زهد و وعدت که را عیانی بسوی خدا یعنی تو جل مستامن اند بوی بی
 هر جا که اخل شود به هشت سیر می کند برده و فرود مصفا و رگشها را باقوت که
 با روهای آن مراد بدست در و فرشتگان ندان فر بر بیضا است جامهای سبز باقی
 خوش رنگ سیر می کنند بر و صیاب آن دو نفر و ام آن نمرجه الماوی و حبه عدس
 است که آن وسط جیانت و سوز این بهشت از باقوت اجراست و سنگ در بیضا
 آن از حراست است امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده که خوشا شو که در بهشت
 است که اصل آن در خانه رسول الله علیه و آله و نباشد هیچ مؤمنی مگر که در آن
 او شای باشد از شایمانی آن که میل نکند در دل او چیزی را مگر که بیاید او را آن شایخ
 و اگر سواری چیزی که سر کند رسیده او یا بعد از سال پروردگار بر او اگر بر او اصل او
 نرسد به با ای آن تا از بری سید شود و مرید است که مردی سوال کرد از نبی صیاب است چه
 چیز است که حق داشته آن از خدای تبارک و تعالی از بهشت و حال آنکه او خیار کرده از اول
 آن و از خادمان آن و طبیبان و شراب آن و میوه آن و آنچه ذکر کرده خدای تعالی از
 امر آن و فرستاده او را در کتاب خود این عیاس گوید که آن جنت عدن است که از
 آن از خدای تعالی در دو رجه بعد از آن بر شایند که هیچ مخلوق ندید آنرا از اهل آسمانها

زین

زین تا وقتی که داخل شوند آنرا اهل آن و فرما بد مرا و خدای عز و جل که هر که بگفت
 کن که خوشتر از این مؤمنان هر چه بود و علاوه بر این که خوشتر از این مؤمنان و خوشتر از این
 گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بدین کسی که در و شش خصلت است پس
 بدو سخن که او گوید است راست باشد رحمت او و ولایت کرد از و عده خود را در امانت
 خود کند و بگوید با پدر و مادر خود نماید و رعایت صلوات رحم کند و استغفار نماید از گناهان
 خود پس او مؤمن است امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده بدو سخن که در بهشت بر تبه
 در خفاست که پروردگار او را از با و از نظر او اسفل آن اسب الملق زین کرد و با جام که باها
 داد و بر کین می اندازد و بر لب می کند پس جوارش شود از آرد و ستان خدای تعالی پس سیر
 کند با ایشان هر جا که خواهد پس گویند آنرا که اسفل از ایشانند بی پروردگار ما از کجا
 رسیده به بدانان قوا این کرامت فرماید حق و علا که ایشان آنانند که بر جوارش است
 و خواب می کردند و روزی می داشتند بروز و می خوردند و میوه داد دشمن می خوردند و ایضا
 می کردند و نصیحت می نمودند و بجزئی در زین سوال کردند از ارض بن مالک گفتند
 او را که یا اجازه بهشت در زین است یا در آسمان گفت هر کدام زین که وسعت دارد
 بهشت است و هر کدام آسمان که وسعت دارد بهشت است گفتند پس آنجا است که در
 بالای آسمان مقبره در تحت عرش و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که داخل شدم در
 بهشت پس دیدم بر عارض بهشت نوشته سه سطر به طلاه باب طلاه نوشته بود سطر
 اول که لا اله الا الله محمد رسول الله و سطر دوم لا اله الا الله محمد رسول الله و سطر
 سوم که هر چه آنچه که استیم زبان نوره و در سطر سیم که است که ما کند و پروردگار ما را
 و دیگر فرموده که بیست و هفت درختی در بهشت مگر که ساق او از طلاست و نیز گفته که
 که اهل بهشت غایب و بول نکند طعام ایشان را بجهت خوش بوی باشد بوی آن شل بوی
 مشک هم می شوند بعد و تسبیح همچنانکه مهربانند و دیگر فرموده بدان خدای که فرمودند

اِنَّ كَلِمًا صَحَّتْ خَلُودُهَا مَعْلُودٌ اَعْرَبُ الْبَدْوِ وَقَوْلُ الْعَدَابِ وَدِكْرُ نَزْوِ
 دِدِهِ اِنَّ الَّذِي يَكْلُمُكَ اَمْوَالُ الْبَيْتِ اَمْ كَلِمَاتُهَا اَمْ كَلِمَاتُهَا اَمْ كَلِمَاتُهَا
 اِنَّهَا وَصَلَوَاتُ سَعِيدٍ وَنَزْوٍ مَدْرُورٍ تَبَهُ كَبْرُهَا وَنَزْوٍ مَدْرُورٍ تَبَهُ كَبْرُهَا
 وَالْفَيْضَةُ وَالْبَيْضَةُ تَبَهُ سَبِيلُ اللَّهِ بَشِيرٌ هُمُ بَعْدَ آبِ الْبَيْتِ بَشِيرٌ
 بَشِيرٌ عَلِيٌّ تَبَهُ نَزْوٍ مَدْرُورٍ تَبَهُ كَبْرُهَا وَنَزْوٍ مَدْرُورٍ تَبَهُ كَبْرُهَا
 هَذَا مَا كَلَّمَ شَرَّ لَفَيْكَ فِدْوٍ وَقَوْلُ اَمَّا كَلِمَةٌ تَكْلُمُوكَ بَشِيرٌ وَنَزْوٍ مَدْرُورٍ
 طلاه و نقوه و اتفاق می کند از آن در خدای تعالی پس بشادت در ایشان از بعد از در آن
 روزی که کرم کرد شود بر آن در آن روز و نزع پس از آن کرده شود آن پیشانیهای ایشان
 و پهلویها ایشان و پیشانیهای ایشان گویند که ایست که کلمه می نماید برای نشانی خورشید
 بچشید آنچه بر دیده کنی می نماید و فرموده در رسوای حرم که و آن شکوه الا و اردها
 طاهر علی و تبارک سبحان من سبحان من سبحان من سبحان من سبحان من سبحان من سبحان من سبحان من
 رسول صلی الله علیه و آله که فرموده مد جبریل و او عجل بود و معتز القون فرموده در او رسول
 الله صلی الله علیه و آله که ای جبریل چیست مر که ترا عجلین و حزین بی می گفت که با عجلین
 چگونه باشم عجلین که وضع کرده شده شایخ و در ما رجعت امروز رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرموده چه چیز است منافع عجلین که بدو سخن که خدای تبارک و تعالی امر کرده
 بآتش که امروزه است بر او بر اسلا تا مرغ نفعها فرموده در آن تا ما بر از خسته اند بر آن
 سال تا سید گفته باز امروزه بر آن تا فرود خسته بر آن هر سال تا سید گفته و آن
 لاطالسیاست بغایت ظمان میر اگر حلقه از سلطه که طول او هفتاد ذراع است نهاد
 شود بر دنیا آیه که داشته شود دنیا از کوی او و اگر قطره از زرقه با صیر و در چشمه شوق
 در رسوای هر دنیا به اهل دنیا بیزد از متن آن کست پس کسیت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و جبریل نیز کسیت پس فرستاد حق سبحانه و تعالی بسوی ایشان فرشته را کسیت

نات

کتاب را بر هر که هر آینه بدو سخن اهل بهشت زیاد می کند حال و حسن ما چنانکه زیاد
 میکند در دنیا شایسته و بری را و نیز فرموده که فرود اهل بهشت از روی منزلت کسیت
 که او را امتیاز و مزار خود باشد و فرود در درجه و نصب کرده باشند برای اوقیه از اول
 و زبرد باقوت چنانکه میان جایبه است تا صفا و نیز آن حضرت فرموده که درشتان شود
 در بهشت پس برد این ناکه دندان حوری باشد که خیزد در روی زوج خوش این
 عیاس گفته بدو سخن که نزد بهشت حلت ما بیضا است و هفت بیضا است که محیط است به
 جان اول حاظر از نور است و دوم ذهب و نضه و سیم و چهارم نوار و پنجم در
 و ششم زبرجد و هفتم نوز که در رشتد آنچه میان دو حایط است که مسافت یا ضد ساه
 راه باشد زای او از و باقوت و زبرد باشد که میان بره و در مسافت یا ضد
 ساه راه باشد و در او را بهشت در باشد شاعری گفته این معنی را که جنت فرود سحر
 ندارد مگر برای کریبان باش کریم را اخل به بهشت در حالت عفو سلام در بهشت باشد
 چاره بخی و ناز رونده برای روح که ساقی باشد او را در میان درختان که سنگ سرشته باشد
 و بنبر آنچه مسکی را که بینی که مخلوق شده برای ناپدیداری معشوقه باشد که کرم
 او در غایت جنت باشد گویند زیت در پیش دنیا را بد بفرموده با معنی افتاده از دنیا و دنیا
 فرموده است در کتاب اغار زینت اده با غار
 او عجب که نوز بافت باشد با ناز آید بره و عشت را با آن خردوشی دیده که آن خرم را درین است
 نادر خرد و در غایت باقوت نسته آواز دهنده گویا اصوات آنها آن خرد خفاست
 پس ای مرغ اطلست که از ایشان او عیاس است از هر جا که خواهد از جنت رود و سر کرد
 در رسوای ابقره که و الذین کفروا و کذبوا یا ایها الذین کفروا یا ایها الذین کفروا
 فیها خالدا و کف و فرموده در رسوای ناکه اِنَّ الَّذِي يَكْلُمُوكَ اَمْوَالُ الْبَيْتِ اَمْ كَلِمَاتُهَا

بدستی که بر روی کارشما بر روی شما سلام میفرماید بدستی که من این کرده اند
 ام شما را از آنکه کشید کشید که عذاب کم شما را بران امیرالمومنین علیه السلام فرمود
 بدستی که در سینه آسیا بیست که خورد میکند پس ایامین سید آرا از من که چه چیز را
 میکند گفت چه سبزه را خورد میکند یا امیرالمومنین فرمود که علمای حق و تقوا قسعه و سبزه
 خله و زلفه سینه غلیظ بدست و عرفاء کذب و بدستی که در آن مدینه است که آنرا سینه
 میگویند پس ایامین سید از من آنچه دوست گفتند حضرت را که چه چیز است دو
 یا امیرالمومنین فرمود دوست دستهای عهد شکنان و امام موسی کاظم علیه السلام
 فرموده در خبر طویل بدستی که در دو ریح هرمانه و ادبیت که آنرا سقر میگویند که نفس
 زده از آن زمان باز که او را فریده اگر از آن دهد او را خدای عزوجل در نفس زدن
 بقدر رسوایی هر آنکه بسوزاند آنچه بر روی زمین است و بدستی که اهل ریح با
 میریزد از کرمی آن و بدبوی او و آنچه آماده کرده خدای تعالی برای اهل آن و بدستی
 که در آن شعب هرمانه سبب است که بنا میجویند از کرمی آن چاه و نین و بدبوی او و آنچه
 آماده کرده خدای تعالی در آن برای اهل آن و بدستی که در آن چاه هرمانه ماریست که بنا میکند
 جمیع اهل آن از سبب آن مار و نین و بدبوی آن و آنچه آماده کرده خدای تعالی در آن
 در شبهای او برای اهل آن و بدستی که در آن درین آثار هرمانه هفت صد و هفت کرد
 که در پنج آن پنج تنه از آنان پیشینان و دعا ازین است که **بسم الله الرحمن الرحیم** یا حی یا قیوم
 دو فرمود که آن پنج تا بیست که کشت جایز او زود که جنت بر او برود و بایر برود که
 خود که کشت آن تا آنچه ازین و زمین که کشت آن از کرمی آن علی و بعد که بدبوی سید او پس
 که نفس زدن پیدا کرده و ازین است دو امر ای اند و امام عده باقی علیه السلام فرمود که چنانچه
 شد این آیت که **و جی برین کلمه** و بدستی که پرسیدند آنرا از رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرمود که اختیار کرده ما ریح ۷۴۱ بدستی که خدای که نیست معبود دیگر جز او

که

که هر که جمع شود خلق اولین و آخرین دوزخ را کشتند بعد از ما که گفته باشد بهر
 معاری صدها رفته که از غلطی شده اند و من بعد از آن که ای و چشم و زخمی
 باشد که آنرا تا خیر کند خدای تعالی بر سینه حساب زود آن در فریب ظهور هر آنکه
 حقه اهل جمع حلاک شود یا زود آن آید از کرمی که احاطه حقه خلق کند بنیکو کار از آن
 و قاضی ایشان و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که بدستی که اهل آن فریاد کنند اهل آن را بخیر
 فرماید که سکان و مسکن کنند از آنچه افتاده باشد از اهل عذاب پس چیست کان قوی
 عمرو بقی که حکم کرده خنده برایشان تا نیرزد و خشمش نگیرد شود از ایشان تا غایب آن تشنه
 و کرسه باشد در آن کندی باشد خیر برایشان نکند و کز باشد و کور و بوی ایشان سیا
 باشد تا سده خوردن کان و پیشینان باشند در آن خشم گرفته شد برایشان و معبود کردند و
 تحریف کرد و شود از ایشان از عذاب بود و آتش سوزند و از حیم آتاشند و از نغمه خیزند
 و یا کوب سکان جهم باشند و کز حازند ایشان از قرشکان غلط و شداد دم کند برایشان
 پس ایشان را بدوی کشان در آتش اندازند و با شیاطین معشوق باشند در آن کار و اغلا اینه
 کردند اگر شما نند جواب ندمند ایشان را و کرد و جو اند اجابت کرده شوند و کز آرد نکرد
 تم ایشان و این عدلت کسی که داخل میشود در دوزخ اما بعد باقر علیه السلام فرموده که
 رسوله صلی الله علیه و آله در شب معراج کذشت بیخ خلق از خلق خدا مگر که بد چیزی که
 دوست داشت از خوش حالی و لطف و سرور کذشت خلقی از خلقی آهین ملکت نشدند
 آنحضرت و بیخ نکند پس یافت او را روی ترش و غلیظ فرموده که ای جبرئیل کذشت خلقی از
 خلق آهی مگر که دیدم خوش حالی و لطف و سرور باوی مگر این را این چه کس است کشت
 ای مالک خازن تا در همین آرزیده او را بدو کار او آنحضرت فرمود بدستی که من معولام
 که طلب کنی او را که تا بدین آتش را پس گفت مرا و اجیر کز بدستی که این عهد رسول الله است
 در خواسته از من آن طلب کم بسوی تو آنکه بگری و با آتش کشت پس پرو کرد برای او کرد



آنت که تا مل کند آن ناظر و تنگ نماید در آن و حمل کند آنرا بر وجهی که ما فن اصول
 باشد و دلایل عقول پس بدستی که من ذکر نکردم بهر برادرین کتاب از خیر و اثری
 که تقاضا کند ظاهر آن مذهب حشور تا بودم عالم یعنی آن پیش از ابراد آن لیکن ذکر
 نکردم معنی آن را در آن کتاب پس سزا و آنت که اعتقاد کند و کز
 که من هشتم شوی و محله پس بدستی که من مردی محقق و لایق و زینا علی بن
 و قیوم الله تعالی از منجه هذا کتاب الی ایوان نفع الله بها العالین
 بحرمه سید المومنین و الایمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین
 فرغ من کتاب روضة الاعمال فی الحجاج الی
 رحمة الله الیاری سلطان محمد بن محمد العارف الی
 محمد افی عشرین شهر ربيع الاخر
 سنه الفصد و شصت و
 چهار از محرت
 کتب در علم العقول

کتاب در علم العقول
 کتب در علم العقول

عادات پس دید آنرا پس بدستی که خندان ندید او را تا آنکه رحلت فرمود رسول الله صلی
 الله علیه و آله فرمود ما را که باشد درین مسجد صد مرتبه یا زیاده بعد از آن نترسند
 مردی از اهل دوزخ پس برسد ایشان نفس او بر آیه بسوزد مسجد و بر آنکه در وی است
 و فرمود بدستی که در آتش مرآتیه ما را نند شل کرده نمای شریختی که آن بکزد یکی از ایشان
 بر روی پس یا بد صورت و سوزش آنرا چهل خریف و بدستی که در وی بر آنکه عمر با نند
 شل است از آن چوش پس اگر بکزد یکی از ایشان آن عقرب بیاید سوزش آنرا
 چهل خریف این عیان که بد که چمن را حفت دست که بر هر دی هفتاد هزار کوهست و در
 هر کی هفتاد هزار شعب است که در بر شین هفتاد هزار وادیت و در هر دی هفتاد هزار
 شق است که در هر شق هفتاد هزار خانه است که در هر خانه هفتاد هزار مار دارد دست هرمانی
 را بدستی که سه دوزه دست پیش او مانند درخت خرمای بلند می آید بر آدم و پس
 می کرد خطای چشمها را و بویهای او را می کند هر کوشتی که بر استخوانست و او می بیند وی
 کز بر داند وی می افتد و چاهی از چاههای جهنم پس کز در آن هفتاد خریف و شاعری
 گفته این معنی را که ای معبود من کو کجا من در قیامت ایستاده ام و اشک من روان شده در
 حالنی که بیخ نام نامه اعمال را و فرمایید ما را چنانکه بجز آن نامه را بدستی که من قریب
 دم ترا می بندم من چیزی که هستی که سو کرده آنرا پس ای پیامن از موقف من و نامه من که
 خیر دهنده اند و شاره من کند کتا هان مرا می دانند مرا کتا هان کذشته که عمل کرده ام آنرا
 و بدستی که بر دم از آن غافل کننده و مشغول پس بدستی که وضع کرده شمع میزان برای
 فصل او حکم قیامت مرین کان خدا را با که خدای تعالی حکم باشد پس کدام کس گشاده
 روی و خندان باشد و دیگری با ز کشته بدوزخ کز آن مستحق شد کلام ماچی که رسیدیم
 باین موضع و بدستی که ما شرط کرده بودیم در اقل کتاب و تألیف نموده بودیم بر آنکه
 بسیار و آثار پیش از است که اعتقاد میکند ظاهر ما و مذهب عشو و خلافت حق را پس سزاوار

آنت

